بی نصیب اند ازانکه علم تاویل و تفسیر انکسی داند که سالهای دراز در دریای علوم غوط خورده باشد و بغواصی فکر جواهر علم بیان و نکت قران بدست آورده باشد نا در دریای بیکران دریای علم انا مدینة العلم و علی بابها حاصل کرده باشد و تفاسیر اصحاب انچه بعربیست عوام را ازان بهره نیست و انچه بزبان فارسیست بعضی از غایت اختصار از فائده عاریست و انچه مطولست در وجوه اعراب و لغت و اشتقاق و قرائت و اختلاف مفسران از بس که آورده اند عوام در مطالعه ان سرگشته و حیران می مانند و از فائده بی نصیب می شوند چون حال برین جمله یافتم از بخشنده جان و بخشاینده امن و جان مدد خواستم و بتوفیق و یاری وی این کتاب در تفسیر قران تالیف کردم و نام ان جلاء الاذهان و جلاء الاحزان در تفسیر قران نهادم و در وی جمع کردم انچه از تاویل ایات و تفسیر مشکلات انچه بزرگان دین و پیشوایان اهل یقین بر محک عقل زده اند و از فحوی و الراسخون فی العلم یافته اند و از سبب نزول ایات انچه معتمدان روایت کرده اند و سیاق ایات و ظاهر از ان دلیلست اختیار کردم بهره ای از اخبار و احادیث و مناقب و فضایل اهل البیت علیهم السلام انچه لایق این بود نوشتم تا سینه بندگان را نور بود و دل عاشقان اهل بیت را سرور و الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و اله الطاهرین

فصل بدانکه معانی تفسیر قران بر چهار وجه است یکی آنست که از اجز خدای تعالی نداند چنانکه گفت یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی دوم آنست که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود و انرا محکم خوانند چنانکه قل هو الله احد و لا تقربوا مال الیتیم و لا تقربوا الزنی سیوم انکه مراد بظاهر ایت معلوم نبود و انرا مجمل خوانند چنانکه اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة مراد ازین معلوم نگردد تا شارع بیان نکند چهارم آن بود که لفظش مشترک باشد میان دو معنی یا بیشتر و هر یکی روا بود که مراد بود و دلیلی منع نکند از ان و مراد خدای را از ان نتوان دانست الا بنص از رسول صم یا از ائمه علیهم السلام و در شریعت آمده بود ایات صحیح که تفسیر قرآن نشاید کرد الا بالاخبار و الاثار رسول صم و ائمه علیهم و برای خود تفسیر نشاید کرد که خاص و عام روایت کرده اند از پیغمبر صم که گفت من فسر القران برایه و اصاب الحق فقد اخطا هر یک برای خود تفسیر قران کند و قول او باتفاق موافق حق بود و ان مخالف ... متشابهات

فصل اقسام قران از شش قسم بیرون نیست محکم است و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص

وعام محکم انست ظاهرش از معنی وی خبر دهنده بود بی اعتبار غیری چنانکه مثالش کفته شده
متشابه آن بود که مراد از ظاهر لفظش ندانند بی دلیلی و مشترک و محتمل را همین حکم بود چنانکه
فی جنب الله ثم وجه الله ناسخ مر دلیلی بود شرعی که دلیل کند بر زوال مثل حکم ثابت بنص اول
در مستقبل روزکار بر وجهی که اگر نه ان بودی ثابت بودی بنص اول ما را چنین دلیل شرعی گفتیم که اگر دلیل
عقلی پیدا شود از نسخ نخوانند چنانکه اگر عقلی زایل شود بدلیل عقل عبارت از وسا قط
و از نسخ نکویند چون امر نماز و زکوة و روزه و غیر ان و اعتبار تراخی بران کردیم که انچه مقارن از اول
ان ناسخ نبود مخصص بود که اگر کوید که اقتلوا المشرکین الا الیهود این تخصیص عموم باشد و نسخ و از حد ناسخ
حد منسوخ معلوم کرد احتیاج شرح ندارد **فصل** از نامهای وی یکی قرانست ان هذا القران
نقص علی بنی اسرائیل و اصل او از جمع باشد و فرقانست تبارک الذی نزل الفرقان که فرق کننده
میان حق و باطل و حلال و حرامست و کتابست الم ذلک الکتاب بمعنی مکتوب بود و
اصل او از جمع است و ذکرست انا نحن نزلنا الذکر و تنزیلست تنزیل من رب العالمین
و حدیثست الله نزل احسن الحدیث و موعظه و شفاست قد جاءتکم موعظة من ربکم و
شفاء و تذکره است و انه لتذکرة للمتقین و حکمت است حکمة بالغة و صراطست
بقول ابن مسعود اهدنا الصراط المستقیم و نورست بقول عامه مفسران و اتبعوا النور
الذی انزل معه و حبلست و اعتصموا بحبل الله جمیعا و روحست و کذلک اوحینا
الیک روحا من امرنا و حقست بل نقذف بالحق و مبارکست هذا ذکر مبارک
نجومست فلا اقسم بمواقع النجوم خدای تعالی این کتاب را بدین نامها و بیشتر ازین
خواند تا خلقان را تنبیه باشد برفعت و منزلت و جلالت و قدر او **فصل** معنی سوره
منزله و شرفست الم تر ان الله اعطاک سوره و بمعنی بی همزه باشد و ایه علامت
و نشان بود در مثل و ایه بمعنی رساله بود الا بلاغا هذا العرض ایة و کلمه لفظی باشد
که دلالت کند بمعنی بوضعش و از حرف مفهوم شود **یکی** حروف هجا ا ب ت ث دوم
بل هل وقد و هر سورتی را نامیست و ان چند خبری که از حضرت رسول روایت کرده اند
وکفت که اعطیت مکان التوریة السبع الطوال و اعطیت مکان الزبور المائین و اعطیت

والانعام

مکان الانجیل المثانی و فضلت بالمفصل کفت مرا بجای توریة هفت سوره دراز
دادند یعنی البقره و ال عمران والنسا والمائده والاعراف والتوبه و بجای
زبور مائین یعنی سورتها که ایتش صد ایتست چون انفال و یونس و هود و یوسف
و غیر ان و بجای انجیل مثانی و ان سورتها کم از مائین از ان کویند که مثانی
مائین است و حسن بصری کفت مراد از مثانی فاتحة الکتاب و مرا تفضیل دادند
بمفصل که هیچ پیغمبر صاحب کتاب را ندادند عبدالله عباس کفت ان سورة والضحی
تا اخر برای آنش مفصل خوانند که فصل بسیار باید کرد که میان هر دو سوره
بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی دیکر کفته اند از برای انکه فصل باید کرد میان
هر دو سوره بتکبیر **فضل** عبدالله مسعود از رسول صلعم روایت میکند که او کفت
القران مادبة الله فتعلموا مادبته ما استطعتم ان هذا القران هو حبل الله
و هو نور المبین و الشفاء النافع کفت این قرانی مهمان خدایست بیاموزید
از ان چندانکه توانید ان قران حبل خدایست و نور روشنست و شفای سودمندست
بخوانید که خدای شمارا مزد دهد بهر حرفی ده حسنه نمیکویم که الم یک حرفست میکویم سه حرفست
تا ثواب سی حسنه باشد ابو امامه روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کفت
هر کس که یک ثلث از قران بخواند چنان بود که او را ثلثی از نبوت داده اند و هر که دو بهره
بخواند چنان بود که دو بهره از نبوتش داده اند و هر که همه قران بخواند چنان بود که جمله
نبوت داده اند اینکه کویند اقرا و ارقا بکل ایة درجة میخوان و بهر ایتی درجه
بالاتر شود تا انجه با او باشد در قران بر سد انکه کویند اقبض فتقبض بکیرا و بکیرد
و دیکرش باشی کویند فراکیر کیرد کویندش دانی که در دست چه داری باز کویند نه فاذا
فی یده الیمنی الخلد و فی الیسری النعیم چون نکاه کند در دست راست بهشت دارد و در دست چپ
نعیم و در خبرست که رسول صلعم کفت که در کرد حاملان قران رحمت خدای تعالی فرا
کرفتست لباس ایشان نور خدا بود آموختکان کلام خدای اند دشمنی ایشان دشمنی
خدای بود و دوست ایشان دوست خدای بود خدای کوید ای حاملان قران دوستی کنید

بامن دوستی کردن آنست که کتاب مرا حرمت دارید که من خداوند شما را دوست دارم
و خلقان را دوست شما کردانم و از شنونده قران شر دنیا بکرداند و از خواننده قران
بلای اخرة باز دارند و شنودن آیتی از کتاب خدای بهتر بود از هم سنک کوه سراندیب زرو
خواننده آیتی از قران را ثواب بیشتر بود که از زیر عرش تا هفتم زمین پیغمبر صلی الله علیه و اله
کفت هر که قران از دفتر خواند مادر و پدر وی را بیامرزند و اکر مشرک بوده باشد تخفیف
عذاب کنند و هر که قران از بر خواند و کمان برد که خدای وی را بیامرزد از جمله
مستهزیان بود حارث اعور روایت کرد که امیر المومنین علیه السلام کفت که روزی رسول
ذکر فتنه میکرد کفتیم یا رسول الله خلاصی از ان بچه باشد کفت بکتاب خدای که در وی خبرانانست
که پیش از شما بوده اند و خبر آنانکه پس از شما باشند و حکم آنچه در میان شما باشد ان فصل است
نه هزل هیچ جبار نیاید که او را ترک کیرد الا انکه خدای پشت او بشکند و هر که بجز قران
طلب هدایت کند کمراه شود او حبل متین است و صراط مستقیم و ذکر حکیمست که زبانها پوشیده نبود
و هوا ها او را کژ نکند و از بسیار خواندن کهنه نشود و علما از وی سیر نشوند و عجایب او و اسرار آن
که چون جنیان بشنیدند کفتند انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد هر که از وی کوید راست
کوید و هر که بدان حکم کند او عادل باشد و هر که دست بروی زند بره او راست بود خذها یا اعور
بستان ای اعور **فصل** از قراء اصحابه چون عبدالله مسعود و ابی کعب رحمهما الله روایة
کرده اند که رسول صلعم از قران ده آیه بما فی آموخت و از ان در نمی کذشتی تا مارا علم نکردی و جلا انچه
دران بکار بایستی تا ما چون قران تمام فرا کرفتیم علم قران بدانستیم عبدالله عباس کفت هر که قران
خواند و تفسیر نداند بمنزلهٔ اعرابی باشد که نداند که چه میخواند حسن بصری کفت والله که
خدای هیچ آیه نفرستاد الا خواست تا علما آن بدانند معنی انکه چرا آمد و در چه سبب آمد
از سفیان ثوری شنیدند که کفت که ای ماکه عمر خود در اظهار و املا صرف کردم و کتاب
خدای را بر نخواندیم فردا پیش خدای چه حجت آریم **فصل** بدانکه تفسیر از تفسره کرفته اند
و آن آبیست بیماری بود که بر طبیب عرض کنند تا بدان بعلت بیمار را دریابد و بنظر کردن دران کشف
حال بیمار کند مفسر کفت ازشان و قصه و معنی و سبب نزول کفته اند که از مقلوب سفرست و ان کشف بود
تاویل

تاویل صرف آیه باشد با معنی که محتمل باشد از ما موافق اول و قران و اصل لست و از ان
و ان رجوع باشد و فرق میان این و ان آنست که تفسیر علم سبب نزول آیه باشد و علم
بمراد خدای تعالی از ان لفظ و تعاطی ان نشاید کرد الا از اخبار سماع و الاثار و تاویل
جون کسی عالم باشد بلغت عرب و علم اصول را متیقن باشد او را بود که حمل کند آیه را بر محتملات
لغت عرب جون قدح نخواهد کردن در اصول و قطع نکند بر مراد خدای تعالی الا بدلیل
فصل بدانکه از جمله حقوق و اوامر خدای ما را در حق قران یکی انست که جون خواهی قران
بخوانی نخست استعاذه بخدای کن و اذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
موافق لفظ کتابست و اخبار جمهور برین آمده است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و ان امر است نه واجب جنانکه اصحاب ظاهر کفتند جکونه باید کفت بعضی کفته اند
فاستعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم معنی آنست که پناه بخدای میدهیم
از دیو مطرود مردود لعین شیطان از بهر آنش خواندند که از خیر و رحمت خدای دورست
و رجیم از بهر ان خواندند که سنکسار کرده لعنت خداست و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و
انداخته تیر شهاب است و جعلناها رجوما للشیاطین شهاب ستاره ایست که در آسمان
کشیده میشود و ان رجم شیاطین است از عبدالله عباس روایت کرده اند که اول چیزیکه
جبریل ع رسول ع را در باب قران فرمود استعاذه بود کفت ای محمد بکوی که استعذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم انکه کفت بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک
الذی خلق رسول صلعم کفت هر که بامداد ۳ بار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بکوید
و سه آیه از آخر سورهٔ حشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بروی موکل کند تا بروی
صلوات میفرستند تا شب و اکر دران روز بمیرد شهید باشد و هر که نماز شام کوید همچنین
باشد خوله بنت حکیم روایت کرد که رسول صلی الله علیه و اله و سلم کفت هر که بمنزلی فرود
آید بکوید اعوذ بکلمات الله من شر ما خلق تا دران منزل باشد هیچ مضرت بوی نرسد
و عبدالله عباس روایت کرد که رسول صلعم در عوذه امام حسن و امام حسین ع نوشته بود
اعیذکما بکلمات الله التامات من کل شیطان و هامة و من کل عین لامة انکه کفت

ذکر سبب انکه شیطان را چرا شیطان رجیم میکویند

در ذکر شمردن سوره مبارکه حمد را بدو نام

پدرم ابرهیم خلیل اسمعیل و اسحق را بان تعوید کردی **سورة فاتحة الکتاب**
بدانکه این سورة را ده نامست فاتحة الکتابش خوانند ازبهرانکه اول کتاب و افتتاح
بدوست و کفته اند ازبرای انکه اول او فرود آمده و امّ القرانش خوانند ازبرای انکه اصل
کتابست چنانکه مکه را ام القری خوانند ازانکه اصل زمین ازوست و کفته اند ازبهرانکه
مقدم قرانست و امّ بمعنی امام بود و کفته اند ازبرای انکه مجمع علومست چنانکه در خبر
آمده است که خدای تعالی از آسمان صد و چهار کتاب فرستاده است و ازانجا چهار اختیار
کرد و علوم ان در ان چهار جمع کرد و آن توریة و انجیل و زبور و قرانست و انکه
علوم و برکات و ثواب داننده و خواننده و نویسنده این سه کتاب را در یکی جمع آورده
و آن قرآنست و انکه علوم و برکات جمع کرد در سورهای مفصّل ~~و انکه علوم و سورهای~~
مفصل و انکه علوم و اسرار سورتهای مفصّل و برکات و ثواب ان در سوره فاتحة الکتاب
جمع آورد. هرکه فاتحة الکتاب بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خوانده باشد
و سبع مثانیش خوانند برای انکه هفت آیتست و بیشتر اینهارا الفاظ مکرّرست و مثنی است
و ازبهرانکه در هر نمازی دوبار باید خواند و ازبهرانکه دوبار فرود آمد یکبار بمکه و یکبار
بمدینه و وافیه اش خوانند برای انکه این سورة از سورتهای دیگر کفایت بود و هیچ سوره
از وکفایت نکند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت امُّ القران عوضٌ من غیرها و لیس
غیرها منها عوضاً و اساسش خوانند برای انکه مردی بنزدیک شعبی آمد و از درد پهلو شکایت
کرد کفت اساس قران برو خوان کفت اساس قران چه بود کفت الحمد ازانکه از عبدالله عباس
شنیدم که او کفت هر چیز را اساسی بود و اساس قران فاتحة الکتابست و اساس کتابها
قرانست و اساس دنیا مکه است و اساس آسمانها آسمان هفتم و اساس زمینها عجیبات زمین
هفتم و اساس بهشتها بهشت عدنست ناف بهشتها و اساس دوزخ جهنّم درکه هفتم
و اساس خلق آدمست و اساس پیغمبران نوحست علیه السلام و اساس پیغمبران بنی اسرائیل یعقوب
پس چون اساس قران فاتحة الکتابست چون ترا رنجی باشد یا بیماری فاتحة الکتاب برخوان
تا شفا یابی و شفاش نیز خوانند ازانکه رسول صلعم کفت فاتحة الکتاب شفاءٌ من کل سقم

از برای انکه اینها مشتمل است ... بخلاف سورتهای دیکر و کافیه

ابو

ابوسلیمان روایت کرد که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم بغزوه‌ای
بعلت صرع بیفتاد یکی از صحابه فرا شد و سورة فاتحه در کوش او خواند برخاست و
تندرست شد ما رسول صلعم را کفتیم هی امُّ القرآن و شفاءٌ من کل داءٍ و صلوتش خوانند
و پیغمبر صلعم آنرا صلوة نامید زیراکه نماز درست نباشد الّا بدین سوره و نیز کفت که
خدای تعالی کفته است که قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و
نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل کفت قسمت کردم من نماز را یعنی سورة فاتحه را
میانه خود و میان بندهٔ ام و نیمه کرده ام نیمهٔ مراست و نیمهٔ بندهٔ مراست انچه بخواهد چون بنده
کوید الحمد لله رب العالمین خدای تعالی کوید حمدنی عبدی بندهٔ من مرا حمد کفت
چون کوید الرحمن الرحیم خدای تعالی کوید اثنی علیّ عبدی بندهٔ من مرا ثنا کفت
و چون کوید مالک یوم الدین خدای تعالی کوید مجّدنی عبدی بندهٔ من مجد و بزرکواری
من میکوید چون کوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی کوید هذا
بینی و بین عبدی این میان من و میان تست چون کوید اهدنا الصراط المستقیم
تا آخر خدای تعالی کوید هذا لعبدی و لعبدی ما سأل و این بندهٔ مراست انچه خواست
این سوره مکیست یا مدنی خلاف کرده اند عبدالله عباس کفت مکیست مجاهد کفت مدنیست
بعضی دیکر کفتند هم مکی است و هم مدنی صحیح آنست که مکیست در اینست از امیرالمؤمنین
علی عم نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش کفت این سورة بمکه فرود آمد
از کنجی در زیر عرش ابن عباس کفت چون رسول عم بمکه باداء رسالت برخاست اول
بار این سخن کفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
تا آخر سورة بخواند قریش کفتند و قصم الله فاک خدا دهان تشکناد
و نیز رسول صلی الله علیه و آله و السلم بالای ده سال بمکه مقام کرد پس از بعثت
نماز کذارد و درست شده است که نماز تمام نباشد مکر بدین سورة پس باید که مکی بود
و در اخبار بعثت آمده است که روزی پیغمبر صلعم بر کوه حری بود ناکاه ندای بر رسول

در تحقیق سوره حمد که مکی است یا مدنی

دقّ

افتاد نگه کرد تا جبرئیل شخصی را دید بالها باز کرده سر روی آسمان پوشیده ندا میکرد
السلام علیک یا محمد اقرأ بخوان رسول خدای گفت من پیش از آن آوازی شنیده بودم
و کسی را ندیدم خدیجه را ازین حال خبر دادم خدیجه عم خود ورقه نوفل را خبر داد گفت
ای خدیجه محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بگوی هیچ غم مدار چون آواز شنوی بجای بایست تا
خود چه باشد تا این روز که رسول صلعم این حالت و صورت معاینه بدید بترسید بغایت
و پای بر جای داشت و گفت ماذا اقرأ و لست بقاری چه خوانم که من خواننده نیم گفت
بخوان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره رسول صلعم بشنید و
یاد گرفت و برخاست و باز آمد تب گرفته بود گفت زملونی و دثرونی مرا باز پوشید خدیجه رضی
الله عنها جامه بر رسول افکند و او را بخوابانید و دست بر پشت پای وی نهاد همچنان میلرزید نقل
است که چون خدیجه ساعتی بخفت و از خواب درآمد و این قصه باز گفت و گفت همان شخص آمد و بدان
صورت و مرا گفت بخوان گفتم چه خوانم که خواننده نیستم گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر
قم فانذر خدیجه برخاست و نزد پسر عم خود رفت و او را ازان حال خبر داد ورقه گفت ای خدیجه
ترا بشارت باد که این علامت که میگوی دلالت میکند بر آنکه شوهر تو پیغمبر آخر الزمان باشد که ما نعت
و وصف او را در توریت و انجیل خوانده‌ایم انگه ورقه نوفل بیامد و رسول را گفت بشارت باد
که تو آنی که عیسی علیه السلام بشارت داد خلقان را و تو مانند آنی که عیسی ع پیغمبر بود و تو پیغمبر
مرسلی و ترا جهاد فرمایند و اگر من آن روزگار را دریابم با تو جهاد کنم چون ورقه وفات یافت
رسول صلعم گفت من او را در بهشت دیدم جامه‌های حریر پوشیده مجاهد گفت ابلیس چهار بار نالید
یکبار که لعنتش کردند یکبار که از بهشت بیرونش کردند و یکبار که رسول صلعم را پیغمبری فرستادند
و یکبار که سوره فاتحة الکتاب نازل شد عبدالله مسعود روایت کرد از پیغمبر صلعم که او فرمود هر که
بسم الله الرحمن الرحیم هر که این آیه بخواند خدای تعالی او را بعدد هر حرفی چهار هزار حسنه بنویسد
و چهار هزار سیئه بسترد و چهار هزار درجه رفع کند عبدالله عباس گفت معلمان بهترین مردمانند
و چون مزد ایشان دهید بر وجه عطیه دهید و ایشان را خرج میدارید بدانکه مزد بستانید که

ذکر نزول سوره حمد بر پیغمبر

ذکر نالیدن شیطان

فاتحه

چون معلم کودکی را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم کند و کودک بگوید خدای تعالی برات بنویسد کودک را
از دوزخ و از برای مادر و پدر و معلمش آورده‌اند که ملک روم را درد سری پدید آمد که جمله
اطبا از علاج آن عاجز شدند نامه بنزد امیر المؤمنین علی ع فرستاد و درد سر خود را در آن
نامه یاد کرد آنحضرت کلاهی بنزد وی فرستاد و گفت هرگاه ترا درد سر باشد این کلاه بر سر نه تا شفا یابی
همچنان کرد خدای او را شفا داد عجب داشت بفرمود تا کلاه را بشکافتند و در آنجا کاغذی
یافت بر وی نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم بدانست که شفای او از آنست اسلام آورد و
پنهان میداشت و این آیه هست از فاتحة الکتاب و از هر سورتی دلیل بر آنست که این
آیه از چهار وجه بیرون نیست یا برای اول سوره نویسند یا برای آخر یا برای فصل میان دو سوره
یا آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که نیامد ننوشتند اگر برای اول سوره بایستی در اول سوره براءة بودی و اگر
برای آخر بایستی در آخر سوره انفال و در آخر سوره قل اعوذ برب الناس بودی و اگر برای فصل بایستی
بایستی که میان توبه و انفال بودی و در سوره النمل نبودی و چون این باطل باشد الا آنجا که
فرود آمد بنوشتند و آنجا که نیامد ننوشتند عبدالله عباس گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم
شنیدم که او گفت علامت آنکه بدانستم که سوره تمام شده آن بودی که جبرئیل آمدی و اول
سوره دیگر بسم الله الرحمن آوردی و از ابو هریره روایت که یکروز با رسول صلعم در مسجد
نشسته بودیم مردی درآمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحمد لله
رب العالمین رسول صلعم بشنید و گفت ما هذا قطعت علی نفسک الصلوة نماز بر خویشتن
تباه کردی ندانی که بسم الله الرحمن الرحیم از الحمد است و هر که این ترک کند آیتی ترک کرده باشد
و هر که آیتی ازو ترک کرده باشد نماز وی تمام نبود نماز روا نیست الا بفاتحة الکتاب و بلند
خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز جهریه واجب بود در نماز اخفاتی سنت بود دلیل
بر این اجماع اهل بیت است از امام ضامن امام رضا ع روایت کرده از پدرش کاظم از پدرش صادق
علیهم السلام که او گفت اجمع آل محمد علی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و علی القضاء ما فات
من الصلوات اللیل و النهار و علی ان یقولوا فی اصحاب النبی احسن قوله و الله کذا در بسم الله سفکنند

وبارا درازکشیدند تا آن درازی دلالت بر الف کند و در اقرأ باسم ربک الذی خلق
نکرده ماند از برای انکه آیت مکرر است از کثرت استعمال تخفیف با واو اولیتر بود اکنون ابتدا
کنیم بر تفسیر این آیه بسم الله الرحمن الرحیم دو معنی را شامل است
بود و تقدیر یکی انکه او خبر بشد از حق تعالی بدانکه کوید ابتدا میکنم این کتاب مجید
بنام خود دوم انکه میفرماید ابتدا کردن باین نام و میکوید که ابتدای این کارها
بنام من کنید که منم آن خدای که مهربانم بر بندکان خود مومن و کافر را در دنیا روزی میدهم
و بخشاینده ام بر بندکان خاص خود در قیامت بر بندکان مومن رحمت کنم و رسول صلی
الله علیه و آله میکوید کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر یعنی هر کاری که او را
منزلتی و قربی باشد چون ابتدای آن کار بنام او نکنند ابتر و دم بریده باشد و در چند
جایگاه خدای تعالی فرموده که ابتدا بدین نام کنیم اقرأ باسم ربک و کلوا مما ذکر
اسم الله علیه در خبر است که اذا سمی الله العبد علی طعام حتی لم ینل الشیطان منه و
اذا لم یسمی نال منه چون بنده طعام خواهد خورد اگر بسم الله کوید شیطان از آن طعام تناول
نکند و اگر نکوید تناول کند بدانکه در اسم و مسمی خلاف کرده اند بیشتر بر آنند که اسم جداست
و مسمی جدا اگر اسم و مسمی هر دو یکی بودی بایستی که اگر کسی آتش گفتی زبانش بسوختی و چون
عسل گفتی دهانش شیرین شدی و نیز خدا را در قرآن و اخبار هزار و یک نامست اگر از بهر
هر یک اسمی مسمی دیگر بودی که هزار و یک خدا بودی و انکه اسم و مسمی را یکی میکویند و تمسک
بقول خدای میکنند انا نبشرک بغلام اسمه یحیی و ما تعبدون من دونه الا اسماء
سمیتموها و این هر دو آیه بر مذهب ایشان دلالت نمیکند و الله نام ذاتیست قادر بر اصول
نعم و آن حیاة است و قدرة و شهوت و نفرت و کمال عقل و تمکین از نیل منتهی این را برای
این اصول نعمت خواستند که نعمت هیچ منعمی بی این تمام نباشد و چون این نعمتها برترین نعمتها
باشد شکر آن برترین همه شکرها باید که تا بحد عبادت غایة شکر است الرحمن الرحیم اشتقاق
هر دو از رحمت و رحمت نعمت باشد که پس خود را رحمت خواند و تفسیر او براده خیر

(حاشیه: تعیین اسم و مسمی — بایستی — رسد که بعبادت)

و نیز

و نیز عقوبت درین معنی داخل است رحمن بلیغتر باشد از رحیم و رحیم بلیغتر باشد از راحم
این فرق از جهة لفظست و از جهة معنی هم فرقست برای انکه رحمن یعنی منعم باشد بر جمله خلقان مومن
و کافر و بر فاجر و مطیع و عاصی و رحیم خاص بود بر مومنان غیر کافران و رحمن بر غیر
خدای اطلاق نکنند بخلاف رحیم و آن بسمع معلومست عطای خراسانی گفت در جاهلیت
عرب نوشتندی باسمک اللهم و رحمن نشناختندی و خدای تعالی رسول را فرمود
که بگو بسم الله و انکه فرمود که بالرحمن ضم کن چون مسیلمه کذاب بیامد نام رحمن
بر خود نهاد و رحیم با او ضم کردم تا لقب ناواجب او از نام مستحق من جدا شد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی را صد جزو رحمتست نود و نه جزو در خزانه
رحمت خود ذخیره کرده است و یک جزو بر همه اهل دنیا متفرق کرده هر شفقتی و رحمتی که در
جهانست از آن یک جزوست چون فردای قیامت شود این یک جزو را که نده یان نود و نه
جزو ضم کند جمله صد جزو رحمت باشد بر کنه کاران امت محمد بدارند تا در خبر آمده است که
خدای تعالی را اندر قیامت چندان رحمت بر امت محمد باشد که ابلیس طمع رحمت او کند اگر
چه بوی نرسد رحمنست با اهل آسمان رحیمست با اهل زمین رحمنست بیک رحمت رحیمست
بصد رحمت رحمنست چون خواهد ببخشد رحیمست چون خواهد خشم کیرد رحمنست بالاء
و نعماء رحیمست باز داشت محنت و بلا رحمنست تا برهاند از نیران رحیمست تا برساند بخلد
جنان رحمنست بمن جحده رحیمست بمن وحده رحمنست بمن کفره رحیمست بمن شکره الحمد لله
این ثناییست که خدای تعالی بر خود میکوید و ما را ثنا و حمد خود می آموزد و لفظ خبر
مرادش امرست معنیش اینست که بکوئید حمد و ثنا و ستایش مر خدایراست جل جلاله بر نعمتهای
که با ما کردست حمد از شکر عام ترست حمد در جای شکر استعمال کنند و شکر در جای حمد
استعمال نکنند و حمد بر خصال او باشد اگر چه بر چیزی متعدی نکند و شکر از نعمتی
باشد که از وی رسد حمد بزبان باشد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و شکر
بارکان باشد اعملوا آل داود شکرا هر که حمد کند شکر بجای آورده باشد و اکر

(حاشیه: در تعداد رحمت خدا — فرق میانه شکر و حمد)

شکر کند حمد نکوید باشد پیغمبر صلعم گفت الحمد راس الشکر ما شکر الله عبدٌ لا یحمده حمد سر شکر است شکر نکرده باشد خدا را بنده که خدا را حمد نکوید از جمله کلمات ثنای خدای تعالی یکی این کلمه حمد است چه او فید نعمت عاجلت و مید نعمت اجل نوح پیغمبر علی نبینا علیه السلام چون طعام بخوردی گفتی الحمد لله چون آب بخوردی گفتی الحمد لله جامه در پوشیدی گفتی الحمد لله چون بر خاستی یا نشستی گفتی الحمد لله چون فرود آمدی گفتی الحمد لله خدای تعالی اورا در جمله شاکران نوشت انه کان عبداً شکوراً حمد کلمه است جامع حمد و شکر را از اینجا که پیغمبر صلعم گفت سبحان الله نصف المیزان والحمد لله ملؤ المیزان سبحان الله نیمه ترازو پر باشد والحمد لله پری ترازو باشد در خبرست که رسول صلعم گفت چون بنده گوید الحمد لله کما هو اهله فرشتکان باز ایستند خدای تعالی گوید ای فرشتکان من چرا این که بنده من گفت ننوشتید گویند بار خدایا ما آنرا نتوانیم نوشتن که ندانیم که ترا اهل جای از حمد جز تو نداند که تو سزاوار چه چیزی از حمد انچه تو مستحق آنی ما ندانیم تو دانی آورده اند که یکی از جمله بزرگان صرهٔ زر بغلام خود داد و گفت ببر در قافله نگاه کن از حجاج چون مردی را بینی که از قافله بر کنار مرد این صرهٔ زرا بدو ده غلام رفت و نگاه کرد مردی را دید بر طرفی میرود آن زر بدو داد و آن مرد صرهٔ زرا اندر استد و سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم انک لا تنسی بحیراً فاجعل بحیراً لا ینساک خداوندا بحیر را فراموش نکنی بحیر را تو جبان کردان که ترا فراموش نکند غلام نزدیک مرد آمد و گفت بر فتم جبان که گفتی زر بدادم گفت چه گوید گفت چنین گفت نیکو گفت ولی النعمة وهو لله سبحانه الله باکرم بحقیقت او داد آورده اند که داود پیغمبر عم گفت بار خدایا شکر تو چگونه گویم و من بشکر تو نرسم الا بنعمت تو پس از من شکر گذارده نشود حق تعالی بدو وحی کرد که ای داود دانی که این نعمت که بر تست از منست گفت بلی گفت بدان راضی شدم از تو در باب شکر رب العالمین خدای و پروردگار و آفریدکار و پروردگار جمله عالمیان از ابو ایوب روایتست که هر که بدین نام خدای تعالی رب العالمین است از پیغمبر صلعم روایتست هر که هفت بار بگوید یا الله یا رب انچه هر حاجتی که دارد بخواهد باجابت مقرون کردد و در خبری دیگرست که هر که پنج بار بگوید یا الله یا رب وی را اجابت آمد بیانش قوله تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلاً تا آخر اینجا که پنج بار ربنا است که انجا میگوید فاستجاب لهم ربهم و در خبری دیگرست که چون بنده گوید یا رب خدای تعالی گوید لبیک عبدی و چون دوم بار گوید یا رب خدای تعالی گوید لبیک سل تعط بخواه تا بدهمت از ابو هشام روایت میکنند که گفت در مسجد واسط نشسته بودم و دوستی با من نشسته بود مردی از در مسجد در آمد بارانی در پوشیده و بر عادت مسافران و نزدیک ستون رفت و دو رکعت نماز بگذارد و انگه بر دیگر ما آمد و بنشست و گفت شما را که درین مسجد نماز باید کرد بقبله گفتم چنین میگویند گفت اینجا نماز نکردم پیش از امروز انگه گفت مردمان را میبینم که میگویند اللهم انی اسئلك باسمك المکنون بار خدایا بحق این نام پنهان تو و خدایرا هیچ نامی پنهان از بندکان او نیست که آدم عم و حوا چون در ماندند خدایرا بدین نام خواندند گفتند ربنا ظلمنا انفسنا و خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد نوح عم چون در دست کفار در ماند خدایرا بدین نام خواند رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً خدای تعالی دعای او را اجابت کرد و مار از کفار بر آورد و ابرهیم علیه السلام چون حاجتی داشتی خدای عز و جل را بدین نام بخواندی رب هب لی حکماً والحقنی بالصالحین در حال اجابتش رسیدی موسی عم چون آن قبطی را بکشت گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر ذنوبی اجابتش آمد سلیمان عم از خدای تعالی ملک و مغفرت بدین نام خواست اجابت فرمود رب اغفر لی وهب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی ذکریا عم از خدای تعالی فرزند خواست هم بدین نام که رب لا تذرنی فرداً وانت خیر الوارثین با جابت مقرون شد سید عالم و لد آدم صلعم خدای تعالی را بدین نام خواند که رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین اجابت کرد لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر صالحان امت محمد عم

خاصیت ذکر یا الله یا رب

من ذنبك

چون خدا را بدین نام خوانند ربنا ما خلقت هذا باطلا تا باخر آیه توقع اجابت ایشان حنیف
آمد فاستجاب لهم ربهم طرید مملکت ملائکه خدا را بدین نام خوانند قال انظرنی الی یوم یبعثون
اجابت آمد انک من المنظرین پس خدا را نامی باشد ازین بزرگوارتر این بگوئید و ناسزا
ملازم نشیم کرا و حفر بود علم واین نام نامیست که جز بر خدای تعالی اطلاق نکنند در حق ما
معبد باید گفت و طریق بدین که گفتیم سمعت مراد بعالمین آدمیانند بروایت ابن عباس
انس و جن کقوله تعالی لیکون للعالمین نذیرا ابو عبیده گفت روایت اشتغلا وآن
چهار صنف اند فرشتگان و آدمیان و دیوان و پریان و صادق علیه السلام میگوید اهل
بهشت و دوزخند وهب منبه میگوید که خدای تعالی را هجده هزار عالم است دنیا یکی از
عمارة دنیا با اضافه با خرت چنان بود که خیمه در بیابانی از ابی کعب روایت کرد گفت
پایه فرشتگانند و هجده هزار فرشته اند چهار هزار و پانصد بمشرق و چهار هزار و پانصد
بمغرب و چهار هزار و پانصد بجانب سیم چهار هزار و پانصد بجانب چهارم با هر یکی از ایشان چندان
اعوانند که عدد ایشان را جز خدای نداند و از ورای ایشان زمین منت سفید مانند
رخام عرضش چندانکه آفتاب بچهل روز نتواند بریدن و درازیش جز خدای تعالی نداند
پس پر از فرشتگان که ایشان را روحانیان خوانند ایشان را از جمله جزعی و آوازی است بتسبیح
و تهلیل که اگر آواز یکی از ایشان با هل زمین رسد همه از هیبت آن هلاک شوند منتهی
کناره ایشان با حاملان عرش است الرحمن الرحیم خدای مهربانست بر اهل جهان از مومنان
و کافران و بخشاینده در آن جهان خاص بر مومنان غیر کافران که رسید با وجود قرب عهد
چنانکه ازین کلمه که دو خاص بعد هیبت کیمیا است الله را آیتی منفرد کنند اند که چون خدای تعالی
خلقان را فرمود که ابتداء کارها بنام او کنند و نام خود الله فرمود انکه این اسم را وصف
کرد برحمت رحیم و بعد ازان فرمود خلقان را تا حمد و شکر او گویند صفت دیگر بیان کرد و
گفت رب العالمین خواست تا صفت علت استحقاق حمد بخلقان نماید گفت این استحقاق
حمد ازانست که رحمن و رحیم یعنی منعم بانواع نعمت از نعیم دنیا و آخرت والله اعلم بالارادة

ذکر الرحمن الرحیم در سوره حمد

مالک یوم الدین خدای که پادشاه روز حساب و جزاست یعنی بملکیت تصرف
درین روز کس ندارد برای آنکه مالکی (مالکی بودن) همه مالکان درین روز زایل شود و املاک همه
ملاک با خدای افتد ما بتملیک مالک او بیشیم چون دست تصرف ما ازان کوتاه کنند
ما را تصرف دران نباشد مالک نباشیم چنانکه گفت و الی الله ترجع الامور یوم
لا تملک نفس لنفس شیئا و اگر ملک خوانند بالف معنیش آن بود که خدای تعالی در
دنیا ملوک را تمکین کرد و بعضی مملکت داد فردای قیامت ملک از ایشان باز ستاند
همه را معزول کند و ملک خاص او باشد چنانکه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
گفته اند که ملک عام تر است از مالک ازانکه هر ملکی مالک باشد و مالک ملک نباشد
و گفته اند مالک بلیغتر است ازانکه تصرف مالکان را در ملک خود بود از بیع و وقف
و ارث و ملک جز در ملک خود نبود و مرجع این اسم با قادریت و خدای تعالی را این صفت
ذاتی باد حاصل باشد در ازل و در لا یزال و مالک آن باشد که او را تصرف بود در آنچه
او را باشد بوجهی که کسی را نباشد که او را منع کند و عاجز را نباشد که او را وصف کنند
بانکه او مالک است و دین یعنی حسابست و جزاست و بعضی غلبه و قهر است محمد بن کعب گفت
مالک یوم لا ینفع فیه الا الدین این روز را برای آن روز دین خوانند که روز لیست که در و
هیچ بکار نیاید الا دین و برین قول دین اسلام باشد چگونه یوم گفت و یوم عبارت
از طلوع آفتابست و آن روز آفتاب نباشد بجنین است اما بیوم عبارت کرده است از اوقات
که دران اوقات تاریکی نباشد چنانکه در روز ... بر سبیل تشبیه از یوم خواند ایاک
نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو خدای باری میخواهیم عبادت غایت
تواضع و خضوع و خشوعست و ذلیل گردانیدن نفس است در بندگی خدا
تکرار ایاک از بهر استلذاذ است بذکر دوست چنانکه شاعر گفت نظم
یقولون لیلا ارسلت بشفاعة الی فهلا نفس لیلی شفیعها ابو زید گفت اصل ایا ایاک بوده ای یا
ابن قتیبه را ایای بوده است همزه بکسر کردند و یا در یا ادغام کردند ابو عبیده گفت اصل

اوادیا بوده است یعنی رجوع من الایوا واورا یا کردند ویا را دریا ادغام کردند از بهر تاکید بیان وغرض را بدانکه عبادت اسمیست شامل انفعال قلوب وافعال جوارح اول باید که بدل خاضع وخاشع باشد وقصد او دران عبادت جز معبود نبود ونیت را از وجوه شوائب دور دارد وانچه افعال جوارحست انست که بروجه مشروع ماموره کند وترک محرمات هم از عبادتست ازانکه پیغمبر صلعم ابوذر غفاری را میگوید کن ورعا تکن اعبد الناس پارسا باش تا عابدترین مردمان باشی یحیی بن معاذ را گفتند بنده کی عابد باشد گفت هرکه درجه عبودیت را ملازمه کرده باشد گفتند کی ملازمت کرده باشد گفت هرکه بدین شرائط بود که از دل صادق گوید که بارخدایا اگر بدهی شکر کنم واگر ندهی صبر کنم ورضا دهم واگر بخوانی اجابت کنم واگر نخوانی بندگی وعبادت بجا آرم

نظم گر بدهی شکر بجا آورم ٭ ور ندهی صبر ورضا آورم ٭ گر تو بخوانیم اجابت کنم ٭ ور نخوانیم عبادت کنم ٭ گر بنوازی ز تو نبود عجب ٭ ور بنوازی حکم با نصیب ٭ بنده مامور توام با اله عذر گناه من مسکین بخواه ٭ خائفم از بیم عذاب الیم ٭ دارم امید کرمت یا کریم ٭ از کرم خویش گناهم ببخش ٭ بر من درحال تباهم ببخش ٭ جز در عفو تو دری نیستم جز تو خدای دگری نیستم ٭ آورده اند که یکی از صادقان ببازار رفت تا بنده خرد غلامی را پیش آوردند گفت چه کار کنی گفت فلان کار گفت این غلام را نخواهم دیگری را آوردند گفت ای غلام چه نامی گفت انچه تو ام خوانی گفت چه خوری گفت انچه توام دهی گفت چه پوشی گفت انچه توام پوشانی گفت چه کار کنی گفت انچه توام فرمائی گفت چه اختیار کنی گفت من بنده ام بنده را با اختیار چه کار گفت این بنده شایسته است اورا بخرید طاوس یمانی گوید در مسجد حرام شدم امام زین العابدین ع را دیدم که در نزدیک حجر نماز میکرد ودعا میکرد با خود گفتم که او مردی صالحست از اهل بیت نبوت بروم ودعا بشنوم چون از نماز فارغ شد سر بر زمین نهاد ومیگفت عبیدک بفنائک اسیرک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک یشکو الیک ما لا یخفی علیک بنده کمینه تو بدرگاه تست اسیر تو بدرگاه تست مسکین ومحتاج تو

ورشنا اخترة عابد

سائلک بفنائک

بعد

بدرگاه تست سائل تو بدرگاه تست شکایت با تو میکنم از انچه بر تو پوشیده نیست طاوس یمانی گوید یاد گرفتم هیچ سختی پیش نیامد مرا الا که این کلمات بگفتم ازان فرج یافتم فعل اعانت بر عبادت مقدم داشته ازانکه فعل به اعانت قدیم جل جلاله بنا شود از خلق حیوة وقدرت وکمال عقل واهتمام بینه وتمکین وازاحت علة ونصب ادله بنده این فعل کرده را باین اسباب وآلات توجیه میکند وبخدای میگوید بار خدایا این چه کردم جز برای تو نکردم وبر انچه خواهم کرد از تو یاری میخواهم قتاده گفت ایاک نعبد برای انکه تو صانعی وایاک نستعین برای انکه ما مصنوعیم مصنوع را از صانع چاره نیست ایاک نعبد لتدخلنا بجنان وایاک نستعین لتنقذنا من النیران ابو طلحه گفت یا رسول الله در بعضی غزوات بودم چون کار سخت شد وکار زار گرم گشت رسول صلعم سر برداشت وگفت یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین نگاه کردم سرها دیدم که از تنها می افتاد وکسی را ندیدم که شمشیر بزند وکافران بهزیمت شدند گفتم یا رسول الله این سرها که از تنها می افتاد چه بود وکسی را ندیدم که شمشیر بزند گفت فرشتگان میزدند وشما نمیدیدید عبدالله عمر روایت میکند که چون کار بر تو سخت گردد بگوی که ایاک نعبد وایاک نستعین تا کار بر تو آسان گردد اهدنا الصراط المستقیم امیر المؤمنین علی ع میگوید معنی آنست که ای بارخدایا ما را بر راه راست ثابت قدم دار وبقول عبدالله عباس صراط مستقیم دین اسلامست وراه چیزی خبر خیزد بود پس مراد مقدمات ایمان بود وانچه بایمان نتوان رسید جز بدان مراد ان فعل خدای باشد از الطاف وتمکین وازاحت علة ونصب ادله واز خدای ان خواهند که فعل خدای بود وایمان فعل بنده بود بدلیل امر ونهی ووعد ووعید ومدح وذم وثواب وعقاب وبدلیل انکه وقوع ان از قصد وداعی است وانتفا بنزد صوارف وکراهت حادث

اعود از امیر المؤمنین علی ع روایت میکند که او گفت شنیدم از رسول خدای که او گفت صراط مستقیم کتاب خدای تعالی است جل جلاله سعید خیر گفت صراط مستقیم راه بهشت ابو هریره اسلم گفت

صراط مستقیم راه محمد و آل محمد است ابو وائل میگوید که رسول صلعم دو خط بکشید یکی از راست
خویش یکی از چپ خویش انکه گفت سبیل این راهها است و بر سر هر راهی شیطانیست میگوید الی الی
انکه خطی برابر روی خود بکشید و گفت این راه خدایست پس این آیه برخواند هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم نواس بن سمعان گفت که رسول صلعم گفت خدای تعالی
مثل بزد صراط مستقیم را بود دو کناره راه بارهاست درها بروی گشاده و بران درها پردها فرو
گذاشته و بر سران صراط داعی است ایستاده خلق را دعوت میکند مردم خواهند که از ان درها یکی باز
کشایند آن داعی گوید ویلك باز میکشائی اگر باز کشائی و در شوی هلاك گردی انگه گفت صراط
اسلام است و آن پردها حدها است و آن درها گشاده محارم خدای تعالی است و آن داعی که بر صراط است
کتاب خدای تعالی است و آن داعی که بر بالای انست واعظ خدا است عز و جل در دل هر مسلمان صراط
الذین انعمت علیهم یعنی راه انان که نعمت دادی ایشانرا بتوفیق و رعایت و منت
نهادی بر ایشان بتوفیق هدایت عبد الله عباس گفت قوم موسی و عیسی اند یعنی از انکه
نعمت بر خود بگردانیدند و بشریعت چون شب گفت اهل پیغمبر اند و اصحاب او واقدی گفت
راه انانکه ایشانرا بشکر بر نعمت و صبر بر بلیت داری در تفسیر اهل بیت ع آمده است راه انکسانی که
نعمت کردی بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و چه نیکو یاراتی اند ایشان
من النبیین محمد است صلعم و از صدیقین علی ابن ابی طالب علیه السلام و الشهداء حمزه و جعفر
و الصالحین ائمه هدی علیهم السلام وحسن اولئك رفیقا مهدی امت محمد است غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین نه راه انکسانی که گمراه شده اند چون ترسایان که قد ضلوا
من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل خشم گرفته بر ایشان چون جهودان که
غضب الله علیهم ولعنهم که غضب از خدای تعالی اراده مضرت و عقاب است بغیر و
رضا اراده خیر و ثواب بود بهر دو از باب اراده است مغضوب علیهم جهودانند
ولا الضالین ترسایان نزدیك جمهور مفسران ابتدان ایت که گفته شد و بزد و ایت
که پیغمبر صلعم در وادی القری با جهودان کارزار میکرد مردی گفت یا رسول الله اینان که اند

با تو کارزار میکنند گفت المغضوب علیهم گفت ان دیگر که اند و اشارت بترسایان کرد
و گفت هم الضالون و روایت است که گفتن امین در اخر الحمد در نماز و اگر گوید نمازش باطل بود با
اجماع اهل البیت ع و احتیاط همین اقتضا میکند از بهر انکه جایز میدارند میگویند
که مستحب است اگر نمیگویند نماز باطل نمیشود دیگر از پیغمبر صلعم روایت که او گفت ان هذه
الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الادمیین و باتفاق این نه کلام خدا است پس ترك
باید کردن ازین وجه والله اعلم سورة البقرة این سوره دویست و هشتاد و شش آیه است
بعدد کوفیان و ان عدد امیر المومنین علی ع و سوره جمله مدنیست و بروایتی یک ایه در حجة الوداع
فرود آمد و آن ایت واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ابی بن کعب از حضرت پیغمبر علم
روایت میکند که ان لکل شیء سناما و ان سنام القران سوره البقره هر چیزی را کوهانست
و کوهان قران سوره البقره است بریده روایت میکند که سوره البقره بیاموزید که اخذ آن
برکت و ترك آن حسرت و باطل کاران یعنی ساحران برخواننده این سوره دست نیابند و نیز
گفت خالی نیست خانه از خیر خانه که در وی این سوره نخوانند و سوره البقره سرا پرده
قرانست وهب منبه گفت هر که این سورة البقره و آل عمران بخواند نوران از عجیبا تا غربیا برود
عجیبا زمین مغنم بود و غربیا عرش است روایت کرده اند رسول صلعم لشکری را بغزای خواست
فرستاده خواست تا یکی را بر ایشان امیر کند یکیک را میخواند و میگفت تو از قران چه دانی هر
میگفت من فلان سوره دانم تا جوانی پیش آمد بسال از همه کهتر گفت یا رسول الله من سوره
البقره دانم گفت ترا امیر کردم بر ایشان گفتند یا رسول الله جوانی را بر ما پیران چگونه امیر کنی
گفت او سوره البقره داند و شما ندانید عجب از جوانی که سوره دانست که بران ندانستند
استحقاق امیری یافت بر ایشان پس جوانمردی بیرون از انکه جمله سورهای قران داند و داند که
محکم کدام است و متشابه کدام و منسوخ و ناسخ کدام و مفصل کدام و مجمل کدام و بتوریه و زبور حکم تواند
کردن و حکم کند میان اهلش عجب باشد اگر مستحق امارت و امامت بود امیر المومنین علی ع روایت
کند که پیغمبر خدای گفت ای علی من سید ولد آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارسیست

وصهیب سید روم است وبلال سید حبشه وطور سینا سید کوههاست وسدره سید درختان

وماه حرام سید ماههاست وسید کلامها قرانست وسید قران سورة البقره است وایة الکرسی

یا علی درین ایة پنجاه کلمه است ودر هر کلمه ذکری وشرفیست انشاء الله تعالی خواننده ونویسنده ومستمع

از ثواب او محفوظ شوند بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ الٓمٓ گفته اند

سبب آنکه در اوایل این سورها خدای تعالی بحروف مقطعه یاد کرده است آنست که چون

رسول صلعم قران خواندی مشرکان بیامدندی وجمع شاختندی واشعار خواندندی تا مردم آواز

حضرت رسول صلعم نشنوند وحلاوت تلاوت کلام کریم جل جلاله ندانند ودر اسلام رغبت

نکنند چنانکه از ایشان حکایت کرده وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القران والغوا فيه

لعلكم تغلبون ۝ خدای تعالی حرف مقطعه فرستاد وایشان مثل آن نشنیده بودند چون شنیدند

ایشانرا عجب آمد خاموش شدند وگوش با قران کردند تا دیگر مانند آن خواهد بود یا نه

بشنیدند وحجت برایشان موجه شد وقولی دیگر آنست که این حروف مقطعه تنبیه کرد خلقانرا

بر حدوث قران وگفت این کتاب ازین حروفست واز جنس اوست وعلامت حدوث در مقطع

ظاهرتر بود از آنکه در منظوم وچون معلومست که این حروف محدثست واین کلام ازین جنس است

یکجنس نباشد که بعضی قدیم بود وبعضی محدث در معنی این کلمه خلاف کرده اند گفته اند

سریست از اسرار خدای تعالی آن مختص است امیر المؤمنین علی ع گفته که هر کتابی را گزیده و

خالصه است وگزیده وخالص قران حروف مقطع است عبد الله عباس گفت قسم است خدای

تعالی باین حروف قسم میخورد برای آنکه کلام او ازین حروف منظوم است ومراد بالف انا الله

وبمیم اعلم وروایتی از وآنست که قسم است بخدا ومحمد اهل اشارت گفته اند الف انا الام لی

میم منی بالف اشارت بان کرد میم منم بلام اشارت کرد بان که کرم منست بمیم اشارت بدان

که مرا از منت ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ ابن عباس گفت معنی آنست

این کتاب آنست که من ترا وعده داده ام که بتو کتابت خواهم فرستاد عکرمه گفت

مراد بکتاب توریة وانجیل است یعنی الٓمٓ ۝ که نام قرانست که وصف ونعت در کتاب

سبب یاد کردن خدای تعالی اوایل سورتها بحروف مقطعه

بعلم

وبلام الله

الٓمٓ آیه اول

شما که توریة وانجیل است مسطور است این کتابست گفت خدای تعالی پیش ازین سوره

چند فرستاد وذلك اشارت بآنست یعنی آن سورتها که مشرکان بدان تکذیب

کردند کتاب منست در وهیچ شکی نیست هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ راه نماینده پر

هیزکاران است یعنی این قران حجتی وبیانی ودلیلیست کسانرا که نظر کنند واندیشه

بکار بندند وابن تامل بکنند الا کسانی که متقیان باشند پس دلیل وحجت وبیان

متقیان باشد هدی بمعنی بیانست هُدًى لِّلنَّاسِ بمعنی اسلامست انك لعلى

هدى مستقيم وبمعنی دعوتست ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبمعنی ایمانست نحن

صددناكم عن الهدى وبمعنی قرانست ولقد جاءهم من ربهم الهدى وبمعنی زیادت

الطاف باشد که خدای تعالی با مؤمنان کند در ادای طاعات واجتناب مقبحات

که آن با کافران نتوان کرد وآن در جائیست که میگوید والله يهدي من يشاء

یعنی آن لطف خاص با مؤمنان کند در با کافران نکند که ایشانرا الطف نباشد ولطف

را در ایشان تاثیر نباشد گفت که قران هدایت متقیانست اگرچه قران دلالت

دنیاست متقی را وغیر متقی را اما متقیان چون بآن منتفع شدند ایشانرا تخصیص کرد چنانکه

گفت إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا تو پیغمبر آن کسی که بترسد از قیامت وپیغمبر صلعم

پیغمبر کافه خلقانست ولکن چون منتفع بودند ایشانرا ابدی تخصیص کرد متقی گفت

رسول صلعم چون درای رسیدند از تقوی که مجموع تقوی این آیتست إن الله يأمر

بالعدل تا آخر آیه ابن عباس گفت آن باشد که از شرك وکفر ومعاصی اجتناب کند از

کعب احبار پرسیدند از تقوی گفت هیچ در راه خارناك رفته گفت بلی گفت چگونه رفتی گفت

خویشرا نگاه دارم گفت متقی آن باشد که در راه دین انجنین رود وخویشتن را از معاصی

نگاه دارد که رونده پای خودرا خل الذنوب صغيرها وكبيرها فهو التقى كن مثل ماش

فوق الأرض الشوك يحذر ما يرى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى امیر المؤمنین

علی علیه السلام گفت متقی آن باشد که اکنجا اعمال او را بر طبق نهند از روی منزل دستاری

بسران بیفکنند و کرد همه جهان بگرداننده و در آنجا چیزی نباشد که وی را از آن شرم باید داشتن
در خبر است که پیغمبر صلعم فرمود که لا یبلغ المرء حقیقة التقوی حتی یدع ما لا باس له حذرا مما به باس که مرد
بحقیقت تقوی نرسد تا آنکه بآن باکی نبود ترک کند ترس آنرا که بآن باکی بود و بنیکوتری
خصال تقوی زاد در راه سفر دنیا است و تزودوا فان خیر الزاد التقوی یقول المرء فائدتی
ومالی وتقوی الله افضل ما استفادی الذین یؤمنون بالغیب آن متقیانی که ایمان می
آورند بدانچه از ایشان غائب است از قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه پیغمبر صلعم خبر داده است از قول
و حصول آن ایمان تصدیق باشد هم در لغت هم در شرع بیانش و ما انت بمؤمن لنا ای بمصدق
ان تصدیق بدل باشد از آنکه خدای تعالی هر جا که ذکر ایمان کرده آنرا بدل باز بست چنانکه گفت
ولم تؤمن قلوبهم و قلبه مطمئن بالایمان و عمل بارکان از جمله اعمال نیست بلکه دلیل
بر ایمان که اگر ایمان بودی تکرار بودی بگفتی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات چون ذکر
عملوا الصالحات کرد معلوم شد که عمل از ایمان نیست که اگر از ایمان بودی تکرار بودی و غیب
غیب بمعنی غائب است ابو العالیه گفت که ایمان آن ایمانست بفرشتگان و پیغمبر و قیامت
و ابن جریح میگوید مراد بغیب وحی است بیانش عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا
در تفسیر اهل البیت می آید که مراد بغیب مهدیست علیه و علی آبائه که غایبست از دیدار خلق
و موعود است در قرآن و اخبار در قرآن وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الآیه و اخبار درین معنی بسیار
از آنجمله گفت پیغمبر صلعم مخالف و مؤالف روایت میکنند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم
واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ
الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی اگر از دنیا نماند مگر یک روز خدای
تعالی آن روز را دراز گرداند تا مردی از فرزندان من بیرون آید نام او نام من باشد
و کنیت او کنیت من باشد زمین را پر از داد و عدل کند پس از آنکه پر جور و ظلم شده
باشد و این صفات مجموع نیست الا درین شخص که قوم گفتند که غیب است و در آخر

الزمان خروج کند روزی پیغمبر صلعم با اصحاب گفت دانید که از مؤمنان که فاضلترست
گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند و ایشان را نمیخواهم گفتند پیغمبران گفت ایشان چنین اند
نمیخواهم گفتند یا رسول الله کیستند ایشان گفت جماعتی که بعد از من باشند باخر زمان
و مرا ندیده باشند و قول من ناشنیده و معجزات من ندیده ورقی معلق بینند
سوادی بر بیاضی و بدان کار کنند ایشان فاضلترین اهل ایمانند آنگه بر خواند
الذین یؤمنون بالغیب اولئک اخوانی حقا ایشان برادران منند براستی
گفتند یا رسول الله ما برادران تو نه ایم گفت اصحاب منید و هم اخوانی و یقیمون الصلوة
نماز بپای دارند و بدان مداومت نمایند و در هیچ وقت در نماز خلل نکنند و
ارکان نماز و حدود و شرایط آنرا مراعات کنند و صلوة را کنند از صلی که فرا اید
و آن آتشی باشد چنانکه گویند صلیت العصا اذا قومتها بالصلوة یعنی باید که
نماز کننده متانی باشد و حدود و ارکان او نگاه دارد و شرایط ظاهرا و باطنا
بجای آرند چون کسی که چوب را بآتش راست کند اگر تانی نکند پیش از وقت بجنباند
بشکند و اگر بسیار در آتش بگذارد بسوزد و بجنبد بروفق آنچه شرع فرموده است بر آن
باشد تا نماز او عبادت باشد و مراد بصلوة و نماز اینجا نماز است یعنی این پنج نماز مسلم
که مشهور و معهود است و مما رزقناهم ینفقون از آنچه ما بایشان داده ایم نفقه میکنند
و در راه خدای تعالی صرف میکنند حقوق خدا را ازان بیرون می کنند روزی
کسی را بود که بدان منتفع شود و کسی را نباشد که او را منع کند و حرام را روزی نگویند
بدلیل این آیه زیرا که هر چه خدای تعالی دهد حرام نباشد از آنکه حرام ممنوع بود از اینجا
آنرا محظور گویند دیگر آنکه مورد آیه مورد مدحست و انفاق حرام را مدح نباشد
عبد الله عباس میگوید مراد باین نفقه زکوة است برای آنکه با نماز پیوسته است و عبد الله مسعود
میگوید مراد نفقه مرد با اهل و عیالست جهت آنکه این آیه پیش از وجوب زکوة نازل شده
و حمل او بر عموم اولیتر بود تا همه را شامل بوده باشد و الذین یؤمنون بما انزل

الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون انکسانیکه تصدیق
میکنند قرآنرا که بتو فرستادیم و آن کتابها را که پیش از تو فرستاده اند چون توریة
انجیل و زبور و صحف ابراهیم و برای بازپسین که قیامتست ایمان می آورند و آنرا به
یقین میدانند که خدای تعالی درین آیة مدح میکند کسانی را که ایمان میدارند بقرآن
بکتب اوائل چه ایمان آوردن و تصدیق کردن جمله پیغمبران و آنچه بایشان آورده اند
از جمله ایمانست تا کسی گمان نبرد که کتابها چون منسوخ شده اند بدان ایمان نباید آورد
اگرچه بالآخرة هم یوقنون هم داخلست در تحت قول او تعالی یؤمنون بالغیب
الا آنکه آنجا اجمال کرده و اینجا تفصیل کرده و گفته اند که از برای تهویل و تعظیم قیامت را
بذکر افراد تخصیص داد چنانکه درجای دیگر پیغمبر ۴ و نوح ۴ را تخصیص کرده و گفته که
اذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الآیة از پیغمبر صلعم روایت
کرده اند که او گفت عجب از آنکه از خدای شک برد و او خلق خدای را می بیند و
عجب از آنکه که نشأ اولی را می بیند و نشأ اخری را منکر می شود و عجب از آنکه بعث
و نشور انکار میکند و هر شب می میرد و روز زنده میشود و عجب از آنکه سرای سود را
تصدیق میکند و سعی از بهر سرای غرور میکند و عجب از آنکه میداند که او را از آب نطفه
آفریده اند و تکبر میکند و خواهد رفتن در زمین بتکبر میگذرد ابوذر میگوید که گفتم یا رسول
الله از آنجمله موسی چیزی فرمای گفت در توریة بیشتر موعظهاست گفتم یا رسول از آن چیزی
فرمای گفت در توریة هست که عجبست لمن ایقن بالموت کیف یفرح عجب از آنکه مرگ را بیقین
داند چگونه شاد شوند و عجب از آنکه دوزخ بیقین داند چگونه خندد و عجب از آنکه
دنیا بیند چگونه دل بر دنیا نهند روزی پیغمبر صلعم برنای انصاری را گفت کیف اصبحت
یا حارث گفت اصبحت مؤمنا حقا گفت بنگر تا چه میگوئی هر حقی را حقیقتست و ما
حقیقة ایمانک حقیقت ایمان تو چیست گفت یا رسول الله حقیقتش از دنیا باز گرفتم
شب نمیخوابم و روز چیزی نمیخورم پنداری که در عرش خدای مینگرم ظاهرا و اهل بهشت

کردش

رامی بینم و بزیارت یکدیگر می آیند و اهل دوزخ که بانگ می دارند و فریاد می
دارند پیغمبر صلعم گفت ابصرت فالزم بصیر شدی برین ملازمت کن تو آن بنده
خدائی که دلت را بنور ایمان منور کرده اینست بعضی صفات آنکه وبالآخرة
هم یوقنون آخرت را یقین میدانند اولئک علی هدی من ربهم
واولئک هم المفلحون این جماعت که ذکر ایشان درین آیة کرده شد ایشانند
که بر هدایتند از آفریدگار و پروردگار ایشان و ایشانند رستگاران و ظفر یافتگان
آنچه طلب کردند یافتند و بدانچه آرزو میداشتند رسیدند عون بن عبدالله
گفت الهدی من الله کثیرة لا یبصره الا بصیر ولا یعمل به الا بصیر گفت هدی
از خدا بسیارست نمی بینند مگر بینندگان بسیارند چراندکی بدان کار نکنند و بآن
راه نروند نه بینی که ستارگان آسمان بسیارند و بینندگان بینند اما عاجزانرا
بران هدایت نبود و مراد بفلاح نفاذ ظفرست از محمد باقر علم روایتست که رسول
صلعم گفت ان علیا وشیعته هم الفائزون مجاهد گفت این چهار آیة در حق مومنانست
و دو آیة از پی ایشان در شان کافران و سیزده آیة بعد از آن در شان منافقانست
ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم
عذاب عظیم بدرستی و حقیقت که آن کسانی که کافرند یکسانست برایشان
اگر انذار کنی و اگر انذار نکنی ایمان نخواهند آورد حق تعالی پیغمبر خدا را خبر میدهد
و میگوید دل عزیزت در ایمان ایشان مبند و از جحود و انکار ایشان دل تنگ مکن
که اگر تو ایشانرا بیم کنی از دوزخ و عذاب بترسانی و اگر ترسانی ایشان
ایمان نخواهند آوردن و تصدیق تو نخواهند کردن و آنکه در آیات و معجزات تو نظر
نمیکنند تا آن نظر ایشانرا بعلم برساند تا بدانند و تصدیق تو کنند چون نظر نمیکنند
بمثابه آنند که خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی ایشان مهر نهاده است یعنی گوش بان نمیکنند

تا بشنوند و در دل ایشان افتد بدانند و بر بینائیهاء ایشان پوشش است که بنظر اعتبار
نگاه نکنند تا ببینند و بدانند و ایشانرا ست عذابی بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر
گرفتن و در آخرت و به عذاب دوزخ مخلد و مؤبد ماندن ختم در کلام عرب معنی
گواهی بود چنانکه گویند ختمت علیک بانک لا تعلم مهر بازنهادم که تو ان کار ندانی
معنی آیت برین وجه آن بود که خدای تعالی گواهی داد بر دلهای ایشان که نظر نمیکنند تا
بدانند و نمیدانند و قبول نمیکنند و ختم مهر بود بران علامت کنند یعنی خدای تعالی
بر دلهای کافران علامتی کرد که فرشتگان ایشانرا بدان بشناسند تا از ایشان تبرا
کنند و ایشانرا لعنت کنند و برای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مسلمانان مومنان و
نیز ختم بر چیزی نیست که مانع باشد از ایمان نه بینی که در دیگر آیة میگوید بل طبع الله علیها
بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا اگر مانع بودی اندک و بسیار مانع بودی وجهی دیگر
انست که عبارتست از اصرار ایشان بر کفر و قطع طمع رسول از ایمان ایشان گفت چون مهر
بر دل ایشان نهاده اند یعنی چیزی نخواهند شنیدن و دیدن و دانستن چون کسی که
بر دل و چشم و گوش مهر دارد و مانند این تاویل دارد قول او صم بکم عمی یعنی کران
و گنگان و کورانند در قلت انتفاع بگوش و زبان و چشم چنانکه در آیتی دیگر انست که
ایشانرا مردگان خوانند انک لا تسمع الموتی تو مردگانرا چیزی نتوانی شنوانیدن یعنی
چون مردگانند و معلومست که این جمله مجازست بضرورت بر سبیل مبالغه و من الناس
من یقول امنا بالله وبالیوم الاخر وما هم بمؤمنین سبب نزول این آیة آن بود که عبد الله
ابی سلول و مغیث بن قشیر و اتباع ایشان گفتند بیائید تا خصلتی پیش گیریم که از محمد
و قوم او بسلامت باشیم برایشان اظهار ایمان کنیم و در دل بر سر اعتقاد خود باشیم بیامدند
و اظهار ایمان کردند بر رسول و در دل کفر داشتند و آنکه چنین کند منافق باشد
خدای تعالی کشف اسرار ایشان کرد و رسول صلی الله علیه واله وسلم از حال ایشان خبر داد
و گفت ای محمد از مردمان کسانی اند که میگویند عبد الله ابی سلول و اتباعش که ما

ایمان آورده ایم و بروز باز پسین ان نه چنانست که ایشان میگویند و دعوی میکنند
ان مؤمن نیستند منافق اند بزبان اظهار ایمان میکنند و در دل ایمان ندارند
عبد الله گفت آدم را برای ان انسان گویند عهد الیه فنسی و گفته اند لا سیما
سه بعلّه برای آنکه چون با خودی کرد چنانکه در خبرست که خدای تعالی آدم را بیافرید
بجای دعون الله
بنهاد در بهشت میگشت دلتنگ می شد خدای تعالی خواب بروی افکند جبریل ع بیامد
و از پهلوی چپ آدم ع استخوانی برکشید خدای تعالی حوا را بیافرید تا آدم باد
انس گرفت و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون با خدای
فریب می آورند یعنی با رسول خدای تعالی و با انکسانی اند که ایمان آورده اند و میگویند
ایمان بخدای آورده ایم چنانکه شما ایمان آورده اید و بانچه میکنند نمی فریبند مگر
تنهای خویش را یعنی وبال خداع ایشان در دنیا و آخرت جز بدیشان راجع نخواهد
شد پس چنانست که ان خداع با خود کرده است چنانکه یکی از ما فعلی میکند
و میپندارد که زیان دشمن میکند چون بنگرد زیان خود کرده باشد و نمیدانند که
خداع هم راجع با نفس او خواهد بود که اگر دانستندی بدان نظر کردندی و
اعتبار گرفتندی تا علم شان حاصل شدی و ان خداع نکردندی اصل خداع اخفاست
از انست که نهان خانه را مخداع خوانند پس منافق مخادعست که کفر در دل پوشیده دارند
اگر گویند که خدای را نتوان فریفت و در حق خدای تعالی این متصور نیست گفته اند که
چنین است کار ایشان چنان بود که خدای تعالی مخفی نبود و روا باشد که چنین باشد
خدای تعالی از اعتقاد و کار ایشان خبر داد وجهی دیگر انست که ایشان با خدای تعالی
معامله کردند که غیری با غیری کند از اظهار ایمان و ابطال کفر خدای تعالی ایشانرا
بر سبیل مجاز و توسع مخادع خوانند و گفته اند خداع با رسول خدای و با مومنان چنانست که با
خدای کرده باشند ازین سبب یخادعون الله و سعو علم بود با هر دی دشمن و موالاز بجاست
که شعر گفته اند ۵ فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا

یکذبون انکه خدای تعالی بیان کرد و کفت که در دلهای ایشان شکی و نفاقی و رنجی هست
بر خدای تعالی شک و رنج ایشان بیفزاید بدانچه ایشان دروغ میکویند چون علم بیقین
را شفا خواند انچه ضد انست از شک و نفاق انرا مرض خواند و کفته اند برای ان مرض خواند که
شک و نفاق دل را ضعیف کرداند همچنانکه بیماری تن را ضعیف کرداند فزادهم الله مرضا
لفظش خبرست و معنی وی دعاست و روا بود که معنیش هم خبر بود و مراد آن بود که بیفزود
خدا تعالی بیماری ایشانرا باخود کذاشت تا ازدیاد در شک و نفاق بیفزودند انکه
این زیادت حواله باخود کرد چون حصول آن از ایشان نزد خذلان او بود نیز چون
خدای تعالی بایشان افعال کرد که نزد آن ایشان را ایمان می بایست آوردن ایمان نیاوردند
و در کفر بیفزودند انرا باخود حواله کرد همچنانکه چون سوره فرستاد ایشان ایمان
نیاوردند کفر زیادت کردند انرا حواله با سوره کرد چنانکه کفت وَأَمَّا الَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ
چون کویند این منافقانرا که فساد مکنید در زمین ایشان کویند چنینست
که شما میکویید بلکه ما مصلحانیم خدای تعالی تکذیب ایشان میکند که چنین
ایشان میکویند بدانکه ایشانند تباه کاران و مفسد انند ولیکن نمیدانند و معنی
فساد بر وجه انکار و محسود بود و این کفته اند که ما مصلحانیم مرادشان آنست
که بنزدیک ما و اعتقاد ما وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ
كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ خدای تعالی
حکایت میکند و میکوید که چون مؤمنان ایشانرا دعوت کردندی و کفتندی
که ایمان آورید چنانکه مردمان یعنی صحابه رسول صلعم ایمان آورده اند مجزی
جواب دادندی و کفتندی بر سبیل انکار آیا ایمان آوریم چنانکه این سفیهان آورده اند
خدای تعالی جواب ایشان میدهد و میکوید سفیه بحقیقت ایشانند مومنان لیکن

عند

نمیدانند سفیه ضعیف رای بود و جهل بود بمواضع منافع و مضار و اینجا است که خدای
تعالی زنان و اطفال را سفها خواند وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ وَإِذَا
لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا
نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ حق تعالی وصف نفاق ایشان میکند و میکوید با مؤمنان
چیزی دیگر میکویند و با کافران چیزی دیگر چون بمومنان میرسند میکویند ما مومنیم و
ایمان آورده ایم چون بار و ساء و اکابر خود بخلوت می نشینند کویند که با شمائیم و ترک
دین خود نکرفته ایم ما نه کی تنزدیک او میرویم و میکویم که ایمان آورده ایم و بر ایشان افسوس
میداریم و مراد بشیاطین رؤساء ایشانند عبد الله عباس کفت ایشان پنج کس بودند از جهود
کعب اشرف در مدینه و ابو برده در بنی اسلم و عبد الدار در بنی جهینه و عوف بن عامر
در بنی اسد و عبد الله بن سواد در شام و شیطان نیز متمردی بود از حد در کذشته عاتی از
امر و جنیث رایتر سلطان اسلم سحر خواندند کانه رؤس الشیاطین ای الحبات اللّٰه
يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ خدای تعالی جواب ایشان میدهد و میکوید که
خدا بر ایشان استهزا و افسوس میکند و فرو کذارد ایشانرا در کفر و ضلالت و جهالت
ایشان تا سرکشته میشوند و همچنان در سرکشتکی کوه خود می باشند استهزا از خدای تعالی
جزای ایشان بود یعنی خدای تعالی جزای استهزای ایشان بدیشان رساند همچنانکه
جزای بدی را بدی خوانند و جزاء سیئة سیئة مثلها و استهزا عیب باشند بنزدیک
عرب یعنی که خدای تعالی ایشانرا باستهزا عیب میکند عبد الله عباس کفت این در قیامت باشد
که چون مؤمنان در بهشت بر تختهای خود بنشینند و کافران در دوزخ بجای خود برسند
حق تعالی بفرماید که تا دری از بهشت در دوزخ کشایند و در انجا که منافقان باشند ایشان
بنکرند دری کشاده ببینند ناخوش کنند و برروی در می افتند و می خیزند و بر یکدیگر می افتند
و تا برنجی عظیم بدان در رسند و بهشتیان از تختهای خود می نکرند چون پندارند که
بدانجا رسیده اند ان در بر ایشان ببندند ایشان نومید شوند و برکردند مومنان انا

فتکان و مقتیان

بخندند اینست معنی قول خدای تعالی کفت فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عدی حاتم روایت
میکند که رسول صلعم کفت روز قیامت تمکین کنند جماعتی منافقان را تا از پی مؤمنان بهشت
بروند و بنور ایشان عقبهای صراط را بر آیند چون بدر بهشت رسند بنگرند جمال کمال
بهشت را ببینند پای برارند تا در بهشت روند زبانیها بر ایشان رسند و ایشانرا بر راه دوزخ
اندازند ایشان کویند بار خدایا چون دانستی که ما از دوزخیم چرا ما را تمکین کردی تا
در بهشت آئیم و جمال بهشت را ببینیم کویند دانید که این جهت این جزای آنست که شما در دنیا
استهزا میکردید این جزاء استهزاء شماست و فرو کذاشتن ایشان در طغیان آنست
ایشانرا با خود رها کنند و آن الطافی که با مومنان میکند با ایشان نکند بسبب منعی
که از جهت ایشان باشد اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
وما کانوا مهتدین کفت ایشان آنانند که بدل کردند کمراهی را براه راست ابن عباس
کفت هدی و هدایت بدادند و ضلالت فرا کرفتند یعنی اختیار کردند کفر را و ترک ایمان
کرفتند تجارت و بازرکانی ایشان سودمند نیامد و آن بازرکانی در خسران و زیانکاری
افتادند ایشان راه راست یابند که چون اختیار ضلالت بر هدایت کرده اند کویند
مراد بضلالت درین آیت عذاب است و بهدی ثواب بیانش اولئک الذین اشتروا
الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة صادق عم روایت میکند از پدرانش
از رسول صلعم که او کفت ای علی مومن را سه علامتست نماز و روزه و زکوة و منافق را سه علامت
چون حدیث کند دروغ کوید چون وعده دهد خلاف کند چون امینش دانند خیانت کند
و نیز کفت سه خصلتست که هر که سه خصلت درو بود منافق بود اکرچه نماز کند و روزه دارد و دعوی
کند که مسلمانم چون سخن کوید دروغ کوید چون وعده دهد خلاف کند چون امینش کنند خیانت
کند عبدالله کوید این حدیث خاص درشان منافقان آمده و او کفت از رسول خدای صلعم تفسیر
این حدیث پرسیدم کفت مثل این حدیث منافقانی خواهم که خدای تعالی ذکر ایشان کرده است در قرآن و وصف
کرده بدروغ والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و بخلاف عهد خواهم کتابی را که

علامت مؤمن و منافق

خدای

بعرع

خدای تعالی میکوید ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن کفتند اکر خدای
ما را مالی دهد ما آنرا بصدقه دهیم چون خدای تعالی مال بدادشان اینان را آن کفت فلما آتاهم
من فضله بخلوا و در خیانت امانت این خواستم که خدای تعالی میکوید انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان
مراد باین امانت طاعتست خواست در سر و علانیه خصوصا این سه طاعت یکی غسل جنابت دوم
نماز سیم روزه و مسلمانان آنان بودند که این سه طاعت در سر و علانیه کنند و منافقان این
سه طاعت بعلانیه کنند و بسر نکنند امیرالمومنین علی عم کفت ایمان در دل علامتی باشد سفید
چندانکه در ایمان افزایند سفیدی زیادت شود و نفاق در دل علامتی باشد سیاه چندانکه
در نفاق می افزایند تا همه دل سیاه شود بخدای که اکر دل مومن بشکافند سفید یابند و اکر دل
منافق بشکافند سیاه یابند انس کوید که روزی پیغمبر عم صحابه را فرمود که روی بچه دارید و
روی بشما دارد کفتند یا رسول الله وحی فرود آمد کفت نه کفتند دشمنی با روی دارد کفت
نه ولیکن ماه رمضان روی بشما دارد و خدای تعالی در بامداد این روز که اول ماه رمضان
بود جمله اهل قبله را بیامرزد مردی از کنار مسجد آواز داد که حتی منافقانرا رسول خدای کفت
او را پیش من آرید او را پیش آوردند آنحضرت کفت چرا چنین کفتی کفت برای آنکه قبله کفتی و منافقان
اهل قبله اند رسول صلعم کفت کلا و حاشا منافقان از ما نه اند و ما از ایشان نه ایم منافقانرا
هیچ نصیبی نیست منافقان کافرانند عمر بن عبدالعزیز کفت مومن ضعیف تن و قوی دل باشد
و منافق قوی تن و ضعیف دل باشد حاتم اصم کفت مومن از همه کس ایمن بود مکر از خدای
تعالی و منافق از همه کس امید میدارد مکر از خدای تعالی مومن عمل صالح میکند و منافق معصیت
میکند و شادمان می باشد مومن طالب سیاست خود باشد و منافق طالب ریاست مومن را
کردار بیش بود از کفتار و منافق را کفتار بیش بود از کردار مومن آنچ کند خدا هر که باز نکوید
و منافق آنچ نکند خواهد که باز کوید چنانکه خدای تعالی کفت ویحبون ان یحمدوا بما لم
یفعلوا مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله

ایمان صدق و نفاق دروغ

دمیترسد

بنورهم وترکهم فی ظلمات لا یبصرون مثل این منافقان و کسان ایشان چون مثل
و کسان کسی است که او آتش برافروخته باشد چون آتش روشن گرداند وانچه که گرد بر گرد او باشد
وانرا ببیند خدای تعالی نور آن آتش ببرد نور او بتاریکی بدل شود و بگذارد ایشانرا در تاریکی
که هیچ راه حق را نه بینند عبد الله عباس و قتاده گفتند وجه تشبیه اینست که خدای تعالی
منافقانرا تشبیه کرد بمردی که آتشی برافروزد و بدان منتفع شود و پیرامن خود ببیند و
ایمن گردد از انچه خائف باشد بناگاه آتش او بمیرد در تاریکی بماند خائف و متحیر
همچنین است حال منافقان اظهار کلمهٔ ایمان کردند و بغیر اظهار ایمان عزیز گشتند و در
مسلمانان آمدند از روی ظاهر و با مسلمانان مخالفت و مناکحت نمودند و بر جان و مال
ایمن شدند تا ناگاه که موت بایشان رسد ان نور بظلمت بدل شود وان امن و راحت بعقاب
و عذاب مبدل شود چه حکم ظاهر دیگر باشد و حکم خدای تعالی با بندگان دیگر باشد
در قیامت این ظاهر حال بود وان بر حسب اعتقاد باشد مثلهم کمثل الذی کفت الذی
از بهر انکه خدای تعالی تشبیه اجسام و اعیان بشود نکرد بلکه فعل ایشانرا تشبیه کرد بمستوقد
آتش تقدیر چنین است که مثل منافقان در طلب روشنائی و خیر و صلاح باظهار ایمان و ابطال
کفر چون مثل استیفای کسی است که آتش افروزد پس تشبیه فعل است بفعل گفته اند که مراد بوحد
جمعست بدلیل قول خدای تعالی ذهب الله بنورهم و ترکهم در اول آیه اثبات آتش کرده در آخر
گفت ذهب الله بنورهم چون نور نبود آتش نباشد بدانکه آتش مشتمل است بر دو صفت یکی
احراق و یکی نور یکی سبب منفعت و یکی سبب مضرت حق سبحانه و تعالی باز نمود که ازین سبب
منفعت ببردم و سبب مضرت بگذاشتم تا از درد و چه بر ایشان خسارت یابند صم بکم عمی
فهم لا یرجعون حق سبحانه و تعالی جل جلاله پیغمبر صلعم را تسلی میکند و دلخوشی میدهد
و میگوید ای محمد دل در ایمان ایشان مبند که ایشان ان قوم نیستند که ایمان آورند
ایشان کران و گنگانند و کورانند چنانکه از کر و گنگ و کور هیچ کار نیاید اختیار ایمان
نکنند و از کفر و کافری خود باز نگردند نه آنست که چشم و گوش و زبان ندارند دارند اما چون
حق نمی

تعر
حق نمی شنوند و حق نمیگویند و حق نمی بینند و بالت بینائی و شنوائی و گویائی انتفاع
نمیگیرند پنداری که ایشانرا این آلت نیست چنانکه لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم
اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم
اضل او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم
فی اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین یا حال و صفت
این منافقان چون حال و صفت جماعتیست که ایشان بارانی از آسمان که مشتمل باشد
بر تاریکی گرفتار باشند و بر رعد و برق ایشان از سختی آوازهای رعد انگشتان
خودها در گوشهای خود میکنند از ترس و بیم مردن و هلاک شدن و خدای تعالی
محیط است بکافران یعنی همه در قبضهٔ قدرت اویند اگر خواهند که از قبضهٔ قدرت او بیرون
روند نتوانند که او هلاک کننده کافرانست از ابن مسعود روایتست که دو مرد منافق
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریختند بارانی سخت بایشان رسید چنانکه خدای تعالی ذکر ایشان کرد
دران ابر و تاریکی و باران متحیر ماندند هر وقت آتشی بجستی و راه روشن شدی گامی چند
برفتندی چون تاریک شدی باز استادندی و چون صاعقهٔ آتش یا آواز سخت
بیامدی انگشت در گوش کردندی تا هلاک نشوند ایشان دران شب تاریک با چنین
سختی میگفتند کاشکی صبح شود تا پیش پیغمبر رویم و دست برکت او نهیم چون صبح شد نزدیک
آنحضرت آمدند و اسلام آوردند و اسلام ایشان نیکو شد خدای عز و جل حال
منافقان مدینه بحال این دو مرد تشبیه کرد و گفت که چون نزدیک پیغمبر صلعم می آیند باران
فراوان ببینند و صاعقه ذکر منافقان می شنوند از ترس انکه مبادا در حق ایشان
چیزی نازل شود انگشت را در گوشهای خود میکنند و خدای تعالی محیطست بکافران اگر
خواهد در حق ایشان که منافقانند آیه فرستد بقتال ایشان علما گویند که رعد نام
فرشته ایست که ابر را می راند چنانکه راعی شتر راند شهر بن حوشب گوید که چون خشم کرد
آتش از دهان او بجهد آن صاعقه بود و تحیر را بود یعنی تو که محمدی اگر خواهی این تشبیه کنی

واگر خواهی بآن وگفته اند او برای تفضیل آورد بنداده که خدای تعالی گفت این منافقان بسیار اند
حال بعضی با حال اصحاب آتش می ماند و حال بعضی با حال اصحاب باران می ماند یکاد
البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا ولو
شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر نزدیک بود که
برق روشنی چشمهای ایشان را برباید هرگاه ایشان را ابر روشن شدی و بدرخشیدی
برفتندی در وی و چون تاریک شدی و ندرخشیدی باستادی و اگر خدای تعالی خواستی
گوش و چشم ایشان ببردی که خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست عبدالله عباس گفت مراد
بآیه منافقانند که اول جهود بودند چون فتح بدر پدید آمد شاد شدند و گفتند
این محمد آن محمدست که ما نعت و وصف او در توریة خوانده ایم و پیغمبر آخر الزمانست چون
بدر نبود مرتد شدند و گفتند این محمد آن محمد نیست قتاده گوید این مثل آیت که خدای
تعالی منافقان را زد در بددلی و بی یقینی گفت هر که که آوازی بشنوند بترسند و انگشت در گوش
نهند از ترس هلاک حذر الموت و جای دیگر گفت یحسبون کل صیحة علیهم کلما اضاء
لهم مشوا فیه یعنی بنور اظهار کلمه اسلام شرح روزگار میکنند واذا اظلم علیهم
قاموا چون بمیرند با ظلمت عذاب شوند و منافقان چون در اسلام آیند ایمن شوند و
حال ایشان نیکو شود و مطمئن القلب گردند چون نکبتی و شدتی بدیشان رسد بر
گردند و مرتد شوند در اول باکسی مانند که کلما اضاء لهم مشوا فیه و در دوم بآن مانند
که واذا اظلم علیهم قاموا بیان شد در سورة الحج است ومن الناس من یعبد الله علی حرف
فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه شامل است هم
موجود را و هم معدوم را ان الله بکل شیء علیم هم موجود را و هم معدوم را بود انگاه و عالم است
بجمله معلومات یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم
تتقون حق تعالی چون ذکر مومنان و منافقان کرد و خلقان را دعوت کرد بعبادت
خود تذکیر کرد ایشان را نعمتهای که ایشان را داد انگاه تحذیر کرد او معبود دیگر را پرستند ای مردمان

بپرستید

عرق

بپرستید خداوندگار و آفریدگار خود را آن خدای که شما را بیافرید و کسانی را که پیش از
شما بوده اند تا بود که از عذاب دوزخ بپرهیزید که عبادت کردن بر وفق او امر و نواهی
خدای سبب نجات بود عبدالله عباس گفت هرجا در قران یا ایها الناس است خطاب
با اهل مکه است و یا ایها الذین امنوا خطاب با اهل مدینه و حمل کردن او بر عموم اولیتر است
تا آنکه دلیلی بر تحقیق دلالت کند و خالق را اطلاق خدای را گویند از آنکه افعال او همه بر
وفق حکمت و صواب بود پس پنداری که مقدرست باندازه حکمت مفسران گفته اند
لعل و عسی از خدای واجب بود از بهر آنکه از کریم نسزد غیری را در طمع اندازد و او را
محروم کرداند و محققان گفته اند که بر بنا خود است و در وی معنی ترجیت اما راجع
با ماست نه با خدای تعالی عز و جل یعنی خدای را پرستید برامید تقوی و نجات الذی
جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج به من
الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون آن خدای را پرستید
که زمین را فراش شما کردانیده تا در وی میروید و می آیید و تصرف میکنید برای معاش و
در شب بر و قرار میگیرید چنانچه بر بستر و آسمان را برای شما بلند کردانیده و از آسمان برای سما
آبی فرو فرستاده که بآن آب از برای شما از درختان میوه بیرون می آورد تا روزی شما بود
پس خدای تعالی را شریک مگویید و شما میدانید که این جمله که برشمردیم خدای آفریده است و
خدای بدان قادرست و این بتان را که شما با خدای انباز گرفته اید این نتوانند پس ایشان را
مپرستید و خدای را پرستید و گفته اند مراد بسما ابرست خدای تعالی ابر را بیافریند تا بدریا فرو شود
و آب در خود چیند و برآید در هوا [illegible] شود و باد برو آید و او را بیفشاند چنانکه گفت
وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا و گفته اند مراد بسما آسمانست و آب باران از آسمان
می آید خدای تعالی این ابر را منزل آفریده است و حائلی که در میان آسمان و زمین بر هوا تا
چون آب از آسمان برو آید تاب و اعتمادش بستاند بمقداری مقدر بزمین آید که اگر چنین
بودی زمین ویران شود و [illegible] قول بهترست برای اجرای لفظ قران بر حقیقت [illegible]

بان اخبار روایت کرده‌اند که چون خدای تعالی خواست که آسمان و زمین آفریند جوهری
آفرید سبز (جوهری) هفت آسمان و هفت زمین انگاه بنظر هیبت در و نگاه کرد از ترس خدای تعالی گداخته
شد و آبی گردید لرزان انگه فرمان داد از ان آب بخاری و دودی برآمد از ان دود
یک آسمان بیافرید چنانکه گفت ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ انگه آن یک
آسمان را بشکافت و هفت آسمان کرد آنگه فرمان داد آن آب را تا پاره زبد کشت
و کف برآورد و بعد از زمین مکه انگه فرمان داد تا جمله زمین از زیر آن پدید آورد از
بجهت مکه را ام القری خواندند که اصل همه زمینست انگه آن طبقه زمین را بشکافت و هفت
طبقه زمین کرد و سطبری هر زمین پانصد ساله راه است از زمین تا زمین دیگر انگه فرشته را بفرستاد
از زیر عرش تا زمین بر دوش گرفت و دستها یکی در مغرب و یکی بمشرق و بجوب رسید قرار
قدم نداشت خدای تعالی از بهشت گاوی فرستاد که او را چهل هزار سر بود و چهل هزار دست
و پای آن فرشته پای بر پشت آن گاو نهاد قدمش نیک قرار گرفت بالوی از فردوس اعلی فرستاد
و ان میان پشت او و کوهان بود نهادند تا پای فرشته قرار گرفت و سرهای این گاو با قطار
زمین برآمده است تا بزیر عرش و بینی و زهای او در دریاست در روزی یکدم بزد باز کرد و
مد و جزر دریا از ان باشد قوایم گاو را جای قرار نبود سنگی بیافرید هفت برابر آسمانها
و زمین قوایم ان گاو بر او قرار گرفت و ان سنگ آنست که لقمان پسر خود را میگوید یا بُنَيَّ
إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ سنگ را جای قرار نبود ماهی
بیافرید و آن آنست که باو قسم یاد کرد ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و ان سنگ را بر پشت
آن ماهی نهاد و جملگی او خالیست و ماهی بر آب آب بر باد بقدرت باری جل جلاله قدرت
انگه زمین مانند کشتی بر روی آب می‌جنبید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد
چنانکه گفت وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا و کوهی عظیم بیافرید محیط بجمیع عالم از زمرد سبز
که انرا قاف گویند و آن آنست که خدای تعالی باو قسم یاد کرد ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ
انس بن مالک روایت کند که چون خدای تعالی کوهها را بیافرید فرشتگان از ان تعجب

کردند و گفتند بار خدایا ازین سخت‌تر هیچ آفریده گفت آهن که بر سنگ غالبست
گفتند بار خدایا از ان سخت‌تر هیچ آفریده گفت آتش که بر آهن غلبه کند گفتند بار
خدایا چه چیز بر آب غالب آفریدی گفت خاک گفتند چه بر ان غالب آفریدی گفت
باد گفتند از باد عظیم‌تر چیزی هست گفت بنده که صدقه بدست راست دهد و از
دست چپ پوشیده دارد ان عظیم‌تر بود عبدالله عمر روایت میکند که رسول صلعم
گفت خدای تعالی زمین اول را بیافرید و مسکن آدمی کرد زمین دوم را
زندان باد کرد زمین سیوم را خلقی آفرید روی ایشان چون روی آدمی و پایهای ایشان
چون پای گاو و اعضای ایشان موی دار و چون بهایم طرفة العینی در خدای عاصی
نشوند شب مارو را ایشانست و روز ما شب ایشان در زمین چهارم سنگ کبریتست
که خدای تعالی از بهر اهل دوزخ نهاده چنانکه گفت وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
و در انجا رودهاست از کبریت گداخته که اگر عظیم‌ترین کوهی در وی افکنند فرو برد زمین
پنجم ماران و کژدمان اهل دوزخ هر یکی چند وادی هر یکی را پنجاه هزار دندان
و هر دندانی چند درخت خرما زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ که دواوین
و نام او سجین است چنانکه گفت حق سبحانه و تعالی كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ و زمین
هفتم جای ابلیس و لشکر او کرد سریر او و انجا نهاده از بجایش سموم و از جانب دیگر زمهریر
عبدالله مسعود گفت بهشت در آسمان هفتم آفریده است امروز دوزخ در زمین هفتم است
چون فانی کند از انجا باز آورند و بعد زمین را حدیث قارون بست فَخَسَفْنَا
بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ خدای تعالی او را و مالهای او را و سرایهای او را بزمین فرو برد تا روز
قیامت فرو خواهد شد وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ
مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ حق جل و علا
ذکر اول که دلالت میکند وحدانیت او را یاد کرد تنبیه فرمود خلقان را بر نبوت پیغمبر
میگوید ای محمد بگوی این منکران نبوت را که خدای میگوید اگر شما را شکیست در انکه این کلام

منت بالکلام بشرا انانکه از شما قادر باشید بر معارضه آن بیارید سورتی مانند آن و بخوانید
گواهان خود را یعنی از ایشان بناشند بر قول استفاده میکند اگر شما راست میگوید در دعوی
که کرده اید که این محمد میگوید از خویش میگوید شما مانند آن توانید گفتن و کردن هم استدلال
ان سخن خدایست و معجزه مصطفی و گواهیست بر رسالت و نبوت او و دلیل بر آنکه عاجز شدند
آنکه ایشان دست باتیغ زدند و جان و مال و زن و فرزند خود را در معرض تاراج و غارت نهادند
اگر قادر بودندی بر معارضه او اختیار کردندی که تا قرآن از چه وجه معجزست علما درین خلاف کرده اند
بعضی گفته اند وجه آغاز قرآن و نظم فصاحت دیگران گفتند که اسلوب مخصوصست یعنی دیگر گفته اند از اخبار
غیبت فاتوا بسورة امر تحدیست و صیغه او مشترک بود میان امر اباحت و تهدید و تحدی
امر وجوبی بود که آمر مرید مامور بود و ازینجا مراد نیست امر اقیموا الصلوة اباحت کاذا
حللتم فاصطادوا تهدید اعملوا ما شئتم تحدی فاتوا بسورة وادعوا شهداءکم
مراد بشهداء گفته اند بتان اند چنانکه گفته اند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و گفته اند که جهود اند
که مشرکان ایشانرا گواهی دادند برای مشرکان چنانکه خدای تعالی حکایت کرد ازیشان
قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان لم تفعلوا فاتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین حق تعالی درین آیه تهدید
کافران میکند بدوزخ و میگوید اگر نکنید و هرگز نتوانید یعنی اگر معارضه نتوانید آوردن
بترسید از آن آتش که هیمه آن آدمیان باشند و سنگها یعنی آتشی که سنگ را سوزد آدمی را سوختن
چه محلست و مراد بدین آتش سنگ کبریت است از آن تخصیص کرد که آتش در وی زود درگیرد و دیر بماند
ابن عباس و ابن مسعود چنانست که آتش را بساخته اند و بدست تنها ده از بهر عذاب کافران در
خبرست که پیغمبر صلعم گفت که این آتش که شما می بینید جزویست از هفتاد جزو از آتش دوزخ
و در خبری دیگر گفت که این آتش را با آب بحر هفتاد بار شستند گفتند یا رسول الله اگر در
دوزخ همین آتش بودی کافی بودی گفت بلی لیکن ازین عظیم تر است بشصت و نه جزو هر جزوی
مثل این آتش و در خبری دیگر گفت که اهل دوزخ را آتش دوزخ ... در یابد هر مجلسی صد

هزار مرد باشد در میانه یکی از اهل دوزخ همه از تف آن دم آتش بسوزند در خبرست که
داود علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتند کم گری گفت بگذارید تا بگریم پیش از آن
روز که گریه سود ندارد و بیش از آنکه استخوان در دوزخ سوخته شود و فرشتگان
عذاب مسلط کردند و فرشتگان غلاظ و شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
ما یؤمرون منصور عمار گفت سالی بحج میشدم بکوفه فرود آمدم شبی در کویی از کویها
میگذشتم از سرایی آوازی شنیدم که میگفت خدایا بعزت و جلالت تو که معصیت را که
کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما خطیئتی عارض شد شقاوت
یاری داده پرده فرو گذاشته تو مغرور شدم خدایا بعزت تو که مرا از عذاب خود
برهان و اگر کشم از رسن رحمت تو بگسلد دست در که زنم منصور عمار گفت خواستم امتحان
کنم دهان ابر شکاف در نهادم و این آیه بر خواندم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد لا
تا آخر آیه آن شخص نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد و آنگه ساکن شد در سرای خانه را
نشان کردم و دیگر روز آمدم جنازه دیدم بر در سرای نهاده و عجوزه دیدم که در
سرای میشد و می آمد گفتم ای عجوزه این مرد کیست که فرمان یافت گفت جوانی خدای
ترس از فرزندان رسول صلعم دوش در مناجات بود مردی اینجا بگذشت و آیتی از قرآن
برخواند او بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بجوار رحمت خدای پیوست من گفتم طوبی
که چنین باشند اولیای خدای هم منصور گوید که در مسجدی شدم جوانی را دیدم نماز میکرد
با خضوع و خشوع و گریه گفتم ازین مرد بوی آشنائی می آید چون سلام بدادم فرا شدم و گفتم هیچ
دانی که خدای را وادیست در دوزخ نام آن لظی نزاعة للشوی مرد این بشنید و نعره بزد
بیفتاد و بیهوش شد چون باهوش آمد گفت زیادت کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا
انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة تا آخر آن جوان نعره بزد و جان بحق
تسلیم کرد من جامه از سر او بر گرفتم بر سینه او نوشته دیدم بخطی روشن فهو فی عیشة راضیة

فی جنة عالیة قطوفها دانیة بکار او قیام کردم تا اورا دفن کردند شبانه اورا بخواب
دیدم که می آمد تاجی بر سر نهاده و حله پوشیده گفتم ما فعل الله بک خدای با تو چه کرد گفت
مرا بدرجه شهدا برسانید گفتم چرا گفت لانهم قتلوا بسیوف الکفار و
قتلت بسیف ملک الجبار ایشان بشمشیر کفار کشته اند و من بشمشیر ملک جبار شهادت
من از شهادت ایشان بهتر بود رباعی عاشق بسته جامه غم دوخت غازی بغزای تن اندر
تک پوست چون کشته شوند آن جوان کی باشد کان کشته دشمن و این کشته دوست وبشر الذین
آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چون خدای تعالی
وصف عذاب دوزخیان کرد در عقب آن طریق ثواب مومنان و مطیعان آورد
تا از هر دو طریق ترغیب و ترهیب دعوت کرده باشد تا مکلفان را داعیه قوی تر باشد
بفعل طاعات و اجتناب منهیات گفت مژده ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند
و با ایمان عمل صالح کردند که ایشان راست بهشتها که در زیر درختان آن جویهای آب
روان بر روی زمین میرود بشارت خبری بود که اثر آن بر بشره ظاهر شود از عداوت یا از
مسرت خبر از عذاب را هم بشارت خواستند و بشرهم بعذاب الیم اکنون مراد بعمل صالح عمل که
صالح باشد بعضی از صحابه گفته اند که مراد بعمل صالح عمل با خلاص است از آنکه عمل بریا صالح
نباشد بیانش فلیعمل عملا صالحا خالصا از امیر المومنین علی ع روایت است که او گفت
نماز پنجگانه است بیانش واقیموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین معاذ جبل گفت
عمل صالح آن بود که در وی چهار خصلت بود و دیانت و صبر و اخلاص گفته اند مراد بتجری من تحتها
الانهار آنست که براد و ام بهشتیان رود همچنانکه از ذو عوان روایت و حکایت کرد هذه
الانهار من تحتی یعنی بامر من در اخبار می آید که جویهای بهشت بر روی زمین میرود چنانکه
متفرق نمیشود یعنی حالیه چهار جوی آب و می و شیر و انگبین بیکجای میرود که آمیخته نشود
گفته اند که صادق ع از این خبر میگفت ملحدی بشنید گفت عقل این حدیث چگونه پذیرد که
چهار مایع بیکجای باشد و مختلط نشود گفت ای بیچاره نمی بینی که خدای تعالی در پوست

یک خایه دو مایع جمع کرده برنگ و طبع و طعم مختلف و هر دو با هم مختلط نمیشود مرد تعجب کرد
و جواب بدانست انس مالک گفت همانا شما گمان می برید که جویهای بهشت در احادید زمین
باشد و بر روی زمین رود و از یکجانب مروارید باشد و از یکجانب یاقوت و گل او
مشک اذفر بود کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا
من قبل و اوتوا به متشابها هر که ایشانرا از آن روزی دهند از میوه گویند که
پیش از این بروزی ما کرده بودند و آنرا بدیشان میدهند متشابه یکدیگر در لون و
طعم و منظر و ابن عباس و مجاهد گفتند که اهل بهشت گویند که از آن میوهاست که ما را
در دنیا داده بودند یعنی مانند آنست و جواب تاویل آنست که چون کسی طعام خورد او را
خوش آید در آرزوی آن باشد که مثل این طعامی باز یابد حق تعالی فردا ذکر این میوه
مانند آن میوها بود که دل شما بآن متعلق شده باشد مسروق روایت کرد که درختان
بهشت ساق ساده بود از داول و آخر منضوم و منظوم باشد بمیوه چون یکی از وی بگیرند خدای
مانند آن باز افریند مجاهد روایت کند که زمین بهشت از سیم باشد و خاک وی مشک اصل
درختانش از زر بود و شاخهای آن لؤلؤ و زبرجد و یاقوت بود اگر ایستاده بود که میوه
و اگر نشسته بود بچیند و اگر خفته بود شاخ درخت سر فرود آرد تا میوه باز کند و ذلک
قوله تعالی وذللت قطوفها تذلیلا پیغمبر صلعم گفت در بهشت مرغانی باشند بر هر یکی هفتاد
هزار پر صحنی در پیش وی بنهند آن مرغ بیاید و در صحن افتد و هر پر بیفشاند از هر پر لونی
طعام بیرون آید از برف سفید تر و از مشک نرم تر از انگبین شیرین تر یکی با دیگری نماند
ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون ایشانرا در بهشت زنانی باشند پاکیزه
کرده شده از زشت و تهمت و بول و غایت و منی و حیض و استخوان و از جمله مکاره و ایشان
یعنی اهل بهشت در اینجا مخلد و مؤبد بوده باشند و دوام و بقای ایشانرا انقطاع نباشد
سعید بن عامر روایت میکند که پیغمبر صلعم گفت اگر زنی از زنان اهل بهشت یکبار سر
بدنیا فرو کند همه زمین را از بوی مشک کند و نور آفتاب و ماه را بپوشاند ایعکس

گفت اگر یکی از حور العین آب دهان خود را در هفت دریا انداز نداب دریا همه خوش گردد و
جون جفت خود را به بیند گوید انت ولی و انا لک لم نر عنا مثلک توم رانی و من تراع
جشم من مانند تو هرگز ندیدم خلاف نیست در انکه در بهشت وطی باشد در فرزند خلاف کرده اند
در خبری آورده اند که فی الجنة جماع ما شئت و لا ولد در بهشت جماع باشد چندانکه خواهی و
فرزند نباشد ابو سعید خدری گوید که رسول صلعم فرمود مومن را در بهشت حمل و وضع و
رضاع بیکساعت می تمام شود و در ایه انواع منافع و لذات جمع کرد ذکر جویها و
بوستانها کرد ملذت منظر و نزهت جشم باشد کلما رزقوا منها گفت تا ذکر مطاعم
و لذات ان باشد ازواج مطهرة گفت تا ذکر تمتع و قضاء شهوت بود و هم فیها
خالدون گفت تا بخوف انقطاع مکدر و منقص نگردد ان الله لا یستحیی ان
یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها قتاده گفت سبب نزول این آیه ان بود که مثل زد
بجیزهای اندک جون عنکبوت و ذباب جهودان از ان بخندیدند و گفتند خدای تعالی
بان مثل زدن جه خواهست بجیزهای خسیس این بکلام خدای نمی ماند خدای تعالی بایه باز
رد کرد بر ایشان ابن عباس و ابن مسعود گفتند که خدای تعالی جون مثل زد بجیزی و لو
از ان بزرگوارتر بود که مثل زند خدای تعالی این ایه فرستاد که بگو ای محمد خدای شرم ندارد
که مثلی زند بحشرات به پشه یا نیکی از این و مهتر از ان بکسی و حقیقت حیا امتناع باشد
از فعلی که برای خوف قدر یا ملامت غیری مراد را و این بر خدای تعالی روا نیست پس معنی
لا یستحیی لا یمنع بود یعنی امتناع نکند و باز نایستد گفته اند که ترسد و ترس
بمعنی حیا آمده است و تخشی الناس والله احق ان تخشاه از مردم شرم میداری و
خدای تعالی اولیتر است که از او شرم داری فرا میگوید که بما مابین خواهم جنانکه عرب گوید
نظرنا ما ورا بنا انا قائما و هو من اخس الناس ما فوقها یعنی ما بین فرثه الی ملکه معنی
ایشان بود که خدای تعالی امتناع کند که مثل از میان بعوضه در صغر و حارق یا بانچه بالای
فاما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله
بهذا

بقره

بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا میگوید اما مومنان دانند بیقین
که ان حقست و صدقست و از نزدیک خدایست و اما کافران جون این مثل بشنوند بر سبیل
انکار گویند که این جه مثلست خدای تعالی بدین جه خواهست و او را بدین حاجت و در بدیه نباید
گفت تا اضلال کند بان بسیار کسی را اضلال بمعنی هلاک آید ائذا ضللنا فی الارض و
آنرا که ادا کند هلاک و عذاب تا طریق ان باشد بر توبیخ ضلال خوانند و ضلال بمعنی
عذاب بود که ان المجرمین فی ضلال و سعر و ضلال این قسمت عقوبت باشد و یضل الله الظالمین
ای یعاقبهم بمعنی ابطال بود تخوفواله فلن یضل الله اعمالهم و بمعنی حرمان بود از زیادت
الطاف که در حق مومنان کنند و در حق کافران راست نیاید لمقامهم علی کفرهم و من یرد ان
یضله یجعل صدره ضیقا حرجا بمعنی اذهاب بود از راه بهشت جنانکه هدایت بر راه بهشت و بمعنی
ترک و تخلیه بود تا نزد ان ضلال شود و هر جه از این وجوه بود روا بود که با خدای اضافه کنند
و هر جه بمعنی ضلال نماید در و خلق یا منع او از ایمان یا دعوت او یا ضلال بر خدا روا نبود از
برای انکه این قبیح بود و خدای تعالی از فعل قبیح منزه است پس این وجوه بار با نفس مضاف بود
جنانکه گفت اضلهم الشیطان و اضل فرعون قومه فاضلهم السامری و معنی ضلال و هدی
درین آیه بیشتر علما بر انند که مراد بهدی آنست که مومنان قبول کردند که کافران منکر
شده ندوانرا جحود کردند انرا هدی خوانند و انرا ضلال و اضافه ان بخود کرد بر ان طریق
که بیان کردیم که اضافه ایمان با سوره کرد و جون نزول سوره شد مومنان در ایمان بیفزودند
و کافران در کفر و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد
میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم
الخاسرون و گمراه نکرده اند از راه بهشت یا عذاب و عقوبت نکند مگر انکسانیکه از
طاعت خدای بیرون آمده اند و عهد و پیمان که با خدای بسته اند و انرا استوار و محکم
کرده از ان بشکنند و انچه خدای تعالی فرموده است که بان پیوند ند از صله رحم و غیر آن آنرا
می برند و در زمین ظلم و فساد میکنند ایشانرا که زیانکاران بر حقیقت اند بعضی مفسران گفتند که

ضیقا
نعل
معترف شدند
میشکنند

مراد بمفلسان جهودانند که خدای تعالی در توریة عهد ایشان بستد که حدیث رسول ع
پنهان نکنند خلاف کردند توریة را وعهد بشکستند وگفته اند که مراد باین منافقانند که
دست بیعت وعهد برسول دادند وانچه بزبان دست ولب بود بدل بشکستند وسعد بن ابی وقاص
گفت مراد باین خوارجند پس انانکه در دین وعهد خلاف کردند وپیغمبر صلعم ایشانرا ناکثان خواند
وامیرالمومنین علی ع را ازان خبر داد وگفت ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
ومیجان بود که امیرالمومنین علی ع باناکثان بصره قتال کرد وبا قاسطین در صفین وبا ما
رقین بنهروان وگفته اند مراد بعضی از نفاقست ازبهرانکه منافق باظهار ایمان وموافقت
در اسلام یگانه بیشتر تواند بود وگفته اند که مراد بخسارت ملاکت عبدالله عباس گوید بزرگ
ترخساره که در حق مومنان مراد حطام دنیا باشد کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیا
کم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون این ایة وارد است در مورد تعجب یعنی چگونه
کفر می آرند این کافران بخدای تعالی وانکار الهیت او میکنند با بظاهر ایات وبینات
وبراهین معجزات واین ایة روی چگونه کافر میشوید کس نیست تا گوید چگونه این همه باشد
ضعیف کردی مهر بر دل وچشم وگوش او نهادی وانکه گفتی بی چشم بینی گوش بشنود بدل
بدان وبی الة بکن چون بتواند کرد واز تعجب نمود که چگونه نکرد باین همه موانع تو جای
تعجبست میگوید ای محمد بگوی ایشانرا که چگونه کافر میشوید بخدای تعالی آنست که
شما مرده بودید یعنی نطفه بودید در اصلاب آبا وارحام امهات شما را زنده گردانید
بانکه حیوة در شما آفرید پس بمیراند شما را در دنیا پس زنده گرداند شما را در گور پس
بیرون آورد در قیامت برای جزای این قول عبدالله عباست ابو صالح میگوید که وکنتم
امواتا فی القبر شما در گور مرده بودید پس زنده کرد شما را در گور برای سوال پس بمیراند در
گور برای شما پس زنده کرد شما را در قیامت در این قول حطاب باز گشت ومراد بدان
مرده اینست بود چنانکه با یهودان عهد رسول ع گفت واذ قلتم یاموسی لن نؤمن
لك ومراد بدران اینست وگفته اند احیا واموات اول مجازست مراد آنست که شما

خامل الذکر بودید من شما را رفیع کردم ومجهول بودید شما را معروف گردانیدم واحیا
واماتت دوم حقیقت یعنی اماتت در دنیا بعادت واحیا در قیامت واین وجهی بعید
اما کلام تا بر حقیقت حمل توان کرد بر مجاز نباید کرد ومورد آیة تذکیرست بنعمت خدای
تعالی ونهی بندگان از کفر بر وجه تعنیف وتهدید ووعید بذکر مرگ وسوال گور ونشور
ثم الیه ترجعون بر سبیل وعیدست یعنی مرجع تو با منست از من فوت نخواهی شدن
وحقیقت این آنست که مرجع تو با جایست که در انجا همه حکم من باشد وهیچکس را حکم نباشد
در سوال گور خلاف کرده اند بعضی گفته اند در اخر کار خواهد بود دیگران گفتند در ساعت
خواهد بود که مرده را در گور نهند وگور بروی راست کنند در خبرست که تا اواز نعلین مردمان
که از سر گور باز گردند می شنوند ودر خبرست که فاطمه بنت اسد را رضی الله عنها را وفات رسید
رسول صلعم بنفس خود بجاره قیام نمود ردای خود را کفن او کرد یعنی از انکه او را گور بکنند
در گور او بخفت چون گور برابر راست کردند بر سر گور او بنشست چون کسی که گوش بر کلام کسی
کند انگه گفت ابنك ابنك سه بار چون باز گشت گفتند یا رسول الله با هیچکس این نکردی گفت
حق
بلی او را بر من حق تربیت مادریست ردای خود کفن او کردم برای کرامت ودر گور او بخفتم
ودر گور او بخفتم تا او را از سوال منکرت نباشد گفتند یا رسول الله چه معنی داشت که گفت ابنك
گفتی گفت چون گور برو راست کردم فرشتگان سوال آمدند واو را از خدای تعالی پرسیدند جواب
صواب داد از پیغمبر پرسیدند جواب داد از امامش پرسیدند فرو ماند من تلقینش کردم که
پسرت سه بار در خبرست چون مرده را در گور نهند دو فرشته ایند خدای تعالی او را زنده
گرداند تا بقدر بینه حیوة یابد وهنر وحواس او درست گردانند از خدا وپیغمبر وامامش
پرسند اگر جواب بصواب دهند گویند نم نومة العروس بخیب چنانکه عروس در خوابگاه بخسبد
انه فرشته در گور او آیند وگور بروی فراخ گردانند چنانکه چشم بدیوار او نیفتد ودری از درهای
بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت بروی میزند واگر جواب بصواب نداد فرشته مقمعی از آتش
بر سر او زنند که گور پر آتش شود ودری از درهای دوزخ برو بگشایند اینست معنی قول رسول صلعم

القبر روضة الجنان او حفرة من حفر النيران هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی — من ریاض
الی السماء فسوّیهن سبع سموات وهو بکل شیء علیم او آن خدایست که هرچه در زمین
آفرید برای شما آفرید چه او بی نیازست و مستغنی حاجت بدو روا نیست و منافع و مضار باو
راه نیابد پس قصد آفریدن آسمان و زمین کرد و آسمانها هفت آفرید و آن خدایست که
بهمه چیز داناست استوی بمعنی انتصاب بود چون استوی جالسا و بمعنی اعتدال بود استوی تمام — این نیاد لگا و بمعنی
اسباب بود و لمّا بلغ اشدّه و استوی و بمعنی قصد و اقبال بود و درین آیه این معنی دارد نه بمعنی
که بالی تعدیه و استوی یا بود استوی علی العرش و بنزدیک حسن بصری معنی وی آن بود که استوی
امره الی السماء فسوّیهن گفت جمعست برای آنکه آسمان جنسست و گفته اند که سما را جمع سماوات
گویند که آسمان آفریده گفت ثمّ استوی الی السماء گفته اند مراد باین آنست که قصد آفریدن
آسمان کرد و گفته اند مراد بسما آن دخانست که از وی آسمان آفرید درین آیه گفت اول زمین آفریدم
در آیه دیگر گفت والارض بعد ذلک دحیها این جواب آنست که خدای تعالی زمین را بیافرید
و دحو آنکه آسمانرا بیافرید زمین بگسترد و گفته اند که بعد درینجا بمعنی معست یعنی والارض مع ذلک
دحیها اما کیفیت آفرینش آسمان روایت کرده اند از مقاتل و ضحاک که ایشان گفته اند که
خدای تعالی آسمان دنیا از دود آفرید از زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله راهست در وی فرشتگانند
از نور و آتش و آب مهتر ایشان فرشته ایست نام او رعد موکلست بر ابر و باران تسبیح او اینست که
سبحان ذی الملک والملکوت نام این آسمان رفیع است برلون آهن آفریده است آسمان دوم
برنگ مس آفرید بهمه در و انواع فرشتگانند عدد ایشان جز خدای تعالی کس نداند تسبیح
ایشان اینست سبحان ذی العزّة والجبروت و نام این آسمان قیدوم است و در وی فرشته ایست
نام او حبیب نیمی از برف و نیمه دیگر از آتش نه آتش برف را میگدازد نه برف آتش را
کشد و دعای او اینست یا مؤلف بین الثلج والنار الّف بین عباد ک المؤمنین آسمان
برنگ برنج آفریده است نام او ماعون و در وی فرشتگانند با پرهای بسیار و در وی بهای مختلف
صف زده و آواز تسبیح و تهلیل برافراشته اند و میگویند سبحان الحی الذی لایموت آسمان

چهارم

چهارم برنگ سیم آفریده است نام او ارملونست در وی فرشتگانی اند چندان فرشتگان آسمان
سیم همه در قیام و در رکوع و سجود باشند هیچ فرشته از آنکه در برابران بود نشناسند از آنکه
بعبادت خدای مشغولند و تسبیح ایشان اینست سبّوح القدّوس ربّنا الرّحمن لا اله الا
الله و آسمان پنجم برنگ زر آفریده در وی فرشتگانی اند که از آن وقت که خدای تعالی
ایشانرا آفریده است بعضی در رکوعند و بعضی در سجود که از رکوع و سجود بر ندارند فردای
قیامت بزبان عجز و قصور گویند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک یا رب خدایا
نپرستیدیم سزای پرستیدن تو آسمان ششم برنگ یاقوت آفریده نام او غاروس است
و آن جای لشکر و بیان لشکر مهترین خدا اند در اینجا هفتاد هزار فرشته اند هر فرشته هزار
فرشته دیگر زیر پر دارند و آن فرشتگانند که خدای تعالی ایشانرا بمصالح بندگان و کارهای
دنیا فرستد و آسمان هفتم از در سفید است نام او دمیع در اینجا خدای تعالی را هفتاد هزار
فرشته است هر یکی از ایشانرا چندان زیر دست است از فرشتگان که عدد قطرات باران و ریگ
بیابان و برگ درختان و از آسمان هفتم تا جایی که از او هو گویند پانصد ساله راهست و در اینجا
رؤسای ملائکه باشند با عظیم خلق و حد الوری ایشانند عبادت ایشان نظر بود بر
عرش و یک ساعت نظر از عرش بر ندارند آواز به تسبیح و تهلیل بر دهند یکی از ایشان
بر باز کند همه دنیا پوشانده و بالای آن ابریست که کثافت آن چندانست که کثافت
آسمان و زمین و عرش بالای آنست در علیین و حد و نهایت آن جز خدای تعالی نداند
و اذ قال ربّک للملائکة انّی جاعل فی الارض خلیفة یاد کن ای محمد چون
پروردگار تو آفرید کار تو فرشتگانرا گفت که در زمین خلیفه خواهم آفرید گفته اند
آدم را برای آن خلیفه خواند که از پس فرشتگان بود که او در زمین بودند ابن عباس گفت برای
آن پس قومی بودند که در زمین بودند و ایشان جان میگشتند ابن مسعود گفت برای
آن خلیفه خواند که او خلیفه خدای بود بحکم کردن میان مردمان و اقامت احکام
حق کردن روزی عمر خطاب از سلمان و طلحه و زبیر و کعب الاحبار در مسجد رسول

پرسید که فرق چیست میان خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت مردانم
خلیفه آن باشد که بعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل علی
أهله و یقضی بکتاب الله خلیفه آن باشد در میان رعیت عدل کند و قسمت بسویت کند
و بر رعایا چنان مشفق باشد که مرد با اهل خود و حکم بکتاب خدای کند کعب الاحبار
گفت نیکو گفتی [illegible] دانستم که کسی باشد در میان ما که این داند جز من و لیکن سلمان علی
حکما و علما و لیکن سلمان را بر از علم کرده اند مانند عمر گفت سلمان را که من خلیفه‌ام
یا پادشاه [illegible] سلمان گفت اگر عمرت یکدرم از یاسم کم و بیش شد از جای خود پادشاه یعنی و
بجای خود صرف کرده یعنی خلیفه نیستی پادشاهی قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها
و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال إنی أعلم ما لا
تعلمون فرشتگان گفتند بار خدایا در زمین بخواهی آفرید کسی را که زمین فساد
کند خون بناحق ریزد و ما تقدیس و تسبیح و تنزیه تو کنیم و از انچه بتو لائق نباشد و
نا سزا است از صفات نقص از تو دور میداریم و ترا بعظمت و بزرگی یاد میکنیم خدای
جواب ایشان بگفت من آن دانم که شما ندانید از مصالح و عواقب امور أتجعل فیها
ایا می آفرینی و میکنی و گفته اند این استفهام است بر وجه تعجب و گفته اند که ایشان نیز ادا کرده اند
بر وجه مسئله است و گفته اند که این ظن اماره گفتند از آنکه پیش از آدم در زمین جماعتی
بودند که ایشان را جان خوانند حق تعالی گفت و الجان خلقناه من قبل من نار السموم در زمین ایشان
فساد کرده اند و خون ناحق ریختند خدای تعالی فرشتگان را فرستاد ایشان را از زمین
براندند و هلاک کردند از ینجا گفتند و این قول ربیع است و عبد الله عباس و مسعود
گفتند که فرشتگان این از علم گفتند و سبب این آن بود که خدای تعالی پیش از خلق آدم خبر داد
که در زمین خلیفه خواهم کرد که فرزندان که از فرزندان او در زمین فساد کنند و خون
ناحق ریزند ایشان بر سبیل تعجب گفتند که تو قومی چنین را آباد شایستهٔ زمین خواهی فرستاد
ما مسبحان درگاه تو و مقدسان حضرت تو ایم خدای تعالی گفت من آن دانم شما ندانید

یعنی از نفاق ابلیس از انکه ابلیس در میان ایشان بود که این سخن گفتند قتاده گفت
من آن دانم که شما ندانید انکه شما را ظن آنست که شما از دو عالم ترید و کرامی‌تر باشید بنزدیک
خدای تعالی جواب این دلیلست برانکه کار خلافت بخدای تعالی تعلق دارد هر جا که ذکر
خلافت کرد بخود حوالت کرد از انکه آدم را گفت إنی جاعل فی الأرض خلیفة و داود را
گفت إنا جعلناک و هارون را گفت اخلفنی خلیفه یا ذریت را گفت لیستخلفنهم فی
الأرض هر جا که ذکر خلافت کرد بخود حواله کرد تا کسی را در این خوض نباشد و علم
آدم الأسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال أنبئونی بأسماء هؤلاء إن
کنتم صادقین بیاموخت آدم علیه السلام را جمله اسما یعنی نامها پس عرض کرد او را بر
فرشتگان و گفت دعوی کردید که ما از و بهتریم و کرامی‌تر باشیم بنزدیک خدای تعالی فضل
و کرامت علم راست خبر دهید مرا بنام این جماعت تا چیست اگر انچه دعوی کرده‌اید راست میگوید
تعلیم خدای آدم را بعضی گفتند لابد باید تا مواضعه متقدم باشد دلیل نتوانی داد
و دلیل خطاب باشد و خطاب انکه دلیل باشد بمراد که بر مواضعه متقدم بنشد
خدای تعالی آدم را بیافرید و عقلش تمام کرد با آن مواضع در و افرید تا چون خبر داد آدم
ع را از آن فائده گرفت و علمش حاصل شد بان لغت پس خبر داد او را بدیگر لغتها تا
این را برافق استدلال کرد چنانکه اشارت کرد بچیزی که این را بتازی فلان نام و بپارسی
فلان پس علم باصل مواضع بر یک لغت ضروری بود و بدیگر لغتها استدلالی و این قول
ابی هاشم است و جماعتی محققان ابو القاسم بلخی گفت خدای تعالی خبر داد آدم را ع بانی
نامها و یاد گرفت انرا بعد از آن نزدیک از فهم و حفظی خدای تعالی او را داد پس باقی اسما بر
قیاس کرد تا هر چه مشاکل آن مسمی بود اسمی بر نهاد از انکه لابد آن بود و معنی این قول آنست که
جمعت با خلق علم ضروری قول دیگر آنست که خدای تعالی آدم ع را خبر داد بنامهای
چیزها بر انچه دانست که اصطلاح خواهند کرد اهل هر لغتی بر بیع و انس گفتند که آن
نامهای فرشتگان بندانی بود عباس و مجاهد گفتند نام جمله چیزها بود حتی القصعة القصیعة

با اصطلاح فرشتگان یعنی تا صبح
که خدای تعالی اعلام کند آدم را ع
نامها بر آن لغت با فهما اصطلاح
را تا معلوم کند شما زاد و بود
از جان و مرد

تا نام کاسه خرد و کاسه بزرگ و بیشتر مفسران برآنند که بلغت تازی بود و دیگران گفتند هم لغتها بود قتاده گفت عرضه نامها کرد بر ایشان و از ابن عباس گفت مسمیات کرد ابن عمر چگونه بود بیشتر مفسران برآنند که بیافرید و عرضه کرد و گفت بگویید نام این چیزها است در اخبار آمده چون خدای تعالی خواست تا فضل آدم بر فرشتگان نماید بفرمود تا منبری در آسمان هفتم بنهادند و فرشتگان را حاضر کرد و آدم را فرمود تا بر منبر بر سبیل امتحان گفت فرشتگان را أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ سالیان دراز است که تا شما را این چیزهای بینید حاضر دهید بنام این چیزها اگر دانید این عجز و قصور اقرار دادند قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند پاکی و منزهی تو خدای ما را علم نیست جز آنکه تو ما را آموختی از تسبیح و تهلیل تویی آن خدای که عالم و دانای هر چیزی و کار تو از سر علم و حکمت باشد قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ خدای تعالی فرشتگان را گفت چون نمیدانید از آدم پرسید تا شما را خبر دهد ایشان درخواستند خدای تعالی گفت آدم خبرده ایشان را بنامهای ایشان و بنام چیزهای دیگر خدای تعالی گفت نه من شما را گفتم که من دانم غیب آسمان و زمین و دانم آنچه شما نمیدانید و دانم آنچه شما ظاهر میکردید و آنچه باز می پوشانید آنگه خدای تعالی گفت استحقاق آدم خلافت را معلوم شد شما را گفت ایشان همه سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که در میان بود سجده نکرد خدای تعالی گفت چرا سجده نکردی گفت از بهر آنکه من از او بهترم گفت چرا گفت از بهر آنکه تو مرا از آتش آفریدی و او را از خاک خدای تعالی او را براند و لعنت کرد و از صف فرشتگان دور کرد و در آسمان ننگذاشت آنگه فرشتگان را فرمود که منبر آدم برگرفتند و او را در هفت آسمان بگردانیدند تا عجایب هفت آسمان را بدید بمقدار صد سال آنگه اسبی از مشک اذفر بیافرید و او را دو پر داد از در و مرجان و فرمود

آدم را تا بر آنجا نشست و در آسمانها میگردید و بر افواج فرشتگان سلام میکرد و میگفت السلام علیکم و رحمة الله یا ملائکة الله خدای تعالی آدم را تحیت گفت و گفت من این را تحیت تو و فرزندان تو کردم تا بقیامت و فرشتگان در جواب آدم میگفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا خلیفة الله رسول صلعم السلام تحیة لنا و امان لذمتنا گفت اعلم غیب السموات والارض آنکه هیچ چیز از خدای غایب نیست از آنکه مراد آنست که از ما غایبست از آنانکه حضور و غیبت در حق ایشان متصور بود از اجسام چون ما و فرشتگان و آنکه او را باطلاق غیب خوانند و اگر چه در حق او غیب نیست وما کنتم تکتمون عبدالله عباس گفت چون کالبد آدم را از میان مکه و طایف افکنده بود ابلیس علیه اللعنه با جماعتی از فرشتگان بر او گذر کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی خلق خواهد آفرید اگر او را بر ما فضل نهد و گوید که فرمان او برید شما چگونه کنید گفتند ما او را فرمان بریم او در دل گرفت که طاعت نکند آدم را و با خود گفت که اگر مرا بر او مسلط کند در عصیان آدم خدای تعالی گفت آنچه شما اظهار طاعت و انقیاد کنید من میدانم و آنچه در دل ابلیس است از شقاق و نفاق هم میدانم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ خدای تعالی تقریر فضل آدم کرد و ایشان را اعتراف فرمود و انقیاد کردند فرشتگان را فرمود سجده کنید آدم را همه سجده کردند الا ابلیس از جمله کافران سجده کردن از علامات مومنانست چنانکه در اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده است که علامة المومن خمس صلوة الاحدی والخمسین و زیارة الاربعین والتختم بالیمین وتعفیر الجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم گفت علامات مومن پنج چیز است آنکه پنجاه و یک رکعت نماز در شبانروزی بگذارد فریضه و سنت و زیارت اربعین کند یعنی زیارت حسین بن علی علیهما السلام و برای آنش زیارت اربعین خوانند که جابر عبدالله صاحب رسول خدای از بعد چهل روز از دفن او زیارت کرد پیش از او کسی بزیارت زیارت کردن و انگشتری بدست راست داشتن و پیشانی بر خاک مالیدن در سجده شکر

اوازبرداشتی بسم الله الرحمن الرحیم انجاکه اواز باید برداشت کفته اند که سجده خدای را بود
آدم قبله ایشان بود کفته اند که امام آدم بود خدا را سجده کرد ایشان را متابعت فرمود در
سجده کردن و کفته اند که سجده تعظیم و اجلال را بود مر آدم علیه السلام را و ظاهر قران اقتضای این
میکند از آنکه کفت اسجدوا لآدم کفته اند که ابلیس فرشته بود پیش از معصیت نام او عزازیل
جون معصیت کرد خدای تعالی او را از صف فرشتکان براند و نام وی کرد ابلیس
روایت از عبد الله عباس و کفته اند نبود به بیان آنکه کان من الجن دیکر فرشتکان از نور بودند و
او از آتش فرشتکان طعام و شراب نخورند جواب داد که اجماع امت بر آنکه او
مامور بود بسجده دیکر بظاهر قران الا تسجد اذ امرتک خلاف در آنست که سبب امر باید
و اما ظاهر آنست که بوجهی که او داخلست در خطاب امر بسجده کسانی که کویند که ابلیس با بن
فعل کافر شد کان را اشعار تفسیر کشند و مذهب درست آنست که او خود کافر بود و منافق
ان عبادت که میکرد فرشتکان عید انستند خدای تعالی بامتحان سجده کفت سر او کرد تا
فرشتکان را معلوم شود که او منافق بوده است روایت از پیغمبر صلعم که کفت هر که
یکی سوره عزایم خواند و سجده کند ابلیس با کنار شود و کریستن کیرد کوید که وای
بر من که سجده نکردم فرزند آدم سوره برخواند و کرد مستحق بهشت شد و من مستحق دوزخ
شدم ابو العالیه روایت کند که نوح علیه السلام در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر کناره
بنشست نوح علیه السلام کفت ای ابلیس خود را و مردمان را هلاک کردی کفت اکنون چه کنم
کفت توبه کن کفت مرا توبه نباشد کفت بار خدایا اکر ابلیس توبه کند توبه او
قبول کنی کفت قبول کنم اکر او کور آدم را سجده کند نوح با ابلیس بکفت
کفت ابلیس من آدم را سجده نکردم و او زنده بود کور او را سجده خواهم کرد و او
مرده است وقلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها حیث
شئتما ولا تقربا هذه الشجرة [illegible] فتکونا من الظالمین
و کفتیم ما آدم را که ای آدم ساکن شو تو و زن تو در بهشت که ما بهشت را جای کن تو

کردانید

[illegible] سجده نکردم

کردانیدیم بخورید ازین میوهای بهشت بسیار و هر کجا میخواهید و زنهار که این
درخت کرد او مکردید و نزدیک او مشوید و از و مخورید اکر نزدیک ان درخت شوید
و از و بخورید شما از ظالمان باشید یعنی انکسانیکه خطا او را ثواب ناقص کردانیده
باشند کفته اند حوا را از بقیه طینت آدم آفریده و درست آنست که در خبر امده است که جون
آدم علیه السلام در بهشت بنشست تنها بود مستوحش میشد خدای تعالی خواب بر آدم افکند آدم
بخفت فرمود تا استخوانی از پهلوی چپ او کرفتند حوا را ازان استخوان بیافرید بر
صورت آدم با جمال تمام حلهای بهشت در وی پوشانیده و او را بانواع زینت بیاراسته و بر
بالین آدم بنشست جون آدم از خواب در آمد خواست تا دست بدو فراز کند فرشتکان
کفتند مکن کفت نه خدای تعالی او را برای من آفریده کفتند آری ولیکن تا مهر نه بدهی
کفت مهر او چه باشد کفتند انکه سه بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستی کفت محمد که باشد
کفتند آخرین پیغمبران از فرزندان تو و اکر برای او نبودی ترا نیافریدندی فرشتکان
خواستند تا علم آدم را امتحان کنند کفتند این زن کیست کفت امراة زنیست مرا
کفتند چه نام است ابو القسم بلخی کفت بر سخنی بهجت کفت حوا کفتند چرا حوا خوانند
لانها خلقت من حی ازانکه او را امتحان کنند کفتند این زن کیست کفت امراة زن
از زن آفریده اند کفتند چرا آفرید تا باید که یکزمان سکون باشد این بهشت
تا کدام بود ابو القاسم بلخی کفت بوستانی بود بهشت نبود درست انست که بهشت خلد بود و خلد
باقی آنست که فانی نشود اما خدای تعالی جون فنا بیافریند فانی شود پس خدای تعالی معین
آن بیافریند کوییم اکر بهشت خلد بودی اشتغال روا نبودی نه چنین است از اخراج و اشتغال
نباشد که بر وجه ثواب بعد قیام الساعة در انجا شود و سمع باین وارد است و این سخن در
این معنیست و آنست که رسول صلعم شب معراج در رفت و بکی دید و کفت عرضت علی الجنة حتی
هممت ان اقطف من ثمارها و عرضت علی النار حتی تمنیت حتی تا بیدی بهشت بر من عرض
کردند تا قصد کردم که میوه باز کنم و دوزخ بر من عرض کردند تا پناه خواستم از حرارت ان احتراز

کردم و این نهی خدا ادم را بر سبیل ندب بود از انکه بدلیل عقل معلوم شد است که پیغمبران منهی
عنه نکنند که اکر کنند منفر از قبول قول ایشان تا این درخت چه درخت بود عبد الله مسعود
کفت درخت انکور بود ابن جریج کفت انجیر بود سبز معتزله واهل اخبار کفته اند درخت کندم
بود کلبی کفت درخت علم بود بخیر و شر وظلم یعنی نقصان امده است چنانکه کفت اٰتَتْ اُکُلَهَا
وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا ای لم تنقص فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا
فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ اِلَى حِينٍ
پس ابلیس بوسوسه سر خوبی پای ایشان بلغزانید و ایشان را زایل کردانید از بهشت
و نعیم دور کردانید یعنی بیرون برد ایشان را از انچه ایشان در ان بودند از بهشت
و نعیم ان پس کفتیم ایشان را که فرو آیید و ازین مقام دور شوید که شما دشمن یکدیکر اید و
در زمین قرار کیرید که شما را در زمین جای قرار هست و برخورداری تا قیامت هنکام
چون زنده باشید پشت زمین جای شما باشد و چون بمیرید شکم زمین جای شما باشد
فَاَخْرَجَهُمَا کفت اسنا د ابلیس کرد از انکه بمکر و تلبیس او بود بیرون کردن آدم از بهشت
نه بر سبیل عقوبت بلکه برای تغیر مصلحت بود و مصالح باوقات و اشخاص مختلف میکردد
و فوت منافع عقوبت باشد چه عقوبت مضرتی بود مقرون باستخفاف و اهانت
ابلیس چکونه بادم رسید کفته اند که آدم بر غرفه بهشت آمدی و ابلیس با او سخن کفتی و کفته اند
که ابلیس از دور اشارت کرد بایشان غرض او و ایشان تشناختندی دیکران کفتند که ابلیس در دهن
مار شد بر او و پایها داشت ابلیس را با او دوستی بود از او درخواست کرد که مرا بادم رسان ابلیس را در
دهن کرفت و در بهشت برد ابلیس بیامد در برابر ایشان بایستاد و کریه اغاز کرد ایشان او را
نشناختند کفتند چرا میکریی کفت از انکه شما بخواهید مردن و این نعمت بر شما زوال خواهد
شد کفتند چرا کفت از برای انکه از درخت خلد و ازان نمیخورید و اشارت کرد
درخت کفتند که ما ازین نخوریم که ما را ازین منع کرده اند و سوکند خورد که این درخت
نه آنست و من شما را نصیحت میکنم ایشان ازان درخت ... بادی بر آمد و تاج از سر

ایشان

ایشان بربود و حله از ایشان بکند ایشان برهنه بماندند مکشوف العورت ادم در بهشت
برمید موئی بر درخت بپیچید شد خدا تعالی کفت ای ادم افرارا منی ازمن میکریزی کفت
لا بل حیاء منك نه بار خدایا از تو شرم میدارم کفت پس چرا خوردی ازین درخت کفت
بار خدایا ندانستم که کس بنام تو دروغ سوکند خورد انکه خدای تعالی ایشان را کفت بیرون
شوید بر مار خشم کرفت پرها و پایها ازو باز ستد از انجاست که شیطان و مار دشمن
بنی ادم اند و بنی آدم دشمن مار و چین وقتی دراز باشد و مرد بچین در پایه قیامت
بنزد ابو بکر آمد در عهد او کفت که نذر کرده ام حینی که با اهل خود سخن نکویم مرا چند کاه
با او دشمنی نباید کرد کفت تا قیامت کفت از انجا که وَمَتَاعٌ اِلَى حِينٍ انکه نزدیك عمر رفت
و ازو پرسید کفت چهل سال کفت از کجا کفتی کفت هَلْ اَتَى عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ و
کل آدم چهل سال میان یمن و طایف افکنده بود بنزدیك عثمان آمد کفت چه کوئی درین کفت
از کجا کوئی کفت از قول خدای تُؤْتِي اُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا نزدیك امیر المؤمنین
آمد کفت توجه میفرمائی کفت اکر بامداد نذر کردی سخن تا کفتنی شبانکاه سخن توانی
کفت و اکر شبانکاه بود بامداد توانی کفت کفت از کجا کفتی کفت از قول حق تعالی
فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ آن مرد بر خاست شادمان و میکفت
اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و بنزدیك ما مدت نذر حین شش ماه بود تُؤْتِي
اُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس آدم از آفرید کار خود عالم کلماتی فرا کرفت و خدای را بدان
کلمات بخواند خدای عز و جل توبه او را قبول کرد بدرستی که اوست خدای توبه پذیر
تا سان بخشاینده و مهربان تا این کلمات چه بود محمد بن کعب کفت این بود اللهم لا
اله الا انت سبحانك وبحمدك رب اني ظلمت نفسي فاغفر لي انك انت خير
الغافرين اللهم لا اله الا انت رب اني ظلمت نفسي فتب علي انك انت التواب
الرحيم عبد الله عباس کفت ان آن بود که کفت بار خدایا نه مرا تو آفریدی بدست قدرت

خود گفت بلی گفت نه روح تو در من دمیدی گفت بلی گفت نه رحمت تو سبقت برده بر خشم تو
بلی گفت
گفت نه مرا تو در بهشت نشاندی گفت بلی گفت یارخدایا مرا چرا از اینجا بیرون کردی گفت
بشوم معصیت تو گفت اگر توبه کنم مرا باز اینجا بری گفت بلی گفت بارخدایا توبه کردم
اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده است که چون خدای تعالی آدم ع بیافرید و حیوة
در وی آفرید آدم بازگشت او را عطسه فرود آمد بالهام ربانی و الهی گفت الحمد لله خدای
تعالی او را گفت یرحمک الله و لذلک خلقتک خدای بر تو رحمت کناد و ترا خود برحمت
آفریدم آدم بر ساق عرش نگریست اشباحی دید از نور بر صورت خود نام هر یک برپای او نوشته
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آدم گفت یارخدایا پیش از من بر صورت من خلقی
آفریدی گفت نه گفت اینان که اند گفت فرزندان تو اند و اگر نه اینان بودی ترا نیافریدمی
گفت یارخدایا پیش از من بر صورت گرامی بند کاشند بر تو گفت ای آدم این نامها یاد گیر تا مرا
در وقت درماندگی بدین نامها بخوانی فریادت رسم آدم این نامها یاد گرفت چون آن
ترک مندوب کرد خواست تا از آن توبه کند و مثل آن ثواب فوت شده را دریابد گفت
بارخدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین الا تبت علی بحق این بزرگان توبه من قبول
کن خدای تعالی توبه او قبول کرد بدان کلمات این بود گفته اند که خدای تعالی توبه
آدم بسه چیز قبول کرد بجا دعا و بکا آدم از شرم آن کرده خود سیصد سال سر بر آسمان
بر نداشت و دویست سال بر ترک آن سنت میگریست و چهل روز طعام و شراب نخورد و صد سال
با حوا خلوت نکرد ای غافل اگر در گناه سابق اقتدا میکنی بتوبه آدم اقتدا کن
بشیطان اقتدا کردن روا نیست ۵ عزیز من بآدم اقتدا کن ۵ ز نفس دیو و شیطان روی گردان
چو گردان روی در کار خدا کن ۵ اگر خواهی که جرمت را ببخشند ۵ خود آخود را از غیر او جدا کن
سه خصلت را شعار خویشتن ساز ۵ چو آدم دفع هر شر و بلا کن ۵ حیا و گریه عادت ساز و آنگه
بدرگاه خداوندی دعا کن ۵ سر طاعت مپیچ از قول اسجدوا ۵ نگفتند که چون ابلیس اباکن
چو آدم باش و خوی آدمی گیر ۵ خلاف نفس و شیطان دعوا کن ۵ برین زخم معاصی مرهمی نه ۵ بتوبه

بتوبه درد عصیان را دوا کن ۵ بر او از یاد حق غافل مشو هیچ ۵ بسبب از بهر قهرش گریه‌ها کن
بگو یارب بحق ذات پاکت ۵ که این بیچاره را حاجت روا کن ۵ دلم تاریک شد از درد عصیان
بفضلت کین کدورت را صفا کن ۵ ز غیر حق تبرا کن امینی ۵ بهر کاری توکل با خدا کن ۵
در خبر آمده است که پیغمبر صلعم گفت توبوا الی بارئکم فانی اتوب الی الله فی کل یوم مایة مرة
توبه کنید که من که محمدم روزی صد بار توبه میکنم و نیز آنحضرت فرمود که ما اصر من استغفر
ولو عاد فی الیوم سبعین مرة مردی از حضرت علی علیه السلام پرسید که چه میگوئی
در مردی که گناه میکند و توبه میکند گفت باید که استغفار کند تا آنگه شیطان را غلبه کند
و عاجز گرداند باستغفار پس توبه کند چنانکه پدرش کرد تا توبه او قبول کنند
قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف
علیهم و لا هم یحزنون والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون گفتیم ایشان را که فرود آیید همه از بهشت اگر بشما آید از
بیانی و هدایتی و دلالتی از انبیا و رسل هر که متابعت کند آیات داوری و پیغمبران مرا او
را بر و هیچ خوف و اندوه نباشد و آنکسانیکه کافر شدند و آیات و ادله
ما را بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخ اند و اصحاب آتش اند که ملازم آن باشند
و در آنجا مخلد و موبد باشند این لفظ را که قلنا اهبطوا است تکرار برای تاکید کرده است
و گفته اند هبوط اول نزول او خواست از بهشت با آسمان دنیا و هبوط دوم نزول او خواست
از آسمان دنیا بزمین و امر بهبوط آدم و حوا و ابلیس است حسن بصری گفت اگر آدم از آن
درخت تناول نکردی خدای تعالی هم او را بر زمین فرستادی زیرا که زمین آفریده بود
که انی جاعل فی الارض عبدالله عباس گوید خدای تعالی آدم را بزمین هند فرود آورد
بر کوهی که او را سراندیب گویند و آن کوه از دیگر کوهها درازتر است و حوا در جده از
از زمین حجاز و ابلیس را بزمین عراق و مار را باصفهان و طاوس را بزمین کابل صد
سال آدم از حوا جدا بماند در زمین میرفتند و یکدیگر را نمی یافتند چون یکدیگر را دیدند

فارذلفاى تقاربَا ان جايگاه را مزدلفه نام نهادند واجتماع ايشان جمع بود وتعارف
ايشان بعرفات بود ودر روز عرفه بمنا ودر دعا تمنا بمغفرت وآمرزش كردند
اين كارا نام مشتق شد ازين معانى وآدم ع بطول هزار گز بود سر او در ابر مى سود با
فرشتگان هوا در ابر سخن گفتى چون در زمين رفتى سباع وهوام زمين از او بترسيدندى
خداى تعالى قامت او شصت گز كرد چون بزمين آمد عصاى داشت از درخت مورد بهشت
وبالاى او ده گز گفته اند چهل گز از او بموسى رسيد واكليل از درختان بهشت چون سوا برد
آمد خشك شد وبرگها از وى بريزيد وانواع طيب گشت براى اين سبب طيبها از زمين
هند آرند يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم واوفوا بعهدى اوف بعهدكم و
اياى فارهبون حق تعالى خطاب ميكند با جهودان عهد رسول صلعم ونعمتى كه
با پدران ايشان ميدهد از آنكه نعمتى كه با پدران اين قوم داده است همچنانست كه با ايشان
كرده ميگويد اى فرزندان يعقوب ياد كنيد ان نعمتها كه بشما داده ام شكران
بواجبى بگذاريد وعهدى كه با من كرده ايد كه اوامر ونواهى مرا كار بنديد از نواهى
كنيد وكتاب توريه را تحريف نكنيد ونام نعت محمد را باز مپوشيد وبدو ايمان آريد
وبدان عهد وفا كنيد تا من نيز عهدى كه با شما كرده ام براى بقا رسانم دار بهشت
ممتع گردانم ووفا كنم واز من بترسيد واز عقوبت من حذر كنيد كه منم مستحق آنكه از
عقوبت من بترسيد ومراد بدين نعمت كه درين آيه مذكورست آنست كه تفصيل ان از
از پس اين خواهد آمد وگفته اند كه آنست كه درين آيتست واذكروا نعمة الله عليكم
اذ جعل فيكم انبياء وجعلكم ملوكا واتيكم مالم يؤت احدا من العالمين
خداى تعالى اين نعمتها با ياد ايشان داد از بهر آنكه بعضى از اين نعمتها كه متضمنست و
موجب تصديق پيغمبر صلعم ونيز كثرت نعم ايجاد عظم معصيت كند در كفران
وامنوا بما انزلت مصدقا لما معكم ولا تكونوا اول كافر به ولا تشتروا
بآياتى ثمنا قليلا واياى فاتقون خداى تعالى ايشانرا ترغيب ميكند در ايمان

مواضع

يعقوب اول

جزو ۲

آوردن بقرآن از آنكه قرآن مصدق كتاب ايشانست ميگويد كه ايمان آوريد بانچه
فرو فرستاديم يعنى قرآن كه اين قرآن راست دارنده اين كتابست كه با شماست و
گفته اند كه اول كسى كه به نبوت محمد وكتاب او ايمان آورد ما باشيم نه اولين كسى كه
كافر شود شما باشيد وآيات مرا ببهاى اندك كه متاع دنياست مفروشيد واز من
وعقاب من بترسيد ودر من عاصى مشويد ومراد به لما معكم كتب اوايل است از
توريه وانجيل وانچه گفت ولا تكونوا اول كافر به از بهر مبالغه گفت ومراد آنست كه
كافر مشويد باوّل نه باخر گفته اند تخصيص اول براى آن كرد كه تا ديگران
در نگريد اقتضا نكنند چنانكه رسول صلعم گفت من سن سنة فله وزرها ووزر من عمل
بها الى يوم القيمة ومن سن حسنة كان له اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة
هر كه سنت بد نهد بزه ان وبزه آن كه بدان كار كند تا قيامت بر وى باشد وهر كه
سنت نيكو نهد مزد ان ومزد آنكه بدو كار كند تا قيامت او را باشد ولا تلبسوا
الحق بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون خطاب ميكند اهل كتاب را و
ميگويد كه حق را بباطل باز مپوشيد وباطل را بروى ميآريد وشما كه اهل كتابيد
ومسلمانيد پنهان مكنيد يعنى قوت جهودى مكنيد تا ظاهر شود وضعف مسلمانى كم بيد
تا پنهان شود وقول ديگر آنست كه باطل بصورت حق ونام حق بمردمان منماييد اگر گويند كه
چون ايشان دانستند كه محمد حقست مومن بوده باشند جواب آنست كه دانستن تنها ايمان
نبود تا تصديق بان نبود چون تصديق بدل محو نباشد ايمان نباشد واقيموا الصلوة
واتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين حق تعالى چون ايشانرا نهى كرد از انچه در آيه متقدم است
درين آيه امر كرد بنماز وزكوة گفت نماز بپاى داريد وبران مواظبت ومداومت نماييد
ونشاطان بجاى آريد الخ وزكوة مال بدهيد وبشرط تواضع قيام كنيد در نماز
ركوعت ركوع كنيد با ركوع كنندگان گفته اند كه ركوع را تخصيص كرد براى انكه ركوع
را عظيم مواتيست انه امير المؤمنين على ع روايتست كه روزى پيغمبر صلعم با جماعتى صحابه از مهاجر

والنصار نشسته بودند ده مرد از جمله احبار جهودان در آمدند وگفتند ما از تو مسئله
خواهیم پرسید که جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب نداند اگر تو جواب دهی بدانیم که تو
پیغمبر خدائی رسول صلعم فرمود که بپرسید گفتند خبر ده ما را ای محمد ازین پنج نماز که خدای
تعالی ترا وامت ترا فرموده است در شبانروزی پنج بار او قات را چه اختصاص است رسول
خدای گفت اما نماز پیشین بدانید که خدای تعالی میان آسمان دنیا حلقه آفریده
که هرگاه آفتاب بدان حلقه بیرون شود هرچه در آسمانند و زمین اند خدا را تسبیح گویند
و درهای آسمان باز گشایند و دعا دران وقت اجابت کند خدای تعالی خواست تا امت
دران وقت تسبیح باشند واما نماز دیگران ساعت که ابلیس آدم را وسوسه کرد خدای
تعالی مرا وامت مرا فرمود که دران وقت نماز کنید رغم شیطان را و باز داشت کنید
اورا اما نماز شام آن وقتست که خدای تعالی توبه آدم عم قبول کرد خدای تعالی خواست
تا امت من نیز دران ساعت یاد کار او شوند تا ایشان را توبه باشد از گناه که کرده باشند
واما نماز خفتن وقت نماز پیغمبران گذشته است خدای تعالی خواست تا امت من با ایشان
موافقت کرده باشند در عبادت واما نماز بامداد آفتاب که برآید دو سر شیطان و کافران
اورا سجده کنند حق تعالی خواست تا امت من اورا سجده کنند بعد المعرفة بالله الصلوة
واول ما یحاسب الله علیها فان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها اول چیزی که
بر بنده فریضه است بعد از شناختن خدای تعالی نمازست و اول چیزی که اورا بان حساب
کنند نماز باشد اگر نمازش قبول کنند دیگر طاعتهای او قبول کنند و اگر رد کنند دیگرها
را نیز رد کنند از انس بن مالک روایتست که رسول صلعم گفت چون بنده برخیزد و روی بنماز
آرد گوید الله اکبر از گناه بیرون آید چون روزی که از مادر بزاده باشد و چون گوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی بیزاری که بنویسد او باشد عبادت یکساله بنویسد
اورا چون فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون در رکوع شود
چنان بود که همسنگ خود زر بصدقه داده باشد و چون گوید سبحان ربی العظیم

وبحمده چنان باشد که کتابی که خدای تعالی از آسمان فرستاده است برخوانده باشد
چون گوید سمع الله لمن حمده خدای تعالی برحمت در وی نگرد چون بسجده شود
خدای تعالی بعدد هر شیطانی و جنی و انسی در حسنه بنویسد و چون گوید سبحان ربی
الاعلی وبحمده همچنان باشد که هر حرفی بنده آزاد کرده باشد و چون بتشهد
بنشیند خدای تعالی ثواب صابرانش بدهد و چون سلام باز دهد خدای تعالی
درهای بهشت بروی بگشاید و گوید بنده من بهر دری که خواهی در بهشت شو عبدالله
عمر گفت از رسول خدای صلعم شنیدم که چون مرد در نماز ایستد و تکبیر افتتاح بگوید
جمله گناهان او بیایند و بر سر و دوش او بایستند چون برکوع و سجود شوند گناهان از
وی فرو ریزد معاذ بن جبل روایت میکند که مردی نزدیک رسول عم آمد گفت
یا رسول الله چه میگوئی در مردی که با زنی نامحرم در خلوت بنشیند و هرچه در میان مردان
باشد در میان ایشان بود مگر مواقعه خدای تعالی این آیه فرستاد اقم الصلوة
طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات رسول صلعم فرمود
که باید برخیزد و وضو کند و دو رکعت نماز کند تا کفارت گناهان او باشد صحابه
گفتند یا رسول الله این اورا است یا جمله امت را عام گفت جمله مومنان را عام سه بار گفت و
در خبر می آید که چون بنده را در گور بنهند چهار آتش بیایند و قصد او کنند نماز بیاید و یکی
را دفع کند و روزه بیاید و یکی را دفع کند و صدقه بیاید یکی دفع کند و صبر بیاید
دیگری را دفع کند کعب الاحبار گفت در کتب اوایل است سه چیز است که هر که بران محافظت
کند او بنده مؤمنست و هر که اورا ضایع کند او دشمن منست نماز و روزه و غسل جنابت کند
نزدیک ما را با جنابت ٥ زبیم قدرت ای قهار قادر ٥ تضرع دارم از روی نابت ٥
خداوندا ببخشای کنه ٥ بحق جمله آیات و کتابت ٥ امید رحمتت داریم و لیکن
هراسان دایم از بیم عذابت ٥ امیر المومنین علی علیه السلام چون وقت نماز در آمدی
گونه روئش متغیر شدی ٥ هر که بدیدی متحیر شدی ٥ که چه سبب مضطربی یا امام خایفی از حضرت رب الانام

از دکران جون نوسفر بنری از جه سبب این همه غم میخوری شاه ولایت جو شنید این سخن
کفت مرا هیچ ملامت مکن بس کفت وقت کذاردن امانتی در آمد که خدای تعالی
عرض کرد بر آسمان وزمین وکوه ازان بترسیدند و نیارستند پذیرفتن تا خود من
خواهم کذاردن از افراط مرا تحمل باری جه کونه دست دهد که آسمان زمین برنتافتند
وجبال جنان کذشت که دیکر نماند هیچ امید مکر بفضل خداوند واحد متعال
وامان زکوة امیر المومنین علی عم از رسول خدای تعالی روایت کند که در خطبه
الوداع کفت ایها الناس ادو زکوة اموالکم ای مردمان زکوة مال دهید که هرکه
زکوة مال ندهد نماز نبود اورا وهرکه نبود نماز اورا نبود دین اورا وهرکه دین نبود
اورا روزه وحج وجهاد نبود اورا رسول صلعم کفت که اعمال اهل بهشت بر من عرض کردند
اول کسی که در بهشت رود کسی را یافتم شهید وبنده مملوک که عبادت خدای نیکو
نیکو کند وخواجه را نصیحت کند ومرد ضعیف صاحب عیال واول کسی که از اهل
دوزخ بود کسی را یافتم امیر مسلط ومالداری که زکوة ندهد ودرویشی متکبر باشد
اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
ابن عباس کفت تحریص میکردند اهل تمسک باحکام توریة وانجیل وایشان ضایع
ماندند وترک میکردند قتاده کفت مردم را میفرمودند وخود نمیکردند خدای تعالی
ایشانرا بآن سرزنش میکند ومیکوید مردمانرا نیکوئی میفرمائید وخود را فراموش
میکنید که به نیکی نمی فرمائید وحال آنکه شما دانستکان کتابید وکتاب میخوانید
اما شما عقل ندارید یعنی این کار عاقلان باشد که جیزی بغیری ارزانی دارید وخود را
ازان محروم دارید انس مالک روایت کند که پیغمبر صلعم کفت که شب معراج مرا بآسمان
بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان همی بریدند کلما قرضت وقت هرکه که همی بریدند
تمام میشد من کفتم ای جبریل ایشان کانند کفت سولا خطباء امتک یقولون ما لا
یفعلون ویامرون الناس بالبر وینسون انفسهم ایشان خطیبان امت تواند

که کفتند بدان کار نکردند ومردمانرا امر معروف میکردند وخویشتن کار نبستند
ورسول صلعم کفت مثل آنکه مردم را جیزی آموزند وخود کار نمی بندند مثل
جراغی باشد که خود را می سوزد ودیکرانرا می افروزد عبد الله مسعود روایت میکند
که رسول خدای کفت فردای قیامت مرد را نکذارند که قدم از قدم بردارد تا از
عهده جند جیز بیرون نیاید از برنائی که بجه خبر بسر رسانیدی واز مال که از کجا
کسب نموده وبکجا خرج کرده واز علمش که بان کار کرده ۲ مالک دینار کفت خدای
وحی کرد بعیسی بن مریم علی نبینا علیه السلام که یا عیسی وعظ میکوئی مردمانرا مستعظ شو اکر
متعظ نشوی آن وعظ ترا سود مند نبود از من شرم دار واستعینوا بالصبر والصلوة
وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم
الیه راجعون بعضی از مفسران کفته اند که خطاب باهل کتابست از جهودان
وترسایان وآیت اول درحق ایشان رانی کرد ازانکه بطمع ریاست وحطام دنیا
حق بباطل بپوشند جیزی کویند وبدان کار نکنند کفت دست ازان بدارید وبنماز و
روزه تمسک کنید واستعانت کنید بصبر کردن بر مشاق ومکاره یا بروزه داشتن
ونماز کذاردن وبحقیقت که نماز کرانست که ترسکار باشند وکردن ننهند فرمان خدای را
آنان که بیقین میدانند که ایشان رسیده اند بدانجا از خدای تعالی ایشانرا وعده
داده اند وبیقین میدانند که ایشان باخدای خواهند بود وصبر باز داشتن نفس بود بر انج
نفس انرا کاره باشد پیغمبر صلعم فرمود دست الایمان نصفان نصفه صبر ونصفه شکر ایمان دو
نیمه است یک نیمه صبر ویک نیمه شکر رسول صلعم کفت روز قیامت جون خلایق را صعید سیاست برانند
منادی قبل رب العزت ندا کند این اهل الصبر اهل صبر وشکیبای کدام اند جماعتی برخیزند
روی بجانب بهشت نهند بشتاب فرشتکان ایشانرا کویند بس بشتاب میروید به بهشت شما کیاید
ایشان کویند ما اهل صبریم ملائکه کویند صبر شما بر جه بود کویند صبر ما بر طاعت واجتناب از
معصیت بود فرشتکان کویند ادخلوا الجنة اجر العاملین ورسول صلعم را جون کاری

۲ یا نکرده ای

بدو رسیدی فزع با نماز کردی در خبرست که روزی پیغمبر صلعم سلمانرا دید بروی درافتاده
و از درد شکم گفت ای سلمان شکمت درد میکند برخیز و نماز کن که نماز کردن شفاست
عبد الله عباس را در بعضی سفرها خبر آوردند بمرد برادرش قثم انتفاع کرد و از راحله فرود
آمد و کناره گرفت و دو رکعت نماز کرد و ساعتی نیک بنشست انگه برخاست و میخواند
و استعینوا بالصبر و الصلوة و لقا بمعنی رویت نیست ازبهر انکه لقای کافران و منافقانرا
خواهد بود و باتفاق خدایرا نبینند و دلیل برین قول خدای است فاعقبهم
نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه و قول پیغمبر من فارق الجماعة و استذل الامارة
لقی الله و لا وجه له عنده یعنی هر که از جماعت مفارقت کند و امامترا دلیل دارد
مانند خدای شود و اورا بنزدیک او هیچ رویی نباشد و معنی این خبر از پیغمبر صلعم روایت
کرده اند من احب لقاء الله احب الله لقائه و من کره لقاء الله کره الله لقائه
آنست که هم از آن حضرت روایت کرده اند راوی این حدیث که انحضرت این بگفت یکی از
زوجات انحضرت گفت یا رسول الله اگر کراهیت مرگ کراهیت لقاء خدای تعالی بود ما جمله
مرگ را کارهیم رسول گفت نه چنین است ولیکن چون مومنی را مرگ در رسد و فات خدای تعالی
برای او آفریده باو نماید از ثواب و کرامت در انحال هیچ نبود که او دوست تر دارد از انکه
باو رسد پس او دوست دارد لقاء خدایرا و خدای تعالی لقاء اورا و کافرا چون نزدیک
آید وفات و نماید انچه آفریده است اورا از هوان و عذاب در ان وقت هیچ نباشد
بنزدیک او سخت تر و مکروه تر پس او کاره باشد لقاء خدایرا و خدای تعالی اورا یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ازین ایه
تا صد آیه دیگر خطابست با جهودان و ترسایان عصر رسول و انکه یاد ایشان داد
نعمتی که بر اسلاف ایشان کرد و نعمت بر پدران شمرد بر فرزندانشان و از انکه آن
نعمتها نکردی از ان جانب ایشان از فرعون و غرق در دریا ایشان بیرون نیامدندی
از پشت ایشان و نیز مفاخر پدران و مناقب ایشان مناقب و مفاخر فرزندان بود و گفت

ای فرز

ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت مرا که بر شما کرده ام و انکه شمارا تفضیل نهاده ام
بر اهل روزگار شما و عام نیست از انکه پیغمبر ما مفضل اند بر ایشان لقوله و اتقوا
یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ
منها عدل و لا هم ینصرون بترسید از ان روز که جزا ندهد در ان هیچ تنی
تنی را بچیزی و قبول نکند از و هیچ شفاعت و فرا نگیرند از و هیچ عوضی بدلی و ایشان را
یاری نکنند و معنی لا تجزی نفس لا تغنی بود یعنی غنا نکند و بجای وا ایستد مفسران
گفته اند مراد باین جهودانند که ایشان گفتند مارا هیچ باکی نیست که پدران ما اوصیا
و انبیا اند مارا شفاعت کنند خدای تعالی باز نمود که شفاعت ایشان مقبول نخواهد
ماند و گفته اند عدل فریضه است معنی این بود که طاعت فریضه است ایشان قبول نکنند
برای انکه واقع نباشد از ایشان بر وجه مشروع در خبرست که رسول صلعم گفت یحشر الناس
حفاة عراة غرلا خلقانرا حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده عایشه
گفت یا رسول الله زنان هم برهنه باشند گفت بلی عایشه گفت وا رسوایا رسول صلعم گفت
روز قیامت زنان از مردان بیخبر باشند و مردان هم بخود مشغول باشند لکل امرئ
منهم یومئذ شان یغنیه سه جایگاه بود که کسی کس را یاد نکند انجا که نامها
پران شود یکی را نامه بدست راست دهند و یکی را بدست چپ و انکه به نزد ترازو
آیند و حق تعالی حساب خلقان کند یکی را حسنات ترجیح دارد و یکی را سیآت
در انحال بنده متحیر بود یکبار به حسنات نگرد و یکبار بسیآت تا خود رجحان کدام را
خواهد بود بنزدیک ان دو راه رسند که یکی را بدست راست به بهشت برند و یکی را بدست چپ
بدوزخ انجا متحیر باشند نداند که بکدام دستشان خواهند برد قلم یکی را میبرد رضوان به بهشت
یکی را میکشد مالک بدوزخ و دریک لا اخر کرده که بخ بخ رود بر عرش اعظم عاصیانرا
فغان و ناله و فریاد و آوخ و اذ نجیناکم من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب
یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم میگوید

یکی فریاد برآورد که ...

ای قوم زندان یعقوب جون برهانیدیم شمارا از آل اتباع فرعون که میرنجانیدند
شمارا بعذاب سخت یعنی میفرمودند شمارا از کارهای سخت از برزکری و کار کل و خشت زدن
و بار گران کشیدن و جون کناسی و حقاری کردن و میکشتند پسران شمارا و زنده میگذاشتند
دختران شمارا و در اینجه خدای تعالی شمارا از عذاب ایشان برهانید نعمتیست از خدای تعالی
بزرگ فرعون نام پادشاهی عمالقه است جنانکه قیصر کویند نام پادشاه روم و هرخل ملک
جدرا و فرعون اول زمان ابن الولید بود مصر در دست یوسف کرد نام فرعون موسی
الولید بن مصعب بود و سبب کشتن پسران بنی اسرائیل آن بود که جون عمر او دراز شد ظلم عظیم
کردن کرفت در ملک خدای تعالی خواست تا موسی را به پیغمبری فرستد شبی فرعون در
خواب دید که از بیت المقدس آتشی عظیم برآمد و کرد سرای فرعون فرو کرفت قبطیان
نیز بسوختند تاویل کردند که از بنی اسرائیل کسی بیاید که ملک تو و قوم تو بر دست او بود
او فرستاد تا قابلگان مصر را بخواند و بر زنان بنی اسرائیل که حامله بودند موکل کرد و
مردانرا از زنان جدا کردانیدند و منادی کرد که وای بر انکسی که با زنان خلوت کنند
و جون زنی بار بنهادی اگر دختر بودی بگذاشتندی و اگر پسر بودی بکشتندی تا جند
سال برین برآمد مرگ در مردان بنی اسرائیل افتاد و بسیاری بمردند قبطیان بنزدیک فرعون
شدند و گفتند پیران بنی اسرائیل منقرض شدند و کودکان کشتن میفرمایی نسل ایشان
منقطع خواهد شد و هیچکس نباشد که برای ما کار کند فرعون گفت یکسال بباید کشتن
و سال دیگر نباید کشت قرار برین شد جنان افتاد که هارون در ان سال امن زاد و موسی
یکسال و سه ماه بعد از و جون سال خوف و قتل بود مادر موسی بموسی بار گرفت و روایت دیگر
آنست که فرعون را گفتند که ما در کتابها جنین می یابیم که این کودک که بر دست او ملک تو
خراب خواهد شد از پشت عمران بود و عمران مومن بود و ایمان پنهان میداشت و از جمله
خواص فرعون بود و فرعون او را گفت که نخواهم که یکساعت از پیش من غایب شوی و شب
و روز گفت جنین کنم شبها پیش او میخفت یک شب از شبها فرعون بر گوشه خفته بود

و عمران پیش او خفته خدای تعالی فرشته بفرستاد تا مادر موسی را برگرفت و بنزدیک
عمران آورد و عمران از خواب درآمد مادر موسی را دید گفت جگونه آمدی و حال آنکه
این درها بسته بود و پاسبانان نشسته گفت من نیامدم مرا آوردند عمران دانست که
ان کار خدایست بر بالین فرعون با او خلوت کرد و ان فرشته در شب او را با جای خود
برد و حمل او ظاهر شد عمران بر خود بترسید مردم این حکایت بسمع فرعون رسانیدند
و فرعون این حکایت را باور نداشت از انکه عمران یک لحظه از پیش او غایب نبود زنان
معتمد از خواص خود فرستاد خدای تعالی ان کودک را با پشت مادر برد جون بیامدند
هیچ اثر حمل برو ندیدند بازگشتند و فرعونرا از ان حال خبر دادند فرعون فرمود تا
ان غمازانرا عقوبت کردند و در نیکوئی عمران بیفزود همجنین بود تا وقت وضع بار
نهاد خبر متواتر شد که زن عمران پسری زاد خبر بسمع فرعون رسید کماشتگان فرستاد
تا تفحص انجا کنند [illegible] سی را خبر شد کودک را برگرفت و در تنور آتش نشاند
و سر تنور ابدانجا نهاد و بیرون رفت خاله موسی که همراه او بود در انجا آمد و از ان
حال بیخبر بود آتش آورد و در تنور زد تا نان پزد آتش زبانه بر هوا میزد کسان فرعون
درآمدند و همه سرای را زیر و زبر کردند مادر موسی را بدست آوردند هیچ نیافتند بسر تنور
نرفتند که آتشی عظیم در او بود نظم وهم ایشان دور بود از کار او دیده شان محروم از دیدار او
جون ندیدند هیچ برفتند ان سگان زان سرا غافل ز کار و بار او پس برفتند فرعونرا خبر کردند
مادر موسی با خواهر خود گفت که با کودک جه کردی گفت کودک را ندیدم گفت در تنور بود
همانا آتش در تنور نهادی و کودک را بسوختی نظم در دل من آتشی افروختی پس بآتش کودکم را
سوختی جزع فرا گرفت اندر سر تنور آمد بدانجا نگریست موسی در میان تنور نشسته بود
و آتش برگرد او و او را غم سوخت و بوی گل نمیکرد هر که او در حمایت تو بود گر در آتش بود کجا
سوزد آتش عشق تست در دل من دم بدم شمع نو برافروزد مادر موسی شاد شد
بنده نواز
بدانست که خدای تعالی را دران سریست کودک را برگرفت و گفت جه شکر گویم ای کارساز

اسل اشارت کنند خدای تعالی برای آن ایه حال بما در موسی نمود تا چون فرماید که موسی را
در آب انداز و این بند بشنا که گفت اگر زنان ایشان را میکشند با دختران او از بهر
تلعب گفت بشنا که و دیگر ایشان را میکشتند تا زنان شوند بر توسع ایشان زنان خواند
وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید
چون بشکافتیم بر شما دریا را و نجات دادیم شما را از دست فرعون و اتباع او و او را در
یا غرق کردیم و شما می نگریستید و میدیدید که ایشان غرق میشدند سبب این بود که چون
فرعون را ظلم و طغیان از حد درگذشت و خدای تعالی هر چه ممکن بود از باب تخویف هیچ
باقی نگذاشت او را چهارصد سال عمر داد و در این مدت فرعون هیچ متنبه نگشت موسی را
وحی کرد که مدت عمر فرعون برآمد وقت هلاک او و نجات مستضعفان است بفرمای
بنی اسرائیل را تا حلی قبطیان بعاریه بستانند و در شب تو برو ای موسی و ایشان را با خود ببر
بنی اسرائیل بیامدند و گفتند ما را عروسی است حلی و جواهر خود را بما دهید تا روزی چند
بدارم ایشان بدادند موسی ایشان را خبر داده بود و شبی معین وعده کرده بود و
ایشان آن شب مجتمع شدند و از مصر بیرون آمدند و ایشان ششصد و بیست هزار مرد بودند
مقاتل گفت چه هر کسی را که زیر بیست سال بود در حساب نیاوردند و هر کسی را که بالا از
شصت سال بود حساب نکردند موسی ع آن شب از مصر بیرون آمد جمله بنی اسرائیل را با
خود برد چون براه درآمدند تا بروند راه نیافتند موسی ع تعجب کرد پیران بنی اسرائیل را
بخواند و گفت این چه حالت است و ما چرا راه نمیدانیم گفتند ما از پیران خود شنیده ایم که چون
یوسف ع وصیت کرده که چون بنی اسرائیل از اینجا بیرون آیند مرا با خود برند ما نا از این سبب
راه نمی یابیم موسی ع گفت که در میان شما کیست که گور یوسف شناسد گفتند ما نا کسی
باشد که شناسد موسی ع مناجات کرد و خدای را حمد و ثنا گفت و گفت بار خدایا
هر که گور یوسف و جای او میداند چون من ندا کنم آواز او بگوش او برسان موسی ع
برخاست و بر محافل بنی اسرائیل گذر کرد و آواز میداد هر که از شما گور یوسف شناسد مرا

نماید

نماید بدان ایشان نمی شنیدند تا در قریتی که در میان دو مرد میگذشت تردیک
آواز او نمی شنیدند بدعای او و انگه ایشان نمی دانستند تا برسیدند بعجوزه که آواز
بشنید و گفت ای موسی من دانم جای گور یوسف ولیکن ترا نشانم تا مرا چند دعا
نکنی و از خدای تعالی چند حاجت نخواهی موسی ع گفت چه حاجت داری بخواهم تا از خدای
تعالی دستوری خواست و گفت ای عجوزه چه خواهی گفت از خدای تعالی بخواه تا جوانی و قوة
بمن دهد و چون از اینجا بروی مرا با خود بری و چون فردای قیامت به بهشت روی مرا
با خود بری موسی ع در حق او این دعا بکرد و خدای تعالی اجابت کرد گفت اکنون
اکنون گور یوسف فرا من نمای آمد تا بجایی و اشارت کرد برود نیل و گفت اینجا
در میان رود است خدای را حمد و ثنا و دعا کرد تا آب از اینجا برود و گور او پیدا شود
موسی ع دعا کرد آب رود نیل از بالا باز ایستاد و آنکه از زیر او بود برفت و گور
یوسف پیدا شد موسی ع بفرمود تا آنجا بشکافتند یوسف را از آنجا بیرون آوردند
در تابوت از سنگ مرمر نهاده برگرفت و ببرد و بفرمود تا بشام دفن کردند حق
تعالی بدعای او و معجزه وی آن شب خواب بر قبطیان افکند تا از آن حال بیخبر ماندند
و مرگ بر اطفال ایشان افکند تا هیچ سرای نماند که کودک با مهتر فرمان نیافتند
قبطیان بامداد بیرون آمدند معزی همه را تعزیت بود بدفن آن مردگان مشغول شدند
و با تفقد و تفحص بنی اسرائیل نپرداختند تا نماز دیگر بیگاه نزدیک شب در شهر نگاه
کردند هیچ کس را ندیدند از بنی اسرائیل عجب داشتند طلب کردند در بازارها نبودند
در محلها نبودند آهنگ سراهای ایشان کردند درها همه بسته بود بر بام شدند کسی را
ندیدند فرعون را خبر کردند از کار بنی اسرائیل گفتند کجا توانند رفت امشب
باشید تا فردا بر اثر ایشان برویم و ایشان را باز آریم فرمود تا لشکر جمع شدند و
منادیان ندا میکردند إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ و
وتهیه کردند و وعده نهادند که چون خروس بانگ کند و ایشان را باز آریم حق تعالی

چنان تقدیر کرد که در همه دنیا یک خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر ساخت
و هامان را بر مقدمه لشکر با هزار هزار و ششصد سوار بفرستاد و بر ساقه لشکر میرفت با
هفتاد هزار سوار همه جامهای سیاه و علمهای سیاه و اسپان سیاه و موسی عم در پیش
ایشان میرفت بر ساقه لشکر و هارون بر مقدمه بجنین میرفتند تا بکنار دریا رسیدند
آب در غایت زیادت بود چون در پس خود نگاه کردند آن لشکر دیدند سیاه دیگر
واز پس لشکر موسی فرو ماندند بخدای تعالی بنالیدند و تضرع کردند بنی اسرائیل گفتند
ای موسی ما را چه تدبیر است که در پیش ما دریاست و لشکر از پس با این دو دشمن چه
چاره سازیم موسی عم گفت انّ معی ربّی سیهدین خدای تعالی با منست مرا راه نماید خدای
تعالی وحی کرد بموسی که انِ اضرب بعصاک البحر عصا بر دریا زن موسی عصا بر دریا زد
و در خبر می آید که موسی عم یکبار عصا بر دریا زد و گفت یا اباخالد انفلق باذن
الله ای اباخالد بفرمان خدای تعالی شکافته شو دریا شکافته شد دوازده راه خشک
در دریا پدید آمد برای آنکه در بنی اسرائیل دوازده سبط بودند هر سبطی را نقیبی بود برای
فرود شدند و سبط او در قفای او خدای تعالی باد و آفتاب را بفرمود تا آن راهها را
از وحل خشک کردید چنانکه در خبر می آید که از سم اسب ایشان گرد بهوا میشد چون بمیان
دریا رسیدند یکدیگر را نمی دیدند گفتند یا موسی احوال دوستان و خویشان خود نمی
دانیم مبادا که ایشان غرق شده باشند موسی دعا کرد تا خدای تعالی حواجز و حوایل
از میان آب طاقها ساخت تا ایشان بران کناره میرفتند می نگریستند [illegible] که در راه دیگر
بودند میدیدند تا بکنار دریا رسیدند فرعون نیز با آن کنار دریا رسید [illegible]
معجزه موسی بدید خواست تا تلبیس کند بر عوام گفت از هیبت من دریا بشکافت و راهها
خشک میدانند تا ما دشمن خود را بگیریم فرو شوید و ایشان یکدیگر را گفتند ما نرویم تا تو
در پیش نباشی و او بر اسب فحل نشسته بود جبرئیل علیه السلام بیامد بر مادیانی نشسته
و اسب را در پیش اسب فرعون براند چون بدریا فرو شد اسب فرعون بر اثر او بدریا فرو شد جندا

بگیرید گفته

خواست که بازش دارد نتوانست چون بدریا فرو شد قبطیان همه بدریا فرو شدند میکائیل
عم بیامد از پس در آمد همه را بدریا راند و چون همه فرو شدند اسرائیلیان بیرون آمدند
حق تعالی فرمان داد تا آن طاقها بر هم آمد فرعون هلاک خود دید ملجا شده گفت آمنت
انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل عم پاره گل
دریا برگرفت و بر دهان او زد و گفت الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین
اکنون توبه میکنی و میگوئی که فرمان بردم و پیش از این عاصی و مفسد بودی بنی اسرائیل
از کنار دریا مینگریستند و آن حال میدیدند و گفتند یا موسی ما چه ایمن باشیم که فرعون
از راه دیگر برآمده باشد و قصد ما بر سر ملک خود شود و ما را رنج دارد موسی عم گفت ایمن باشید
که خدای تعالی فرعون و قومش را هلاک کرد گفتند یا موسی ما را باید که بچشم خود حال
شان ببینیم که دل ما ساکن شود که تا فرعون را مرده نبینیم دل ما قرار نگیرد موسی عم
دعا کرد تا خدای تعالی جسد فرعون را بر سر آب انداخت با جمله سلاحها که پوشیده بود
در خبر چنین است چهارصد من آهن بر او بود تا بنی اسرائیل او را بدیدند و ذلک قوله
فالیوم ننجیک ببدنک ای بدرعک واذ واعدنا موسی اربعین لیلة ثم
اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون و چون وعده دادیم موسی را چهل
شب پس شما گوساله پرست گشتید و گوساله را بخدای گرفتید از پس آنکه موسی برفت و شما
بدان کردید ستمکاران بودید چهل شب گفت از برای آنکه عرب ماه حساب کنند و ماه
بشب برآید و گفته اند برای آنکه اول شب آفرید و آنکه روز موسی را موسی نام جهت آن
کردند که آن را در میان آب و چوب یافتند در سرای فرعون چون مادرش در رود
نیل انداخت او را موسی بزبان عبرانی آب باشد و سا چوب و این چهل روز سی روز ذوالقعده
و ده روز از ذوالحجه [illegible] آیه و حدیث گوساله ساختن آنست که راویان
اخبار کنند چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک و میراث او را به بنی اسرائیل داد
موسی را گفتند که ما را کتابی باید که در آن بیان حرام و حلال باشد تا ما بران

کار کنیم و ما را شرفی باشد و ذکری موسی عم گفت چون بمیقات روم از بهر شما مناجات
از خدای تعالی درخواهم تا اگر صلاح داند مرا کتابی دهد که در وی احکام حلال
و حرام باشد انگاه برفت و هارون را بخلافت بجای خود بنشاند و قوم را بچهل روز
وعده داد تا در مدت غیبت او مردی منافق نام او سامری زرگر بود بیامد و
بنی اسرائیلیان را گفت که این حلیها که شما از قبطیان بستدید شما را حلال نیست
چه آن غنیمت و شما را حرامست گفتند پس چه باید کرد گفت گوی بباید کند و در آنجا
نهاد تا موسی بیاید گفتند همچنین کنیم همچنان کردند و روایتی دیگر آنست که آتشی
برافروخت و گفت همه بیارید و در آن آتش افکنید و او چون زهر جبریل بر خورده بود
آن وقت که کودکان را در غار می نهادند و جبریل ایشان را از بهر خود شیر میداد جبریل
عم را دید بر اسپی نشسته که هر کجا آن اسب قدم بر نهادی سبز شدی نهاد گفت چون
از قدم او مرده زنده میشد ممکن بود که از خاک سم این اسب بر مرده زنند زنده گردد
پارهٔ از آن خاک برداشت جسدا له خوار بروایت محمد جریر طبری آن روز تا
تا این روز که ایشان آن زیورها را بر آتش نهادند او تیر پارهٔ خاک را بر سر
آتش انداخت و گفت کن عجلا جسدا له خوار در حال گوساله از زر شده
گوساله آواز فرا کردن گرفت ایشان گفتند این چیست گفت هذا الهکم واله موسی
و این خدای شماست و این روایت پسندیده نیست درست آنست که زرگری استاد بود آن
زیورها را بستد و از آن گوساله ساخت زرین و بیاورد و از زر بر کند باد بنهاد
و چنان ساخت که باد بزیر او در میشد و از دهان او بیرون می آمد بانگ او بانگ
گوساله ماننستی که از آنجا که حارق او چنان ساخته بود چون آواز گوساله از وی شنیدندی
می گفتندی که این چیست آن ملعون مطرود گفت هذا الهکم واله موسی فنسی این
خدای شماست و خدای موسی او خدای اینجای فراموش کرد و اینجا رفت از جمله حیوانات
گوساله از آن اختیار کرد گوساله پرست بود جز دو هم بیش نشدند هشتصد هزار مرد

الا دوازده

الا دوازده هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرستیدند چندانکه هرون گفت نشنیدند
و میگفتند ما باز نگرویم تا که موسی بنزدیک ما باز آید خدای تعالی از ایشان باز گفت
لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی ثم عفونا عنکم من بعد ذلک
لعلکم تشکرون پس ترک عقوبت کردن شما کردیم و از گناه شما در
گذشتیم و از آنها پدید کرد امیدیم یعنی توبهٔ ایشان قبول کردیم چون توبه کردند بعد
از آنکه گوساله پرست بودند تا بو که شما شاکر شوید و شکر نعمت بگذارید شکر نعمت اعتراف بود
بنعمت باتوی تعظیم عبد الله عباس گفت شکر طاعت خدای تعالی بود بر همه جوارح
در نهان و اشکارا ابو بکر وراق بگفت شکر آن بود که سعی خود را هیچ چیز در وی بر
شناسی و همه از وی بینی در خبرست که رسول صلعم گفت که موسی عم خدای را گفت بار خدایا
آدم چگونه شکر تو توانست کرد تو او را بیافریدی و برگزیدی و فرشتگان را فرمودی
تا او را سجده کردند و بهشت را جای او گردانیدی حق تعالی گفت آدم دانست که همه از
من است شکر او اینقدر بس است مراد که گفتند شکر پنج چیز است انکه از سیئات بپرهیزد و
حسنات را محافظت کند و شهوات را مخالفت کند و طاعت را بمنزلت دارد
معبود خود را مراقبت فرمان خدای تعالی کند در جمیع احوال واذ اتینا موسی
الکتاب والفرقان لعلکم تهتدون و چون دادیم موسی عم را از کتاب توریت
انچه بدان فرق کرد میان حق و باطل تا باشد که شما راه یافته شوید و مطاعت
نزدیک شوید و از معصیت باز ایستید گفته اند مراد بفرقان هم توریتست برای اختلاف
لفظ را عطف کرده اند برو بیان این آنست که در آیهٔ دیگر میگوید ولقد اتینا موسی و هرون
الفرقان قطرب گفت مراد بفرقان قرانست تقدیرش آنست که ولقد اتینا موسی الکتاب
و محمدا الفرقان ذکر محمد بینداخت برای انکه کلام را بر دلالتست و گفته اند مراد بفرقان
انفراق دریاست بیان این فانفلق فکان کل فرق و گفت [illegible] مراد نصرتست که خدای
تعالی موسی را داد که فرقان نصرت باشد وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یعنی

روز بدر وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ
فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ و یاد کن چون موسی ع قوم خود را گفت چون از میقات
باز آمد و ایشان را گوساله پرست شده بودند گفت ای قوم بر نفس خود ستم کردید بدانکه گوساله
پرست شدید و گوساله را معبود خود گرفتید توبه کنید و ازین باز گردید بدرگاه خدا
و از بد کار خود دیده گفتند توبه ما چه باشد آنکه خود را بکشید و شمشیر در یکدیگر نهید
آنانکه گوساله پرست نیستند شما را که گوساله پرستید بکشند و تن در قتل نهید و بفرمان
خدای راضی باشید که این بهترست شما را بنزدیک خدای شما ایشان چنان کردند
خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد اوست آن خدای که پذیرنده توبه تائبانست آمرزنده
گناه کارانست بخشاینده و مهربانست بر بندگان خویش سبب آن بود که چون موسی ع از
مناجات فارغ شد خدای تعالی او را گفت ای موسی دانی که سامری چه کرد و قوم ترا از
پس تو چه کرده اند موسی گفت بار خدایا تو عالمتری خدای تعالی او را خبر داد موسی ع با میان
قوم خویش آمد خشم گرفته و اندوهگین قوم را ملامت کرد ایشان گفتند ما را سامری
گمراه کرد اکنون ما را چه تدبیر گفت شما را توبه باید کرد گفتند توبه ما چگونه تواند بود گفت
خود را بدست خود بکشید تا از خشم خدای خود برهید و گفته اند مراد آنست که بعضی بعضی را
بباید کشت ایشان گفتند سمعنا و اطعنا فرمان خدایراست ایشان بطهارت بیرون آمدند
و در سراهای خود بایستادند تا آنانکه گوساله پرست نبودند تیغها برآهیختند و گوساله
پرستانرا خون میریختند پدر پسر را و پسر پدر را میکشت ابری و برقی برآمد و جهان تاریک
شد تا ایشانرا رافت و شفقت منع نکند ایشان شمشیر میزدند و میکشتند از بامداد
تا شبانگاه چون روز باخر رسید موسی و هرون را رحمت آمد بگریستند و تضرع و
دعا کردند و گفتند یا رب هلکت بنی اسرائیل البقیة یا رب خدایا بنی اسرائیل این بقیه
را ببخش خدای تعالی دعای ایشان قبول کرد تاریکی گشاده شد بشمردند مقدار هفتاد هزار مرد

کشته

کشته شده بودند موسی غمگین شد خدای تعالی گفت ای موسی راضی نباشی که من قاتل
و مقتول را به بهشت برم آنکه کشت مجاهدست و آنکه کشته شد شهید [illegible] از درد دل
چون دوای تو منم در کمینگه که ثنای تو منم گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی شکرانه
بده که خونبهای تو منم ۝ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً
فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ و نیز یاد کنید چون گفتند شما موسی ع را که ای موسی ما ترا براست گوی
نداریم تا خدایرا معاینه ببینیم صاعقه و آتش بشما رسید و شما نگرستید و معاینه می
دیدید که صاعقه بشما می آید که بشما رسید و همه سوخته شدید پس از آن زنده کردیم
شما را تا بود که شکر می کنید و این که شما را فرماییم مقتضای آن شوید سبب آن بود که خدای
تعالی موسی ع را فرمود که چون بار دیگر بمناجات آیی جماعتی را از بنی اسرائیل با خود بیار
تا عذر گناهی که کرده اند و از عبادت گوساله بخواهند موسی ع هفتاد کس را از بنی
اسرائیل اختیار کرد و برگزید و ایشانرا فرمود تا روزه فرا گرفتند و غسل کردند و جامها
بشستند آنگه بکوه طور برد چون بدانجا رسیدند گفتند موسی ع از خدای تعالی
درخواه تا کلام خود ما را بشنواند موسی ع بر کوه شد و ایشان برابر او بر کوه شدند ابری
بیامد و ایشان را و کوه را نیز بپوشید موسی گفت پیش آیید حق تعالی حجابی کرد میان ایشان
و موسی از برای آنکه چون خدای تعالی با موسی سخن گفتی نور از روی او بتافتی چنانکه کس طاقت
نداشتی که در او نگرد موسی در اندرون حجاب شد و ایشان برون حجاب ایستادند حق تعالی با
موسی گفت سخن با امر و نهی و زجر و وعظ ایشان چون کلام خدای بشنیدند بروی در
آمدند و سجده شدند پس خدای تعالی با موسی گفت چنانکه ایشان می شنیدند إِنِّي أَنَا
اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا ذُو بَكَّةَ أَخْرَجْتُكُم مِّنَ الْأَرْضِ مِصْرَ فَاعْبُدُونِي وَلَا تَعْبُدُوا غَيْرِي
خدایم که جز من خدای نیست خداوند مکه یعنی زمین کعبه شما را از زمین مصر بیرون آوردم
مرا پرستید و جز مرا مپرستید چون موسی ع از مناجات فارغ شد و آن ابر برفت و کوه رو

موسی ع بنزدیک قوم آمد و ایشانرا گفت کلام خدای شنیدید ایشان گفتند کلام شنیدیم
ولیکن نمیدانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان ما ترا باور نداریم تا خدا برا
معاینه بینیم چون این سخن بشنید موسی آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت و این آیه دلیلست
بر آنکه موسی سوال رویة از بهر خود نکرد سبحان الله اگر جماعتی از بنی اسرائیل از سرکان
و تمنا این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه شد و نصیب موسی بحق الجوار و الصحبة
بیهوشی آمد و نصیب کوه که جای قدم ایشان بود پاره پاره شد نداتم تا نصیب
انکار صمیم قلب و اعتقاد کو بر که خدا را معاینه نخواهد دید چه خواهد دید
وظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم
وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون حق جل و علا درین آیه نعمت بر بنی
اسرائیل می شمرد و با یاد ایشان میدهد تا در شکر او بیفزایند و کفران نعمت او نیارند
گفت سایه افکندیم بر سر شما ابر را و فرستادیم بر شما ترانگبین و سمانه را و گفتیم شما را که بخورید
از طعامهای پاک و حلال آنچه شما را روزی کردیم ایشان آن عصیان که آوردند بر ما
ستم نکردند بر نفس خود ستم کردند از آنکه خطا از حیز ثواب بکاستند و این آنگاه بود که
در تیه بودند و آن بیابانی بود ساده که هیچ سایه و پوششی نبود و در گرمای آفتاب ایشانرا
میرنجانید بموسی ع بنالیدند موسی از خدای تعالی درخواست تا سایه دهد ایشانرا حق تعالی
ابری سپید بفرستاد تنک که در وی باران نبود و با او نسیمی و بادی خوش بود چون بسایه او
برآسودند گفتند ای موسی کار ما کفایت شد ما طعام از کجا آریم حق تعالی فرمان داد
تا آن ابر بجای باران من و سلوی بیارید برای ایشان بیامد از وقت سحرگاه و هر کسی بیامدی
و بقدر کفاف برداشتی بیشتر نه و چون شب آدینه بودی دو روزه بیاریدی از برای آنکه
خدای تعالی روز شنبه نفرستادی با ایشان شرط کرده بود که بمقدار کفایت بردارند چه
اگر اسراف کنند بیش از اندازه بردارند خدای تعالی آن از ایشان منقطع گرداند و اگر
ذخیره نهند از ایشان بردارد شرط کردند وفا نکردند در گرفتن اسراف کردند و از و ذخیره

ساختند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه کرد
رسول صلعم فرمود که اگر نه آن بودی که بنی اسرائیل از آن طعام ذخیره نهادند شرط
مخالفت کردند تا بنیاد شدی هرگز هیچ طعام تباه نشدی در معنی خلاف کردند بعضی
گفتند انگبین بود ضحاک گفت ترانگبین بود زجاج گفت من هر چیزیکه خدای تعالی
بفرستادی آن بر ایشان منت نهاد چون مدتی از آن بخوردند گفتند یا موسی ما را
گوشت آرزو میکند ما را از این شیرینی دل بگرفت حق تعالی فرمان داد تا سلوی
بر ایشان بیارید عبدالله گوید او مرغی بود سمانه را ماند مقاتل گفت مرغی بود سرخ
بلا شب بیاریدی از نماز شام تا بامداد بر عرض میلی در عمق رمحی بعضی بر بعضی و اذ
قلنا ادخلوا هذه القریة فکلوا منها حیث شئتم رغدا وادخلوا
الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین خدای
تعالی ایشانرا گفته بود که حرامست بر شما درین چهل سال که در هیچ شهر روید جز
آنکه در بیابان میگردید چنانکه فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی
الارض چون چهل سال برآمد خدای تعالی گفت مدت برآمد اکنون در شهر شوید
چنانکه گفت واذ قلنا ادخلوا یعنی یاد کن چون گفتیم ما ایشانرا که درین شهر
روید یعنی در آنجا و بخورید و آنچه میخواهید نعمتی فراخ و بسیار چون بشهر
روید از در شهر در روید و سجده کنید و تواضع نمائید و بگوئید ای بار خدای
گناهان ما را از ما فرو نه تا من که خداوندکارم وا آمرزم گناهان شما را بیامرزم
و کسانیکه نیکوکارانند ثواب ایشان زیادت کردانم قتاده گفت مراد بقریه بیت
المقدست و مقاتل گفت ایلیا و آن شهر را هفت در بود عبدالله عباس گفت مراد
بسجده رکوعست یعنی پشت خم داده از در در روید بعضی دیگر گفتند که در آن قبه بود که
موسی ع در آنجا نماز کردی فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا
علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون بگردانیدند و بدل کردند

ذکر معنی من وسلوی

علیم

وبجای آنکسانیکه ستم کردند وگفته اند که ظلم اینجا بمعنی کفرست آن گفتار را که ایشان گفته
بودند که بگویید آنرا بدل کردند وبجای آنکه ایشان را گفته اند حطة گویند تا کفاره گناه
شما بود گفته اند حنطة فی شعیر بر طریق استهزا وقول دیگر آنست که حطا سمقاثا گفتند
بلغة ایشان گندم سرخ بود وانجا ایشان گفتند بدر شکن درشوید یا پشت خم کنید
از بهر تواضع بدل کردند بعضی بدرهای فراخ درشدند وراه بگردانیدند وبعضی
دیگر بدرهای تنگ درشدند وبه پشت درشدند یعنی پشت خم داده چون چنین کردند
فرو فرستادیم بر آنکسانیکه ستم کردند عذابی از آسمان گفته اند که طاعون بود بیک ساعت
ازیشان هفتاد هزار مرد هلاک شدند بسبب آنکه فسق کرده بودند واز فرمان
خدای تعالی بیرون آمدند ومراد از فسق اینجا کفرست واذ استسقی موسی لقومه
فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس
مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین یاد کن ای
محمد احوال ایشانرا که در تیه چون از کار سایه وطعام فارغ شدند گفتند
یا رسول الله ما را آب باید داد موسی ع برای ایشان آب میخواست میگوید که یاد کن
چون موسی از بهر قوم خویش آب خواست گفتیم موسی را که ای موسی عصای خود را بران سنگ
زن از آن سنگ دوازده چشمه آب روان گشت وایشان دوازده سبط بودند هر سبطی را
چشمه معین بود که هر یک سبط از آن اسباط چشمه خود را شناختندی گفتیم ایشانرا که
بخورید وبیاشامید از آن روزی که خدای تعالی بشما روزی کرده است از آب وترنگبین
وسمانه ودر زمین فساد مکنید واز عصیان خدای تعالی دور شوید ونعمت او را ناسپاس
کنید واین عصا آن بود که شعیب ع بوی داده بود ودر آن وقت که او را شبانی میفرمود
وگفته اند آن بود که از آدم ع بمیراث باو رسید وآنرا آدم از بهشت بزمین آورد وآنرا
دو شعبه بود وچون شب درآمدی از وی چون مشعل نور تافتی وطول او ده گز بود وبر
طول موسی ع ونام آن عصا علیق بود عبدالله عباس گفته آن سنگ که موسی ع

بران عصا

با ورق این سوره ...
یک ورق بعد از سوره
مانده بجا ...

عرض

عمل بمعصیت بعضی مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که ایشان وصیت
کردندی در حق بیگانگان برای نام واقربا را محروم کردندی حق تعالی این آیه
فرستاد تا آن عادت را بگذارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی
الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ۵ فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح
بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم ۵ پس هر که تغیر وتبدیل کند آنرا یعنی وصیت کننده
وبدانجهت که وصیت کرده باشد بگرداند پس از آنکه شنوده باشد وبحقیقت بدانسته
بدرستی که بزه آن ووبال آن کسانی را بود که آنرا تغیر وتبدیل کنند وخدای تعالی
شنوده اقوال میدانا ست ومیداند پس هر که بترسد که وصیت کننده میل کند واز حق
بگردد در وصیت کردن بجای آن ویا خود از اثم وبزه آن بترسد که بعمد میل
جنف کند که اگر چنین کرده میان او وارثان با اصلاح آرد بدانکه تغیر وتبدیل
کند بر او هیچ حرجی واثمی نباشد برای آنکه باطل را حق گردانیده بود وگفته اند
که معنی آنست که او وصیت میکند در حال وصایت میلی وظلمی کند ووصیت نه بجای خود
میکند واصرار میکند وارثانرا بر وی بزه نباشد واگر او را تنبیه کنند وصلاح باو نمایند
از میان موصی لهم ومیان ورثه تا میان ایشان خصومت وقیل وقال نباشد مغفرت
کنند جنف در وصیت آنست که بمعصیت وصیت کند ان الله غفور رحیم بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده ومهربانست برحمت خویش در رفع حرج کند یا ایها الذین
آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما
معدودات ظاهر آیه خطاب بمؤمنانست وکافران در این آیه داخلند بدلیل دیگر
از بهر آنکه کفار نزدیک ما مخاطب اند بشرایع زیرا که هر چه از لوازم تکلیف وشرایط آنست در
کفار موجودست باید که ایشان هم مخاطب باشند حق تعالی میگوید ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
بر شما نوشته اند وبر شما روزه داشتن واجب گردانیدیم بر آن کسانیکه پیش از شما بودند تا
باشد که شما متقی شوید وپرهیزکاری کنید از آنکه فعل طاعت لطفست نیز در ابتغاء

ان الله

۴

نزدیک کند و از معصیت دور کرداند ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر تا

که تحمل این تکلیف بتوانید کردن توانید کرد از انکه ایاما معدودات روزی چند

شمرده است و هرچه در عدد آید آن اندک بود حق جل و علا چون بندگان را

کار خطاب عام کرد و گفت یا ایها الناس اعبدوا ربکم ای مردمان خدای خود را

پرستید و اول عبادت خدای شناخت اوست انانکه پای در خط این خطاب نهادند

و باختیار بسوی ایمان آمدند بتشریف ترین خطاب با ایشان سخن گفت یا ایها

الذین آمنوا ای گرویدگان و آمدگان در امید آمده را گویند درای تا آمده

گویند بیا لاجرم چون نامه زیبا مدنتو قدم در حجره تکلیف نهادند فردا ایشان را

کنند که از این تنگنای دنیا آیید برای عیبی که فراخ فسحت درآیید و جنة عرضها

کعرض السماء والارض امروز چون در سرای اسلام و امان نزول کنید ادخلوها

بسلام آمنین روزه را اگر چه او نوشت بخود حواله نکرد از بهر آنکه در وی رنج و مشقت

گفت کتب علیکم الصیام انچه درو رحمت و آسایش است بخود حواله کرد کتب ربکم علی

نفسه الرحمة و انچه درو رنج است از طاعت بخود نکرد انداری تو که انچه بعضی است از

معصیت با و حواله کنی در روزه خاص او به الصوم لی وانا اجزی و رحمت خاص را

ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون انچه خاص مراست بر تو نوشتم

و انچه خاص تراست بر خود نوشتم انچه من بر تو نوشتم ترا بر بجا نبید و انچه بر خود نوشتم

در ملک من نقصان نیارد و تو با ضعف و حاجت بحظ خود و فاکن تا من بقدرت

و استغنا بحظ خود وفا کنم نویسندگان چهارند ن والقلم وما یسطرون

سفره اند فی صحف مکرمة مرفوعة بایدی سفرة حفظه اند وان علیکم

لحافظین کراما کاتبین حق جل جلاله کتب ربکم علی نفسه الرحمة

قلم احوال تو نوشت سفره اوراق تو نوشتند حفظه اعمال تو نوشتند رحمت از بهر تو

چنانچه تو نوشت انچه نوشته مبدل گردد و انچه خدای بر خود نوشت هرگز مبدل

نگردد

نگردد ما یبدل القول لدی وما انا بظلام للعبید از بهر تسلی دل خویش

تو گفت کما کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی که اول مخاطبی بدین خطاب

تو نیستی پیش از تو این تکلیف بر دیگران بوده است از عهد آدم تا بعهد محمد

صلعم بر مکلفان این خطاب رفته است عبد الملک بن هارون از جد خویش روایت

میکند که او گفت من از امیر المؤمنین علی ع شنیدم که او گفت روزی نزدیک رسول

رسول صلعم شدم چون بنشستم مرا گفت ای علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل حاضر

و ترا سلام میکند من گفتم علیک و علیه السلام یا رسول الله انگه گفت پیشتر آی نزدیک

رسول شدم گفت جبرئیل ع میگوید ترا که از هر ماهی سه روز روزه دار تا خدای تعالی

بروز اول ده هزار ساله روزه بنویسد و بروز دوم سی هزار ساله و بروز سوم صد هزار

ساله من گفتم یا رسول الله بپرس تا این خود مرا باشد خاص یا جمله مردمان را عام گفت ای علی

این تراست و هر کسی را که مثل تو عمل کند پس از تو گفتم یا رسول الله این ایام کدام است گفت ایام

البیض از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنتره گفت من از امیر المؤمنین علی ع

سوال کردم که این را چرا ایام البیض خوانند گفت از بهر آنکه چون آدم ع از بهشت بزمین

آمد هیچ سقفی و پوششی نبود آفتاب در اعضای او اثر کرد اندام آدم سیاه گردید چون

خود را بدان سان بدید در خدای نالید جبرئیل آمد و گفت ای آدم خواهی که اندامت

سفید شود سه روز روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از ماه آدم بیک روز روزه داشت

بخشی از اندام او سفید شد دوم روز دو ثلث سیوم روز تمام اندام او سفید شد ایام البیض

این سه روز را از بهر آن خوانند بعضی مفسران گفتند خدای تعالی در بدایت شرع روز عاشورا

و ایام البیض را فریضه کرده بود بروزه ماه رمضان آن را نسخ کرد و وجه تشبیه در کما کتب

روا بود که از وجوب بود و روا بود که از ایام بود حسن بصری و جماعتی گفتند خدای

تعالی ترسایان را فرمود که در ماه رمضان روزه دارند بر ایشان سخت آمد از انکه

گرمای سخت بود علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و با فصل ربیع افکندند

ده روز بران بیفزودند بعد از آن قومی از ایشان خبری افزودند تا که پنجاه روز شد
امروز روزهٔ ترسایان پنجاه روز باشد انکه حق تعالی بیان کرد این روزه را که
بر شما واجب کردم تا متقی بشید از آنکه مراد و بهشت یکی آراسته بانواع نعمتها فیها
ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین و دیگری دیگر هست بر انواع نقمت از صغار و
نکال و سلاسل و اغلال لا بد اهمرای رسند الا متقیان تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا و از این خلاص نیابند الا متقیان ثم ننجی الذین
اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا بار خدایا چه کنیم تا متقی شویم روزی چند
روزه دارید تا جمله طاعتها باندازه حد بکشد الا روزه که از اندازه در است و روزه صبر است
و جزاهم بما صبروا انما سامو و ثواب صابران بیحساب است انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب روزه مرا است خاص زیرا که در وریا ممکن نیست الصوم لی جزاء آن
من توانم داد و انا اجزی به در روزه گرسنگی است و در گرسنگی رجوع است الجوع رجوع
موسی پیغمبر چون گرسنه شد با درگاه او شد رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر
موسی نان خواست عیسی خوان خواست ربنا انزل علینا مائدة من السماء محمد بن عبد الله
حبیب درگاه غفران خواست غفرانک ربنا و الیک المصیر دعای آن دو اجابت کرد
کمان مبر که دعای محمد را اجابت نباشد و این ایام را که روزه آن بر تو کرد اید تقلیل کرد
که ایاما معدودات تو روزی چند رنجی بخود گیر تا مزد عظیم یابی اعملوا قلیلا تمتعوا
کثیرا روزی نه ساعت یا یازده ساعت روزه دار تا جزاء روزه پنجاه هزار ساله سیم
یوم کان مقداره خمسین الف سنة ثم فمن کان منکم مریضا او علی سفر
فعدة من ایام اخر میگوید که هر که از شما مریض باشد یا در سفر بود عدد آن ایام
دیگر بدارد گفت من در رنج بر تو روا نداریم اگر رنجوری روزه یکی دارد و اگر در سفر باشد
مراد رنجوری که بدان افطار باید کرد آنست که بروزه بیماری زیاده شود و حد سفر که در و افطار
باید کرد هشت فرسنگ بود و بنزدیک ما اگر در سفر روزه درست نبود قضا پس باید داشت از

اصحاب

اصحاب مذهب عمر و عبد الله عباس و عبد الله عمر و ابو هریره و جماعتی دیگر آنست که گفته اند
و از عبد الله عباس روایت کرده اند که او گفت الافطار فی السفر عزیمة و دلیل بر صحت
این مذهب ازین حدیث ازین سبب که خدای تعالی نفس مریض و سفر را موجب قضا
گردانیده و قضا نبود تا که افطار نبود پس بظاهر ایه افطار واجب بود جابر از پیغمبر صلعم
روایت کرد که لیس البر الصیام فی السفر و عبد الرحمن بن عوف از آنحضرت روایت
میکند که گفت الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر و جابر روایت کرد که رسول اکفتند که
جماعتی در سفر روزه میدارند گفت اولئک العصاة ایشان عاصیاند مذهب را
بر قرآن حمل باید کرد نه قرآن را بر مذهب تا مذهب راست گردد فا فطر تقدیر باید کرد
از بهر آنکه عدول از ظاهر ایه بود بی دلیلی و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین
فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون
جماعتی از مفسران گفته اند که این ایه در بدایت شرع بود چون حق تعالی مکلفان را
تکلیف روزه کرد و عادت نکرده بودند ایشان را دشوار آمد حق جل و علا ایشان را
مخیر گردانید میان صوم و اطعام انگه مضیق گردانید و تخییر را نسخ کرد و گفت فمن
شهد منکم الشهر فلیصمه بعضی دیگر چون سدی و سعید بن المسیب گفتند این ایه
مخصوص است بکسی که عاجز است از روزه داشتن بسبب علتی و آن زنی بود آبستن و زنی شیر
دهنده و آنرا علة عطاش بود ایشان روزه بگشایند و چون عذر زایل شود قضا
بدارند و از هر روزی که گشاید اگر تواند دو مد طعام بدهد یا مدی از امام
جعفر صادق ع این روایت بدین وجه منسوخ باشد آنکه کسانیکه روزه می توانند داشتن
اگر خواهند افطار کنند و فدیه از طعام بدهند بر قول اول و بر قول دوم اگر توانند روزه
داشتن اما رنجی و مشقتی رسد بگشایند و مسکینی را طعام دهند فدیه آن بود و هر که برغبت
خویش کاری بدانکه بدل مسکینی را طعام باید داد دو را بدهد یا زیادت کند بر مقدار
که روایت یا جمع کند میان روزه داشتن و طعام دادن او را بهتر است و روزه داشتن شما

تعلمون

معنی ایه اینکه

بتر است اگر شما بدانید شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ
وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ماه رمضانست
که قران درو فرستاده شد قران که راه نماینده است مرما را از ضلالت و حجتهای
روشنست از شرایع اسلام و فرق میان حلال و حرام بس هر که ماه رمضان حاضر بود و در وطن
خود ساکن و مسافر نباشد باید که روزه دارد جون شرایط وجوب و شرایط صحت حاصل
بود ماه را شهر خواند اشتقاق او از شهره گرفت گفته اند ماه رمضان نامیست از نامهای
خدای بس این ماه را مطلق رمضان نخوانند بلکه ماه رایا او ضم کنند و گویند که ماه رمضان
بیان این آنست که امام جعفر صادق ع از بدران خویش از رسول صلعم روایت کرد گفت شهر
رمضان شهر الله ماه رمضان ماه خدایست انس از بیغمبر صلعم روایت کرد که او گفت که ماه
رمضان مگوید جنانکه خدای تعالی گفت شهر رمضان و رمضان در لغت سنگهای تافته است
او را رمضان از آن گویند که گناهان در وی سوخته شوند و دلها تافته گردد از ترس خدای تعالی
جنانکه سنگها تافته شود خلیل احمد گفت که اشتقاق او رمض است و آن باران خریف بود که
عالم را از گرد تابستان بشوید همچنین نکاهی ماه گناه کاران را از گناه بشوید این ماه را
دو حرمتست حرمت ماه رمضان و حرمت قران شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ دگر
عصمت عصمتی از شیطان و عصمتی از نیران يُصَفَّدُ فِيهِ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَيُغْلَقُ فِيهِ أَبْوَابُ
النِّيرَانِ دیوانرا به بندد درهای دوزخ ببندند و دو نعمت فَتْحُ الْجِنَانِ وَرَوْحُ الْجَنَانِ
درهای بهشت بگشایند و دلها را راحت دهند و برکتست برکت نورد برکت سحور تَسَحَّرُوا
فَإِنَّ فِي السُّحُورِ دو هدیه است یکی آنکه خواب را بعبادت در نویسند و خاموشی را به تسبیح برگیرند
جنانکه نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ دو فرحست یکی بنزدیک افطار دوم به نزدیک
لِقَاءِ مَلِكٍ جَبَّارٍ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ الْإِفْطَارِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ (للقائم)
در خبر است که جون شب اول ماه رمضان بود حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد
که آنرا میثره خوانند و بر درختان بهشت آید اوراق و برگهای درختان بهشت بر هم زند

حلقهای در بهشت بجنباند آوازی از آن بهشت افتد که نشنوند کان مانند آن شنیده
باشند حور العین خویشتن را بیارایند و در غرفهای بهشت آیند و ندا میکنند الا هل
مِنْ خَاطِبٍ لَنَا إِلَى اللَّهِ هیچ کسی هست که ما را خطبه کند و از خدای بخواهد رضوان را
گویند این جه شبست گوید ای حسان خیرات این شب اول ماه رمضانست حق تعالی تا برای امت
محمد درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ ببندند تا [illegible] و دیوان را بند کردند
و در قعر دریا انداختند تا روزه بر امت محمد تباه نکنند سلمان فارسی رحمه الله روایت
کرد که در آخر آدینه از ماه شعبان بیغمبر صلعم ما را خطبه گفت و بعد از حمد و ثنا فرمود
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَظَلَّكُمْ شَهْرٌ عَظِيمٌ شَهْرٌ مُبَارَكٌ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي خَيْرٌ
مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ای مردمان ماه عظیم بر شما سایه فکند ماه مبارک که در وی شبیست به
از هزار ماه خدای تعالی آن ماه فریضه کرد و قیام شبش سنت کرد دانید هر کی درین ماه
بخصلتی از خصال خیر قیام کند و بخدای تقرب کند جنان بود که در ماههای دیگر
فریضه گذارده باشد و فریضه درین ماه هفتاد فریضه بود در دیگر ماهها و این ماه صبر
و صبر را ثواب بهشت بود اول این ماه رحمتست و میانه اش مغفرت است و آخرش آزادی از آتش
دوزخ آزاد کند و هم جندان مزد که روزه بود داده باید هم گفتند یا رسول الله هر کسی
از ما این قوة ندارد که روزه دار را روزه بگشاید گفت خدای تعالی کریمست آنرا که قادر نباشد
نیز این ثواب دهد هر که بر شربتی شیر یا آب سرد که روزه دار را سیراب کند خدای تعالی و را از
حوض کوثر سیراب گرداند جنانکه تشنه نشود تا در بهشت شود جنان باشد که برده آزاد کرده
باشد و هر که از زیردستان درین ماه تخفیف کند خدای او را بیامرزد و از آتش دوزخ
آزاد کند و جهار خصلت درین ماه ببای دارید که دو آنست که خدای تعالی روزی کرد آنرا
وَأَنْ أَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن است و استغفار کردن و دو آنست که از آن گزیر نیست
از خدای بهشت خواهید و بناه بریدن باو از آتش دوزخ ابو سعید خدری گوید که رسول صلعم
گفت هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند خدای تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه بنویسد

وبرای او در بهشت دری بگشاید خانهٔ بنا کنند از یاقوت سرخ که از خدای هفتاد در باشد
بود از زر و مرصع یاقوت و چون یکروز از ماه رمضان روزه دارد هر گناه که کرده
بود خدای تعالی بیامرزد و کفارهٔ گناهش بود باید که رمضان هر روزی که روزه دارد
ثواب آن روز به هر تا او را از روزی از روزه کوشکی در بهشت بر هند که هر کوشکی هزار در باشد
از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار میکنند و هر سجده که
بکند اگر درخت باشد و اگر در روز دو درخشد هم در بهشت که سواری تیز رو از سایهٔ او بصد سال
بیرون نشود کعب الاحبار گفت که خدای تعالی وحی کرد به موسی که ای موسی من روزه ماه رمضان
بر بندگان خود فریضه کرده ام که هر که اینجا بیش من آید در صحیفهٔ او روزهٔ ده ماه رمضان
بود از جمله محسنان بود و اگر بیست ماه رمضان بود از جملهٔ ابرار بود و اگر سی ماه رمضان
بود پایهٔ او بیشتر است از پایهٔ شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید
من حمل عرش را بفرمایم که از عبادت خود باز ایستند و گوش با دعای روزه داران
دارند تا هر که دعا کند ایشان آمین گویند که من سوگند خورده ام که دعای ایشان رد نکنم موسی
گفت من در الواح امتی را می یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو گناهان
گذشتهٔ ایشان را بیامرزی ایشان را از امت من کن خدای تعالی گفت ایشان امت محمد اند
ایشان راست در آن ماه از فضل و خیر آنچه هیچ امت را نیست و از جملهٔ فضایل ماه رمضان
آنست که خدای تعالی قرآن را که طریق شریعت و بیان حلال و حرام درو فرستاده گویند که
چون هیچ امت را نیست و از جملهٔ ماههای دیگر فرد آمد عبدالله عباس گفت که قرآن را
در ماه رمضان در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا فرستاد به بیت العزة آنگاه جبریل
از آنجا نجم نجم می آورد بحسب حاجت و مصلحت در بیست و سه سال ابو ذر غفاری گفت رسول خدای
ابراهیم ع صحف در ماه رمضان فرستادند در روز گذشته بود و توریة بموسی در ماه رمضان
فرستاد شش روز گذشته و انجیل بعیسی در آن ماه فرستاد سیزده روز گذشته و زبور بداود
فرستاد هجده روز گذشته و قرآن در ماه رمضان فرستاد بیست و چهار روز گذشته و گفت آنکه

که مراد با

که مراد با نزل فیه القرآن آنست که مبدأ نزول قرآن در ماه رمضان کرده گفته
بعضی لطف و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم
الیسر ولا یرید بکم العسر آنکه خدای تعالی عموم فمن شهد منکم الشهر را تخصیص
کرد و گفت هر کی ماه رمضان دریابد او بیمار بود یا سفر بود بعدد ایام مرض و ایام
سفر روزهای دیگر روزه دارد و بر سبیل قضا خدای تعالی چنانکه عرض افطار روا
کرد از آنکه سفر و مرض را در باب قرآن کشیده است عبدالله عباس گفت رسول صلعم روز
الفتح چون بمکه رسید روزه بگشاد انگه گفت خدای تعالی بشما آسانی میخواهد نمیخواهد
که در رنجوری و در سفر روزه دارید عجب حق سبحانه در سرای دشواری بر تو آسانی کرد
و آسانی میخواهد در سرای آسانی بتو دشواری کی خواهد در سرای محنت بتو نعمت خواست
و در سرای رحمت بتو محنت کی خواهد مختیر گوید که او مالک الملک هرچه خواهد کند
آری مالک الملک حکیم نه سزای آنکه کند که او خواهد ولایق حکمت او بود آن نکند
که تو با همه معیوبی از خود نپسندی و روا نداری حسن بصری گفت رابعه را گفتم رنجوری
کنم چگونه گفت چنانکه او میدارد و گفت چگونه که میخواهم گفت چگونه میخواهم گفت
چنانکه او آید در سرای دنیا بتو آسانی خواست در سرای آخرت بتو دشواری نخواهد بخلاف
عقل مکن که مخالفت
عدل مخالف عقل نیست و خواست خدا اینست یرید الله ان یتوب علیکم خواست تو
این و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما خدای ظلم
نخواست و کفر نپسندید و ما الله یرید ظلما للعباد ولا یرضی لعباده الکفر
هرچه او بتو حواله کرد تو با ارادهٔ او حواله کردی و هرچه بخود حواله کرد تو از و نفی
کردی افل نصیب ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم
تشکرون زجاج گفت معطوفست و متعلق بمعنی آیه مقدم تقدیرش اینست فعل
ذلک بکم ولیسهل علیکم ولتکملوا العدة یعنی اراده یسر و نفی اراده عسر برای آن
بود تا کار بر شما آسان کند و تا شما عدد ماه را تمام گردانید با عدد ایام رنجوری سفر

تمام نگاه دارید تا قضا کنید آنرا بماشد آن و تا خدا را تعظیم و اجلال کنید بر آن
هدایت و بیان که شما را کرد در دین و توفیق کرد در روزه ماه رمضان و تخصیص
که شما را کرد باین ماه دون سائر ام و بیشتر علما برآنند که مراد باین تکبیرات عقب
چهار نماز شام و خفتن و بامداد و نماز عید در عید فطر بگوید الله اکبر لا اله الله اکبر
الا الله و الله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما او
لانا و در عید اضحی عقب ده نماز باید گفت و تا بدانند که شما شکر
گوئید مر این نعمت را که با شما کرده ام و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب ابن عباس
گفت سبب آن بود که جهودان گفتند یا محمد خدای ما دعای ما چگونه شنود و تو میگوئی
از اینجا تا آسمان پانصد ساله راهست و کما فتیه آسمان پانصد ساله راهست حسن بصری
گفت مردی آمد و رسول را گفت یا رسول الله قریب ربنا فاناجیه ام بعید فنادیه
خدای ما نزدیکست تا با او مناجات کنیم یا دورست تا با آواز بلند بخوانیم خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای محمد چون بندگان من از تو پرسند که خدای نزدیکست یا دور
بگو ایشان را که من که خدایم شما را نزدیکم نه بمسافت بلکه بعلم و قدرت آنچه شما کنید
دانم همچنانکه کسی نزدیک شما بود اندر قبضه قدرت منید نتوانید که بجهتی چنانکه
کسی نزدیک شما بود و شما را در دست خود دارد در خبرست که در عهد یکی از خلفا جهودی
علی العرش بیامد از او سوال کرد اخبرنی عن الله این هو یعنی مرا خبر ده تا کجاست گفت هوا
السماء در آسمانست در عرش جهود گفت پس زمین از و خالی باشد و او در مکانی [illegible]
گردد [illegible] و درون مکان بود گفت این کلام زنادقه است از من دور شو [illegible]
کردند تا بزنند جهود بیرون رفت و بر اسلام او [illegible] امیرالمؤمنین علی ع
در راه جهود رسید گفت یا اخا الیهود آنچه پرسیدی و آنچه جواب شنیدی همی رسید
جواب آن از من بشنو گفت این عبارت باشد از مکان و کان الله و لا مکان
خدای بود و هیچ مکان نبود این الاین فلا این له مکان را او آفریده و او را هیچ

مکانی

مکانی نیست و لهذا او از آن متعالیست که او را مکانی باشد و هیچ مکان از و خالی
نیست نه بمجاورت و محاوره بلکه بمعنی علم نباشد هیچ جا و از مکانها و ز و خالی نباشد
هیچ جایم و من [illegible] بانچه در کتاب شمائل آنست برآنکه راست میگویم ایمان آوری
گفت نه در توریة است که روزی موسی ع نشسته بود چهار فرشته بنزدیک او حاضر شدند
موسی ع از ایشان پرسید من این اتیتم از کجا آمده اید گفت از اقصای مشارق زمین
اتیتم من عند الله یکی گفت از اقصای مغارب آمدیم من عند الله یکی از
آسمان الی مکان هفتم جایم من عند الله دیگری گفت از زمین هفتم جایم من عند الله
موسی گفت سبحان من لا یخلو منه مکان ولا یکون الی مکان اقرب منه
الی مکان جهود گفت گواهی میدهم که حق آنست که تو میگوئی و تو بجای پیغمبر اولی
تری از دیگری و جه در حق با همعنی یکند اجیب دعوة الداع اذا دعان
فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون میگوید که اجابت کنم و مستجاب
گردانم ایشان را اجابت دهم بهر مومنی که دعا کند خدای تعالی دعای او مستجاب گرداند
اگر مصلحت او دران بود و از اینجاست که دعوات ائمه علیهم السلام مشروط بشرط رضای
خدای تعالی است و صلاح چنانکه آمد و لا حاجة الا من حوائج الدنیا و الاخرة
دا کنکند ولک فیها صلاح الا قضیتها اگر بنده دعا کند خدای تعالی آنچه صلاح او دران بود
ویرا بدهد الا آنکه مقصود از دعا و تضرع و انقطاع عبادتست چنانکه حضرت پیغمبر گفت
الدعاء عبادة ابو سعید خدری گفته که رسول صلعم گفت هیچ مسلمانی نبود که از خدای
تعالی حاجتی خواهد که در و قطع رحمی یا اثمی نبود الا خدای تعالی او را از سه
خصلت یکی بدهد یا تعجیل اجابت و اما ذخیره آخرت کند او را یا مرفع کند بدی مانند
آن چیزی که خواسته بود پیغمبر ع گفت من فتح له باب الدعاء فتحت ابواب الاجابة
هرکرا در دعا بگشایند در اجابتش گشوده بود و جابر عبد الله گفت که رسول ع گفت
بنده نباشد که خدای تعالی را میخواند و خدای او را دوست دارد جبرئیل را گوید ای جبرئیل

حاجت او روا کن مده نا آن زمان که من خواهم تا آواز او بر درگاه من باشد
بنده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت هیچ دعائیست الا که میان او و آسمان حجاب
جون بنده دعا کند و در مقدمه بر محمد صلوات نفرستاده باشد دعا تا حجاب
برود باز گردد و جون در مقدمه دعا بر من صلوات فرستد آن صلوات میرود حجاب
می درد و بآسمان می برد و دعا بر اثر آن می رود تا بزیر عرش انکه توقیع اجابت آید امیر المومنین
صلوات الله علیه گفت هیچ دعا مکنید تا در اول آن نگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد
وافعل بی کذا وکذا و همچنین کردی گفتند چرا یا امیر المومنین گفت از انکه دعا که با صلوات
البته باجابت مقرون بود و خدای تعالی شرم دارد و از کرم او دور بود که بنده از او
دو حاجت خواهد یکی را اجابت کند دیگری را اجابت نکند ابراهیم ادهم را گفتند
که ما
جگونه است دعا میکنیم و اجابت نمی آید گفت برای انکه خدا را شناخته اید و طاعت او
نمی دارید و پیغمبر را بشناخته اید و متابعت او نمی کنید و قرآن را بشناخته اید و بدان
کار نمیکنید نعمت خدا را میخورید و شکر نمیگذارید و بهشت را می شناسید و طلب
نمیکنید دوزخ را میدانید و از و نمیترسید و شیطان را می شناسید و مخالفت او نمیکنید
و مرگ را میدانید و کار او نمی سازید و مرده کان را می بینید و اعتبار نمیگیرید و عیب
خود میگذارید و بعیب دیگران مشغول میشوید با آن جون دعا شما مستجاب بود
اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ
لَهُنَّ مفسران گفتند آن بود که در ابتدا فرض صیام حق تعالی چنانکه حکایت فرمود که جون
روزه بگشایند طعام و شراب و جماع آن وقت توان که نماز خفتن بود جون از آن وقت
بگذرد حرام گردد یکی نماز خفتن با رسول صلعم بگذارد و با خانه رفت اهل او را
بخلوت مطالبه کرد با حلال وقت رفته بود جون خلوت کرده فارغ شد غسل
کرد و پشیمان شد با مداد بر خاست و بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله از
شکایت این نفس خاطیه پیش تو آمده ام رسول گفت جه بوده است او قصه خود باز گفت

و کفوانه عمر

او بر عموم اولیتر بود روایت کردند که جون این آیه آمد صحابه رسول جون زنان ایشان را
عذر پدید آمدی ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کردند جون سوار بودند ایشان
سرماها یافتند پیش رسول صلعم آمدند و گفتند مارا جامه زیادت نیست تا زنان هم
جون حایض شوند جون ایشان را از خانه کنیم جامه خواب بیرون کنیم سرما می یابند
و اگر جامه با ایشان دهیم ما سرماها یابیم رسول صلعم گفت شمارا خدای تعالی نفرمود
که ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کنید میفرماید که با ایشان خلوت مکنید
نیز آنحضرت فرمود هر که با زن حیض دار مقاربه کند و او را فرزندی آید که جذام
داشته باشد که ملامت مکن جز خویشتن را عایشه گفت یک شب با رسول خدای
خفته بودم حالت عذر پیدا شد از بستر بجستم و کناره گرفتم آنحضرت فرمود جه
ترا مگر حایض شدی گفتم آری گفت ازاری ببند و بجای خود آی و بخسب نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ
لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ
مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ سعید جبیر گوید که عبد الله عباس گفت عمر خطاب
بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت هلاک شدم
و دیگری را هلاک کردم گفت جه کردی گفت دوش رحل بر گردانیدم رسول را جواب
نداد جبریل علیه السلام آمد و این آیه آورد و جابر بن عبد الله انصاری گفت جهودان دعوی
کردند که هر کس که با حلال خود خلوت کند در جای معتاد ولیکن با خلف فرزند
احول آید رسول علیه السلام را پرسیدند از این حدیث گفت کذبت الیهود جهودان دروغ گفتند خدای
تصدیق رسول این آیه فرستاد و زنان شما کشت زار شما اند و این از جمله کنایات
لطیفست در قرآن زنان را کشت خواند مرد را زارع تشبیه کرد و آب را به تخم و فرزند را
بزرع و همین معنیست که شاعر گوید نظم اِذَا أَكَلَ الْجَرَادُ حُرُوثَ قَوْمٍ فَحَرْثِي هَمُّهُ
أَكْلُ الْجَرَادِ ببایید بکشت زار خود هر کجا که خواهید تا فرزند صالح بود
وکفوانه که مراد آنست که از آن فرزندی که می مانند از بهر خویش مقدم دارید تا شمارا

شفیعی بود پس برین قول مرادا مر بود بجبر کردن بر مرد فی زنان پیغمبر صلعم گفت
من قدم ثلثا من الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم وگفت هر که سه فرزند را در پیش
افکند در دوزخ نماند الا بمقدار تحلیل قسم الا ملان جهنم من الجنة والناس
اجمعین وگفته اند کنایت از قلت مکث در نار جهنم گفت نزد خلوت خدای را
یاد کنید رسول صلعم گفت هر که در وقت خلوت با حلال خود گوید بسم الله الرحمن الرحیم
جنبنی الشیطان جنب ما رزقتنا اگر فرزندی بیند شیطان او را مضرت نکند و از
خدای بترسید و گرد معاصی مگردید و بدانید که شما باو میرسید بثواب و عقاب و رسیده
برحسب آنچه مستحق آن باشید از ثواب و عقاب باو رسید بشارة ده ای محمد مر
کار از معاصی اجتناب کنند بدین دایم رسند ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان
تبروا وتتقوا وتصلحوا بین الناس والله سمیع العلیم کلبی گفت آیه در حق
عبدالله رواحه آمد که او سوکند خورده بود که با داماد خویش بشیر بن نعمان هیچ بتر
احسان نکند برای وحشتی که در میان ایشان افتاده بود هر که که گفتندی در حق
او خیری کن و میان او و خصوم او اصلاحی بدیه آور گفتی که من سوکند خورده ام
بخدای این نکنم و مرا روا نباشد خلاف سوکند کردن خدای تعالی این آیه فرستاد گفت
خدای را در معرض سوکندهای خود میاورید یعنی سوکند بخدای را علت و مانعی و بهانه
نیکوی با مردم مکنید و تقوی و صلاح مردمان نگاه دارید و گویند عرضه حجت یعنی
خدای را حجتی مکنید از سوکندهای خویش تا برآن خیر و صلاح امتناع کنید و گوید که ما
سوکند خورده ایم بلکه اگر سوکند خورده باشید و خلاف سوکند صلاح بود متابعت صلاح
کنید و خلاف سوکند اینجا حنث نبود انس مالک گفت در بعضی غزوات ابوموسی اشعری پیام
در رسول را گفت مرکوبی ندارم که بر نشینم مرا بر نشان رسول عم را دل مشغول بود و الحاح
و ابرام میکرد آنحضرت سوکند خورد که بر نشانم او برفت چون وقت ارتحال آمد مرکبی ساز
داد میکرد رسول صلعم ابوموسی را گفت تو چرا ساز راه نمیکنی گفت یا رسول الله مرکوب ندارم

وتو سوکند خوردی که بر نشانم گفت اکنون سوکند میخورم بر نشانم و او را چهارپای داد
و قولی دیگر آنست که خدای را عرضه مکنید که بهر نیک و بد و محقرست بهر و سوکند خورید یعنی
نهیست از سوکند خوردن در کارها ان تبروا در هر چیزی بخدای سوکند میخورید تا
شما را راستگوی و متقی و مصلح خوانند و گفته اند ان تبروا برکم و تقویکم نیکوی و اصلاح
و تقوای شما شما را بهترست و نیکوتر و خدای شنونده سوکندهاست و داناست بنیتهای شما
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله
غفور حلیم میگوید که خدای تعالی مواخذه نکند و نگیرد شما را بسوکندی که خورد
بیهوده یعنی بی عقد نیتی و ضمیری و لیکن گرفتاری و مواخذه شما بآن سوکند که دلهای
شما از کسب کند یعنی سوکندی که بر شمارد و بی قصدی از آن باز خواست نکند و خدای
آمرزنده و بردبارست از آن باز پوشد و بیامرزد و بحلم خویش عقوبت نفرماید و باز خواست
نکند عبدالله عباس و علمای دیگر گفته اند یمین لغو آنست که بر زبان عرب میرود از قول
لا والله و بلی والله و غرض ایشان وصل کلام بود و در دل عقد سوکند ندارند این را
کفارتی و اثمی نبود از امیرالمومنین صلوات الله و سلامه روایت کرده اند یمین لغو سوکند در
غضب بود و برین اثمی و کفارتی نباشد دلیلش قول النبی صلعم لا یمین فی غضب حسن بصری
روایت کند که رسول صلعم بقومی بگذشت که تیری انداختند یکی تیری بینداخت و گفت
اصبت والله و اخطات من بصواب انداختم و تو خطا کردی یکی گفت یا رسول الله
این مرد حانث باشد گفت کلا ایمان الرماة لغو لا کفارة فیها سوکند تیراندازان
لغو باشد و در وی کفارت نبود هر کس که سوکند خورد بر چیزی که کردن آن بهتر از کارهای
دنیا یا آخرت باشد که نکنم آن کار و کفارت نبود بتر دلیل ما دحه فقها هیچ کفارت
بر او لازم نبود للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاءو فان الله
غفور رحیم وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم سعید بن المسیب گفت از
اضرار اهل جاهلیت آن بود که چون مردی زنی داشتی و او را آن زن خوش نبودی و نخواستی

کرشوهر دیگر کند سوکند خوردی که با او دیگر مقاربت نکند و اورا بگذاشتی نه بیوه بودی و نه شوهردار اینچنین میکردند در جاهلیت و اسلام این اقرار بود که برزنان کردند حق تعالی آیه فرستاد و آنرا اصلی پیدا کرد و گفت مرانکسانی را که سوکند میخورند و سوکند از زنان خود دور میشوند ایشانرا چشم داشتن چهار ماه یعنی چهار ماه ایشانرا مهلت دهند اگر باز کردند با پیش زن خود روند خدای تعالی آمرزنده و مهربانست گناه ایشانرا بیامرزد و برایشان رحمت کند و اگر با سر ایشان زدند و عزم طلاق دادن ایشان کردند گو طلاق دهید که خدای شنونده و دانست اقوال ایشان می شنود ضمایر ایشان میداند

از شرایط ایلا آنست که سوکند خورد بخدای با زنان مقاربت نکند بر وجه اضرار اگر برای اصلاح کند مثل آنکه کودکی را شیر دهد تا حمل پیدا نکند و آن کودک شیر زده نشود ایلا نباشد پس اگر بر وجه اضرار سوکند خورد زن مخیر بود میان جبر بر وی ابرا یا بحاکم برد او را تا چهار ماه مهلت دهد تا طلاق فسخ دهد در اندرون عده یا او رجوع تواند کرد حسن بصری و نخعی کفتند اگر رجوع برد کفارت نباشد فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ایشان این را بر اسقاط کفاره حمل میکنند و دیگران بر اسقاط عقاب قیامت وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مقاتل و کلبی گفتند که این آیه را سبب نزول آن بود که در اول اسلام چون زن را طلاق دادندی و زن حامله بودی طلاق رجعی بودی و مرد را حق رجعت بودی تا بار نها دن تا آنکه این منسوخ شد الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ و بقوله فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ مردی زن را طلاق داد نام او اسمعیل بن عبدالله و زن را قتیله نام و آبستن بود مرد ندانست که آبستنست و زن نگفت چون بدانست که آبستن است مراجعت کرد و زن را باخانه برد زن آنجا بزاد و زن ویا فت و فرزند نیز بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد گفت زنرا بگذاشته طلاق داده چشم دارید و منتظر باشید و پنهان دارید سه پاکی را یعنی عده

باکفاره با ... کرده وارا ... علی ... و ... اورا ... کرد وار

ایشان

ایشان آنست که سه پاکی بر ایشان بگذرد و آنگاه از عده بیرون آیند و چون خدای تعالی در رحم ایشان فرزند آفریده باشد ایشانرا حلال نباشد و روا نبود که آنرا باز پوشند اگر اگر ایشان ایمان دارند بخدا و بروز بازپسین یعنی قضیه اسلام و ایمان آنست که از بس مراجعت حمل را باز پوشند اگر ایشانرا ایمان بود ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ گفت اقرا نگفت از برای آنکه مطلقات جمعست و هر یکی را سه قرء باشد پس بیش از جمع قله بود ازین سبب جمع کثرت بود قُرُوءٍ گفت که قرء نزدیک ابو موسی و مجاهد و ابن حبان حیضست و این مذهب ابو حنیفه است حجت ایشان قول پیغمبر است که مستحاضه از او پرسیدند که نماز کنم گفت دَعِي الصَّلَاةَ أَيَّامَ أَقْرَائِكِ یعنی أَيَّامَ حَيْضِكِ برین قول عده تمام نشود تا حیض سیم تمام نشود و جماعتی دیگر گفتند قرء طهر باشد زید ثابت و عبدالله عمر و عایشه است و مذهب ما و مذهب مالک و شافعی اینست و دلیل ایشان يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ای لقبل عدتهن برین قول چون حیض سیم بیند حلال بود بر مردان که عقد بر وی بندند عبدالله عباس گفت وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ معنی آن بود که حلال نبود زنانرا که آنچه خدای آفریده بود در رحم ایشان از حمل و حیض پنهان دارد تا حق مرد ضایع کند از رجعت یا فرزند اگر حیض سیم را ندیده یکه گوید که دیدم حق مرد ضایع کرده باشد در رجعت فرزند و اگر حمل پنهان کند نسبت پدر از فرزند بریده کرده بود وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و شوهران ایشان سزاوارترند برجعت ایشان یعنی شوهران ایشان اولیترند که در ایام عده ایشان رجوع کنند اگر عده گذشته باشد او لوتیه ساقط کرده و شوهر را بر وی هیچ سبیلی نباشد اگر اصلاح خواهند و اضرار طلب ندارند ایشان برجعت سزاوارتر باشند از آنکه ایشانرا عادت بودی که چون زنانرا خواستندی که رنج نمایند طلاق دادندی و ایشانرا بگذاشتندی تا انقضای عده نزدیک رسیدی آنگه رجعت کردندی باز دیگر باره طلاق دادندی پس دیگر رجعت کردندی غرض

ایشان اهل بودی حق تعالی گفت اگر اصلاح خواهند نه اضرار اولیتر باشند و زنانرا
نیز بر مردان حقی بود چنانکه مردانرا بر زنان به نیکوی معروف در خبرست که زن معاذ جبلی
رسول علیه السلام گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چه باشد گفت انکه بر روی ایشان
نزنند و او را زشت نخوانند و از انچه خورند ایشانرا هم از ان بدهند و انچه پوشند
ایشانرا نیز بپوشانند و از ایشان هجران ننمایند میمونه زن پیغمبر علیه السلام گفت که پیغمبر فرمود
خیر الرجال من امتی خیرهم لنسائهم و خیر النساء من امتی خیرهن لازواجهن بهترین
مردان از امت من انکه بهتر باشند بر زنان خود و بهترین زنان امت من بهترین ایشان
مر مردان ایشانرا چون بار دارند هر زنی را از ایشان در شبانروزی مزد هزار شهید بود
که ایشانرا در راه خدا کشته باشند عابرو مجتنب عمر خطاب گفت یا رسول الله چونست مردانرا
مزد صد شهید بنویسند و زنانرا مزد هزار شهید فرمود که ندانیکه مزد زنان از مزد مردان بیشتر
باشد و ثواب زن بنزدیک خدای تمامتر بود و خدای تعالی در بهشت درجات مرد رفیع کند
برضای زن از انکه هیچ کس که بعد از شرک هیچ گناهی نیست وزر و بال ان بتر نزد خدای تعالی
بیشتر بود از عصیان زن در شوهر از خدای بترسید در حق دو ضعیف زن و یتیم که خدای
تعالی شمارا از ان خواهد پرسید هر که با ایشان احسان کند برحمت و رضوان رسد و هر که با ایشان
بدی کند مستوجب خشم خدای گردد حق مرد بر زن چون حق منست بر شما و هر که حق من
ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع کرده باشد و هر که حق خدای ضایع کند ماوای
او در دوزخ بود آن بر جانیست وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ و مردانرا بر زنان درجه
و منزلتست بتفضیل مهر و نفقه و کسوه در دست ایشانست و طلاق با ایشان مفوضست
و بعقل و ایمان و میراث بیشی از اینها نشد هر آینه درجه ایشان بیشی از درجه زنان باشد
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که جابر بن عبد الله انصاری گفت که بنزدیک رسول
حاضر بودم زنی بیامد و بر بالای سر رسول بایستاد و گفت السلام علیک یا رسول
الله من رسول زنانم بنزدیک تو و هیچ نباشد که این پیغام شنود که ترا میگویم و الا دامی باشد

یا رسول الله

یا رسول الله خدای تعالی خدای مردان و زنانست و ادم پدر مردان و زنانست و حوا مادر
مردان و زنانست و تو رسول مردان و زنانی یا رسول الله مردان چون از خانه بیرون
آیند بجهاد ایشانرا بکشند در راه خدای ایشان زنده باشند و روزی یابند و ما
ازین خیرها و جهاد و درجه شهادت محرومیم و در خانه محبوس مانده ایم خدمت ایشان
میکنیم مارا هیچ مزد باشد چنین رسول صلعم گفت سلام من بدیشان رسان و بگو
که طاعت شوهران داشتن زنانرا برابر جهاد و شهادتست ولکن کم زنی باشد که طاعت
بجای آرد از رسول صلعم پرسیدند که بر زنان جهاد باشد گفت بلی جهاد ایشان غیرت
بود که با خود جهاد کنند برای حمیتی که ایشانرا بود اگر صبر کنند مجاهد باشند و مرابط
و ایشانرا دو مزد باشد خدای تعالی عزیزست حکم کند و کس برو حکم نکند و حکیم
حکیم چیزی بر وجه حکمت نباشد اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بمعروف
بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَخَافَا
اَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَإِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا
افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولَئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ هشام روایت کند از عروه از عایشه که زنی بنزدیک او آمد و
گفت شوهری دارم مرا چند بار طلاق داد هر که وقت آن که عده برآید دیگر باره مرا رجعت
میکند غرض او اضرار منست عایشه این حدیث با رسول علیه السلام بگفت این آیه آمد که طلاق دو
بارست جمع مفسران گفته اند سه بارست و درین آیه و یکی فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ در
خبرست که رسول صلعم این آیه برخواند گفتند یا رسول الله فاین الثالث گفت فامساک
بمعروف او تسریح باحسان مفسران این آیه را تخصیص داده اند گفته اند آن طلاق درا
در رجعت باشد دوست اما طلاق سیم آن بود که در رجعت نتوان کرد از انکه در حال
باین شود عبد الله عباس گفت که درین آیه عدد طلاق سنت را بیان کرد و گفت چون خواهد که
طلاق دهد زنرا باید که پاک باشد پاکی که درو مقاربه نبوده انکه بگذارد تا از عده

بیرون رود انکه طلاق دیگر دهد بعد از انکه ویرا نخواسته باشد همچنین تا سیم بار چون
تمام شود و دیگر ویرا نتوان خواست چون دو بار طلاق داده بود و پس از ان خواستن
اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد رها بکند و بنیکوئی یعنی بر وجه مشروع لا یحل لکم و حلال نباشد شمارا
که چیزی را که بدیشان داده باشید ازایشان باز گیرید در وقت طلاق دادن چنانکه
گفت وان اردتم استبدال زوج مکان زوج الایه مگر وقتی که ترسید یعنی گمان برند زن و شوهر
حدهای را یعنی انچه خدای انرا وضع کرده است بر زن و شوهر را از رعایت نکنند و
قیام نمایند پس اگر ترسید شما که اقامت حدود خدا نکنید بر شما هیچ بزه نبود و
انچه فرا گیرید از زن انچیز را که او نفس خود را بدان باز خرد یعنی اگر طلاق خلع بود
روا بود که ان زن مالی بستاند و او را بدان خلع کند و این ایه در حق جمیله بنت ابی
آمده در حق شوهرش ثابت بن قیس که او زن را بغایت دوست داشتی و زن او را بغایت
دشمن میداشت و هیچ با او نمیساخت یکبار بر خاست و شکایت پیش پدر آمد پدر هیچ التفات
نکرد دوم بار آمد پدرش گفت برو بخانهٔ شوهر چون بدید که پدر سخن او نمی شنود بر خاست
به پیش حضرت رسول صلعم آمد و شکایت با او کرد حضرت رسول ع کسی فرستاد و شوهرش را
حاضر کرد و گفت این زن شکایت چرا میکند گفت یا رسول الله شکایت او ندانم چرا است که یا
خدای ترا بخلق فرستاده که بر من بر روی زمین از دو کس سخت ندارم زن گفت یا رسول الله راست
میگوید و با تو چیزی نگویم که فردا بخلاف ان انکه آید و ترا معلوم شود مرا خجالت باشد او مرا
دوست میدارد و من اورا سخت کاره ام اگر مرا از وی رها ندادی ترسم که از من کاری اید که من
هلاک شوم بدان رسول ع مرد را گفت چه گوئی گفت یا رسول الله من حدیقهٔ نخلستانی
بوی داده ام بگو تا بمن دهد گفت بلی یا رسول الله و زیاده انحضرت فرمود که حدیقه باز ده
تا ترا طلاق دهد حدیقه باو داد مرد او را طلاق داد اول خلعی که در اسلام کردند این
بود خلع نسبتی باشد که از جهت زن بود و نشوز از جهت مرد بود و مبارات از جهت هر دو بود
و طلاق عقب این هم باین باشد فلا جناح علیهما بر ایشان هیچ بزه نبود بر مرد در گرفتن و بر

زن در دادن برای انکه بطیب نفس میدهد و مرد طلاق بعوض فدیه میدهد قرا گفت مراد
در این ایه شوهر است ولیکن حق تعالی ذکر هر دو کرده است همچنانکه در قصهٔ موسی نسیا
حوتهما و نسیان از یوشع بود نه موسی تلک حدود الله این حد خدا است از ان تعدی مکنید یعنی
اوامر و نواهی و احکام او است از ان تجاوز مکنید و انانکه تعدی کنند از احکام
و اوامر اینان ستمکاران باشند و ظالمان فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی
تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله
و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون پس اگر طلاقش دهد و طلاق سیم
باشد حلال نباشد ان زن او را که شوهری کند غیر او پس اگر این شوهر دیگر او را طلاق
دهد بعد از دخول بر زن و مرد اولین هیچ بزه نباشد اگر برین زنا شوهری کنند و مراجعت
کنند یعنی روا بود که شوهر اول را انجا هم اگر گمان برند و یقین دانند که حدها را خدا را
اقامت و رعایت خواهند کرد و این را که بیان کردیم در این ایه میگوید از جملهٔ حدود خدا است
بیان میکند انرا از برای قومی که بدانند و ان شوهر دوم که بدوم سه طلاق کند و باید که بالغ
بود و نکاح دوام بود و باید که دخول کند روا نباشد که شوهر اول ... ان کنند
ایه در شان تمیمه باعایشه بنت عبد الرحمن و او زن رفاعه ... بود ...
اگر نابالغ بود یا نکاح منقطع بود یا دخول نکند روا نباشد که با شوهر اول شود مفسران
گفتند ایه در شان تمیمه باعایشه بنت عبد الرحمن آمد و او زن رفاعه بن وهب القرظی بود سه
طلاقش بداد پس دیگر از پس او زن عبد الرحمن زبیر بود او نیز طلاقش داد بنزدیک رسول ع
آمد و گفت یا رسول الله بنزدیک رفاعه بودم مرا سه طلاق داد از پس او زن عبد الرحمن زبیر بودم
و انما معه مثل هدبة الثوب الخ او چون ریشهٔ جامه بود با من خلوت نتوانست
کرد روا بود که زن رفاعه باشم انحضرت گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق
عسیلتک ابو بکر حاضر بود در حجرهٔ عایشه و خالد بن ولید حاضر بود بر در حجره اواز
داد یا ابا بکر بگذشته این زنک را تا چنین تصریح میکند در پیش رسول مدتی برآمد بن زن

باردیگر نزدیک رسول صلعم آمد و گفت عبد الرحمن زبیر که شوهر دوم بود با من خلوت کرد
شاید که مانع شوهر اول شوم بنکاح گمان برد که رسول را فراموش شده یافتم رسول ع
گفت نزد اول رفت گفتی و این دروغ میگویی برفت و در خلافت ابو بکر نزدیک او آمد
و از وی پرسید گفت نه که من حاضر بودم روز اول که رسول ع با تو سخن گفت و گفتی آنچه گفتی
مدینه النبی بعد نزد عمر رفت و از وی پرسید گفت اگر تو پیش پیغمبر رفتی و ابو بکر تو را جواب
جواب دادند اکنون پیش من آمدی اگر دیگر این حدیث کوی بقرمایم تا رجمت
نکنند خدای تعالی در باب تو آیه فرستاد فلا تحل له الآیه و مراد بنکاح در آیه
جماعت لقوله ع حتی تذوقی عسیلته نافع گفت مردی نزدیک عبد الله عمر آمد گفت مردی
زنی را سه طلاق بداد برادر من او را بزنی بخواست تا او چون او را طلاق دهد
برادر من دوم و اول عقبه بن عامر گفت الا اولکم علی التیس المستعار شما را راه نمایم
بر زنی نه بعاریت گرفته گفتند بلی یا رسول الله گفت زنی با شوهر را او تحلیل کند
برای دیگری وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خطاب با اصحاب رسولست و مراد جمله امت
میگوید که چون طلاق دهید شما زنان را و نزدیک آید که اجل عدة ایشان
بسر آید نگاه دارید ایشان را بنیکویی و بر وجه شرع یعنی مراجعت کنید
با ایشان یا ایشان را بگذارید بنیکویی بر وجه مشروع یعنی بگذارید که از عدة
بیرون آیند و مالک نفس خود گردند محمد بن جریر گفت مراد بمعروف شهادتست
تا متهم نشوند بزنا و نزدیک اشهاد مستحبست و نگاه ندارید ایشان را بر وجه اضرار تا از
در گذرید و بیدادی کنید و هر که این کند ظلم کرده باشد بر نفس خود نه بر غیر نهیست از اضرار

که چون نزدیک انقضای عدة میرسید باز رجعت میکردند و باز طلاق میدادند تا شوهر
نتواند کرد همیشه معذب میبودند نه با شوهر نه بی شوهر پیغمبر صلعم گفت ملعون ضار مسلما
او مکر به ملعونست انکه مسلمانی را مضرت کند یا با او مکر کند و فرا میگیرند آیات خدا را
که امساک بمعروف یا تسریح باحسان بطنز و سخریه و بازی ابو الدرداء گفت
گفت در جاهلیت مردی زنی را طلاق دادی و گفتی که لاعبا اگر رجوع کردی و گفتی
بازی میکردم و خدای تعالی ازین نهی کرد که چنین مکنید ایشان را معذب
مکردانید و یاد کنید نعمتی که خدای تعالی بشما کرده است و از آن جمله بیان شرعست
که مصلحت شما بدان متعلق است و آنچه فرستاده است از کتاب یعنی قرآن و مواعظ یعنی بیان
حلال و حرام و حدود و احکام شما را بدان وعظ میکند و پند میدهند و از خدای
بترسید و بدانید که خدای بهمه چیز عالم و داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ
ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بیشتر مفسران گفته اند که این آیه در شان جمیل بنت
یسار آمد خواهر معقل بن یسار و او زن ابو البداح بود او را طلاق داد یکی تا
عده بسر آمد آنگه پشیمان شد و خطبه کرد برادرش معقل را خشم آمد گفت من کریمه خود را بدو
تا او چه جرح طلاق دهد و بگذارد تا عده بسر آید آنگه بیاید و خطبه کند والله که هرگز با او
ندهم او را و ابو البداح مردی نیکو بود خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول صلعم او را بخواند و آیه
بر وی خواند او گفت یا رسول الله توبه کردم و کفارت سوگند بکنم و خواهر را باو داد میگوید
چون زنان را طلاق دهید و ایشان باجل خود رسند و عدة ایشان تمام شود و ایشان
را از آن باز مدارید که زن شوهران خود گردند یعنی شوهر بگذاشته باشند عقدی مجدد
چون میان تراضی باشند بنیکویی رضا دهند این امر و نواهی قرآن و شرایع اسلام و عظت
متعظ شوند و پند گیرند با و پند دهند از شما کسی را بخدای ایمان دارد و بروز

باو نکردی

باز پس این شما را یعنی که این بگذارید تا شوهر اول او را بزنی بخواهد پاکتر است
عمل شما را و پاکیزه کننده تر است دل شما را از بهر آنکه تواند بود که ایشان را دل با یکدیگر
بود و چون از مناکحه منع ایشان کنند ممکن بود که مودی بود با زنی و تهمتی و خدای تعالی
داند آنچه مصالح شماست در امور دینی و شرعی و شما ندانید والوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن
بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له
بولده وعلی الوارث مثل ذلک مفسران گفتند مراد آن زنانند که ایشان را طلاق داده باشند — الوارث
و از شوهران خود فرزند شیرخواره داشته باشند چون خواهند که فرزند خود را شیر دهند اولیتر
باشند که حق جل وعلا میگوید که مادران شیر دهند فرزند خود را دو سال تمام کسی را که خواهد
که شیر تمام دهد و بر پدر فرزند بود نفقه و کسوه ایشان بمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد و
میانه بی اسراف و تقصیر و گفته اند از لفظی خبر است مراد او امر است ای لیرضعن اولادهن
عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که این مدت حد حولین است که مادر او بار نهد به
شش ماه اعتبار لقوله وحمله وفصاله ثلثون شهرا اما چون شش ماه مدت حمل بود
بیست و چهار ماه مدت رضاع جمله سی ماه بود و در عهد عمر خطاب زنی را بیاوردند
که بشش ماه بار نهاده عمر فرمود تا او را رجم کنند امیرالمومنین علی ع گفت خاصمتک — خصمتک
بکتاب الله خصمتک اگر با تو بکتاب خدای خصومت کنم بر تو غلبه کنم گفت چگونه گفت
بقوله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا چون مدت رضاع بردی مدت حمل شش ماه بود
بفرمود تا آن زن را رها کردند مدت رضاع [illegible] ماه بود و دو سال اگر نقصان کنند بعضی از
سه ماه نباید نقصان کرد الا بر کودک جور بود و اگر زیادت کنند بیشتر از دو ماه
نباید که در هر رضاع که دری مدت بود تحریم آرد و پس از دو سال رضاع را در تحریم
اثر نبود چنانکه در خبر است که لا رضاع بعد الحولین و نفقه بقدر یسار و طاقت
پدر بود از آنکه خدای تعالی تکلیف نکرد هیچ تنی را الا آنچه در وسع و طاقت او بود

ووسع دو

و وسع و دون طاقت بود و هیچ شک نیست که خدای تعالی دون طاقت کرده است از آنکه هر چه خدای
بر آن تکلیف کرده مکلف بعضی از آن می تواند کرد و ضرر نباید رسانید و کره نکنند مادر را
بفرزند وی بآنکه فرزند را از وی باز گیرند و او راغب باشد که شیر دهد و قناعت کند
بآنکه دیگران دهند از اجرت و نیز ضرر رسانند بفرزند بآنکه مادران فرزند در [illegible]
پدر را نگویند که فرزند [illegible] دایه طلب کن تا وی را شیر دهد و گفته اند که مضاره نکنند
مادر را برضاع فرزند یعنی اجبار نکنند یعنی از اجرت ادرار آنکه بر مادر واجب نیست
شیر دادن و بر پدر واجب نیست [illegible] پدر را اجبار کنند که بیش از اجرت مادر دهد و امامین بحق
[illegible] مطلق محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که مضاره
نکنند مادر را بمنع شوهر از مواقعه با او [illegible] خوف حمل را و نه پدر را بامتناع کردن از جماع
شفقت درباره فرزند و بر وارث بود مانند آنچه بر پدر بود از نفقه و کسوه
یعنی گفته اند که مراد بوارث کودک است که وارث پدر بود یعنی خرج رضاع او بر مال او
بود که از پدر میراث یافته باشد بعضی دیگر گفتند که از این دو که یعنی مادر و پدر هر
کدام باشند نفقه او بر او بود و این قول اکثر علماء است فان ارادا فصالا
عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم
فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا
ان الله بما تعملون بصیر پس اگر مادر و پدر خواهند هر دو که کودک را از
شیر باز گیرند پیش از دو سال از سر تراضی و مشاورت با یکدیگر ایشان
هیچ بزه نبود و اگر از سر مضارة باشد روا نبود و اگر خواهند که برای فرزندان خود
دایه گیرند تا ایشان را شیر دهد چون مادر شیر نه دهد یا شیر نیک نباشد یا خواهد که
فرزند [illegible] بر شما هیچ بزه نبود چون مزد رضاع مادر بدهید بقدر آنکه شیر
داده باشد و گفته اند چون مزد دایه بدهید و گفته اند چون تسلیم کنید کودک را [illegible]
از سر تراضی و اتفاق بمعروف و نیکویی این بود که تراضی حاصل باشد [illegible]

قول دیگر آنست که آنچه قرار داده باشد یا در آخر طریق مقصد مراعات کند
و از میانه اسراف و تقصیر است و بترسید از خدا در مخالفت آنچه شما را فرمود و بیان
کرد از شرعیات و بدانید که خدای تعالی بر آنچه شما میکنید بینا است بترسید از
مخالفت فرمان او وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ
بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و آنانکه جان
بر میدارند از شما امیر المومنین علی ع بر فعل معلوم خواند باسناد فعل با فاعل
یعنی آنانکه جان میدهند از شما و عمر بسر می آرند و بگذارند زنان را ایشان چشم
دارند و منتظر باشند بنفس خویش تا مدت چهار ماه و ده روز یعنی این مدت عده
بدارند اگر با ایشان دخول رفته باشد و اگر نه اگر آزاد بود اگر بیوه اگر آبستن بود
بعد الاجلین را اختیار کند برای آنکه زن آزاد را از شوهر و سوا و سوگ باید داشت
از ترک زینت و سرمه در چشم کشیدن ام سلمه گوید زنی بنزد رسول آمد و گفت یا رسول
الله شوهر دخترم فرمان یافته است و را چشم درد میکند و رنجور مانده است دستوری
ده تا سرمه در چشم کند رسول صلعم گفت پیش از شما دو امید است کسی که یکسال در خانه
بنشیند و جامه کهنه پوشد و زینت بگذارد و آنکه بیرون آید و بلی بسنگی اندازد یعنی
عده شوهر خود ببیند اکنون چهار ماه و ده روز صبر نمیتوانید کرد رسول صلعم گفت
که هیچکس نبود که ایمان دارد بخدای و بقیامت که بر مرد سوگ کند بالا سه روز
مگر زن و سوگ شوهر دارد چهار ماه و ده روز سعید بن المسیب گفت حکمت در تخصیص
این ده روز آنست که بدان مدت حیوة فرزند پیدا شود چون مدت عدد
ایشان باخر رسد و تمام شود هیچ بزه نباشد بر شما و خطاب باولیای زنست در منع
ایشان نکنند از نکاح یا از زینت یا رغبت در نکاح ملاد لکه بمعروف یعنی بقاعده
شرع باشد و خدای بدانچه شما میکنید داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا

عرضتم

عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ
سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا
مَّعْرُوفًا خطاب میکند مردان را میگوید که بر شما هیچ بزه نیست در آنچه تعریض
آن بود که گوید تو زن صالحی و عاقل مرا نیکوتر بود آنکه ترا پیش کار تو کسی باشد که
غمخوارگی میکند مسکینه حنظله روایت کرد که امام محمد باقر ع نزدیک من آمد و من در
عده بودم مرا گفت میان ناشناخته باشی قرب من برسول و حق جدم علی و حق
علی ابن ابی طالب علیه و خدمت او و سابقه او من گفتم یا ابن رسول الله مرا خطبه میکنی و مرد
عوام و مردمان علم و فقه از تو می آموزند گفت سبحان الله من خطبه نکردم من حدیث
جدم و پدرم گفتم و سابقه ایشان تو نشنیدی که رسول صلعم نزدیک ام سلمه شد و او
در عده بود خود مکیان و منزلت خود میگفت بر دست تکیه زده تا حصیر در دست او اثر
کرد و آنکه او خطبه نبود و هیچ بزه نیست که شما پنهان دارید در نفس خود از خطبه ایشان
خدای میداند که زود بود که شما یاد کنید حسن بصری گفت یعنی خطبه ایشان کنید و
لیکن وعده مدهید ایشان را بسر یعنی نکاح بدانکه گوید وعده بسر آید من ترا بخواهم
یا زن من باشی ضحاک و ربیع گفتند مراد بسر جماعت بحرام چنان بود که مردی نزدیک
زنی شدی و او را بفریفتی و بگفتار خوب گفتی که مرا تمکین کن تا چون عده بسر آید
آشکارا ترا بخواهم خدای تعالی ازین نهی کرد گوید با ایشان نیکو و آن تعریض چنانکه
گفته شد وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ عزم مکنید و دل منهید
بر آنکه بر زنانی که در عده اند عقده نبندید تا آنکه نوشته بوقت خود رسد یعنی عده
بسر آید و عده را کتاب خواند از آنکه نوشته و فریضه خدا است بر زنان و بدانید که
خدای میداند آنچه شما در ضمیر خود میدارید وعده نکاح دادن پنهان با عزم بر نکاح
ایشان در عده از خدای کنید و از وی بترسید و بدانید که خدای آمرزنده و مهربانست

وبرد بارست تعجیل نکند بعقوبت و امهال کند کراز و فوت شود لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ
الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ کفته اند سبب این بود
مثل کازا عادت بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی رسول صلعم ازین
نهی کرد و کفت ما بال اقوام یلعبون بحدود الله جه بوده است این قوم را بحدی که
خدای بازی کنند و رسول صلعم کفت لا تطلقوا النساء الا عن ريبة زنانرا طلاق
مدهید مکر از تهمتی فان الله لا يحب الذواقين ولا الذواقات که خدای تعالی
حبشد کازا دوست ندارد از مردان و زنان یعنی انکه هر وقتی زنی نو کند یا شوهری
کفت ابغض الحلال الی الله الطلاق ایشان جون این بشنیدند کمان بردند که هم طلاق
اینانرا نهی و حرجی خواهد بود خدای تعالی این طلاق را مباح کرد و کفت روا است
جون نیت باشد که در طلاق مصلحت جانبین بوده است و کفته اند مراد بالاجناح
لا سبیل لهن علیکم است یعنی هیچ بزه نیست بر شما اکر طلاق دهید زنان خود را که
که دخول نکرده باشید و یا شد که در طلاق مصلحت جانبین پس اکر مهر تعیین نکرده
طلاق دهید متعه دهید اینانرا و متعه جیزی باشد که بدان انتفاع کیرند بر مرد
توانکر بود و انچه قدر توانایی اوست و بر درویش است انچه مقدار اوست اعلی متعه
زنی
خادی بود یا اسپی و میانه جامه و کمترین انکشتری حسین علی علیهما السلام متعه داد
را طلاق داده بود پیش از دخول و مهر مسمّی نکرده بود هزار درم بود کفت متاع
قليل من حبيب مفارق و متاع برخوردار یعنی بنیکویی سزاوار است بر نیکوکاران
که چنین کنند و این متعه بر هند بعضی کفته اند که دادن بر سبیل تبرع بود نه بر سبیل
وجوب و این امر سبیل ندبست و این مذهب ابو حنیفه است ابن سریج کوید که مردی
بنزدیک شریح آمد بحکومت درین مسئله کفت رغبت کن در انکه از جمله محسنان
و متقیان باشی یعنی حقا علی المحسنین و او را الزام نکرد وان طلقتموهن من قبل

أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ
أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا
تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این ایة در حق کسانیست
که زن را طلاق دهند و مهر تعیین کرده باشند اما دخول نرفته باشد میکوید که
اکر طلاق دهید شما زنانرا پیش از انکه ایشانرا بسایید یعنی مجامعت کنید با ایشان
و بدید کرده باشید بر ایشان مهر معین بر شما بود که یک نیمه از انچه بدید کرده باید
از مهر بایشان دهید الا که آن زنان از سر کابین در کذرند و از شما ابرا کنند از انچه
بر ذمت شماست یا انکس که عقد نکاح بدست او بود عفو کند و از مطالبه مهر درکذرد
پس اکر زن عاقله و بالغه و رسیده باشد روا بود که از نیمه مهر که بر شوهرش لازمست
عفو کند و اکر نباشد و ولی او صلاح داند روا بود که عفو کند و ولی را رسد که
عفو کند اکر زن عاقله باشد و کاره باشد عفو را و اکر زن عفو کند و ولی کاره باشد
کراهت او را تاثیری نبود جون عاقله باشد و کفته اند که عقد بدست او باشد شوهر است پس
معنی ایه برین وجه جنین باشد که الا آن زنان عفو کنند شوهر را هیچ مطالبه نکنند
یا شوهران عفو کنند مهر بتمامی بدهند و این قول امیر المومنین علی ع م روایت کرده اند
قول مجاهد و ربیع و قتاده و ضحاک است و در روایت عمار و عبد الله عباس در روایت کرده
از شریح که او کفت که امیر المومنین ع م از من پرسید که و الذی بیده عقدة النکاح
کیست کفتم ولی زن کفت نه شوهر زنست اما انچه مذهب ما است که از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام آنست که مراد به الذی بیده النکاح ولیست و ولی نزد ما پدر
بود و جد با وجود پدر بدیکری که نابالغ باشد وان تعفوا و انکه عفو کنید یا ولی
عفو کند بتقوی نزدیکترست و فراموش مکنید فضل را در میان فضل تمام دادن کاوینست
یا تمام ابرا کردن از ذمه شوهر این هر دو فضل و خیر است حافظوا على الصلوات
والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين فان خفتم فرجالا او ركبانا فاذا

امنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون ٥ میگوید که مداومت نمایید
و مواظبت کنید بر اداء نمازها و بجا آرید انرا بارکان و شرایط آن مواقیت و
حدود و انرا مراعات کنید خاصه بر نماز میانه مهتر و نیکوتر و فاضلتر و از بهر تفضیل
انرا تخصیص کرد چنانکه گفت ملائکته و رسله و جبریل و میکایل و خلاف کرده‌اند
که صلوة وسطی کدامست بعضی گفته‌اند نماز بامداد است و این قول عمر است و معاذ جبل و عبد الله
عباس و عبد الله عمر و جابر و مذهب شافعی اینست گفت برای انکه درمیان دو نماز است
یکی نماز شب و یکی روز آنرا وسطی خوانند ابو الدرداء گفت که عبد الله عباس در مسجد بصره نماز
بامداد بگزارد و قنوط بخوند و گفت نماز وسطی اینست که خدای تعالی ما را فرمود که در وی قنوت
کنید و بعضی دیگر گفتند که نماز پیشین است و این قول زید بن ثابت و اسامه بن زید
و ابو سعید خدری و عایشه و این نماز را تخصیص کرد برای انکه ثقیل‌ترین نماز بود مردان این
از انکه این وقت گرماء و قیلوله ایشان باشد زید بن ثابت گفت نماز پیشین در قفای
رسول صلعم بودی که یک صف یا دو صف نماز کردندی اهل سیب را تا رسول صلعم همت کرد
تا سرای قومی را بسوزد که نماز پیشین بنماز حاضر نمی‌آیند و این نماز میانه روز است برای
آن نماز میانینش خواندند ابو ذر غفاری رحمه الله روایت کند از امیر المومنین علیه السلام که او گفت
خدای تعالی را درمیان آسمان و دنیا حلقه ایست چون آفتاب بدانجا رسد نیمه روز باشد
چون از انجا زوال آفتاب باشد همه چیز خدا را تسبیح گوید برای شرف آن وقت
را گفت ان وقت نماز کنید دان وقت را بنماز تخصیص کرد و دران وقت درهای آسمان
گشاده باشد و دعاها را دران وقت اجابت بود و نماز پیشین نماز میانین است از نمازهای
روز و از خصایص این نماز آنست که اول نمازی که خدای تعالی واجب کرده اینست و این
مذهب مالک و صحیح است و در بعضی روایات و قولی دیگر آنست که نماز دیگر و این قول
از امیر المومنین علی علیه السلام و عبد الله مسعود و حسن بصری و قتاده و ضحاک و این مذهب
ابو حنیفه است و مذهب ... از بعضی اصحاب از امیر المومنین و امام محمد باقر و امام جعفر

صادق علیهما السلام و برای انش وسطی خوانند که درمیان دو روز است و دو نماز است بعضی
علما گفته‌اند که نماز وسطی یکیست از نمازهای پنجگانه یکی از وی بیهم خشیم پرسید که نماز
وسطی کدامست گفت اگر بدانی چه کنی گفت بدان مداومت کنم و سخت محافظت کنم
گفت خدای تعالی از بهر آن تعیین نکرد تا بر جمله نمازها محافظت کنی و قوموا برخیزید از بهر
خدای مطیع و فرمان بردار ابو سعید خدری از پیغمبر صلعم روایت کرد که هر قنوت
که در قرآنست بمعنی طاعتست بعضی گفته‌اند قنوت سکوتست از انچه در نماز نشاید زید
ارقم گفت ما در نماز سخن گفتمی با یکدیگر و هر کسی بحاجت خود سخن روا بودی تا این
آیه آمد و سخن حرام شد خاشعین و از جمله قنوت طول رکوع باشد و چشم بر هم
نهادن و وقار و سکون بجای آوردن و بجانبی باز ننگریستن اگر ترسید که نماز کنید
ایستاده و خاشع و خاضع نماز کنید پیاده رونده یا بر پشت ستور سوار یعنی اگر
ترسید از دشمن که حدود و حقوق او مراعات کنید پیاده میروید نماز کنید و بر پشت
ستور باشید که نماز کنید نماز خوف بتکبیر احرام روی فرا قبله کنید و چنانکه ستور نماز
یا جهت رفتن شما باشد قرات میکنید در رکوع و سجود ایما میکنید و اگر این نیز نتوانید
کرد بدل هر رکعتی بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس چون ایمن
شوید و خوف زایل گردد ذکر خدای کنید یعنی نماز چنانکه شما را بیاموخت انچه شما
ندانستید یعنی ارکان و حدود نماز و احکام آن بر وجه مشروع بجای آرید و الذین
یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج
فان خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف و الله عزیز
حکیم این آیه در حق مردی آمد از اهل طایف نام او حکیم بن الحرث
او هجرت کرد با مدینه رسول صلعم با گفتند که پدر او با او بود و او زن داشت و
فرزندان فرمان یافت رسول علیه السلام را گفتند زن او جیست خدای تعالی این آیه فرستاد
رسول صلعم میراث او به پدر او داد و فرزندان او را چیزی نداد از میراث جز انکه از مال او

تا یکساله نفقه و کسوه بدو دهند تا عده برارد و عدهٔ زنان در ابتدای شرع تا یکسال
بود عدة المتوفی عنها زوجها و میراث او از شوهرش همین یکسال بود از نفقه و کسوه
وانچه ویرا بدان حاجت بودی مادام تا از خانه بیرون نیامدی و اگر آمدی حق نفقه
باطل شدی و مرد در جملهٔ وصایا بایه وصیت کردی همچنین بود تا آیهٔ مواریث نازل
شد و این حکم منسوخ گشت بربع یا بثمن و عده یکسال منسوخ شد باربعة اشهر و عشرا و
و حکم وصیت بنزدیک ما بآیهٔ منسوخ نیست و آیت مواریث منافی نیست وصیت را و
معنی این آیه اینست که وانکسانی که متوفی میشوند از شما و زنان میگذارند وصیت
میکنند از بهر زنان خویش نفقه را تا یکسال بایه که بیرون نکنند ایشانرا از خانهای خود
بر شما که اولیای میت اید هیچ حرجی و بزه نباشد در انچه زنان کنند در نفس خویش
از معروف و نیکوی که متعرض نکاح شوند بر مقتضای شرع و خدای تعالی عزیز است و غالب
بر همه کس و همه چیز کسی غالب نیست حکیم است هر چه کند بر وفق حکمت کند درین که گفت
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ دو قولست یکی انکه بزه نیست بر شما در قطع نفقه و دیگر در منع نا کردن
ایشان از بیرون امدن وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ٥
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ سعید بن المسیب گفت این
آیه منسوخست بقوله فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ این وقتی معلوم شود که تقدیم و تاخیر آیه
معلوم بود سعید جبیر و ابو العالیه و زهری گفتند که تکرار متعه بهر آن کرد که در آیه اول
متعه انانرا اثبات کرد که غیر مدخول بها باشند و درین آیه متعه واجب کرد جمله مطلقات
را و این مذهب ابو حنیفه است ابن زید گفت سبب تکرار آنست که چون خدای تعالی آیه
متعه فرستاد بعضی مردمان گفتند که اگر خواهیم کنیم و اگر نخواهیم نکنیم این تبرعست خدای
تعالی فرستاد و بیان کرد و گفت هر زنانرا طلاق داده راست متعه بمعروف و نیکوی
یعنی بر قدر او اگر توانگر است بر قدر توانگری و اگر درویش است بقدر درویشی حقست و
سزا است بر کسانی که ایشان متقیانند و پرهیزکاران از معاصی و شرک همچنین که بیان

کرد خدای تعالی ایات و احکام بیان کرد و آیات خود را تا بود که شما دریابید و
خردمند شوید ایاز بن عامر از امیر المومنین علی ع روایت کرد که او گفت لِكُلِّ مُؤْمِنٍ
مُطَلَّقَةٍ حُرَّةٍ أَوْ أَمَةٍ مُتْعَةٌ هر مطلقه را که نه مدخول بها باشد اگر آزاد بود اگر بنده
او راست متعه و این آیه محکمست پس تکرار این آیه از بهر تاکید بود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ٥ بیشتری
مفسران گفتند که دهی بود در پیش واسط و گفته اند واسط بود طاعون در انجا افتاد
جماعتی انجا که بودند بگریختند از طاعون و جماعتی بایستادند این جماعت بیشتر هلاک شدند
و اندک ماندند چون طاعون بر طرف شد انجماعت باز آمدند بسلامت انجماعت
که مانده بودند گفتند که شما حزم کردید و ما خطا کردیم اگر وقتی دیگر اینجا طاعون بیاید
ما نیز بگریزیم و شهر بگذاریم تا زنده مانیم سالی دیگر طاعون پدید آمد بر خاستند
جمله شهر و شهر بگذاشتند و بیابانی فراخ فرود آمدند چون همه فرود آمدند و
آب و هوای انجا بدیدند بپسندیدند و ساکن شدند و گمان بردند که از مرگ
ایمن شدند خدای تعالی دو فرشته فرستاد یکی از بالای وادی و دیگری از زیر وادی
آواز دادند مُوتُوا بمیرید ایشان همه بمردند ابو مالک گفت سی هزار مرد بودند ابن جریج
گفت چهل هزار مرد بودند عطای بن ابی رباح گفت هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی
دراز برین بر آمد ایشان پوسیده شدند و از ایشان جز استخوان نماند پیغمبری انجا
بگذشت او را حزقیل گفتند سیم خلفای بنی اسرائیل بود از بعد موسی ع زیرا که بعد از موسی ع
یوشع بن نون بود و بعد از و کالب بن یوحنا و بعد از و حزقیل چون حزقیل بران مردگان
بگذشت در ایشان نگریست و اندیشه میکرد خدای تعالی وحی کرد بدو که یا حزقیل خواهی
آیتی بتو نمایم که مردگان چگونه زنده میشوند گفت آری خدای تعالی ایشانرا زنده کرد و نیز
و این ایت دلیل صحت رجعت بود و قطع شنیعه تعجب و دریں جه عجب باشد که خدای تعالی در

اخر الزمان بمحر صاحب الامر کروهی را زنده کند چنانکه کفت ویوم نحشر من کل امة
فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون و آنجا که ذکر قیامت کرد ویوم نحشرهم
جمیعا از صادق علیه السلام پرسیدند که خدای تعالی برجعت که را زنده کرداند کفت انکس که
مومن خالص باشد یا کافر خالص مومن را برای انکه انتقام کشد از انکه او را طعن
زده باشد وکافر را تا معاینه بیند انچه منکر بود و باشد که منکر الکویه لقد کنت
فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید انچه
بخبر شنیدی ونکرویدی بعیان دیدی مشکلت بیان شد فرجت عیان شد تا
ترا باور باشد مرا باور باشد و از میان هر دو داور باشد از ایا کمان علم الیقین
عین الیقین بشود این کوید الحمد لله الذی وفقنی حتی اتخذت مع الرسول سبیلا و
ان کوید یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا این کوید وان کنت منذ من طویل ارجی وان
اراک ترانی ان کوید و انی قد قطعت الجهل دهرا کانی و الزوی مستعانقان این
کوید که سالها دراز شد تا در قید فراقم و در بند اشتیاقم این کوید سالیان دراز است
که در هوای سوا بودم و باردار بودم امروز که چشم باز کردم کار نه انچنانست که کمان
می بردم چندان که نکاه میکنم در کارم در دست من امروز بجز حسرت نیست انکه حاکم
میان ایشان حکم کند انرا بر دارد و این را فرو دارد و انرا بر آرد و این را بر سریر سروری
نشاند این را چون هباء منثور فشاند پس حکیم تعالی برای شغب ساعبان و انکار
منکران انچه درین امت ما خواسته بود آن مثل از امت اول ذرة مابود تا راه تعجب
بسته شود و زبان استبداع شکسته و بر زبان مبین شرع چنین فرمود سیکون فی
امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة پس رجعت اخر الزمان
را که در عهد صاحب الامر باشد بایه تا یاد بیندازند چنانکه پای قبل ماند و بر مشغول کرد
نیز بر سر کفت ای محمد بیندازی و نه نکری بان کسان که بیرون شدند از سرای خویش
و ایشان هزاران بودند از ترس مرگ و از بیم پس همچنین پس خدای تعالی ایشان را امر کرد

کفت بمیرید و ایشان بمردند پس خدای تعالی ایشان را زنده کردانید از فضل و کرم
خویش و خدای تعالی خداوند فضل است بر مردمان می باید که چو شکر نعمت
کردندی ولیکن بیشترین ایشان شکر نعمت نمیکنند و قاتلوا فی سبیل الله و
اعلموا ان الله سمیع علیم بعضی کفته اند این خطاب بان قوم است که از
جهاد بکریختند ایشان را بمیرانید و زنده کرد تا بامر جهاد شوید و چه قول تقدیر
باید کرد چنین باید کفت وقیل لهم قاتلوا و دیکران کفتند که خطاب
با امت است امر کرد ایشان را و فرمود که کارزار کنید در راه خدا که جهاد است و بدانید
که خدای تعالی دانا است و میشنود که چه میکویید و میداند که چه میکنید از تعلل
نمودن در باب جهاد و این آیه در عقب ان آیه از بهر ان داشت تا تنبیه و تحذیر
بود از مثل آن معامله که ایشان کردند تا که جان کنند با ایشان همان رسد
بان قوم رسید من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة والله یقبض ویبسط والیه ترجعون سفیان ثوری کفت
چون این آیه آمد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول علیه السلام کفت
رب زدنی امتی خدایا امت مرا بیفزا خدای تعالی این آیه فرستاد دیکر کفت
بار خدایا امت مرا بیفزای این آیه آمد مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل
الله کمثل حبة الایة کفت بار خدایا بیفزای امت مرا این آیه فرستاد انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب میکوید که کیست انکس که وام دهد خدای را وام
دادنی نیکو تا خدای تعالی انرا باضعاف بوی دهد کفته اند که اینجا مضاف
محذوف است تقدیر چنینست که کیست انکس که وام دهد بندکان خدای را در خبر است که
خدای تعالی روز قیامت با بعضی بندکان کوید عبدی استطعمتک فلم
تطعمنی و استسقیتک فلم تسقنی بنده من از طعام خواستم ندادی و آب خواستم
ندادی بنده کوید بار خدایا کی بود و چکونه بود کوید فلان بنده از تو طعام

خواست نداری فلان برمن از تو چیزی خواست ندادی فلا سئلتک الیوم فضی کما سئلت
من امروز فضل خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از و باز گرفتی قدع تعالی انجح لا طعام
دیرادیح کسوة برروشنی میدهی در دیگر آیت گفت الم تعلموا ان الله یقبل التوبة عن
عباده ویاخذ الصدقات پس بر این معنی قرض بر حقیقت بود همچنانکه صدقه دادن
منه ویست قرض دادن منه ویست بلکه فاضلتر که قول ع رایت مکتوبا علی باب
الجنة الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة عشر صدقه یکی بده است و قرض یکی بهجده گفتم یا جبرئیل
چرا چنین است که صدقه ده برای آن ده باز خواهد قرضه هم برای آن ده که باز خواهم
گفت چنین باید که هر که صدقه خواهد از سر حاجت خواهد و انکه قرض خواهد از سر حاجت نخواهد
پس صدقه باشد مستحق رسد و قرض نرسد الا مستحق محتاج و ازین جهت قرض فاضلتر بود
از صدقه و در آخر گوا اینبود که مراد بدین قرض صدقه بود صدقه را از بهر آن صدقه خوانند که
انرا جزا خواهد بود چون اقتضای دین یکی را از اهل اشارت پرسیدند که چرا خدای تعالی
با استغنا یش از محتاجان قرض خواست گفت از بهر آن دوستی ثابت است از میان ما برای
آنکه قرض از دوستان خواهند ابو هریره از رسول صلعم روایت کند که هر که او چیزی بقرض
دهد برادران مسلم خدای تعالی بر درمی بوزن کوه احد و بیشتر و طور سینا بیفزاید او را
و قرض نیکو آن بود که برای خدای خدای دهد و دلش بآن خوش بود و یقین داند آنچه که
بدهد منت ننهد حسن بصری گفت و سدی که تضعیف آن جز خدای نداند از بهر آنکه
از آنکه خدای بسیار خواند آنرا چه اندازه بود خدای تعالی تنگ کند بر آنکه خواهد فراخ
کند بر آنکه که خواهد مصلحت داند گفته اند که مراد آنست که یقبض الصدقة ویبسط
و خلف بکسر انه و مرجع با اوست یا خدایت جزا دهد کس بر وفق عملش در خبر است
که چون این آیة نازل شد مردی از صحابه نام او ابو الدحداح رسول را گفت خدا
از ما قرض خواهد و از ما بی نیاز است گفت میخواهد شما را ببهشت برد گفت یا رسول
الله اگر من نیز قرض دهم بخدای عز و جل تو ضمان کنی برای من بهشت را گفت بلی هر که

اوصدقه

او صدقه دهد ما ننده آنش در بهشت دهد گفت یا رسول الله و اهل من ام الدحداح
با من باشد گفت آری گفت این دختر با من باشد گفت آری دست یکی ده دست
در دست او نهاد او گفت مرا دو خرماستانست یکی بالا مدینه و یکی در زیر آن جز
ان هیچ ندارم و هر دو قرض کردم بر خدای رسول صلعم گفت نه یکی قرض کن و یکی بگذار
تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت چون چنین است گواه باش که ازین دو خر
ماستان یکی بهتر است خدا بر است آن حایطیست ششصد خرما بن در و رسول صلعم
گفت اذا لا یجزیک الله الجنة لاجرم خدای تعالی بجزای آن بهشت بتو دهد انگه ابو الدحداح
بیامد و فرزندانش در حدیقه بوده گرد درختان میگردیدند و کار میکردند او آواز
داد و این ابیات انشا کرد نظم هداک ربی سبل الرشاد ٭ الی سبیل الخیر والسداد — والسداد
بینی من الحائط بالوداد ٭ اقرضته الله علی اعتمادی ٭ بالطوع لا من ولا ارتداد ٭
الا رجاء الضعف فی المعاد ٭ فارتحلی بالنفس والاولاد ٭ والبر لا شک فخیر زاد ٭ — فخیر
ام الدحداح گفت بارک الله لک فیما اشتریت خدای مبارک کناد این
خرید و این بیتها انشا میکرد نظم مثلک ادی ما لدیه ونصح ٭ ان لک الحظ اذا الحظ
وضح ٭ قد متع الله عیالی ومنح ٭ بالعجوة السوداء والزهو البلح ٭ والعبد یسعی
وله ما قد کدح ٭ طول اللیالی وعلیه ما اجترح ٭ وانگه کودکان در دامن داشتند
خرما و تمار بخشند وانچه در دهان داشتند از دهانشان بگرفت و بینداخت و بیرون آمد
و باحدیقه دیگر شد رسول صلعم گفت
بسا درخت بزرگ و سرای فراخ که ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت
الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا
نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا
قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا
فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین ٭

ای محمد نمی نگری و نمی بینی بچشم دل برا جماعت از اشراف و بزرگان که بودند از بنی
اسرائیل از بعد وفات موسی بن عمران ع گفتند ایشان را پیغمبری بود بفرست از بهر ملکی را
تا کارزار کنیم در راه خدای تعالی گفتند آن پیغمبر یوشع بن نون بود و سدی گفت
شمعون بود وهب گفت سبب سوال ایشان آن بود که موسی ع با جوار رحمت خدای تعالی رفته بود
یوشع بن نون را خلیفه کرده در میان تا حدود توریه و احکام آن بر جای میداشت
تا پیش خدای شد و کالب را خلیفه کرد تا بجای او بایستاد همان کرد تا خدای
قبض روح او کرد از پی او خدای تعالی حزقیل را به پیغمبری فرستاد و این پیغمبران که می آمدند بتجدید
شرع موسی و اقامت احکام توریه می آمدند و از بعد او الیاس بن الیسع ع چون خدای تعالی
او را ببرد فساد در بنی اسرائیل ظاهر شد ایشان را دشمنی پیدا شد که او را بلثاثا گفتند
و ایشان از جمله قوم جالوت بودند و عمالقه ساحل بحر روم تا بمصر فلسطین بیت
گرفتند بر بنی اسرائیل مستولی شدند و ایشان را میکشتند و برده می بردند تا چهارصد و چهل
برده از املاک زادگان ایشان بردند جزیه بر ایشان نهادند و توریه از ایشان
بستدند و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار میکشیدند ایشان را پیغمبری نبود
که تدبیر کار ایشان کند از خدای خواستند تا پیغمبری فرستد از سبط نبوت از
جمله هلاک شده و از ایشان کسی نمانده بود مگر زنی آبستن او را بگرفتند و در
خانه ای استوار بنشاندند که اگر دختری زاید پنهان کنند و پسر بود بدل کنند از سبط
رعیت و زن از خدا میخواست که بار خدایا مرا پسری ده خدای تعالی او را پسری داد او را
اشموئیل نام نهادند گفتند سمع الله دعائی چون از مادر جدا شد تکبیر گفتند خدای را
مادر او را چون بزرگ شد در بیت المقدس به پیری سپرد از جمله علمای بنی اسرائیل تا
او را تربیت میکرد و احکام شرع و توریه می آموخت چون بالغ شد خدای خواست
که او را پیغمبری فرستد جبرئیل را فرستاد و او در پهلوی پیر خفته بود پیر او را از چشم فرا
نمیگذاشت یک ساعت و مشفق بود و کسی را بر وی امین نداشتی جبرئیل ع آمد بآواز پیر

حزقیل را

او را ندا کرد

او را ندا کرد کودک از خواب بجست گفت ای پیر تو خواندی مرا گفت نه بترسید گفت
بخفت پیر بترسید که گفت من جبرئیل بخسب که خیرست دیگر بار آواز داد کودک گفت ای پدر تو
آواز دادی مرا پیر گفت بخواب دوا اگر بانگی شنوی جواب مده بار سیم بیدار شد گفت
من جبرئیلم بر خیز خدای تعالی ترا پیغمبری داد پیغام خدای بدین قوم رسان بر
خاست و پیر را خبر داد و پیر گفت آنچه خدای فرمود بجا آر او رسالت و مبعوث کرد
در میان قوم او را باور نداشتند گفتند تعجیل مکن به نبوت و خدا ترا پیغمبری داد
اگر پیغمبر خدای ما از آیه پیغمبران میخواهیم تا از خدای درخواهی که برای ما پادشاهی
فرستد که در پیش ما با دشمن قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل بر ملوک بودی و جهاد مفوض
بپادشاه بود و پیغمبر پادشاه را پیرو حزین بودی و مؤید بوحی از قبل خدای گفت
هیچ باشد که چون جهاد بر شما نوشته کارزار کنید با ایشان گفتند چه بود ما را که قتال
نکنیم در راه خدای و حال آنکه ما را از خانه بیرون کرده و از فرزندان محروم کردا
و پیش از این قتال نکردیم از آنکه پیغمبری نداشتیم و پادشاهی نبود که امروز چه عذر آریم
چون ما را پیغمبری و پادشاهی بود پس خدای عز و جل از بهر ایشان پادشاهی فرستاد
جهاد بر ایشان نوشته شد برگشتند و بگریختند بر جای خود نایستادند مگر اندکی
از ایشان و ایشان بودند که آب نخوردند از آن جوی که ذکرش گفته خواهم شد
آب نخوردند با ب عبرت کردند و برابر دشمن شدند و قتال کردند و ظفر یافتند
و خدای تعالی عالم و داناست و داناست بظالمان ایشان را از ایشان بشناسد ایشان
از کمان خود خبر دادند و علم احوال ایشان بنزدیک خدای تعالی بود وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ
إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ
وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
گفت ایشان را پیغمبر ایشان اشموئیل که خدای تعالی طالوت را فرستاد بپادشاهی بر شما ای قوم

چنان بود که خدای تعالی جبرئیل را باشموئیل فرستاد با عصائی و شروی پر از روغن
قدس کرده و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که پادشاهی بنی اسرائیل آن بود
که بالای او برابر این عصا بود و روغن بر سر او ریزی که سر او بجوشد و بر وی نشیند نیاید
و علامت دیگر این بود که چون او در سرای تو در آید سر بجوشد بنی اسرائیل ایشان را
و خویشتن را بعصا اندازه میگرفتند بالای کسی موافق نبود و روغن در سر او
ساکن شد و طالوت را نام بسریانی شاول بود و بعبری ساول و او از فرزندان ابن یامین
بن یعقوب بود کشاورز مردی دباغ ادیم گر بود و گروهی گفته اند سقا بود خری
گم شده طلب خر میکرد با غلامی از آن پدرش بدر سرای اشموئیل رسید و گفت بنزدیک این
پیغمبر شویم باشد که ما را از احوال این چهارپای خبر دهد در سرای رفتند و آن سر و رسی اشموئیل
نهاده بود روغن در وی چون طالوت از در سرای در شد وجوه و اعیان بنی اسرائیل
حاضر بودند آن روغن جوشیدن گرفت طالوت بنشست که حدیث چارپا کند اشموئیل در وی
نظر کرد گفت بر پای خیز برخاست آن عصا بیاورد او باز گرفت هم ببالای او بود گفت
بنشین طالوت بنشست او روغن آن روغن بر سر او ریخت چون اکلیلی گشت بر روی او فرو
سر او و ابروغن مدهن کرد و گفت برو تو پادشاه بنی اسرائیلی گفت چگونه گفت خدای تعالی
مرا فرموده است که ترا پادشاه بنی اسرائیل کنم گفت یا رسول الله دانسته باشی که من نزدیکترین
اسباط بنی اسرائیلم و از جملهٔ اشراف ایشانم گفت بلی گفت آیه و علامت این حدیث
چیست گفت آنست که تو باخانه روی پدرت چهارپای را یافته باشد آنگه اشموئیل گفت
ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا خدای تعالی طالوت را بپادشاهی نصب کرد
ای عجب پادشاهی کم از نبوت و اما مرتبت پادشاهی لم تقبل خدا باشد امامت بتو
مفوضست ایشان بانکار در آمدند گفتند او را چگونه بر ما پادشاهی باشد و ما بپادشاهی
از و سزاوارتریم چرا که او را مال بسیار نداده اند و توانگری ندارد کمان بردند که استحقاق
تقدیم بتوانگری باشد و بسعت مال ندانستند که بسعادت مال بود نظم توانگری نه

بحالت

بحالت نزد اهل کمال ٥ که مال تالب کورست و بعد از آن اعمال ٥ نظر بسعت است ولکن نه
در مال در علم پیشوا باید که بمال مایل بود نه بمال مایل پیشوا که بخیل بود جواب داد که خدای
تعالی او را بر شما برگزیده و او را بسطت زیادت داد و در علم و در جسم از شما عالمتر و
بشجاعتر است ببالا از شما بلندتر است ٣ بعد از شما برتر است آن عزیز الریحانه
در علم بیشتر و بقوة بیشتر بود بر خویشان و ممکنا مقدمتی دارند انکی که بعلم بیشتر
و بقوة بیشتر و با این همه از خویشان نیز خویشتر بر بیگانگان تقدم نباشد ٢
باشد چرا نباشد او را تقدم ٥ بر هر که هست و باشد از جمیع زمره ٥ در علم و فضل و دانش
با مصطفی برابر ٥ بگذشته در مراتب از عرتبه قریش انجم ٥ تا چرا او را گفتند کار جبنی رفت
کنند بعلت | گفتند بعلت صحبت اگر بصحبت رسد بقرابت نرسد یکون الخلافة بالصحابة ولا یکون
بالقرابة ثم انشا بقول ٢ فان کنت بالشوری ملکت امورهم ٥ فکیف بهذا والمشیرون
غیب وان کنت بالقربی حججت خصیمهم ٥ فغیرک اولی بالنبی واقرب ٥ گفتند برای ان گفتند
که انی یکون له الملک علینا که در بنی اسرائیل دو سبط بودند یکی سبط نبوت و یکی سبط
مملکت سبط نبوت لاوی بن یعقوب بود که او و سلیمان از آن سبط بودند طالوت از ین
دو هیچ نبود از ابن یومین بن یعقوب بود و پایان مرد درویش بود و مالی نداشت اشموئیل
گفت با این چه تعلق دارد خدای در وصلاحیت آن می بیند او را برگزید و بر شما تفضیل
و زیادت داد در این دو خصلت و باز نمود که او عالمتر است از شما گفتند او فربه است
اگر چنین او دانا است و شما نادان و انان که نیستند فربه اند و حرب نیند به حال هر کس
مستولی باشد اگر فربه است در نحیف است امر حرب نگفتند فراولین که در زیر امر دیانت
خرد داشت با افساد افشار از دستش بسته و افزون بر سر شنهاد نداز انکه بند بلکه فر بود
خداوند سیصد هزار خرمنه ایجهر شما بر قول انکست که گفت کان خزینه لحکمت گفته اند
که مراد بعلم حربست که علم کارزار نیک دانست تا مطابق بسطت باشد که معنی در اینجا گفت
و خدا او را سزای پادشاهی دانست بود داد و خدای تعالی را ملک و پادشاهی

واو فراغ عظمت و دانا و چون دهر بے اندازه دهر چون لشکر بجای لشکر بجیل داپنوم

وجامل دار شد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ

سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اشمویل را گفتند آیه و علامت پادشاهی او

چیست انکه تابوت بشما آید مفسران و اهل اخبار چنین گفته اند که خدای تعالی تابوتی

بآدم فرستاد در و صورت پیغمبران و خانهای تا باخر الزمان که خانهٔ رسول ما بود در اخر

ایشان بود از یاقوت سرخ و شیخ او در انجا ایستاده در نماز و بر اطراف او اهل بیت او و اصحاب

بودند در پیش او جوانی شمشیر بر دوش نهاده بر پیشانی او نوشته هذا الحق وابن عمه المؤيد

بالنصر من عند الله این برادر و ابن عم اوست موید است بنصرت از قبل خدای و خویشان

و انصار و خدم گرد بر گرد او نورانیت یکی از ایشان فردای قیامت نور آفتاب را

غلبه کند و طول ان تابوت سه گز بود در عرض دو گز بود و چوب شمشاد بود در زر گرفته

بنزدیک آدم تا انکه او را وفات رسید بوصی خود شیث سپرد انگه فرزندان ادم یک یک

تا بابراهیم رسید چون ابراهیم را وفات رسید باسمعیل سپرد که مهتر فرزندان بود چون

اسمعیل را وفات رسید بنزدیک برادر قیدار بود فرزندان اسحق با او منازعت کردند

گفتند نبوت از شما برفت تابوت را بما دهید از اثار نبوت جز این نور با شما نماند یعنی

محمد صلعم قیدار گفت این وصیت پدر منست که من بکسی ندهم روزی خواست سران باز کند

بگشاید آواز آمد که ای قیدار سر این تابوت مگشای که ترا برین سبیل نیست سر این نگشاید

الا پیغمبری این تابوت برگیر بنزدیک برادرت یعقوب اسرائیل الله بر و سپار

او برخاست و تابوت را برگردن نهاد از زمین حرم بیامد و روی بکنعان

نهاد یعقوب بکنعان بود قیدار بنزدیک کنعان رسید صفیری بکرد و اواز وی که یعقوب

شنید و فرزندان را گفت سوگند میخورم که قیدار آمد و تابوت اورد بر خیزید تا باستقبال

او رویم پس برخاستند و برفتند چون چشمش بر قیدار افتاد بگریست و او را در بر گرفت

دیر بپرسید

و بپرسید گفت یا قیدار ترا چه رسید که رویت زرد شده است و تنت ضعیف دشمنی بتو رسید

یا معصیتی کردی از پس پدرت اسمعیل گفت این دو هیچ نبوده است ولیکن انتظار که

در پیشانی بودم انتقال یافت برای آن چنین ضعیف شده ام و متغیر اللون یعقوب

گفت کجا وضع کردی در دختران اسحق گفت نه در زن عربی جرهم نام او غاضره

یعقوب گفت بخ بخ لک شرفا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم لم يكن الله ليخرجه الا من عربيات

الطاهرات خدای تعالی بیرون نیارد او را مگر از زنان عربی طاهره ای قیدار من قیدار

من ترا بشارت دهم بانکه غاضره که اهل تست بار نهاد به پسری قیدار گفت چه دانی

که تو در زمین شامی او بر زمین حرم یعقوب گفت بان میدانم که درهای رحمت

و برکت فرود می آوردند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون ماه دانستم

که از برای شرف محمد است تابوت از قیدار بگرفت و او برگشت و روی بحرم نهاد اهل

او بار نهاده بود به پسری و نور محمدی در پیشانی او بود و ان تابوت در بنی اسرائیل بود

تا بموسی رسید توریة در انجا نهاده و چیزی از متاع تا انکه در او وفات در رسید دست

بدست میکردند تا باشمویل رسید و انچه خدای تعالی در تابوت یاد کرد گفت در سکینة است

از خدای شما را از امیرالمومنین ع روایت کرده اند که ان سکینه بادی بود پرنده او را

دو سر بود و روی او همچو روی آدمی مجاهد گفت سری چون سر گربه و دنبال او

چون دنبال گربه و دو پر داشت و هب منبه گفت چون کارزار بودی از انجا آوازی آمدی

چون اواز گربه ایشانرا یقین شدی که ظفر خواهد بود سدی گفت در انجا طشتی

بود زرین کلبی گفت در سکینه ان بودی که هرجا تابوت بودی ایشانرا تسلی بودی و

طمانینه بودی و در و بقیتی بود که از انچه آل موسی و آل هرون گذاشته بودند گفته اند که

آل زیادت است و گفته اند یعنی شخص بود و مفسران گفته اند که در تابوت عصای موسی

بود و پارهای الواح موسی انرا بینداخت شکسته شد و پارهٔ از ان ترنجبین که از

آسمان فرود می آمد در تیه و دو لوح از الواح بود و نعلین موسی و عمامهٔ هارون

وتابوت درمیان بنی اسرائیل بود چون چیزی خلاف کردندی آواز ازانجا بیرون آمدی
وحکم کردندی میان ایشان وچون کارزار کردندی بمنزله رایت در پیش داشتندی
وبان طلب فتح کردندی وچون بنی اسرائیل درخدای عاصی شدند خدای تعالی
عمالقه را برایشان مسلط گردانید تا تابوت ازیشان بستدند وسبب ان بود که تام
هر که شموئیل را پرورده بود عیلی بود اورا دو پسر بود وان وآن هر دو عالم ایشان بودند
وصاحب قربان ایشان واورا از انجا طمع رسم بود این پسران او دست دراز کردندی
وخیانت کردند درقربان وچون زنان دربیت المقدس نماز کردندی با ایشان
مخاصمت کردندی وایشانرا رنجه داشتندی خدای تعالی وحی کرد با شموئیل که عیلی را
بگوی که ترا دو پسر فرزندان منع میکنی ازانکه ایشانرا منع کنی وزجر نمائی از خیانت در
قربان من واظهار فساد درقدس من بر دست که این مرتبه از تو بستانم وترا وفرزندانت را
هلاک کنم چون این خبر بعیلی رسید بترسید ودشمنی روی با ایشان کرد با لشکری عظیم عیلی
پسرانرا با لشکر بکارزار فرستاد وتابوت را با ایشان همراه کرد برعادت وعیلی ترسان بود
ازان احداثی که کرده بودند که دایره ایشان بود وبر کرسی نشسته بود یکی ناگاه درآمد
وخبر داد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شد وپسرانرا بکشتند وتابوت را بردند واو از
کرسی درافتاد وبمرد وکار بنی اسرائیل مختل شد وهرج ومرج پیدا گشت ومتفرق شدند
تا انکه خدای تعالی طالوت را بپادشاهی فرستاد وگفت که علامت ملک او انست که تابوت
شما آید وقصه آن بود که انانکه که تابوت برده بودند بیاوردند از دیهای فلسطین و
در بتخانه نهادند وبتها را برزبر او وضع کردند تا بامداد که درآمدند بت در زیر تابوت
بود وتابوت برزبر بار دیگر بت را برزبر تابوت نهادند بامداد همچنی بود بیامدند
پای بت را بر زیر تابوت بمسمار دوختند بامداد آمدند پای بت شکسته بود در زیر تابوت
افکنده وبتان همه بروی درآمده تابوت را ازانجا بیرون آوردند وبناحیتی از نواحی شهر
نهادند اهل آن ناحیه را دردی درگردن پیدا آمد وبسیاری ازیشان بمردند وگفتند

که شما نمیدانید که کس با خدای بنی اسرائیل بسر نتواند برآید این تابوت را ازین شهر وناحیه بیرون نهند
ازینجا بشهر دیگری بردند خدای تعالی جانوری پیدا آورد مانند موش هر که از وی گزیده شدی
تا در شبانروزی مردم بسیار بمردند وازانجا بصحرای بردند ودر زیر خاک کردند انکه آنجا
آمدندی بطهارت کردن هر کس آمدی اورا ناسور وقولنج پدید آمدی درماندند
اخر زنی بود از جمله بنی اسرائیل از اولاد پیغمبران ایشانرا گفت ممکن نیست که شما ازین
بلا خلاص یابید تا آن تابوت درمیان شما باشد ازان زمین خود بیرون کنید بعضی
برفتند وباشارت آن زن دو گردونی بیاوردند وتابوت بران گردون نهادند ودو گاو
وشوی درانجا بستند وگاوانرا از ولایت خود بیرون آوردند ودر صحرا با دادند خدای
تعالی چهار فرشته را موکل گردونه گردانید کاوان تا ایشانرا میراندند تا بزمین بنی اسرائیل
انکه رسیدند فرشتگان ناپدید شدند وتابوت را ازانجا بگشادند وایشان برگشتند بامداد که
بنی اسرائیل بیرون آمدند آن تابوت بدیدند شادمان شدند برگرفتند وبرای
بردند وکار او در مملکت بحضور مستقیم شد عبدالله عباس گفت تابوت را فرشتگان
برگرفتند ودر هوا تا بیت المقدس بردند تحمله الملائکة پس بدرستی وحقیقت که در تابوت
وقصه او شما را آیتی وعلامتیست اگر بخدای ایمان دارید فلما فصل طالوت بالجنود
قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فانه منی
الا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم فلما جاوزه هو و
الذین امنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده قال الذین یظنون
انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله
مع الصابرین ۵ پس چون طالوت بر لشکر خود را وایشانرا از قرارگاه خود جدا کرد
از بیت المقدس با ایشان بیرون آمد هفتاد هزار مرد مقاتل بودند وگفته‌اند که در ان
شهر کسی نماند بجز بیماری یا پیری یا نابینای ومعذوری برای انکه چون تابوت بدیدند
متیقن شدند بفتح وظفر طالوت گفت مرا باین انبوه حاجت نیست هر که بتجارت وعمارت

یا اصلاح معاش مشغول بوده است باسر و کار خود شوند کسی با من بیاید که جوان بود
نشیط فارغ دل که همه همت او قتال بود برین شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند و براه بیامدند
گرمای گرم بود و آب کم گفتند ای طالوت راهی دراز است و آب کم از خدای بخواه تا جوی آب
براند گفت اینجا من درخواهم خدای اجابت کند ولیکن ابتلا کند شما را بان بعد از ان گفت
جوی فلسطین بود هر که ازین جوی آب خورد او از من نیست یعنی از اهل دین من نیست و هر کس نخورد
از اهل دین منست کف از انه که طعم از بهر آن گویند که ذوق خواسته است الا آنکه ازین جوی مقدار کفی
آب بردارد و بخورد او را حرجی نیست ایشان بقول او التفات نکردند همه ازان جوی آب
خوردند الا اندکی از ایشان سدی گفت چهار صد هزار مرد بودند جمله عصیان کردند الا سیصد
سیزده مرد بودند و دلیل برین آنست که رسول صلعم گفت روز بدر انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت
حین عبروا النهر و ما جاوزه الا مومن شما امروز بر عدد اصحاب طالوت اید وقتی
که از جوی گذشتند و عبرت نکرد الا مومن و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و روز
بدر این عدد هم از اصحاب طالوت عجیب نیست و لشکر پیغمبر هم در روز بدر بدین عدد
بود چه نیست هم این عدد در آخر الزمان اصحاب مهدی عجیب نباشد که اگر انکار و عناد محض نکنند زیرا
ایشان گفتند این محال است برکنار آب ایستاده مارا گویند مخورید بباید تا آب تمام
بخوریم و برگیریم که ازینجا بگذریم دیگر آب نباشد تا فردا که این ابلهان که آب نخوردند
به تشنگی بمیرند مارا قوت باشد این بگفتند و آب بسیار خوردند و چهارپایان را سیراب
کردند و آن سیصد و سیزده مرد نخوردند بعضی کفی بیش نخوردند آنانکه تمام بخوردند
تشنگی بر ایشان غالب شد و لبهاشان خشک شد و چندان آب خوردند سیراب نشدند
و برکنار جوی بماندند ضعیف و بی قوت و غیرت نتوانستند کردن بکارزار نرسیدند
و بفتح حاضر نیامدند و آنانکه یک کف خورده بودند تندرست و قوی از جوی بگذشتند
و از تشنگی هیچ زیان نرسید ایشان را چون طالوت و آنکسان که ایمان آورده بودند با
او ازان جوی بگذشتند و طالوت را گفتند که ما را قوت آن نیست که حرب کنیم و آنها

تمام

باجالوت

آنان بود

آنان بودند که منافق بودند از جوی آب خوردند این بگفتند و از طالوت برگشته
خدای تعالی آدم محکم ساخت و ابلیس منافق را از زمره مقدسان بیرون آورد
بدانکه آدم را سجده نکرد در عهد نوح ع غرس خرما را وقت دفع هلاک قوم از
بو وقت سبب ظهور نفاق منافقان ان امت شد در زمان طالوت جوی را
سبب ساخت تا نفاق بنی اسرائیل پیدا کند تا آنچه در دل داشتند در صحرا نهادند در
عهد رسول صلعم همچنین کردند ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم
علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب اگر انجا جوی سبب کرد اینجا دریا سبب کند اگر جوی
این کار را بشاید دریا بهتر و خاصه که دریای دیگر بدو بپیوندند تا دو شود مرج البحرین
یلتقیان انجا ایشان را گفتند آب عذب است ولیکن مخورید که امتحان چنین آمد و اینجا گفتند
آب دریا شور است و تلخ جز ازین آب مخورید که تکلیف در تکلیف خوش نباشد از ان نخوردند
و ازین نخوردند بخوردن نفاق ایشان ظاهر شد و بنا خوردن نفاق اینان پیدا که
سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة و منافقان
انجا گفتند لا طاقة لنا الیوم از سر ضعف بصیرت و فتور عقیدت گفتند ما طاقت
نداریم بر تکلیف ما لا یطاق میکنی مومنان گفتند انچه خدا از زبان ایشان حکایت کرد گفتند
آنان که دانستند و متیقن بودند ملاقات ثواب خدا را و آن جماعت اندک بودند که
با طالوت رفته بودند برای تعظیم نفس و شد قلب ما کردند اندک که غلبه کنند گروه
بسیار را بفرمان خدای و خدای با صابرانست چون نگاه کنی در هر قوم و در هر قرن اندک
کان با حق بودند و بزبان حق ممدوح بودند فلما کتب علیهم القتال تولوا
الا قلیلا منهم و جای دیگر فشربوا منه الا قلیلا منهم و جای دیگر کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة و جای دیگر قلیل من عبادی الشکور و دیگر ان
الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و کم و بسیار نکوهیده اکثر را
لا یعلمون و لکن لا یعقلون و لکن اکثر الناس لا یشکرون و لا یومنون

وَلَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ تا چندان لاف زنی بکثرت و طعنه زنی بقلت و تکیه نکنی بر سواد اعظم چون سواد اعظم سیاهی بزرگست دران سفینه نه بینی دلت سیاه کرده اند چون دلت سیاه کرده اند رویت سیاه کرده بود یوم القیمة وَتَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ ان مرد نیز فخر بکثرت کرد که اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا تو فخر بکثرت کنی و خیر از دور رست تو چه کنی که از ان کثیر بیقین بدانکه اگر در کثرت خیر بودی بحیب نبودی عقدی کثیر و عقدی کثیر و کثیر عجب باشد اینجا که سعادت بر اصحاب یمین آمد شمال شقاوت بر اصحاب شقاوت که اصحاب شمال اند مشغل کرده مردم بجد اینجا نراکرت بوده یکشنه برات بر نوا از اکثر بوده یکشنه بجب مردود از یکدیگر جدا کرده اند علم ان یکی سوی جنت این بجحیم فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ انگه چون بیرون آمدند لشکر طالوت آن سیصد و سیزده مرد برای جالوت و لشکرهای او جماعت اندک در برابر لشکر بسیار بایستادند انکه بایمان و اعتقاد درست رفته بودند چون سواد ایشان بدیدند از بیم صفای اعتقاد زبان بدعا بگشادند و گفتند ای ما بریز بر ما صبر یعنی جایت آن صبر بر ما چنانی بریز انجا تهی کرده ومارا ثابت قدم کردان و پای مارا برجای بدار و مارا مدد ده و نصرت کن بر قوم کافر که دشمنان ما اند فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ چون ایشان نصرت خواستند خدای تعالی ایشانرا نصرت داد بر دشمنان بکشتند و هزیمت کردند ایشانرا بامر خدای و قوت او و داود جالوت را بکشت از جمله آنکه یحیی بکذشتند ایشان بودند پیر داود با سیزده پسر و داود پسر کهتر روزی بیامد و پدر را گفت ای پدر

در قفای کوسفندان میروم قلاسنگ بدستم کرفته سنگی زمین بیان برزنم الا که اصابت باشد هرچه را برزنم بفکنم پدر گفت بشارت باد ترا که روزی در فلاسنگ تو نهاده اند روز دیگر آمد و گفت ای پدر کوسفندی چرانیدم در بیشه شیری دیدم خفته برفتم و بر پشت او نشستم و بتاختم و او مرا نیازرد گفت این خیرست که خدای ترا داده است بار دیگر آمد و گفت ای پدر در کوه خدایرا تسبیح میکنم هیچ سنگی نیست که با تسبیح من تسبیح نمیکند گفت خیرست که خدای تعالی ترا داده است چون دو لشکر بهم در آمدند و روی باهم کردند جالوت کسی فرستاد که بکارزار من آئید یا کسی را پیش من فرستید اگر او مرا بکشد ملك من او را باشد و اگر من او را بکشم ملك شما مرا باشد طالوت در ماند تنگ شد تا در لشکر ندا کردند که کیست که بمبارزت جالوت بیرون شود تا من طالوت دختر بدو دهم و نیمه ملك به او بخشم کسی جانست نکرد جالوت بلعون مردی شجاع بود طالوت پیغمبر را گفت دعا کن و درخواه تا خدای ترا خبر دهد از کار این کافران شمویل دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و قرنی در و روغن قدس و تنوری از آهن و گفت خدای تعالی میفرماید که کشنده جالوت مردی باشد این قرن بر سر او نهند روغن بجوشد و از قرن بیرون آید و بگردد سرا بگردد چون تاجی و بر و پیشه او بنشیند درین تنور آهن رود تنور بر بالای اندام او باشد نه بیشی نه کم جماعت حاضر را بخواند و تجربه بر هیچکس راست نیامد خدای تعالی وحی کرد که از فرزندان ایشا ایطانت ایشان فرزندان خود را حاضر کردند مردی دید داود را پسر دانستم شجاع و تمام بالا و جسیم و نسیم بدید عرض کردند و ملیپه نبود بر قرن روغن بجنبید در میان ایشان یکی بود ببالا از همه دراز و بتن ضخیم تر هر بار داود را عرض میکردند فایده نبود خدای تعالی وحی کرد بیوه لم در جسیم و نسیم نبود اَنَا لَا نَأْخُذُ الرِّجَالَ عَلَى صُوَرِهِمْ وَلَٰكِنْ نَأْخُذُهُمْ عَلَى صَلَاحِ قُلُوبِهِمْ ما مردمانرا بصورت نگیریم بلکه ایشانرا بصلاح دل نگریم شمویل ایشانرا گفت ترا فرزندی هست گفت نه جبرئیل آمد و گفت دروغ میگوید پیغمبر گفت چرا چنین میگویی که

خدای تعالی میگوید که تو دروغ میگوئی گفت خدای رحمت کند من دروغ گفتم مرا
پسری ست کهترین فرزندان ایشان کوتاه و حقیر شرم داشتم که مردمان او را ببینند
نام او داود است خود در میان مردم نیامد در کوه گوسفندان میچراند و داود
مردی بود کوتاه و حقیر زرد روی ازرق چشم اندک موی طالوت را گفت
بروم و او را بیارم برفت با جماعتی او را یافت در کوه گوسفند میچرانید و رودی
عظیم در میان او بود او داود گوسفند بر دوش می نهاد و در آب میگذرانید چون
طالوت او را بدید گفت اینست بلا شک که بما رحمت بر مردم رحم میکند او را
بخوانید و قرن بر سر او نهادند روغن در وی بجوشید و گرد سر او بگردید ماشاء الکلیلی
طالوت گفت ترا میخواهم که با جالوت جنگ کنی و او را بکشی دختر و نیم ملک ترا باشد و دختر
خود بتو دهم پس اگر ان کس کافر را بکشد با حیوة ملک نیم ملکش بوی رسد و دختر
که هر کافر را بکشد در حیوة او دختر بتو دهند و از پس وفات او ملک که خدای
داده و رسول عضیه کنند داود گفت بلی طالوت گفت از خویشتن چیزی یافته که قوت
این کار داری گفت بلی گاهی شیر که بیاید و تعرض گوسفندان من کند یا پلنگ یا گرگ
دست در زنخ ایشان کنم چون یک جرح به زنم و بیندازم گفت بیا تا برویم روی براه
نهادند در راه داود را سنگی آواز داد که مرا برگیر که من سنگ هارونم که فلان
پادشاه را بمن کشت سنگی دیگر گذشت گفت مرا برگیر که من سنگ موسی ام که فلان پادشاه را
بمن کشت سنگی دیگر گذشت گفت مرا برگیر که من سنگ توام و هلاک جالوت در من نهاده
خدای تعالی مرا میسوزاند برگرفت و در توبره نهاد و بیامد و در برابر لشکر طالوت بایستاد
چون جالوت ملعون او را بدید سلاح در پوشید و صفهای کارزار درست کردند جالوت
بیرون آمد برای کارزار ... و سلاح در پوشیده و مبارز خواست طالوت اسپی
نیکو بیاورد و سلاح تمام بداود داد او در پوشید و بر نشست پاره راه برفت و باز آمد
مردم گفتند که دکنته(?) بترسید گفتند گفت ایها الملک این نه ساز منست من کارزار

بقوت

بقوت خدای کنم نه بقوت سلاح مرا بگذار تا چنان کارزار کنم که مرا باید گفت
تو دانی سلاح بیرون کرد و پیاده شد و ان توبره سنگ بر پشت بست و سنگ
فلخم بدست گرفت و پیش جالوت آمد مردی قوی و شجاع بود در خیمه که ترک بر سر داشت
ششصد من آهن بود چون داود را بدید ترسی از او در دل جالوت افتاد گفت تو آمده
بقتال من گفت بلی گفت سلاحت کجاست گفت سلاح من این سنگ فلخم گفت سنگ میزنی
انداز نو(?) گفت تو از سنگ بتری لاجرم گوشت تو بر سباع زمین چینانم اندک فراز
کرد و یک سنگ بر آورد و گفت بنام خدای ابراهیم و در فلخم نهاد و دیگری بر آورد
گفت بنام اسحق و در فلخم نهاد و سیم بر آورد و گفت بنام خدای یعقوب و هر
سه سنگ یکی شد و بینداخت خدای تعالی باد را موکل کرد تا ان سنگ را می برد
تا میان ترک جالوت آمد و پیشانی او فرو شد از قفاش بیرون آمد و بر قومی
آمد که بر پس پشت او بودند سی مرد را بکشت و جالوت بیفتاد مرده علیه اللعنه و لشکر
هزیمت کردند او بیامد و پای جالوت گرفت و در پیش طالوت کشید و بیفکند و مسلمانان
شاد شدند و او را دعا کردند چون با شهر آمدند داود طالوت را گفت بوعده خود
وفا کن که مرا دادی طالوت گفت تو میخواهی که دختر و ملک را بحکم خود کنی بی صداق
گفت تو صداق شرط نکردی شرط کشتن جالوت و من چیزی که بصداق دختر تو دهم
طالوت گفت من از تو چیزی نمیخواهم که تو نداری و مرد کارزاری ما را در پس کوه دشمنان
هستند اغلف یعنی ختنه ناکرده چون مردی دویست از ایشان بکشی و بعلامت غلفه
ایشان پیش من آری من دختر خود بتو دهم داود به انجا رفت واز ایشان هر کسی غلفه
بر میکرد تا دویست مرد بکشت و غلفه ایشان پیش طالوت آورد طالوت دختر را بداود داد
و انگشتری ملک او را در انگشت کرد داود بر سریر نشست و بعدل مشغول شد
و مردم برو اقبال کردند و سایل شدند و اتاه الله الملک خدای تعالی
او را ملک و حکمت داد با پادشاهی و نبوت داد از فرزندان یعقوب پیغمبری

بیدو بیاموخت اورا انچه خواست از صنعت زره کردن وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ
لَكُمْ گفت هر روز زرهی تمام کردی و بمبلغی بفروختی تا از انجا مال عظیم جمع کرد
وگفته اند که زبان هر مرغان که بود بدو آموخته و زبور و زبور و اواز خوش که هیچ
کسرا چنان نداده بود چون در زبور خواندن امدی وحوش و صحرا و سباع بیرامن
صومعه او بایستادندی و مرغان در هوا بربالای سر او بایستادندی تا چنانکه اگر کسی خواستی
ایشانرا بدست بگرفتی و اگر اواز او بآب روان و باد رسیدی از رفتن و جستن باز ایستادندی
ضحاک از عبد الله عباس روایت کرد که مراد آن سلسله است که خدای تعالی برای او از آسمان فرود
گذاشته بود و حکم او حادثه چون پیش امدی آن سلسله بجنبیدی اواز کردی داود ازان
خبر یافتی ازان حادثه وسران حلقه بجز بگسسته بود و اخرتی بپای داود بود و بقامت
مردی قوت و حکایتی قوت یافتی کردی در نکشی رنگ اهن و حلقهایش کرد بود
منفصل بجواهر مشتمر بصفای لولو ترسیح خدا و منزعلوه و بیماری دست یا و تردی کر شفا یافتی
وآن سلسله در عهد داود بجای بینه و سوگند بود میان مدعی و مدعی علیه چون کسی
دعوی کردی پیش او حاضر امدندی او دعوی بشنیدی انگه مدعی را گفتی برخیز و سلسله بگیر او
دست بسلسله دراز کردی اگر بر حق بودی دستش بوان رسیدی و اگر نه سلسله بالا رفتی
تا انکه بران مکر و دیو ساختند و چنان بود که مردی جوهری گرانمایه بودیعت پیش کسی بنهاد
بوقت مطالبه منکر گفت و دیعه بتو دادام بحکومت پیش داود رفتند مرد ودیعه دار
با ایستاده و عصای مجوف کرد وان جواهر در میان عصا نهاد چون بیداد رفتند مرد بر دعوی
کرد گفت این ودیعه که او میگوید من باو دادام داود اول مدعی را گفت برخیز دست بسلسله
کن مرد برخاست و گفت بار خدایا تو دانی اگر من در دعوی بر حقم و این ودیعه باو سپردام
و او را حجت که بمن دهد دست من بسلسله رسان پس دست کرد و سلسله را بگرفت داود ع
انگه مرد دیگر را گفت برخیز تو نیز دست بسلسله دراز کن برخاست بلرزید وان عصا
بمدعی داد و گفت این عصای من نگه دار تا من سلسله بگیرم انگه گفت بار خدایا اگر ودیعه

را باو دادام

را باو دادام دست من بسلسله رسان این بگفت و سلسله بگرفت داود ع ازان کار
بتعجب شد جبرئیل امد و گفت و قصه شرح داد مرد را بخوان و جواهر از دسته عصا او بر
مردمان اشکارا شد و خدای تعالی آن سلسله برداشت وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ
اگر نه دفع خدا است مردمانرا بعضی به بعضی یعنی مشرکان را و کافرانرا بمجاهدان و
مرابطان زمین خراب کردندی و مسجدها بسوختندی و مسلمانانرا بکشتندی این قول
مجاهد است و دیگر مفسران گفتند که اگر نه خدای بلا دفع کند بمومنان و ابرار را از
کفار و فجار زمین و هرچه در زمینست هلاک شدی و رسول خدای گفت لولا عباد الله
رکع وصبیة رضع وبهائم رتع لصب عليكم العذاب صبا واگر نه آنستی که خدای را
٥ بندگان هستند راکع و کودکان شیرخواره و بهایم چراکننده بر شما عذاب ریختی عبد الله
عمر روایت کرد که خدای تعالی ببرکت بنده صالح بلا از صد همسایه او بگرداند ولیکن
خدای تعالی خداوند فضل و کرمست و رحمت بر جهانیان انانکه مستحق اند و انانکه نه
از انجمله رحمت او سعت بر مومن و بر کافر و بر فاجر تلك آيات الله خداست انچه رفت
از احکام حلال و حرام و مسایل شرعیه و قصص اوایل و غیره و مواعظ ما بر تو میخوانیم انرا
بدرستی و راستی یعنی رسول ما جبرئیل بر تو میخواند از قبیل ما پیغمبران تو وار جمله پیغام
گذارنده کانی تا این ایات و پیغام بخلقان رسانی تا ایشانرا حجت باشد و حجت ما را
باشد برایشان تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ
بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ و آن پیغمبران اشارتست به پیغمبرانی که نام
ایشان در ایات مقدم رفته است که ما بعضیرا بر بعضی تفضیل نهاده ایم اگر چه از روی
پیغمبری یکسانند از روی درجه و پایه تفاوت دارند بعضی از ایشان آنست که خدای
تعالی باو سخن گفت بی واسطه چون موسی و چون رسول ما صلعم چون ابراهیم ع که او را
بخلت مخصوص گردانید و رسول ما را بحق وانس فرستاد و درجه بعضی بر بعضی افزون گردانید

اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات ولكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر ولو شاء الله

باید او بر داشت چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سید ایشان محمد مصطفی باتفاق و
دادیم ما عیسی مریم را بینات یعنی معجزات و دلالات از احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص
و موید کردیم او را بروح القدس که جبرئیل است روح جبرئیل است و نام قدس عبد الله عیسی گفت
روح القدس آن بود که بان احیاء موتی کردی چون خدای را بدان نام بخواند خدای
مرده زنده کردی است او بدعاء او بمعجزه او و اگر خدا خواستی قتال نکردی با یکدیگر از
پس که آمد نزد پیغمبران با آیات معجزات پیدا از آیات و بینات بر ایشان آمد
یعنی اگر خدای تعالی خواستی بجبر و قهر ایشان را منع کردی از قتال و اگر چنین کردی اختیار
نماندی اسقاط تکلیف بودی پس نخواست دیگر و لیکن ایشان خلاف کردند حواله
اختلاف با ایشان کرد تا خبر ساو قطاشو دو حواله کفر و ایمان هم بر ایشان کرد گشت
بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدای خواستی بقهر ایشان را از
اختلاف منع کردی و از قتال منع کردی و لیکن خدای بکند آنچه خواهد چون باز فعل
او باشد و او را مانعی نباشد یعنی کسی او را از فعل خود بر حسب مراد خود منع نتواند در
خبر است که مردی برخاست پیش امیر المومنین علی علیه السلام آمد در حرب صفین و گفت اخبرنا
عن مسیرنا الی الشام اکان بقضاء من الله و قدره خبر ده ما را از رفتن ما بشام
تا بقضا و قدر خدای بود یا نه گفت والله ما هبطنا وادیا ولا علونا تلعة
ولا وطینا موطیا الا بقضاء من الله و قدره یعنی بخدای که هیچ بلندی نشدیم و
از هیچ نشیب فرو نیامدیم الا بقضا و قدر خدای امیر المومنین گفت ان الله
قد اعظم لکم الاجر فی مسیرکم و انتم سائرون و فی مقامکم و انتم قائمون و لم
تکونوا فی شیء من حالاتکم مکرهین ولا علیها مجبرین خدای مزد شما عظیم کرد
میرفتید و اقامت میکردید و در هیچ حال مکره و ملجا و مضطر نبودید آن شامی گفت
ذلک والقضاء والقدر ساقنا و عنهما کان مسیرنا و انصرافنا چگونه باشد این
قضا و قدر ما را بدانچه اختیار است امیر المومنین گفت ای شامی وای برادر اهل شام گمانا

قضا لازم

قضاء لازم و قدر حتم گمان بردی اگر چنین بودی ثواب و عقاب باطل شدی و وعد و
وعید ساقط شدی و امر و نهی بی فایده ماندی و محسن بثواب اولیتر نبودی از مسیء
و نه مسیء اولیتر بودی بعقوبت اشارت از حسن این مقالت بت پرستانست و لشکر
شیطان و خصمان خدای رحیم و رحمانست و گواهان دروغ و قدریان این امت
و مجوسیان خدای تعالی بندگان را امر بتخییر کرد و نهی بتحذیر و تکلیف آسان کرد
و دشوار نکرد و بر تکلیف اندک ثواب بسیار بداد و طاعت او باکراه نداشتند و
معصیت او بغلبه برو نکردند و پیغمبران را ببازی نفرستاد و کتابها بهرزه فرو نیامد و آسمان
و زمین و آنچه در میان آنست بنیافرید این گمان کافرانست بخدای وای بر ایشان از آتش
دوزخ شامی گفت یا امیر المومنین این قضا و قدر که گفتی بر چیست گفت آن امر خدایست
بطاعت و نهی او از معصیت و وعده ثواب است بر آن و وعید عقابست و ترغیب بطاعت
و معصیت و تمکین از فعل حسنه و خذلان اهل عصیان بر معصیت این قضای خدای است
افعال ما را و قدر اوست اعمال ما را اما بیرون از این ظن مبر که آن ظن عمل را حبط کند
شامی برپای خاست شادمان و گفت یا امیر المومنین فرجت عنی فرج الله عنک
ما را از این شبهت فرج دادی خدای ترا از مکاره فرج دهاد و این بیتها انشا کرد
انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم المآب من الرحمن غفرانا ه اوضحت من دیننا
ما کان ملتبسا جزاک ربک بالاحسان احسانا ه ابو حنیفه گوید که روزی پیش امام
جعفر صادق علیه السلام شدم و سلام کردم چون بیرون آمدم امام موسی جعفر را دیدم در دهلیز
بکتاب نشسته و عظیم خورد بود خواستم که او را امتحان کنم گفتم یا ابن رسول الله این محدث
الغریب عندکم غریبی که بشهر شما آید از بهر قضای حاجت کجا بنشیند چون این بشنیدم
روی او در من افتاد گفتم یا ابن رسول الله نیکو کنی دیگر مسئله پرسم گفت بپرس گفتم معصیت
بنده از کیست در من نگریست گفت بنشین تا ترا خبر دهم من بنشستم گفت حال معصیت
از سه وجه بیرون نیست یا از خدایست یا از بنده و یا از خدا و بنده اگر از خدا است

ز بنده خدای ازان عادلترست که بنده را بفعلی که از وی سرزده عقوبت کند که اگر کند ظلم کرده باشد و اگر از خدا و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی را ولیتر باشد بانصاف از بنده ضعیف و اگر از بنده تنهاست فعلست و فعل الامر والیه توجه النهی وله العقاب

حق الکواکب ٢

و وجبت الجنة لاجرم امر باوست و نهی او و ثواب و عقاب متعلق باوست و بهشت و دوزخ برای اوست چون شنیدم گفتم ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ خطابست جمله مومنانرا بنفقه کردن حسن بصری گفت مراد زکوة است برای آنکه خدای امر کرد بدان و امر وجوب رایت آن را بوعید مقرون کرد و هلاک و ان بر ترك واجبات بود و دیگر گفتند که عامست صدقه و نفقه و زکوة را شامل است میگوید که ای آنکسانی که ایمان آورده اید نفقه کنید ازانچه شما را روزی کرده ایم پاك و حلال پیش از آنکه آن روزی آید که در آن روز بیع و خرید و فروخت و هیچ دوستی و شفاعت نباشد و آیه باجماع مخصوصست برای آنکه خوف نیست در میان امت که شفاعت خواهد بود مارا با اصحاب وعید خلاف در آنست که ایشان گفتند که در زیادت منافع باشد و ما گفتیم در اسقاط مضارست و قطعست که کفار را نرسد و ما گفتیم که بفساق اهل صلوة رسد لقوله عم شفاعتی لاهل الکبایر من امتی و ایشان گفتند شاید که درو ابود که شفاعة لاحد من الکفار یا مراد آن بود لا شفاعة الا باذنه للفساق و کافرانند که ایشان ظالمانند برای آنکه عبادت نه بجای خود نهند اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ابی کعب گفت رسول صلعم مرا پرسید که کدام آیه در کتاب عظیمترست یا ابا المنذر گفتم الله و رسوله اعلم دیگر بار پرسید باز گفتم خدا و پیغمبرش بهتر دانند آخر گفتم آیة الکرسی رسول دست بر سینه من نهاد و گفت یا ابا المنذر هنالك کوارنده باد ترا علم پس گفت بآن خدای که جان من بامر

آیة الکرسی

اوست که این آیه زبانیست که تنزیه و تقدیس خدای میگوید بنزدیك عرش و رسول ع گفت هرکه آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه نبود لایق قبض روح او خدای کند چنان باشند پیغمبران خدای را دیده باشد و با ایشان جهاد کرده باشد و در راه خدای تا شهادت یافته باشد عبدالله مسعود گفت رسول خدای گفت آیة الکرسی عظیمترست از همه چیزی دون خدای امیر المومنین ع گفت کدام عاقل باشد که بوقت خفتن آیة الکرسی بخواند و آخر سوره البقره یعنی آمن الرسول تا باخر که آن کنز عرش است امام جعفر صادق ع از پدرانش از امیر المومنین ع روایت میکند که او گفت که چون آیة الکرسی فرود آمد رسول ع فرمود که آیتی فرود آمد از کنز عرش که هر بتی که در مشرق و مغرب بود بروی در افتاده قوم خود را گفت ابلیس بر ترسید که امشب حادثه عظیم افتاده است باشید تا من در مشارق و مغارب عالم بگردم تا چه حادثه است بگردید تا بمدینه رسید مردی را گفت چه حادثه افتاده است گفت آیتی فرود آمده بر رسول از کنجهای عرش که اصنام عالم بروی در افتادند ترسان ابلیس نزدیك قوم خود آمد و خبر داد رسول صلعم گفت این آیه در هیچ سرای نخوانند الا شیاطین سه روز گرد آن سرای نگردد یا سی روز و جادوان را در آن راه نیابند چهل شبانروز یا علی این آیه بیاموز و فرزندان را تعلیم کن و همسایگانت که هیچ آیه ازین بزرگوارتر فرود نیامده امیر المومنین علی ع روایت کرد که رسول را دیدم بر این چوبهای منبر که میگفت که هرکه این آیة الکرسی در عقب هر نماز فریضه بخواند او را از بهشت منع نکند الا مرگ و کسی برین آیه مواظبت نکند الا صدیقی یا عابدی و هرکه این آیه بخواند چون بخفتن رود خدای تعالی او را ایمن گرداند بر نفس خود و خانه خود و خانهای چند همسایه که پیرامن او باشند ابوهریره روایت کرد که رسول خدای ع گفت هرکه او بخواند آیة الکرسی از خانه بیرون آید خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد تا برای او استغفار کنند و دعا میگویند چون بخانه باز آید خدای تعالی درویشی از پیش چشم او بردارد در خبرست جماعتی صحابه در مسجد رسول نشسته

بودند و ذکر فضایل قرآن میکردند که کدام آیه فاضلتر است یکی میگفت آخر براءة یکی
میگفت کهیعص یکی میگفت طه امیر المومنین علیه السلام گفت این کجا اید آیة الکرسی
من از رسول صلعم شنیدم که گفت ای علی آدم سید عالم بود و من سید ولد آدمم و تو سید عرب
و سلمان سید فارس صهیب سید روم و بلال سید حبش و طور سینا سید کوهها و سدره سید
درختانست و ماه رمضان سید ماهها و آدینه سید روزها و قرآن سید کلامها و سورة
البقره سید قرآن و آیة الکرسی سید البقره و در اینجا پنجاه کلمه است در هر کلمه پنجاه برکت
عن ابی المقدام گفت از باقر علیه السلام شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی بخواند یکبار خدای تعالی
هزار مکروه از مکاره دنیا از وی باز کرداند و هزار از آخرت خوارترین مکاره دنیا درویشی بود
و خوارترین مکاره آخرت عذاب گور بود عبد الله عمر گفت شبی در خواب دیدم که قیامت
برخاست و خلایق در صعب سیاست بودند مرا بیاوردند چنانکه آسان بگذرانند و بهشت
بردند و کوشکها بمن عرضه کردند که از بسیاری جمال آن حیران بماندم مرا گفتند که درهای
کوشکها بشمار شمردم پنجاه در بود گفتند خانهایش بشمار شمردم صد و هشتاد و پنج خانه
بود مرا گفتند این ترا است من از شادی از خواب درآمدم خدا را شکر کردم بامداد
بنزدیک محمد رسول رفتم و این خواب باو بگفتم مرا گفت چنان توانا بود که تو آیة
الکرسی بسیار میخوانی گفتم بلی چنین است و لیکن از کی گفتی گفت از برای آنکه این آیه پنجاه
کلمه است و صد و هشتاد و پنج حرف مرا عجب آمد از حفظ و زیرکی او انگه گفت هر که این آیه بسیار خواند
سکرات او سهل شود از آنجه نام الهیت بران نهادند به دروغ گفت خدای تعالی در این آیه بر اصول
نعم بکرد و آن مستحق عبادتست و سزاوار پرستش نیست الا او زنده است پاینده وحی
ذاتی بود حاصل بر صفت از مکان این صفت محال شود که علم و قدرت و این صفت
خدا را ذاتیست لفظ قیوم بنا بر مبالغه است مجاهد گفت یعنی همه چیزها داناست و همه چیزی
او قیام کند و قول او همه کارها او کند ربیع گفت قیوم قیم باشد بر همه چیزی و حفظ همه را
او روزی دهد و او نگاه دارد انس مالک گفت بشنیدم دعای رسول علیه السلام یا حی یا قیوم بر

عبد الله عباس

عبد الله عباس گفت بزرگترین نامهای خدای تعالی الحی القیوم است ابو امامه روایت کند که رسول علیه السلام
گفت نامهای خدای تعالی در سه سوره است و در آل عمران و طه عمرو بن ابی سلمه
گفت اندیشه کردم هیچ اسم ندیدم در سه سوره که بزرگترین نامها بود در البقره الله لا
إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در آل عمران همین کلمات در طه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ
الْقَيُّومِ فرا نگیرد او را نه خواب سبک و نه خواب تمام حسن بصری گفت سنه کسل باشد و
نام خواب امام گفت سنه غفلت باشد و نام خواب لا یغفل و لا ینام مفسران گفتند
سنه اول خواب بود که در میان النایم و الیقظان باشد قدیم تعالی او خود نفی کرد سنه و نوم
بر سبیل تمدح گفتند برای آنکه آفتست و آفت بر وی روا نیست و تغیر در وی روا نیست و برادر	بود در کار برو
روایت عبد الله انصاری گفت رسول را پرسیدند که در بهشت خواب باشد گفت نه برای
آنکه برادر حرکت در بهشت حرکت نبود ابو هریره روایت کند از پیغمبر صلعم که قوم موسی
گفتند که هل ینام ربک آیا خدای تو می خسبد موسی گفت بار خدایا قوم چنین پرسند که
خواب ترا در یابد خدای تعالی گفت من ترا معلوم کردانم آنکه موسی علیه السلام یک شب بیدار داشت
پس از آن فرشته فرستاد با دو قاروره گفت خدای میفرماید که این قارورها در دست
دار و آنرا در دست نگاه داشت و جهد میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب بر وی غلبه کرد
و دستهایش بهم آمد و قارورها شکسته شد موسی از خواب درآمد انها را دید شکسته جبرئیل
آمد و گفت تو در دو قاروره نتوانستی داشت خدای تعالی اگر بخسبد آسمان و زمین را که
نگه میدارد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا
بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا
بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ
الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ او راست آنچه در آسمانها و زمینست ملکا و ملکا و آنچه او را
مالکی طاهرست و آنچه او را مالکی نیست ملک اوست برای آنکه مالک ملک همه در
ملک اوست کیست که بنزدیک او شفاعت کند کسی را مگر بفرمان او و اهل معانی

کفتند که خدای تعالی با این آیه دل بندکان بخود میکشد عاجلاً و آجلاً چنانکه کفت
بنده من اکر راغب دنیایی دنیا مرا است از من بخواه و اکر امید کرامت آخرت داری
بشفاعت شفیعی الا من بمن جان دنت پی در دنیا و آخرت تر اکرامت از من میرانه
از پیش ایشانست از کار دنیا و آنچه از پس ایشانست از کار آخرت مقاتل کفت آنچه
از پیش ایشانست یعنی خلق عالم و فرشتکان و آنچه پس خلق عالم باشد و کفته اند آنچه
میکنند و در اند اند از خیر و شر و آنچه خواهند کرد خلقانرا احاط نبود بچیزی از علم او الا
آنچه او خواهد از معادنات او مخلوقان هیچ ندانند الا آنچه خدا ایشانرا اطلاع دهد بران
و علم بمعنی معلوم و بمعنی عالمی بود و فراخ شد و فرا کرفت کرسی او آسمان و زمین را عبد الله عباس
کفت مراد بکرسی علم است و دفتر علم را الکراسه خوانند از اینجا یعنی علم او محدود آسمانها و زمینها نیست
و کفته اند مراد بکرسی عظمت و سلطان ابو موسی سدی کفت کرسی حقیقی خواست و خدای تعالی عظمت
کرسی از لولو آفریده و هفت آسمان در جنب کرسی چون هفت درمست که بر کیتی افکنند امیر المؤمنین
علیه السلام کفت هر قائمه از قوایم او چند انست که هفت آسمان و زمین و کرسی در پیش عرش است
و حاملان کرسی چهار فرشته اند هر فرشته چهار روی دارد و قدمهای ایشان بر آن
صخره نهاده که زیر هفتم زمینست یک روی چون روی آدمیانست باران روزی که آدمیان خواهند
و روی دیکر که بر صورت کاو است باران روزی که بهایم خواهند و روی دیکر بر صورت شیر است باران
روزی سباع خواهند و روی دیکر بر صورت کرکست باران روزی مرغان خواهند ابو ذر
غفاری کفت که رسول خدای کفت که هفت آسمان در جنب کرسی چون حلقه بود
در بیابانی و کرسی در جنب عرش چنانست که حلقه در بیابانی در اخبار آمده که میان
عرش و کرسی هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجاب از ظلمت و اکر حجابها نبودی جمله
کرسی از نور بسوختی و بر یخ نیفکند او را نکاه داشتن آسمان و زمین برو دشوار نیست
و او بزرکوارست در رفع و بالا نه خلقت نه بجهت مسافت ولیکن به مهر و قدرت
عظیم بزرکوارست نه از روی جثه ولیکن از روی کبریا و عظمت فواید این آیه

دلیلت

در ترسایان

دلیلت بر ذات و صفات خدای تعالی برای آنکه تا بر صفت کمال نباشد استحق عبادت
نبود لا اله الا هو دلیل بطلان قول مشرکانست از شویان کبر کان که بیرون الهی
اثبات میکردند الحی القیوم دلیل بطلان قول بت پرستانست که ایشان جماد و موات می پرستند
القیوم دلیل بطلان فلاسفه است بعیان که کفتند که بسبب چیزها بطبع بحل حاصل می آید
حق تعالی باز نمود که حی و قیوم و قایم بتولای افعال خود لا تاخذه سنة و لا نوم دلیل
بطلان جهودانست که کفتند خدای عالم بشش روز بیافرید خسته شد فاستراح یوم السبت
روز شنبه بیاسود و دلیل بطلان مذهب جهم که کفت خدای عالمست بعلمی محدث سهو
روا نباشد تعالوا عما قالوا له ما فی السموات و ما فی الارض دلیل بطلان مذهب
مفوضه است که کفتند خدای تعالی خلق عالمست بشخصی محدث که او را بیافرید و بنیابت خود
بدان حکم کرد من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل بطلان قول آنانکه نفی شفاعة
یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم دلیلست بر بطلان قول آنانکه کفتند خدای تعالی
عالمست بعلمی برای آنکه درین آیه باز نمود که معلوم ما لا یتناهی میست و آنرا علم لا یتناهی
باید و آن در وجود محال بود لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیلست بر بطلان
قول منجمان و کاهنان که ایشان کویند ما غیب دانیم از سیر کواکب که اعلام خدای و سع
کرسیه السموات و الارض رد است بر مذهب فلاسفه که کفتند عالم خود زمینست و
افلاک که بدان محیطست و ورای آن حیز نهایت نفی عرش و کرسی و لوح و قلم کردند و لا یؤده
حفظهما دلیل بطلان قول جهودان که کفتند ان الله عیا بخلق السموات و الارض
فاستراح و نیز بطلان قول آنانکه کفتند خدای قادرست بقدرتی که بعد از فعل مخترع شد
کرد و هو العلی العظیم دلیلست بر بطلان قول شویان چه اکر با او الهی بودی جماعت
کردی او را و مستغنی نبودی بر انشا و عظم موقع این آیه برای آنست که دلیلست بر اصول
مسلمانی و توحید لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله

سَمِيعٌ عَلِيمٌ سدی کفت این ایة درحق مردی آمد انصاری کر اورا ابو الحصین کفتند

وا و پسران داشت جماعتی بازرکان از شام بمدینه آمدند وایشان را دعوت کردند با

ترسایی و پسران او ترسا شدند و با ایشان برفتند او نزدیک رسول آمد و کفت یا رسول الله

کسی را بر اثر ایشان بفرست و ایشانرا باز آور و زجر کن تا با مسلمانی آیند خدای تعالی

خدای تعالی این ایة فرستاد لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ و آن مرد انصاری را خوش نیامد و در دلش

از رسول چیزی بود ایة آمد فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

و این پیش از ایة قتال اند این ایة بسورة برآة منسوخ شد بقول ابن مسعود و ابن زید و

مفسران دیکر منسوخ نیست سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که در انصاریان چون

زنی بودی که اورا فرزند نماندی او کفتی سبیل نذر کرا اکر فرزند من بماند یهودی اش

دهم و این پیش از اسلام بوده چون اسلام آمد ایشان جماعتی در بنی النضیر بودند

چون خدای جل جلاله برایشان نوشت که بروند و خان و مان بکذارند انصاریان کفتند

یا رسول الله فرزندان و برادران ما اند خدای تعالی این ایة فرستاد رسول خدای کفت

ایشانرا مخیر کرده اکر مسلمانی خواهند اینجا بکشند و اکر خواهند اینجا بکشند و اکر

و اکر یهودی خواهند با ایشان روند واقدی کفت لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بعد اسلام

العرب برای آنکه عرب امی بودند که ایشانرا کتابی نبود و خدای تعالی رسول را فرمود

از عرب قبول مکن الا الاسلام یا تیغ و اهل کتاب را حکمی دیکر نهاد و آن جزیه بود کفت

ایشانرا اکراه مکن بعد از قبول جزیه و کفته اند که صحیح اینست که آنرا که در اسلام در آمد

مکو سه که تو مکری با کراه ایمان آوردی مرا و را نسبت مکره مکنید چنانکه کفت

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ پیدا و درستی کرد راستی ایمان از کژی کفر مويدا کشت پس هر که

کافر شود بطاغوت یعنی شیطان مقاتل کفت بت و هرچه پرستند بیرون خدای و کفته اند

نفس اماره است و بکرود بخدای بحقیقت که دست در روزده بکسند یا بسته تا استوار تر کسته نکردد

کسته نکر

کسته نکردد و خدای شنونده اقوال و داننده احوال ایشانست اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ

آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ

يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

خدای تعالی ولی و یار و نام و دوست و متولی کار ایشانست و اولیتر با ایشان و بهدایت

ایشان از الطاف او بود و متولی کار او جز او نباشد با ایشان لطف کند و توفیق ارزانی

و نصب ادلة تا تر دان اختیار ایمان کنند پس ایشانرا باین الطاف از تاریکیهای جهل

و کفر بیرون آید و بنور هدایت ایمان آرد چون این الطاف فعل خدایست از این سبب اسناد اخراج

با اوست همچنانکه نزد انزال سورة بر حسن ایشان در زیادت کفت اسناد با سوره کرد فزادتهم

رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ و آنکسانیکه کافر اند و اولیاء ایشان طاغوتست چنانکه کفتیم

از هرچه ایشان پرستند از اصنام و کواکب و شیاطین و روسای ضلالت ایشانرا بیرون می برند

از نور ایمان بتاریکی جهل و طغیان اسناد این با ایشان کرد از برانکه باغوا و اغوای ایشان

حاصل شد عبد الله عباس کفت در حق قومی آمد که باین ایة کافر شدند بعیسی و چون

رسول صلعم آمد باو ایمان آوردند خدای تعالی ایشانرا با یمان مصطفی از کفر بعیسی بیرون

بیرون آورد مقاتل کفت مراد بطاغوت روسا ضلالت چون کعب اشرف و حی اخطب و جز

ایشان يُخْرِجُونَهُمْ معنی آن بود که دعوت کردند دیکرانرا ایشانرا باکفر و مراد بدین جهودانند که پیش

بعث رسول صلعم باو ایمان داشتند و باور داشتند از آنچه در کتب خود دیده بودند از نعت و صفت او

چون بیامد کافر شدند و جحود کردند قوله تعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ

و آن جماعت اصحاب دوزخند و در آنجا جاوید بمانند و بسمع معلوم کردد که عقاب

کفار موید خواهد بود و در عقل و دلیل نیست و از جهت عقل عفو ایشان مجوز و مستحسنست

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي

يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ

فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ ایا نمی بینی

ونی دانی و نمیکری ازانکه حجت آورد با ابراهیم ع در حق خدای دان نمرود بن کنعان
بود و اول کسی بود که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و دعوی کرد که خدای است انکه
انکه خدای تعالی او را ملک و پادشاهی داد دو مومن و دو کافر تمام زمین یافتند سلیمان
سلیمان و ذو القرنین کافر نمرود و بخت النصر مقاتل گفت چون ابراهیم بتان را بشکست
نمرود او را باز داشت انگه بیرون آورد تا با آتش اندازد او را گفت این خدا که ما را بعبادت او
میخوانی کیست ابراهیم ع گفت ربی الذی یحیی و یمیت دیگر مفسران گفتند این مناظره
پس ازان وقت کرد که او را با آتش انداخته زید بن اسلم گفت اول جباری که بود
نمرود بن کنعان بود مردم از اقصای عالم می آمدند و طعام می بردند از نزدیک او یعنی
گندم چون جماعتی با و بگذشتندی او گفتی من ربکم ایشان گفتندی توی ابراهیم ع
برفت تا پاره گندم بخرد با جماعتی او جماعت را گفت من ربکم گفتند همان گفتی که او را بود ابراهیم گفت
گفتند توی ربی الذی یحیی و یمیت نمرود همه را گندم داد و ابراهیم را هیچ گندم باز گردانید
ابراهیم ع بی گندم باز گشت چون بدر شهر رسید شرم داشت واز شماتت اعدا اندیشه میکرد
و میگفت نظم یا رب بفضل خویش نظر کن بحال من یا رب بده مراد من ای ذو الجلال من
در محنت و شماتت اعدا فتاده ام لطفی تما که بیش نمانده احتمال من چون ابراهیم ع بیامد
تلی ریگ بود جوالها پر کرد و آمد تا بدر سرا رسید بار بیفکند و او مانده بود بخفت اهل
او بدر آمدند و سر بار بگشادند آردی سفید و پاکیزه دیدند که ازان نیکوتر ممکن نبود
نظم هر که او در خدای بندد دل همه مقصود او شود حاصل بر خدا کن توکل
کلی وانکه از غیر او طمع بگسل پس ازان آرد نان بپختند ابراهیم ع در سرا شد طعام در پیش
او نهادند گفت این از کجا آورده اید گفتند ازان آرد تو آورده بود دانست که نعمتی است که خدای
با او کرد انگه خدای تعالی عز و جل ابراهیم را بفرستاد بنمرود که بمن ایمان آر ملک تو بگذارم
او گفت ترا خدای دیگر هست غیر من که مرا با و دعوت میکنی آن خدا کیست گفت ربی الذی
یحیی و یمیت خدای من آنست که زنده گرداند و بمیراند و این مناظره بحضور قوم او بود و خواست

ابراهیم گفت

که برایشان

ابراهیم

برایشان بپوشد گفت انا احیی و امیت من نیز زنده کنم و بمیرانم ابراهیم ع گفت
چگونه کنی دو شخص را بیاورد یکی را بکشت و یکی را بگذاشت تواند که گوید من برین
احیا زنده گردانیدن مرده میخواهم ولیکن بترسید که بر کافران حاضر مشتبه شود
و کار بر ایشان بجای او کرد چنین آنست که ابراهیم گفت روشن شود برایشان ازین حجت بطریقی
دیگر انتقال کرد تا روشن شود و شبهه نتواند آورد که بر حاضران تلبیس کند و مناظر را
رسد که از دلیلی بدلیلی روشن تر انتقال کند و گفته اند که او انتقال نکرد از نصرت دلیل
خود گفت حق تعالی قادر بود بر احیا و اماتت آنست که قادر بود بر اتیان آفتاب
از مشرق و مغرب و اگر تو قادری بر این دعوی که میکنی آفتاب از مشرق می آید تو از مغرب
بیار اگر این سوال را برابر ابراهیم ع رد کردی و گفتی که تو خدای خود را بگو که از مغرب برآرد چون
دعای خدای اجابت کردی از تصدیق نبوت او تا معجزه باشد و الا برای این نگفت که
دانست که اگر ابراهیم بخواند اجابت یابد و او شبهتی نتواند آوردن پس سرگشته شد و
ماند انکس که کافر شد یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و خدای تعالی کافران را هدایت
نکند بحجت یعنی ایشان را مخذول گرداند الطافی که در حق مومنان کند از ایشان دریغ دارد
که ایشان از لطف نبود اما بر سبیل عقوبت علی ما ذهب الیه ابو علی گفت خدای تعالی میفرماید
که ذکر یاد ابراهیم را که نمرود را دعوت کن و وعده ده او را که اگر ایمان آرد ملک ترا باو
بگذارم ابراهیم او را گفت نمرود گفت من خدای دیگر نمیدانم جز خویشتن ابراهیم بسیار جهت
کرد نمرود گفت من ندانم اگر خدای ترا قوتی هست گو لشکر بیار تا حرب کنیم هر که غالب آید ملک
او را باشد عادت ملوک این است انگه گفت برو بگو تا مه روز لشکر جمع کند تا من نیز لشکر جمع کنم
ابراهیم گفت بار خدایا میدانی این کافر چه میگوید خدای تعالی گفت با مشگذار نمرود
لشکر عظیم جمع کرد و بصحرا برد ابراهیم را گفت لشکر من اینست از لشکر خدای تو اثری نمی
بینم خدای تعالی جبرئیل را گفت از لشکرهای من کدام بنزدیک تو ضعیف تر است گفت بار خدایا
تو عالمتری من هیچ از پشه ضعیف تر نمی بینم گفت از ایشان که ضعیف ترند انی گفت سالار چکان پشه ها

فلان دریا را حق تعالی بر فرشته که موکل ایشان بود وحی کرد که یک در بگشا دری بگشاد
ازان در چندان پشه آمدند که آفتاب و روی آسمان پوشیده شد نمرود گفت امروز چرا
آفتاب بر نمی آید ابراهیم گفت خدای من نمیگذارد و سارجگان بر نمرود و یاران او فتادند
و گوشت و خون ایشان خوردند از آدمیان و چهارپایان جز استخوان نماند و نمرود
میجنبید می نگریست و ایشان او را تعرض نمی رسانیدند ابراهیم گفت ایمان آوردی نمرود گفت نه
خدای خویش را بنمود تا لب زیرین او نمرود بگزید بجای لبهای او اماس کرد و چندان شد که از هم
باز افتاد و در بینی او رفت و در دماغ او مقام کرد و مغز او میخورد تا هوشیار شد در وقتی
ساکن شدی که چیزی چون تبنگ بر سر او زدندی خدای او را درین عذاب چهارصد سال
بداشت چنانکه در ملک چهارصد سال داشته بود تا آنکه هلاک شد و بعد از این رسید
او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد
موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او
بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنه
وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم
نکسوها لحما فلما تبین له ان الله علی کل شیء قدیر حق تعالی بر سبیل تعجب میفرماید
قال اعلم
که مانند کسی که با ابراهیم محاجه کرد یا چنان کسی که بران ده گذر کرد و گفته اند که
کاف زیاده است عطف بر الم تر الی الذی قتاده و ضحاک و سدی گفتند که آن مرد
عزیر بود ضحاک گفت آن ده از جمله زمین مقدس بود چون بران ده گذر کرد و آن افتاده
بود بر سقفهای خویش که با سقفهای خویش بر سبیل تعجب گفت خدای تعالی اینها را بعد
از مرگ چگونه زنده کند و مینبذ گفت آن شخص ارمیا بود خدای تعالی او را پیغمبری
فرستاد و او را گفت یا ارمیا پیش از آنکه ترا آفریدم ترا برگزیدم ترا پاکیزه کردم
و پیش از بلوغ ترا پیغمبری دادم و ترا برای کاری عظیم اختیار کردم آنکه پادشاهی بنی اسرائیل
فرستادم تا او را مسلط کرداند در ترتیب کار او کند و اخبار غیب و را بوحی معلوم

کرداند

کرداند بیامد و مدتی بود و بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و او ارتکاب معاصی کردند
و حرامها را حلال داشتند حق تعالی ارمیا را گفت که بترسان این قوم را و نعمتهای ما یاد
ایشان ده او گفت من نتوانم اگر تو مرا احکام نمی گفته برو که من ترا الهام دادم بیامد
و خطبه کرد ایشان را و دران خطبه گفت که خداوند تعالی میگوید که اگر توبه نکنید و اصرار
نمایید طاغی را بشما مسلط کنم که در دل او رحمت نباشد با شما بلشکری مثل سواد شب
تاریک ایشان اجتناب کردند وحی کرد بارمیا که بنی اسرائیل را بیافت هلاک خواهم کرد
و یافت اصل بابل بود ارمیا بگریست و جزع کرد خدای تعالی گفت ترا خوش نمی آید که من
ایشانرا هلاک کنم مگر بدعای تو ارمیا دلخوش شد و پادشاه خویش را گفت خدای مرا
ایشانرا هلاک کنم
وعده داده است که تا من دعا نکنم بنی اسرائیل را هلاک نکند آنگه پس ان سه سال بماندند و
در معصیت و فساد و طغیان بیفزودند و پیغمبر را بیازردند و ایشانرا وعظ میگفت و زجر
میکرد سود نمیداشت خدای تعالی بخت النصر را بر گماشت با ششصد هزار رایت آهنگ
بیت المقدس کرد خبر بپادشاه رسید ارمیا را گفت تو گفتی که تا من دعا نکنم خدای تعالی
قوم را هلاک نکند گفت بلی من واثقم بوعده خدای تا لشکر به نزدیک رسید خدای تعالی
فرشته را بر ارمیا فرستاد بر صورت مردی بیامد و گفت یا رسول الله از راه دور آمدم از تو
مسئله بپرسم گفت بپرس گفت چه میگویی در حق جماعتی که زیر دستان کسی باشند و از ان خدا
و نه کار ایشان همه نعمت بود و ایشان بجای شکر کفران کنند او را و از آن نه فرمان بکنند
و در صلاح خود و هر چند او نعمت بیش کند گفت برو بگوی که نعمت از ایشان باز مگیر و با ایشان
بساز تا خدای نزد ده برفت روزی چند بایستاد و باز آمد گفت نعمت بیشتر کردم ایشان
طغیان بیشتر کردند اکنون سزاوار چه باشند گفت هلاک دو بار گفت اکنون با من بار دیگر
در دعا بر ایشان تا خدا ایشانرا هلاک کند درین وقت بخت النصر به بیت المقدس
رسیده بود با لشکر از عدد مور و ملخ بیشتر گفت این یکبار دیگر برو باشد که بهتر شود
و اگر نشود من بر ایشان دعا کنم او برفت بر سر روزی چند باز آمد گفت نعمت بر ایشان

زیاده شد و فساد ایشان بر نعمت بیفزود و ایشان را وعده داد از دعا بر ایشان و
کفت ارمیا کفت بار خدایا اگر این مردم که میکویم ایشان مستحق عذاب اند ایشان را هلاک
کن و اگر خلاف این است ایشان را نگاه دار چون ارمیا این بگفت آتشی از آسمان بیامد
و جایگاه قربان از بیت المقدس بسوخت و هفت در از درهای او بزمین فرو شد ارمیا بیفتاد و بیهوش
شد و چون با هوش آمد کفت بار خدایا تو مرا وعده داده بودی که دعای تو ایشان را هلاک
نکنم همان فرشته آمد و کفت خدای سلام میرساند که تا تو دعا نکردی من عذاب نفرستادم
ارمیا بدانست که آن فرشته بود از قبل خدای تعالی فرستاده بود بر سبیل امتحان داد آن دعا بر
بنی اسرائیل کرده و آن خلاف و اوصاف ایشان بود و آن فرشته دانسته که بود در آنجه
که از ارمیا برفت و بیت المقدس را بگذاشت و بگریخت بخت النصر در افتاد و بیت
المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را سه قسمت کرد ثلثی را بکشت و ثلثی را بکشت و
ثلثی را اسیر کرد بفرمود تا کودکان او اسیر از انبیا در ده شهر و ایشان را در عدد صد هزار
بودند میان امرا و ملوک لشکر خود قسمت کرد و هر پادشاهی را چهار هزار رسید از انجا وقت
بازگشتن لشکر را فرمود هر یک سپری خاک بر گیرند و در بیت المقدس انداختند تا از
انجا کوهی عظیم پیدا شد از خاک چون ایشان بازگشتند ارمیا بر خر نشست و در بیت
المقدس شد دیوارها انگور داشت و بارها آن عصیر آن خرابی دید و آن کشتگان را و گفت
انّی یحیی هذه الله بعد موتها بر سبیل تعجب پس انجا فرود آمد و خراب است چیزی زد
انجا نهاد و خواب برو غلبه کرد بخفت خدای تعالی در خواب جان او بستد و بمرد انجا صد سال
مرده افکنده بود خدای تعالی او را از چشم مردم پنهان کرد و گوشت او را از سباع زمین
نگهداشت چون هفتاد سال بر آمد خدای تعالی پادشاهی را از پادشاهان فارس بفرمود تا تا اینجا
بیت المقدس را آبادان کرد و هزار قهرمان را بر کماشت هر قهرمانی را سیصد هزار مرد کار
کن داد تا در مدت اندک بیت المقدس را شهرها و دیها آبادان کردند از آن
بیکه در اول بود خدای تعالی بخت النصر را هلاک کرد و آنانکه از بنی اسرائیل مانده بودند باز بیت المقدس

آمدند و آواز آمد و عمارت میکردند تا سی سال تا بهتر از آن شد که بود چون صد سال
از این واقعه و خواب ارمیا بر آمد خدای تعالی او را زنده کرد او بر خاست طلب خر کرد خر را
دید پوسیده مانده بود از آسمان آواز آمد که ای استخوانهای پوسیده و متفرق شده
گرد شوید بفرمان خدای تعالی استخوانها با هم آمدند و آواز آمد که گوشت بود پوشیده شو
شد گفت پوست بر او پوشیده شو شد خدای تعالی جان در وی آمد بر خاست بفرمان خدای
تعالی نهیقی و بانگی کرد اینست آنکه گفتند آنمرد عزیر بود روایت از موسی بن جعفر علیهما
السلام که او گفت من وقتی از دست منصور بگریختم و متنکر وار میرفتم بعضی از دیهای
شام رسیدم کوهی دیدم و از آن دیها که بر حوالی آن کوه بود مردم بسیار جمع آمدند و در آن
کوه میشدند پرسیدم که این چه جایست و شما کجا میروید گفتند درین کوه غاریست
و در غار کسی است هر سالی از انجا یکبار بیرون می آید و ما را خبری میگوید و ما را مشکل
که باشد از وی میپرسیم من نیز در میان ایشان برفتم تا بر کوه شدم منبری بیاوردند و بنهادند
و پیری را از دیر بیرون آوردند ابروهای چشم فتاده بعصابه ابروی او به پیشانی او بسته و
او بر آن منبر نشست یکبار بر آن قوم نظر کرد چشم او بر من افتاد و نوری دید از بالای سر من
تابان تا بعنان آسمان روی با من کرد و گفت ای مرد مسلمان که تو غریبی در میان قوم گفتم
آری گفت لنا ام علینا از مایی یا بر مایی گفتم از شما نیستم گفت مسلمانی امت مرحوم گفتم
بلی گفت از عالمان ایشانی یا از جاهلان گفتم از جهال نیستم گفت من بپرسم یا تو پرسی
گفتم اختیار تراست گفت من بپرسم گفتم بپرس از آنچه خواهی گفت ما و شما میگوییم که در بهشت درختی
که آن را طوبی گویند ما میگوییم اصل او در سرای عیسی است و شما میگویید که در سرای محمد است و لیکن
در بهشت هیچ جایگاه نیست که شاخی از آن درخت آنجا نباشد مثال آن در دنیا چیست
گفتم آفتابست بامداد چون که از مشرق بر آید چون بتقلیب فلک بر آید هیچ جایگاه
نبود که شعاعی از شعاع او در انجا نیفتد گفت نیکو گفتی دیگر خبر ده که ما و شما میگوییم
که اهل بهشت از طعام و شراب بهشت میخورند چندانکه بیشتر خورند زیاده تر شود و کم نشود

مثال آن در دنیا چیست گفتم کتاب خدای تعالی است چنداً نکه خوانند و گویند کمان
گویند در انواع علوم بسیار از قرات و تفسیر و تاویل و فقه و کلام و حدود و احکام حلال
و حرام سخن گویند در انقصانی نرسد گفت نیکو گفتی مرا خبر ده که ما و شما و همه اهل بهشت
طعام و شرابی که میخوریم ایشانرا بول و غایط نباشد مثال آن در دنیا چیست گفتم کودک که اندر
شکم مادر که طعام و شرابی که مادر او خورد او از آن طعام نصیب یابد و او را بول و غایط
نبود گفت نیکو و راست گفتی اینجا زتو دلم میخواست کفتی مرا خبر ده که کلید بهشت از زر است
یا سیم یا از چیست گفتم بهشت را کلید زبان بنده مومنست که در دهان بدارد و بگوید
لا اله الا الله ترسا گفت صدق راست و نیکو گفتی لیکن ترا مسئله پرسم که متحیر فرومانی گفتم
الجواب الجواب صواب بلوح ایمان ادای دین ما در آیی گفت بلی دو برادر بعهد که
گفت مرا خبر ده از آن دو برادر هم شکم که بیک شب از مادر زادند و بیکروز با هم جهان آمدند
چون برفتند یکی را دویست سال عمر بود و دیگری را صد سال گفتم ایشان عزیر و عزیر بودند
هر دو در یک شکم بودند بیک شب بزادند و پنجاه سال با یکدیگر بودند پس از آن عزیر یکروز
به بعضی از دیهها رفته بود و از آنجا می آمد بر چهارپای نشسته و پاره انگور در سله نهاده
و پاره شیر عصیر در جای کرده برد می گذر کرد که خدای اهل آنرا هلاک کرده بود و ده
ویران شده بر سبیل تعجب گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها خدای تعالی فرمان داد او را
فرمان داد تا از خر بیفتاد و بمرد و خر نیز در جنب او بمرد صد سال مرده بود در آن بیابان
افکنده و آن طعام و شراب نهاده بر حال خویش که هیچ متغیر نشده بود چون صد سال برآمد حق
تعالی او را زنده کرد جبرئیل آمد و گفت یا عزیر چند گاه است تا تو اینجای اکنون از روی عبرت
بطعام و شراب خود نگر که تغییر نکرده از روی تصدیق این حدیث و مدت مقام تو اینجا در
خر نگر که استخوانهای او چون پوسیده شده تا خدای تعالی او را پیش تو زنده کند و
خدای چهارپای او را زنده کرد تا او بر نشست و طعام برگرفت و باده آمد و با برادر خود
سالی دیگر بماند پس هر دو بیک روز بیاسودند آنرا حسب گفت نیکو گفتی و راست گوای

میدهم که خدا یکیست و محمد بنده او و رسول او است بحق و ابجماعت ایمان آورد و دانا که
امرنا کنند که او حضرت قال کم لبثت گفت چند در نگ کردی گفت غالب چنانست که حق
گفت اما بواسطه جبرئیل یا فرشته دیگر جواب داد که روزی یا نیم روزی درنگ کرده ام
چاشتگاه رسیده بود چون خدای او را زنده کرد اندر شبانگاه که هنوز آفتاب بود گفت
روزی یا بعضی از روز گفت نه صد سال درنگ کرده و اگر میخواهی از روی اعتبار نظر کن
بطعام و شراب خود و از انجیر و شیر و کفتاند شیر و عصیر که هیچ متغیر نشده است و نیز بدانکه
گوشت تو بعضی از علما گفتاند که چون زنده بود خدای تعالی طعام و شراب را از تغییر نگاه
میداشت و خر او را همچنان بر جا میداشت تا آیتی باشد مردم را بر این قول عظام بعضی
از مردگان باشند که اینجا بودند و بیشتر آن استخوانها بیشتر مفسران گفتند که استخوانهای
خر از گوشت است که چگونه از زمین برمیداریم و در یکدیگر می نشانیم پس گوشت و روی
پوشانیم انما کردیم تا آیتی باشیم و دلالتی مردم را برانکه پس از مرگ بعث و نشور
خواهد بود یعنی وانظر الی حمارک بعثه لنجعلک آیة للناس و این دلیلست بر صحت
رجعت و فساد قول انانکه آنرا مستبعد میدارند برای انکه خدای تعالی طعام و شراب
سریع التغیر بحسب اجرا عادت برای حکمت و مصلحتی را خرق عادت کند و آن طعام
و شراب را از تغییر نگاه داشت چرا نشاید که شخصی را که صلاح جهان بر متوسط سالی بخلاف
عادت عمر ابنای وقت او را نگاه دارد که پیر نشود و بیقوت نگردد و فنا نشود و ضحاک
و ربیع و غیر ایشان روایت کنند و آنرا جایز میدارند که خری در بیابان مرده صد سال
زنده مانده که آب و گیاه نخورد و این را وانداردند که خدای تعالی شخصی را در جهان زنده
میدارد که طعام و شراب خورد بیاید و برود او ولی بود که روا دارند عبدالله عباس گفت چون
عزیر با ده آمد بنا دوده و محله از آن نکرده بود نیز هم آمد و بر در سرای خود آمده در نزد کنیزکی
بود از روز که عزیر رفته بود بیست ساله چون باز آمد صد و بیست ساله بود و مقعد و نابینا
شده او را آواز داد او گفت کیست که در میزنی او گفت این سرای عزیر است گفت آری و بکریست

بیالیس چرده

گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می‌شناسی که صد سالست که عزیر مفقود گشته کی نام او برد گفت
منم عزیر عجوزه گفت سبحان الله صد سال شد که هیچکس از و خبر ندارد گفت چنینست خدای
تعالی مرا صد سال بمیرانید اکنون زنده گردانید گفت اورا علامتی بود گفت چیست گفت او
مردی مستجاب الدعوة بود اصحاب امراض و بلا را دعا کردی خدای تعالی ایشان را شفا
دادی اگر توی دعا کن تا چشم من بینا شود تا ترا ببینم که عزیر را می‌شناسم عزیر دعا
کرد و دست بر چشم او مالید چشمش درست شد دستش را بگرفت و گفت قم باذن الله بر پای خیز چون
پاهایش درست شد برخاست و برفتن در آمد نگاه او کرد گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس برخاست و
بمحافل بنی اسرائیل آمد و در آن محفل پسری از آن عزیر بود صد و بیست ساله پیر و ضعیف شده
و اورا فرزندان بودند پیر شده او آواز داد و گفت ای قوم خبر دارید که عزیر آمده است گفتند
برو محال مگوی صد سالست که عزیر مفقود شده من فلانه ام پرستار او و بدعای او خدای مرا
عافیت داد عزیر میگوید که خدای مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده گردانید مردم برخاستند
و بدیدن عزیر آمدند پسرش گفت عزیر را خالی بود در میان دو کتف چون کشاده در خانه
مرا بنما او جامه برداشت خال پیدا گشت بخت النصر توریة را سوخته بود هیچ نسخه نمانده بود
خدای تعالی فرشته بفرستاد با ظرفی آب گفت این آب بخور خورد توریة او را حفظ شد
خدای تعالی اورا معجزه او کرد او را بنی اسرائیل به پیغمبری فرستاد بیامد و دعوی پیغمبری کرد ازو
معجزه خواستند گفتند توراة از بر بخوان پس بعد گفت پدرم از پدر وصیت کرد که نسخه در
زیر خاک و نسخه از توریة در انجا نهاده است برفتند و باز کردند نسخه برگرفتند و انچه عزیر میخواند
برابر کردند حرفی بیش و کم نبود باو ایمان آوردند هیچکس بیش از عزیر توریة از بر
نخوانده بود و از این شبهه است که گفتند او پسر خداست تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا
پس چون پیدا شد عزیر را همه بعیان بدیدند و بیقین بدانستند گفت میدانم که خدای
تعالی بر همه چیزی قادرست وهب منبه گفت در لغت هیچ سلاله خر نبود مگر سلاله اصحاب کهف
و خر عزیر وَاِذ قَالَ اِبراهیمُ رَبِّ اَرِنِی کَیفَ تُحیِی المَوتَی قَالَ اَوَلَم تُؤمِن قَالَ بَلَی وَلکِن

لیطمئن

لِیَطمَئِنَّ قَلبِی قَالَ فَخُذ اَربَعَةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرهُنَّ اِلَیكَ ثُمَّ اجعَل عَلَی کُلِّ
جَبَلٍ مِنهُنَّ جُزءًا ثُمَّ ادعُهُنَّ یَأتِینَكَ سَعیًا وَاعلَم اَنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ
در سبب سؤال ابراهیم ع اختلاف کرده‌اند قتاده و ضحاک و حسن بصری گفتند
ابراهیم بمرداری آمد و آب بکنار بود بعضی ازو در دریا و بعضی در خشك ابن زید گفت
که ماهی بود انچه در آب بود حیوانات بحری خوردند و انچه در خشك بود حیوانات صحرا
خوردند ابراهیم گفت بار خدایا من دانم که تو قادری بر آنکه این را از شکم جانوران پراکنده
جمع کنی و زنده گردانی ولیکن میخواهم که معاینه ببینم انچه بدلیل میدانم خدای تعالی بر سبیل
استفهام گفت آیا ایمان نداری تا او اقرار کرد که بلی ایمان دارم ولیکن تا دلم ساکن شود و علم
الیقین بعین الیقین بدل گردد عبدالله عباس و سعید جبیر و سدی گفتند که سبب آن بود که خدای تعالی
چون خواست که ابراهیم را بخلیل خود گیرد ملك الموت را بفرستاد تا او را بشارت دهد بخلت ابراهیم
در سرای نبود چون باز آمد مردی را در سرای خود دید و او مردی غیور بود آهنگ او کرد و گفت
از کجا درین سرا آمده بی دستوری خداوند سرای ملك الموت گفت مرا خداوند سرا فرستاده
بدانست که ملك الموت گفت تو ملك الموتی گفت بلی برای چه آمده گفت ترا بشارت دهم بخلت
که خدای تعالی ترا دوست خواهد گرفت گفت کی گفت وقتی که مرده بدعای تو زنده کند ابراهیم
مدتی صبر کرد انگه خواست تا بداند که آن وعده در رسید گفت رَبِّ اَرِنِی کَیفَ تُحیِی المَوتَی قَالَ
اَوَلَم تُؤمِن قَالَ بَلَی وَلکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی بالخلة تا دلم بیارامد و ساکن شود بخلت خدای
او را گفت بگیر چهار مرغ عبدالله عباس گفت طاوس بود و کرکس و کلاغ و خروس و ابن جریج گفت
که کلاغ بود و خروس و طاوس و کبوتر اهل اشارت گفتند اختصاص این چهار مرغ از آن بود که
طاوس مرغی با زینت است و کلاغ مرغی حریص و خروس شهوانیست و کرکس دراز عمر است و کبوتر الفت
گفت این چهار مرغ را بگیر یا این چهار مرغ یعنی بکش کرکس را یعنی طمع از درازی عمر بگیر
و طاوس را بکش طمع از زینت دنیا بردار و کلاغ را بکش و گلوی حرص ببر و خروس را
بکش و مرغ شهوت را پر و بال بکن و کبوتر را بکش و الفت از همجنسان بگسل تا بحقیقت

این چهار مرغ و بیرون از این چهار مرغ بو العجب مرغی که برید صفت بی مانی و زینت
طاوس صفت رعونت داری حسد کلاغ صفت حرص بیش از او داری غیر خروس صفت
شهوت زیاد از او داری نظم ای حکم تو در میان مرغان عجیبست احوال تو در میان
ایشان عجیبست از جمله مرغان تو کدامت شمرند طاوس نی که به تو نام تو برند اخر تو چه
مرغی و چه خواستند ترا بلبل نه که اندر قفست جای دهند ای مرغ بگو چه مرغ خواسته ترا
مرغی نه که بر دست نشانند ترا بلبل نه که بر نوای تو جامه درند ای مرغ عجب ترا چه نامت بگو
ماوا و مقام تو کدامست بگو پا بسته دام شهوتی همچو خروس نام تو کلاغ یا حمامت بگو
یکی در ایام سلیمان علیه السلام هزار دستانی خرید و انچه شرط او بود از قفس و جای آب و علف
جهت او پیدا کرد و باد مستانه بودی بکروز مرغ هم جنس او بیامد و چیزی بقفس فرو خواند
آن مرغ دیگر هرگز فریاد نکرد مرد آن قفس برگرفت و بنزد سلیمان برد و حال آن مرغ
با او بگفت آن حضرت قفس پیش خواست آن مرغ را گفت چرا بانگ نمیکنی گفت یا رسول الله
من مرغی بودم که از دام و دانه وصیاد بیخبر بودم صیادی بیامد بر گذر من دام بنهاد و دانه
چند بر آن دام ریخت من چشم حرص باز کردم و دانه بدیدم چشم عبرت باز نکردم تا دام بدیدم
طمع دو دانه سبب شد دانه نارسیده در دام افتادم پایم بدام بسته شد و دانه بدست نیامد ای چنین بران
باشد نظم پروانه برای نور در نار فتاد چون مرغ برای دانه در دام فتاد صیاد چرا
بگرفت و از جفت و بچه خود جدا کرد و این مرد مرا بخرید در زندان قفس کرد و باز داشت
من از سر درد و غفلت نالیدن گرفتم و از سر غفلت سماع میکرد که آن مرغ بیامد و مرا گفت
ای بیچاره چند نالی ناله سبب حبس تو این ناله است من عهد کردم که تا در این زندان باشم
ننالم سلیمان بخندید و گفت ای مرد اکه این مرغ میگوید که عهد کردم که تا در این زندان باشم
ننالم مرد قفس پیش گرفت و در پیش بگشاد و مرغ را رها کرد و گفت من او را برای آواز
میداشتم چون بانگ نخواهد کرد او را چه کنم ای ... مثل تو است و تو مرغ ایی و دنیا قفس
ترا در این قفس برای نالیدن میدارند چون نالی ترا بیشی دهند ... زد رو عشق

بزاری زار

بزاری زاری نالم بنال بلبل اگر با منت سر یاریست که ما ناله و زاری من و تو از سر درد
که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ
خدای تبارک و تعالی ابراهیم را گفت خواهی که بتو نمایم که مرده چگونه زنده
میکنم چهار مرغ بگیر یکی و پاره پاره کن و بر سر هر کوهی پاره بنه انگه بخوان ایشان ترا
تا منایت زنده کرد ... در پیش تو آیند سعی تمام تا این اشارت و تنبیه یکی ترا
و عالمیان را بر آنکه من قادرم بر آنکه خلایق را از اطراف عالم بر انگیزم قتاده و سدی
گفت این مرغان را بکشت و پاره پاره کرد مختلط کرد انبه بچهار قسمت کرد و سرهای
نهاد و سرهای ایشان با انگشتان باز کرد انگه ایشان را بخواند و اجزای پراکنده مختلط
از این کوه بآن کوه میشد تا ملتیم شد و خدای حیوة در ایشان آفرید ایشان پیش
ابراهیم آمدند تا سر هر یکی بر تن ایشان نهاد بر بینه در خبر است که امتحان را سر مرغی
والتمام بر تن مرغی دیگر نهاد تن از آن دور میشد و ایشان نمیپذیرفت تا سر او بر تن او نهاد انگه
او را گفت خدای عز و جل بدانکه خدای عزیز است و غالب هیچکس بر او غلبه نکند حکیمست
ينفقون انچه کند بحکمت کند بحکمت صلاح کند مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل صدقات کسانی که مالهای خود را در راه
خدای صرف کنند و نفقه سازند چون دانه ایست یا مثل کسیست که دانه در زمین انداز د
از آن دانه هفت خوشه بر آید و در هفت خوشه صد دانه باشد ممتنع نیست که در خوشه صد دانه
یکی را صد و در آخرت یکی را دو هزار باشد خوشه چاورس صد و دویست تر باشد و خدای تعالی مضاعف کند آنرا که خواهد
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا و بمقصد چنانکه در این آیه و در قرض تا فیضاعفه
مضاعفة وعده داد ضحاک گفت یکی را ده کند و بعضی عوض کند در آخرت در
خبر است که روزی امیر المومنین علی ع در حجره فاطمه علیها السلام شد فاطمه را دید که حسن
و حسین را میخوابانید و از گرسنگی ... نمی خفتند فاطمه گفت یا ابن عم رسول الله

بنگر تا چیزی بدست آری برای این کودکان که از گرسنگی همی خسپند سه روز گذشت که تا هیچ طعام
نخورده اند امیرالمومنین از خانه بیرون آمد و بنزدیک عبد الرحمن عوف رفت و گفت دینار
مرا بقرض ده او در خانه شد و کیسهٔ زر بیرون آورد صد دینار سرخ دران کرده بود و گفت بگیر
عوض مده امیرالمومنین علی ع گفت لا والله هرگز نستانم و از تو قبول نکنم گفت چرا گفت
زیرا که از رسول صلعم شنیدم گفت الید العلیا خیر من ید السفلی دست زبرین بهتر است از دست
زیرین یعنی دست دهنده از ستاننده بهتر است و من نخواهم که کسی را بر من دستی بود تا دست او
بهتر از دست من باشد نظم بر زر مرا چه دست رسی بود ۞ دست زبر دست کسی بود ۞ ای که از بی
زری همی نالی ۞ که ترا بر دیت لیلی بود ۞ ولیکن یا عبد الرحمن مرا دیناری بقرض ده و این
خبر از من بشنو گفت بیار گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت الصدقة اضعافه و القرض ثمانیه
علی ضعفا صدقه یکی را ده بود و قرض یکی هجده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از
بیرون آورد و بدان حضرت داد آن مخدوم دو جهان از و بستد و از انجا ببازار آمد
تا چیزی بخرد مقداد اسود را دید بر کناره راه نشسته گفت ای مقداد درین وقت درین
جای چرا نشسته گفت ضرورتی را گفت آن چیست گفت چند روز است که طعامی نیافته ام
گفت چند روز شد گفت چهار روز امیرالمومنین آن دینار که قرض کرده بود بدو داد و گفت
تو اولیتر که چهار روز است که چیزی نیافته و ما سه روز مقداد آن بگرفت و امیر در مسجد
آمد در شان او این آیه آمد و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة چون
رسول صلعم نماز شام بگزارد گفت یا علی بخانهٔ شما می آیم علی شرم داشت که گوید در خانهٔ من
چیزی نیست گفت عزازة و کرامة یا رسول الله پس برخاست از پیش برفت و فاطمه
گفت پدرت امشب بخانهٔ من می آید و در خانهٔ ما چیزی نیست برانز او رسول صلعم آمد و
بنشست فاطمه علیها السلام برخاست در خانه شد و دو رکعت نماز بگزارد و در رکعت
اول الحمد و الم سجده بخواند و در دوم الحمد و سورهٔ انعام و چون سلام بداد روی بر زمین
نهاد و گفت بار خدایا از تو میخواهم بجاه محمد و آل محمد که برای ما خوانی فرستی تا ما آن

بخوریم

بخوریم و در شکر تو بیفزاییم سر بر داشت خوانی دید از زر بر سر آن گوشت نهاده
از استخوان جدا کرده و دستار خوانی بر سر آن افکنده که کسی مانند آن ندیده بود
آب شسته بر سر گرد تا رسول خدای دست مبارک بشست و حضرت امیر در نگرید تا چه
خواهد کرد ایشان در خانه شد و آن خوان بیرون آورد و در پیش ایشان نهاد رسول صلعم
و امیرالمومنین و فاطمه حسین و حسن علیهم السلام از آن میخوردند سائلی بدر حجره باز
آمد و سوال کرد امیرالمومنین ع کرد تا پارهٔ طعام باو دهد رسول خدای گفت یا علی مکن که
اهل بیت خبر یافته که خدای تعالی ما را طعام بهشت داد خواهد که با ما شریک باشد و طعام
بهشت در دنیا هر کسی را نرسد امیرالمومنین گفت یا رسول الله این طعام بهشت گفت آری
خدای تعالی طعام بهشت بهر کس نفرستاد مگر خوان عیسی بن مریم گفت در انجا چه طعام بود
گفت آن خوانی بود ۲ بران ماهی بریان بود بنزدیک سرش نمک نهاده و پیش دنبالش سرکه
نهاده و یک دستاری پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند ترا کشف این باید کرد ۱ و دست
فراز آورد و دستار از روی خوان برگرفت توانگران را حقیر آمد نخوردند گفتند اندک است
عیسی ع نداء کرد درویشان را تا از آن میخوردند چهل جاشت تا چهار هزار یا چهل هزار
بخوردند هیچ بیمار نخورد که شفا نیافت هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش آمد و هیچ نابینا
نخورد که بینا نشد و هیچ مقعد نخورد الا که بر فتن باز آمد و هیچ پیر نخورد الا که
جوان و برنا شد چون رسول و ایشان از طعام فارغ شدند دست بشستند فاطمه
خوان را همچنان که نهاده بود نه فاطمه جفنه برگرفت و با جای خود آورد حفظه را
باسمان بردند پس حضرت رسول صلعم و امیرالمومنین در مسجد شدند و نماز خفتن
گذاردند دیگر روز امیرالمومنین در مسجد نشسته بود اعرابی آمد بر اشتر ناقه و علی را
از مسجد بیرون خواند و کیسهٔ بزرگ باو داد و گفت این زر بر گیر که تراست و ناقه را
بپای من و کیسه را به رسول داد و گفت این اعرابی چه داد و ناقه را اشتر رسول بر گیب
بگشاد و بر تخت معتصم دینار بود گفت یا علی اعرابی را شناختی گفتند گفت او جبرئیل بود

۱ دسته کرد

۲ خاقی از زر سرخ و مکلل بدر و بیاقوت و زمرد جبلخ بود و چهار پایه داشت و بران هیچ نان بود و بر سر هر نانی پوسته کنده بود در زیر هر نان سبی از انواع ترها بران خوان

کنزی از گنجهای زمین برای تو بیرون آورد خدای تعالی ترا بعوض یکدینار که بمقداد
دادی بیست و چهار جزو ثواب ذخیره داد و معجل کرد اینک آن جبه و این کیسه و بیست
و دو در آخرت برای تو بساخت انچه چشمها چنان ندیده و گوشها نشنیده و بر خاطر هیچکس
چنان نگذشته امیر المومنین ع آن زر بر شمرد [illegible] دینار بود گفت صدق الرسول صلعم
[illegible] حیث قال الذین ینفقون اموالهم ازانجا دیناری برداشت و عبد الرحمن
عوف داد و باقی را بر اهل البیت و فقرا و مهاجر و انصار نفقه کرد خدای تعالی
فراخ عطاست اگر ایمان کی بسیار بدهد خزانه او را نقصانی نباشد و دانست باجزاء
مقادیر حسب استحقاق جزا دهد الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا
یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون حق سبحانه و تعالی عم نواله چون بندگان را تحریص کرد بر
صدقه و زکوة دادن درین آیه بیان میکند که چگونه باید داد گفت آنانکه مالها
خود نفقه کنند در راه خدای پس در پی آن نیارند منتی و رنجی را مال در راه خدای انکه
مصروف باشد که قصد و نیت و ارادت تو خدای باشد و طلب رضای او نه برای
ریا انچه برای خدای شد باید که نیتی سابق باشد و در عقب آن رنجی نباشد و
اذیتی اگر درویشی منت از تو قبول کند و اگر در [illegible] وقت ازاد قامت برداد
نزنی هم دران وقت بر او نزنند و منت منکر مکن و باذیت مکدر مکن کریم
[illegible] و منت ننهد و عطا را پوشیده دارد و ببخشد و ببخشاید دعا نخواهد
و خراجی ندارد و ثنا طلب نکند چنانکه اهل بیت جوانمردان کردند و گفتند لا نرید
منکم جزاء و لا شکورا و اذی رنج باشد و آن بود که ذکر آن میکنی که بسیار کر
دود بسیار گوید کسانی که او را خوشی نیاید در خبرست که زنی پیش اسامه بن زید آمد
و گفت من جبه دارم هر چند درو را نیامرد که بجهاد رود و برای خدا آنرا
برای ریا بجهاد آنرا از برای آن رود تا [illegible] باغ مردم میوه خورد اسامه گفت لا بارک

فیک و فی جبتک واذیت هم قبل ان اعطیتهم شیئا انانکه بی ایذا کردی خدای تعالی
حرام کرد منت نهادن در عطا گفت کسی را نرسد که منت نهد در عطا این ما رسول که
بر بندگان خود منت نهم برای انکه منت خلقان بدیگر را بود منت خدا تنبیه و تذکیر
لهم اجرهم عند ربهم پروردگار ایشان ازان گفت تا ایمن باشند از انکه خلاف خواهد
بود یا تلف خواهد بود کان ودیعه نزد امینی است بر ایشان خوف و ترس نباشد چنانکه
سایل را ایمن داشتند امینی باشد و اندوهگین نباشد چنانکه او را اندوهگین نکرداشتند
قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم
حلیم
گفتاری نیکو او جوابی بود سایل را و گفته اند که وعده نیکو بود کلبی گفت دعای نیکو چنانکه
گوید وسع الله علیک و گفته اند چون سایل سوال کند و تو او را دعا کنی و چیزی نه دهی [illegible]
که از سر ضجارت و دلتنگی و سخنی گوید ترا ازان کراهت باشد از سران درگذری و عفو کنی
او را کاین بهترست از صدقه که رنجی باشد و منتی از پی آن و خدای بی نیازست از
صدقات بندگان اگر خواهد همه را توانگر کرداند و لیکن [illegible] امتحان تا توانگران شاکر
باشند و درویشان صابر و او حلیم بردبارست در خبرست که امیر المومنین علی ع و خضر علیهم
رسیدند خضر را گفت سخنی از حکمت بگوی تا از تو یاد گیرم گفت ما احسن عطف
الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی الثواب الله چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان
رغبت ثواب خدا را امیر المومنین ع گفت [illegible] ازان نیکوتر چیست گفت بگو گفت
احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر ازان تکبر درویشان
بر توانگران اعتماد بر خدای تعالی خضر گفت این کلام را سزاوارست که بآب زر نویسند
یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق
ماله رئاء الناس ولا یومن بالله والیوم الاخر فمثله کمثل صفوان علیه
تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا
والله لا یهدی القوم الکافرین میگوید ای کسانیکه ایمان آورده اید صدقات

خود را تباه مکردانید بمنت نهادن و رنج نمودن یعنی ثواب آنرا باطل مکردانید اگر چنین کنید
چون کسی باشد که مال خود نفقه کند بریا مردمان تا گویند مردی کریمست بخیلی و بعاقبت
ایمان ندارد یعنی هم مرائی بود و هم منافق در ایمان و عمل نظم هر که در راه عشق صادق نیست
جز مرائی و منافق نیست ۞ هر عمل کان برای روی ریست ۞ بر خلقت بر خالق نیست ۞ مثل آنکس
و عمل او بچه ماند سنگی سرخ ماند که برو خاکی بود پس بارانی بزرگ قطره برو بارد و آنرا
سازد که برو هیچ خاک نماند تا در نیابند بر انچه کسب کرده باشند بر چیزی ملمسان رفته باشد
و ثواب ان نیابند چنانکه گفت وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا
الآیة لَا یَقْدِرُونَ تا در نیابند بر تحصیل چیزی از ثواب انچه کرده باشند برای آنکه
نه خدای را کرده باشند و انچه خدای را بنود آنرا ثواب نبود عبد الله عباس روایت کرد
که رسول صلعم گفت چون روز قیامت باشد منادی ندا کند چنانکه اهل جمع بشنوند
که کجا اند آنانکه در دنیا مردمانرا می پرستیدند بروید و مزد خود بستانید از آنانکه برای ایشان
عمل کرده اند که من قبول نکنم عملی کان آمیخته باشد بچیزی از دنیا و اهل دنیا و خدای
هدایت کنند مر کافرانرا بلطف که با مومنان کند یا ایشان کند چه از کفر لطف
نباشد ایشانرا وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا
مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ
يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۞ مثل آن کسانیکه مالهای نفقه کنند
از بهر طلب رضای و خشنودی خدای تعالی ثبات نفس و طیب قلب ایشان ابن کیسان
گفت اخلاصا و توطینا لأنفسهم نفس خود موطن بکنند بران و دل بران نهند بیقین دانند
که آن ضایع نخواهد بود و عوض خواهد داشت مثل چون بوستانیست بجای بلند و استوار
و درست این مکان تخصیص کرد که انچه آب برو برود چنان نیست که آب برا و بر شود و چنان
نبود که آب بدو نرسد که بر سر برین بوستان بارانی بزرگ قطره بیاید آن بوستان میوه خود
دو بر یعنی چنانکه زمین دیگر به یکسال دهد … اگر باران بزرگ نرسد و باران خورد قطره ضعیف

بردو

بر دو سر اسلم گفت بدین صفت که خدای گفت زمین مصر است که اگر باران نرسد و اگر
رسد مضاعف شود این مثلیست که خدای تعالی مومن مخلص را زد برابر منافق و مرائی
بزمینی نیک بلند و درست که برو بوستانی بود و آنرا باران رسد بهر حالی که هست ربعی و
ارتفاعی دارد بحشر عمل مومن مخلص را بقیامت ثواب بود اضعاف مضاعف
و اگر اندک و بسیار بود خدای تعالی بدانچه شما میکنید بینا است جزای آن در خور
آن دهد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ
ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ۞ حق تعالی برای مطابقه معنی چون مثل منافقان
مرائی بگفت بر عقب آن مثل مومن مخلص بگفت انگه بر حدیث مرائی رفت و عمل
و صدقه او را تشبیه کرد بشخصی که صفت او درین آیه بیان کرد و گفت خواهد و تمنا کند
یکی از شما که باشد او را بوستانی از درختان خرما و انگور که در زیر درختان او میرود جویهای
آب روان دران از هم جنس میوها باشد و پیری بدو رسیده بود و او را کودکان ضعیف باشند
پس بادی سخت کانرا گرد باد خوانند بدو رسد که دران باد آتش بود و پس بوستان سوخته
کند وجه تشبیه آنست که خدای تعالی مثل زد عمل مرائی را بدین بوستان چنانکه مثل زد خداوند
این بوستانرا در حالت ضعف و عجز و اطفال بسیار و ضعیف احتیاج از آن بیشتر بود و نعمت
آتش از آن ربع محروم ماند منافق و مرائی نیز هم چنین بود در حالتی که او بدان عمل کرده
محتاج بود ناگاه صاعقه آتش بران بارد اعمال آن سوخته گرداند و در عذاب و مشقت
بواسطه گناه و عصیان مخلد بماند خدای تعالی همچنین بیان میکند آیات خود شما را تا
بود که شما تفکر و اندیشه کنید و صلاح را از فساد بدانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا
مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ
وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ۞ ای کسانیکه

ایمان آورده اید نفقه کنید از پاک و حلال انچه کسب کرده اید رسول خدای گفت اِنَّ اللهَ قسم بینکم اخلاقکم
کما قسم بینکم ارزاقکم وَاِنَّ اللهَ طَیِّبٌ لَا یَقْبَلُ اِلَّا طَیِّبًا بدرستی که خدای قسمت کرد اخلاق شما را
چنانکه قسمت کرد ارزاق شما را و خدای پاکست جز پاک نپذیرد و هیچ بنده نباشد که مالی جمع کند از حرام
و از ان صدقه دهد ان مقبول باشد اگر نفقه کند برکه نباشد و اگر بگذارد زاد او بود تا بدوزخ
خدای تعالی سیه را بسیه محو کند و سیه را بحسنه محو کند پلید را پلید محو نکند ابو امامه روایت کند که گفت
خیر ده جز دست فاضلتر بن ان تجارت است چون حق بستانند و حق بدهد و گفت نه جزو روزی
در تجارتست و برکت و خداوند درویش نشود الا که بازرگان که سوگند خورده باشد
رسول را پرسیدند که از کسبها چه پاکیزه ترست گفت انچه رنج از ان بدست خود کند
ابراهیم نخعی بزنی بر بگذشت که دوک میرشت او را گفت پیر شدی و وقت نیامد که این را
از دست بیفکنی گفت چه گونه بیفکنم که از امیر المومنین علی علیه السلام شنیده ام که گفت انه من
الطیبات الرزق از روزیهای پاک است از انچه ما از زمین براریم از برای شما از انواع حبوب
آنرا نفقه کنید پیغمبر صلعم فرمود که هیچ مسلمانی نباشد او درختی نشاند و از ان آدمی یا
چارپایی یا مرغی بخورد الا او را صدقه می نویسند تا بروز قیامت مالک دینار گفت
در توریه خوانده ام طوبی لمن اکل ثمرة فی یده خنک انکه میوه درخت خویش خورد
قصد پلیدی مکنید یعنی حرام را نفقه مکنید روزی سایلی عبد الله عباس گفت که رسول صلعم
صحابه را گفت اِنَّ اللهَ فی اموالکم حقًّا خدا را در مال شما حقست چون مال بان حد رسد
یعنی بنصاب آن حق واجب شود زکوة بدهید و بگذارید بر ایشان بیامدند و صدقه
قانی که ایشان را بود بیاوردند و در مسجد نهادند و مسجد پرشد حضرت رسول انرا قسمت
کرد روزی شخصی بیامد و پاره خرمای بد بیاورد و بنهاد چون رسول صلعم بیامد
و آن بدید گفت آن خرمای بد چیست که آورده است بئس ما صنع صاحب هذا یعنی
صاحب این فردای قیامت او را هم ازان دهم انگه فرمود تا خوشه از ید او مساجد
میاوند و رزید یعنی اگر شما را ازان فرا نگیرید چون شما دهند آنرا بکسی بدهید چه پسندید که
مپسندید

مپسندید قول دیگر خدای تعالی مستغنیست از صدقات شما شریکان شما اند در مال
اگر شما نیک بباید داد و اگر بد بود روا بود که ازان بد بدهید و بدانید که خدای تعالی
مستغنی است از صدقات شما حمید یعنی حامد سعی شما را ستوده و پسندیده جل جلاله
الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللهُ یَعِدُکُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا
وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ میگوید که دیو شما را وعده میدهد بدرویشی و میگوید زکوة
و صدقه مدهید تا درویش نشوید و میفرماید که شما را به بخیلی کردن شیطان و نفس اماره
بخل میفرماید و هر که ازین آفت بسلامت است مفلح و رستگار بسته و من یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون و خدا شما را وعده آمرزش میدهد تا صدقه و کفارة
گناهان شود و وعده متضمن سرور باشد و عده شیطان وسوسه و بخیل است و وعده
وحی و تنزیل و عده شیطان معزور مشو که دشمنست اِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ از ابا معصیت
خواند و بدر یعنی میترساند و بوسوسه میرنجاند و خدای تعالی ترا می نوازد و کار نیکو میسازد
و شقاوت بود ازین بگریختن و دران آویختن و شیطان مفلس است وعده افلاس
میدهد و خدای توانگر است و عده مغفرت و فضل میدهد و خدای تعالی فراخ
عطا و داناست بعوض بخل نکند و بیشتر از داده تو بدهد یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَن یَشَاءُ وَمَن
یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُو الْاَلْبَابِ خدای تعالی
حکمت بدانکه خواهد دهد قتاده گفت مراد بحکمت نبوتست ابن عباس گفت قرآنست و حفظ
او و فهم معانی و دانستن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و موخر و حلال و حرام و بیم
ترس خدای بیانش قوله تعالی خشیة الله راس کل حکمة کتاب گوید پیغمبر از برای نصیحت
فرستاده و کتابها برای تنبیه دلهای ایشان و حکمت برای سکون ارواح پیغمبر دعوت
میکند بامر خدای کتاب دعوت باحکام او و حکمت دعوت میکند بافضل او و هر کرا حکمت
دهند بر بین تفسیر که گفته اند هر اد اینجا دعوت در دین خیر بسیار داده باشند بنگر تا چه خیر
باشد که خدا آنرا بسیار خواند و حمید دنیا را اندک خوانده است قل متاع الدنیا قلیل

واین اندیشه نکنند و پند نگیرند و ندانند مگر خداوندان عقل و خردمندان مستان شراب شوقند. مست عشقیم عیب ما مکنید ٭ کما تقوا الله یا اولی الالباب ٭ وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه وما للظالمین من انصار ٭ میگوید هرچه نفقه کنید و هرچه نذر کنید بدرستی که خدای تعالی آنرا میداند و نیت کسان را که نذر نکنند و نفقه نکنند و به نذر وفا نکنند هیچ یاری و ناصری و گواهی را آنچه نیکوتر است میکنید انچه بهتر است از وجه حلال یا حرام نذر که میکنید در طاعت یا در معصیت بود نذر شما یا در نفقه میکنید یا نیکو را اختیار کنید ظالم باشید و خدای تعالی ظالمان را ناصر نباشد ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیاتکم والله بما تعملون خبیر ٭ از رسول صلعم پرسیدند که صدقه سر اولیست یا آشکاری خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت صدقات آشکارا دهید نیکو چیزیست آن واگر باز پوشید و پنهان به درویشان دهید بهتر بود شما را و باز پوشیم گناهان شما را اگر پنهان دهید گناهان شما مکفر گردد و خدای بدانچه میکنید دانا و خبر دارد و اگاه است که صدقة السر تطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار ودفع سبعین بابا من البلاء صدقه سر گناهان را بنشاند چنانکه آب آتش را و هفتاد نوع بلا بردارد خدای تعالی هفت کس را بزیر عرش جای دهد در روزی که هیچ سایه نبود الا سایه عرش اینچنین فرمود ختم انبیا ٭ آن حبیب حضرت رب العلا ٭ که اندر آن روزی که باشد حشرگاه سایه نبود بجز ظل آله ٭ هفت تن را باشد از امر خدای سایه امر خدا ما و جای اول ایشان امام عادلست ٭ کو بعدل از خلق عالم فاضلست ٭ ثانی آنکه جوانی باشد بدین تابع فرمان رب العالمین ٭ ثالث آن مردی که از بهر صلوة ٭ سوی مسجد رفته باشد بهر نجات چون برون آید دلش مایل بود ٭ تا که دیگر باره در مسجد رود ٭ چارم ایشان ماه دان آن دو دوست مرد و یا هم متفق چون مغز و پوست یاری آن مرد که بی روی و ریا ٭ فی بیه لله از بهر خدا ٭ پنجمین مردی بود صاحب کمال نفس نا کس را نه بر مراد میگذارد

از شهوت

از شهوت و شر و فساد ٭ سادس آن مرد صاحب صدقه گرده ٭ ثانی در ره دین نفقه ٭ هفتم او از ترس حق گریان شود ٭ خون دل از دیده‌اش باران شود ٭ گفت شاه انبیا کین هفت تن زیر ظل لطف حق ذوالمنن ٭ روز حشر از فضل حق ساکن شود ٭ از عذاب و از عقاب ایمن شود اکثر علما گفته‌اند که آیه در باب تطوعست برای آنکه اجماع علما آنست که اظهار زکوة فریضه اولیتر بود و اخفا اولی برای نفی تهمت تا نگویند که فاسقست و زکوة نمیدهد تا اقتدا کنند و دیگر تا مردمان ببینند و بدو اقتدا کنند عاروسی از باقر روایت کرده‌اند که مراد بان تبدوا الصدقات زکوة فریضه است و بان تخفوها صدقه تطوعست عبدالله عباس گفت صدقه بر علانیه هفت و پنج ضعف فرودست و همچنین در جمله عبادتها رسول صلعم گفت اشکارا قرآن خواندن همچو صدقه دادن آشکار او پنهان دادن آن لیس علیک هداهم ولکن الله یهدی من یشاء وما تنفقوا من خیر فلانفسکم وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون ٭ کلبی گفت جماعتی مسلمانان بودند که ایشان را خویشان و پیوندان بودند از جهودان و با ایشان مبرت کردندی و بر ایشان نفقه کردندی چون مسلمان شدند از خیر و صدقه باز گرفتند رسول ع را گفتند که بیم که چیزی با ایشان دهیم خدای تعالی آیه فرستاد و سعید جبیر گفت مسلمانان عادت داشتند که صدقه بر درویشان اهل ذمه میدادند چون فقرای مسلمانان بسیار شدند آنرا باز گرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و مراد به هدی در این آیه لطف بود و توفیق و این بخدای تعلق دارد از آن گفت ای محمد نیست بر تو هدی دادن ایشان ولیکن خدای تعالی راه نماید یعنی لطف کند و توفیق دهد آنرا که خواهد و هرچه نفقه میکنید از مال برای نفس شماست و نفقه جز برای رضای خدا نمیکنید و هرچه نفقه کنید از مال جزا و مکافات تمام بشما دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند و حق شما نکاهند و باز نگیرند این آیه بدین سبب و معنی لایه مخصوص بود بصدقه تطوع برای آنکه زکوة جز مومنان فاسق را نتوان داد للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله

لا یستطیعون ضرباً فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم
بسیماهم لا یسئلون الناس الحافاً وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم
میگوید درویشان عاجز و ممنوع باشند در راه خدای و ضعیف بکنند بسبب بری
تنگدستی و رنجوری جهاد نتوانند کرد و ایشان فقرا و مهاجران بودند نزدیک چهارصد
مرد ایشان را در مدینه سرای و مسکن و ملکی و ضیعتی نبود و همه روز و شب در مسجد بودند اگر
کسی ایشان را کار فرمودی کردندی و الا همه روز در مسجد بودندی و گاه گاه خرما
کوفتندی برای خرج مردمان و قرآن خواندندی و ایشان اصحاب صفه بودند خدای
تعالی قوم را تحریص کرد بر مواسات ایشان هر کرا چیزی بود افزون از عشا بایشان
آوردندی عبد الله عباس گفت رسول صلعم باصحاب صفه بگذشت فقر و مسکنت ایشان
بدید گفت هر که از امت بدین حال باشند که شمایید و بدان راضی و قانع باشند فردا
در بهشت از رفیقان من باشند در خبرست که درویشان مهاجران در عرصات قیامت
آیند فرشتگان ایشان را بحساب خوانند گویند ما را چیزی نبود تا بآن حساب باز
دهیم ایشان را به بهشت برند پیش از توانگران به پانصد سال تا اگر مردی توانگر در میان ایشان
رود فرشتگان او را بگیرند و از آن میان بیرون آرند آنکه صفت درویشان میکند میگوید
نتوانند که در زمین روند از سفری و تجارتی و طلب معاشی سعید جبیر گفت ایشان آنان
بودند که با رسول صلعم بجهاد رفتند مجروح و مبتلا شدند نتوانستند که بجای دیگر روند
ایشان را جاهلان که بر احوال ایشان اطلاع ندارند توانگر دانند از آنکه عفت نمایند
کس را سوال نکنند از آنکه بلند همت باشند و بلند همتی کار عظیم باشد اندر هر کسی نباشد
آنکسی که بلند همت باشد دنیا و حطام دنیا در چشم او وقعی ندارد بچیزی ننگرد از آنجا
قدیم تعالی رسول خود را در شب معراج مدح کرد چون کاینات بر او عرض کردند از بلند همتی بگوشه
چشمی بر ننگریست عرش با عظمت و کرسی با وسعت و لوح با بسطت و قلم با جریه بهشت
با نعمت و دوزخ با نقمت نه بآن طمع کرد و نه از آن اندیشه لا جرم در قرآن مجید گفت

جنبی شود که ما زاغ البصر و ما طغی آنکه اندر دولت او بوده باو اقتدا کردند و همت
بلند داشتند از آنکه هر چیزی خواستند که در آن وضع قدر ایشان باشد و عمر
بفقر و فاقه بسر می بردند و بدان راضی بودند چنانکه محمد بن حازم گفت اشعار عربی
ایشان بسیار لیکن بسیماشان بشناسی ضحاک گفت زردی و نحافت اندام بود همان گفت
سکینه و وقار یا بجول نزال اهل اشارت گفتند که غیرت ایشان بود بر درویشی سوال نکنند
و عطا نخواهند اهل معانی گفتند هیچ نکنند الا بالحاح و غیر آن عطا گفت چون بامداد
طعام دارند شبانگاه نخواهند ابو ذر غفاری گفت از پیغمبر صلعم روایت کرد که هر که
چهل درم دارد و سوال کند ملحف بود یعنی الحاح کننده و ابو هریره از رسول ع روایت
کرد که مسکین آن باشد که برکتی نبود که سوال کند و رابش که حال خود با تو گوید
همچو ابن لا یسئلون الناس الحافاً انکه او را یک لقمه یا دو لقمه طعام از تو برگرداند پیغمبر ع
فرمود که خدای تعالی کاره است از سه چیز را گفت و گو و سوال بسیار کردن و مال
ضایع کردن و نهی کردن از عصیان مادر و پدر و در گور کردن دختران زنده و از داد و دن
و گرفتن و هر کس چیزی خواهد او را حاجت نباشد آن سوال او روز قیامت خراشیده کیمیا
و جراحتها بود بر روی او گفتند یا رسول الله چه مقدار بود که مرد با او مستغنی بود گفت
پنجاه درم یا بهای او زر و هر کسی که او را نفسی بود و خواهد که نفیس شود باید که تفاخر
کند یعنی تجمل کند بنفس خود و مکرم کند از سوال لیمان که سوال با دل مذلت و میانه
خوف و باخر منع یا منت و هیچ آدمی که او را نفس بود خود را در این حرفی نیارد امیر
المؤمنین علی ع گوید الیاس حر والرجا عبد نا امیدی بخلق از آدمیت قطع
امید اصل بر شادیست بنده سازد امید مردم را بنده بنده او را نه بهادیست در هر چه تعلق
میکنند از مال خدای بهر آن عالم جزا او استحقاق دهد الذین ینفقون اموالهم باللیل
والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
عبد الله عباس گفت این آیه در شان امیر المومنین علی ع آمد که یکی بشب داد و یکی بروز

سبد او یکی پنهان خدای تعالی این فرستاد انانکه مالهای خود نفقه کنند بشب و بروز
سرا و پنهان حالت خرد از ین دو بیرون نیست نظم سرد جبرست و آشکار پنهان و
وقت نیز ازین دو بیرون نیست روز و شب گفت که درین دو وقت ازین دو حال بیرون نیست
لاجرم بجا جل این ثنا بگفت الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ و با جل ان جزا بگفت فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ اینان راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان جز مزد باشد از ان مزد
او گفت تا بدانند که رنج ایشان ضایع نیست عِنْدَ رَبِّهِمْ جهه آن گفت که بدانید که فایت
نیست و گفت هیچ فوت نیست بر ایشان واند و هکین نشوند برای آنکه تا واثق باشند که ایشان را
ثواب خواهم بود و از مضرت عقاب ایمن خواهند بود از ینجا خائف باشند إِنَّا نَخَافُ مِنْ
رَبِّنَا ایمن باشند فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ اینجا غمگین باشند إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ
قلب حزین انجا اندکین نباشند وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ابو اسحق گفت
ازیزید بن رومان ما نزل فی احد من القران درحق هیچکس نیامد و بدان منکر چهار درم بود
بود از انکه چون از سر صفا و اخلاص بود چهار هزار بود بلکه بهتر ازان که پیغمبر صلعم فرمود که یکدرم
باشد که بر صد هزار درم سابق باشد گفت چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد و درم
بهترین بگزیند برای خدای بدهد و دیگر مالی بسیار دارد از عرض ان صد هزار درم بدهد ان
یکدرم بر ازان صد هزار درم بود الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ
وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ
مَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ این ایه درحق ربوا خوار
است میگوید که انکسان که ربوا خورند و آن افزونی باشد در انچه بسنجند یا بپیمایند چنانکه
زر با زر با افزونی و دیناری زر نتوان تا دیناری و جو بستانند جنس بجنس نتوان فروختن
مگر برابر که اگر با افزونی بکشند آن زیادت ربوا بود و روایت کرده اند از صادق عم که گفت
یکدرم ربوا بنزد خدای تعالی عظیمتر است از هفتاد زنا کردن با محرم خود چون مادر

و خواهر

و خواهر اینان ربوا خورند بر نخیزند روز قیامت الا چون کسی که شیطان بنیدازد
او را بزند و او از دیوانگی یعنی ربا خورند در روز قیامت چون دیوانه برخیزد و از گور
رسول صلعم گفت شب معراج جماعتی را دیدم شکمهای ایشان اماسیده هر شکمی چند خانه
بزرگ شده بر راه گذر ال فرعون افتاده و ال فرعون را بر بامداد و شبانگاه بر دوزخ
عرض میکنند چنانکه گفت النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا
می آمدند چون شتران مهار گسسته هیچ سنگی و کلوخی و درختی هیچ نیامدی الا پای بر نهادندی
و بر گردن ایشان میخواستند از راه ایشان برخیزند نتوانستند چون برمی خواستند می افتادند
و این قوم بامداد و شبانگاه می آمدند و اینها زار در پای میکردند ال فرعون میکفتند
اللَّهُمَّ لَا تُقِمِ السَّاعَةَ أَبَدًا بار خدایا قیامت بر ما منگیز من جبرئیل را گفتم
این افتادها کیانند گفت اینها ربوا خوار کانند در دنیا گفتم ال فرعون چرا میگویند که خدایا
قیامت بر ما منگیز گفت برای انکه وعده ایشان ناجیتن داده اند و یوم تَقُومُ السَّاعَةُ
أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ گفت جماعتی دیدم شکمهای ایشان پر از مار و کژدم
چنانکه از بیرون شکمشان شایست دیدن گفتم ایشان کیانند گفت جبرئیل ربوا خورندگانند ذلک
بِأَنَّهُمْ این ربا خوردن ایشان بدانست که خود را رخصت دادند بر بیع که بیع مثل ربواست
انچه بیکدینار خریده بدو دینار بفروشند ربوا باشد ربوا بود که یه دو دینار بفروشند ربوا نیز چنین است که یکدینار
بدهند و دو دینار بستانند بلکه ربوا بود حق تعالی قیاس ایشان را زد کرد و گفت تحریم
و تحلیل بمصالح تعلق دارد و شما مصالح و عواقب نشناسید من شناسم بیع را حلال کردم
و ربوا حرام حلال آنست که من حلال کنم و حرام انکه من حرام کنم هر که باد موعظه دینی آید
از خدای تعالی و او متعظ شود و از ان باز ایستد انکه گذشته باشد او راست یعنی هر که توبه
کند خدای تعالی اسقاط عذاب او کند و گذشته او باو رها کند و کار او با خدای است
و در انجا امر کند و تقی نماید یا حلال یا حرام کرداند و گفته اند مراد بموعظه نهی است بیانش
فانتهی یا قد سلف قبل النهی و امره الی الله بعد النهی چون توبه کرد و باز ایستاد انچه

پیش از نهی کرده اوراست و کار او با خدایست پس از نهی اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد عفو کند و هر که باز گردد باز ربوا خوردن رود و آنرا همچو بیع حلال داند از آن کسان باشد که در دوزخ خالد و جاودان باشند ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که ربوا هفتاد بابست آسان ترین او بنزدیک خدای تعالی چون نکاح مادر باشد عبد الله مسعود روایت کرد رسول صلعم لعنت کرد آنرا که ربوا خورد و آنرا که او دهد و آنرا که گواه باشد یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ خدای تعالی ربوا را بکاهد و ناقص کرداند و صدقات و زکوة را افزون کرداند تو پنداری که در ربوا افزونیست و در زکوة و صدقات نقصان خلاف پنداری کار عکس است ربوا نقصانست وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللّٰهِ و صدقه نقصان نیست بلکه زیادتست لا يَنْقُصُ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ هیچ مالی بصدقه و زکوة کم نشود و خدای تعالی صدقه و زکوة را افزون کرداند پیغمبر صلعم میگوید چنانکه یکی از شما اسب کره می پروراند خدای تعالی صدقه را می پروراند یک لقمه را چندان کند که کوه احد در خبرست که روز قیامت خداوند صدقه را بنزدیک ترازو آرند و حساب او بر آرند که حسنات او از سیئات سبکتر باشد آن مرد فرماید خدای تعالی صدقه او را در ترازو نهند که حسناتش گران شود گوید بار خدایا این طاعت گران که من خویشتن را عمل چنین نمیدانم گوید این آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من صدقه دادی برای تو می پروردم تا بوقتی که در مانی بفریاد تو رسد و خدای دوست ندارد هیچ کافری را بتحریم ربوا یا بزه کاری را باستحلال آن ماثوم شوند چون ذکر ربوا خوارکان کرد ذکر مومنان میکند آنان که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند و نماز بپای داشتند و زکوة مالی دادند ایشانرا بود بنزدیک خدای ایشان مزد ایشان و برایشان ترسی نبود یعنی نترسند و اندوهگین نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ فَإِنْ لَمْ

وَيُرْبِي

تفعلوا

تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ۝ عکرمه گفت آیه در حق عبد الله بن عبد المطلب آمد و عثمان بن عفان و حبان بود که ایشان خرمای بسیار بسلف خریده بودند چون وقت عطا شد طلب کردند ایشان گفتند اگر حق شما بدهیم ما را چیزی نماند و بی برگ بمانیم آنچه شمارست نیم بگیرید و نیم دیگر مضاعف کنید تا سال دیگر بدهیم چنین کردند رسول صلعم بشنید نهی کرد و خدای تعالی این آیه فرستاد ایشان انقیاد کردند و سرمایه گرفتند میگوید ای مومنان از خدای عقاب او بترسید و بگذارید آنچه شما را مانده است بر مردم از ربوا اگر شما ایمان آورده اید خدای تعالی میفرماید ترک کنید اگر شما نکنید فرمان نبرید بدانید و آگاه باشید بحربی از خدا و رسول یعنی اگر باز نه ایستید از ربوا خوردن بر آنید که شما محارب خدا و رسول خدائید عبد الله عباس گفت روز قیامت ربوا خواره را گویند خُذْ سِلَاحَكَ لِلْحَرْبِ سلاح برگیر تا با خدا کارزار کنی و گفت هر که اصرار کند بر ربوا بر امام مسلمانان بود که وی را تنبیه کند اگر توبه نکند گردن زنند اهل معانی گفتند بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ حرب خدای با آتش دوزخ بود و حرب رسول با او جهاد بود بتیغ و اگر توبه کنید از ربوا بر حال در سرمایه نقصانی نبود و سرمایه شما را بود و چون سرمایه بستانید و از سود که ربوا است در گذرید شما ظلم نکرده باشید و بر شما ظلم نکنند وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ و اگر کسی که بر وی حق است خداوند عسرت و درویشی باشد بر صاحب حق است که ترک کند او را و مهلت دهید تا فراخ دست گردد و ما لیس بدیر آید که وام را ادا کند و او را حبس نکنند چون اعسار او معلوم شود و اگر معلوم شود که چیزی دارد و دفع میکند حبس کنند ابو سعید خدری گفت مردی را در مدینه وام بر آمد و او را پیش رسول صلعم آوردند او دعوی اعسار کرد رسول خدای غریمان او را گفت خذوا ما وجدتم وليس لكم الا ذلك آنچه دارد وی یابید بستانید و جز این شما را نرسد عبد الله عباس از پیغمبر صلعم روایت کرد که او حق غریمی بر دارد بر سرای او بنشیند

زمین او را صلوات میفرستند و او را دعا کنند ماهیان دریا و خدای تعالی بر کام کرم بر کیرد
برای او در بهشت درختی بنشاند و کناهش بیامرزد و اکر دارد و مطل و مدافعه کند ظالم بود
که مطل الغنی ظلم و چون معلوم شود که ندارد و معسر است صاحب او را مهلت دهد و برو سختی نکند
حضرت رسول صلعم کفت من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل
الا ظله هر که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه
دهد در زیر عرش از روزی که هیچ سایه نباشد مکر سایه عرش الله کفت و ان تصدقوا میدهید
واز ذمه ایشان ابرا کنید شما را بهتر است اکر بدانید جابر عبد الله انصاری بدر سرای وام دار شد
تا چیزی ازو وام کند و بخشد خود را بنهان کرد و بیرون نیامد جابر بر کناری برفت
و بنشست تا مرد کمان برد که او برفت انکه بیرون آمد جابر کفت چرا از من پنهان کردی کفت
برای انکه معسرم و شرم میدارم جابر دست کرد و قباله بیرون آورد و پیش او بنهاد و برفت ابو قتاده
کفت جنازه بیاوردند و بنهادند تا رسول صلعم برو نماز کند صحابه را کفت شما برو نماز کنید
من نماز نمیکنم کفتند چرا یا رسول الله کفت برای انکه برو وامست ابو قتاده کفت من ضمان
کردم که وام تمام بکذارم رسول ع برو نماز کرد و وام سه درم یا هجده درم بود ابو موسی اشعری
کفت رسول صلعم فرمود که هیچ کناهی عظیم تر ازین نیست نزد خدای که مرد بمیرد و وام در
کردن او بود مرد ما نه اکر انرا وجه قضا نبود اما بعد از کبایر زیرا که این از کبایر نیست در خبر
که روز قیامت درویشی پیش خدای شوند که یکی را بر دیکری وامی بود و انرا مطالبه کند
او کوید بار خدایا من هیچ ندارم که بدو دهم حق تعالی کوید که ملازم وی باشید ساعتی تا چون
کرمای محشر در و اثر کند حجاب از بهشت بردارند نسیم و راحت بهشت به ایشان رسد صاحب
حق کوید بار خدایا این کرامت کوید از انکه حقی در ذمت غیری دارد و بکذارد و او را مطالبه
نکند کوید بار خدایا بکذاشتم تو کواه باش حق جل و علا کوید تو که بخشی من اولیترم بانکه
حق با بنده خود کذارم دست در دست هم نهید و در بهشت شوید وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ
فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ کوید بترسید از روزی که شما را

دران روز

دران روز پیش خدای باز برند یا شما پیش او روید یعنی جای که کسی را در وحکمی و امری نباشد
جز خدای را عبد الله عباس کفت جون این آیه فرود آمد جبریل کفت خدای میکوید که این آیه
بر سر هشتاد آیه بنه از سوره البقره و کفت این آخرین آیتست از قران فرود آمد بروایتی آخرین
ایشان قران آیه ربوا بود مفسران کفتند که جون آیه إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ فرود آمد
پیغمبر کفت لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی که دانستمی که کی خواهد بود خدای تعالی این
آیه فرستاد که إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ پس از نزول این آیه یکسال بماند لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ
مِنْ أَنْفُسِكُمْ آمد و آنحضرت پس از ان شش ماه بزیست انکه بحج الوداع رفت در راه
آیه يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فرود آمد جون باز کشت و بغدیر خم رسید آیه يَا أَيُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فرود آمد بعد از ان هشتاد و دو روز بر آمد آیه
ربوا آمد پس از ان این آیه که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ فرود آمد بعد از ان هشتاد روز
روز بر آمد این آیه آمد وَاتَّقُوا يَوْمًا الی خره و این آخرین بود از قران که فرود آمد و حضرت
رسول بعد از ان بیست و یک روز دیکر بود ثُمَّ تُوَفَّى پس بدهند هر نفسی را اجر کرده بکمال
تمام و حظ ایشان را از ثواب نکاهند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ
يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا
يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ
أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ عبد الله عباس کفت جون خدای کفت ربوا را حرام
کرد سلم حلال کرد اینکه تا انکه از ان باز مانند ایشان را عوض باشد ازان بهر از انکه
مقصود و منفعت حاصل معصیت مندفع کردد کفت ای کرویدکان جون وام دهید
یکدیکر را تا وقتی جنین از بهر تاکید تداینتم بجاوره و مشتبه نکرد که دائم بالسیر که
این دین بود بنویسید و اکر این بیع سلم بود بنویسید تا در وی شکی و شبهتی نباشد این
امر بعضی کفتند وجوبست و این نیکو نیست تمسک بحدیث ابو موسی کردند که او کفت

یستفتونک

پیغمبر صلعم گفت سه کس را خدای تعالی دعا اجابت نکند مردی که دینی بکسی دهد و گواه بر
نگیرد و مردی که مال بسفیه دهد و قول خدای نشنیده باشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ
و مردی که زنی بد خو دارد و طلاقش ندهد و انکس که تولیه باید که عادل باشد براستی نویسد
و نشاید که ابا کند نویسنده از انکه بنویسد در عهد رسول صلعم نویسندگان اندک بودند خصوصا
کسی که این دانش نوشتن تا این کتاب کاتب را واجب بود برانکه اهل ظاهر گفتند واجبست بری
گفت انجا که حق ضایع شود واجب بود نوشتن ضحاک گفت واجب باید که بضار کاتب ولا
شهید منسوخ شود باید که املا کند انکس که بروحق باشد مقرون مدیون که وام
باشد یا سلم فروخته باید که کاتب از قبل خدای بترسد از انچه حق او باشد برو چیزی
نقصان نکند پس اگر این که برو حقی است سفیه و نادان باشد املا نتوان کرد ضحاک گفت
مراد بسفیه طفلست یا پیر خرف و عاجزی که کم عقل باشد یا نتواند که بنفس خود املا کند
از انکه گنگ باشد یا لنگی دارد یا حبسی که نتواند بنزدیک کاتب شود باید که قیم او
املا کند بعدل و راستی و ولی انکس بود که بکار او اولیتر باشد از دیگری وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ
مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ
أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا
وَلَا تَسْأَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ
وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا میگوید دو کس را گواه بگیرید از مردان شما بنزدیک ابو حنیفه
و الشافعی ازاده بالغ باید بود و مذهب اهل البیت علیهم السلام انست که
ازادی شرط نیست ایمان و عدالت شرطست و ایشان تمسک بظاهر من رجالکم میکنند
و ایشان میگویند که معنی انکه رجال را اضافه کرد و عبید و اما را اضافه کرد و گفت و
الصالحین من عبادکم اگر دو مرد نباشند یک مرد و دو زن باشی و اجماع فقها
بر آنست که گواهی زنان در مال دین مقبول باشد انجه بیان گواه کرد گفت انانکه

شما راضی باشید و بپسندید ایشان را از گواهان در دین و امانت و مراد انست که
مسلمان باشند و ظاهر دین مرتکب چیزی نباشند از قبایح و اخلال نکنند
بواجبات از پیغمبر صلعم پرسیدند که گواهی دهنده چگونه دهند گفت افتاب می
بینید گفتند هر که مهمان داند که افتاب روشن گواهی دهید و الا نه هر چه رسول خدا
گفت اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم گواهانرا گرامی دارید که حق
تعالی حقها بایشان بیرون میکند و ظلم بایشان باز دارد در خبر است که امیر المؤمنین ع
بعد از کارزار بصره روزی عبد الله بن الیسمی را دید درعی پوشیده گفت این درع طلحه است تو
تو روز کارزار بصره برگرفته او انکار کرد و گفت میان ما و تو این حکم کند حاکمی که تو اورا
نشانده برای حکومت یعنی شریح پیش او رفتند امیر المؤمنین دعوی کرد شریح گواه خواست
امیر المؤمنین ع امام حسن ع بیاورد تا گواهی دهد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد
گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیر المؤمنین ع گفت و یحک الله جرحت فی حکمک ثلث
مرات درین حکم سه بار جور کردی اول انکه از امام گواه خواستی و امام مامون
از دو گواه نخواهد دوم انکه گفتی بگواهی امام حسن حکم نکنم پیغمبر صلعم بگواهی خزیمه
ثابت حکم کرد و اورا ذو الشهادتین خواند و دیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم
که گواهی بنده در حق خواجه معتبرست و برو مقبول نباشد ندانی که رسول ع بگواهی
من شما حکم کرد انروز بر خالد ولید گواهی دادم و گفت گواهی بگیرد و منع را قوت
غیر قرشی داده و ترا قوت مفت حرد قریشی داده بخدای که دیر حکم کنی میان دو کس
تا مرا ازان خبر نکنی باید که ابا نکنند چون ایشانرا دعوت کنند قتاده در بیع گفتند که
سبب نزول این ایه آن بود که چون یکی را کاری افتاد در قبیله بزرگ میکردید تا کسی را
گواه آرد کس گواه نشد و خدای تعالی این ایه فرستاد و نهی کرد مارا از انکه ما ابا کنیم
از تحمل شهادت شعبی گفت اگر کسی دیگر باشد که گواه شود او مخیرست اگر خواهد گواه
شود عطا و عکرمه و سعید جبیر گفتند که ایه امر در اقامت شهادتست و امر باقامت

آن علی الوجوب باشد الا نزد عذری واضح پس معنی چنین باشد که چون گواه را دعوت
کنند باقامت شهادت باید که ابا نکنند انکه گفت ملالت وضجارت منمایید
از انکه بنویسید شما آنرا اگر اندکست واگر بسیار تا باجلی که او را وقتی بود موقت معین
اگر انکه بنویسید گواهی را ومبلغ دین را واجل را شمار بهتر است وبادادتر است نزدیک
خدای تعالی وراست‌تر از برای اقامت شهادت ونزدیکتر باشد که بشک نیفکند در مبلغ دین وگواهی
وحلول اجل از انکه این جمله بر یاد بماند انکه آشکارا کرد بعضی حقوق را از نوشتن او گفت
مگر تجارتی باشد حاضر نقد دست بدست متاع بدهد وبها بستاند اینجا نوشتن
حاجت نیست واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار کاتب ولا شهید وان
تفعلوا فانه فسوق بکم واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء
علیم ۵ میگوید که گواه بگیرید ومبایعت کنید وزیان نکند نویسنده ونه گواه را
نویسنده آنکه بنویسد که چیزی نویسد که برو املا نکرده باشند از زیادت ونقصان و
تقدم وتاخیر واجل واضرار گواه آن باشد که گواهی بخلاف دهد یا گواهی
را پنهان کند این قول طاوس است وحسن بصری وبعضی دیگر گفتند که اضرار ایشان آن
بود که مردی بیامدی بری را گفت چیزی بنویس وگواه را گفت گواه شو ایشان گفتند
ما مشغولیم کسی دیگر را بگو ونرفتی والحاح کردی وگفتی خدا ترا فرموده وبر تو واجب
کرده خدای تعالی این آیه فرستاد وازین کره نهی کرد واگر ایشان نهی کنند از فرمان حق
بیرون آمده باشند از خدای بترسید واز معاصی اجتناب کنید تا مستحق عقاب او
نگردید وخدای شما را احکام شرع می‌آموزد آنرا الا انچه صلاح دین ودنیای شما
در آنست برای انکه عالمست بجمله چیزها ومفاسد او داند وشما نه ایند وان کنتم علی
سفر فعدة من ایام اخر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فان امن
بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا
الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم ۵

سبوم الرعا

میگوید که اگر شما در سفر باشید ونویسنده نیابید یا آلت از کاغذ وغیره خواهید
که مال ضایع نشود رهنی بستانید وقبض کنید واجماعست که رهن درست نباشد
الا بقبض وآیه اگرچه بذکر سفر خصوص یافت خلاف نیست در حضر رهنست و
رسول صلعم طعام خرید بنسیه از جهودی ودرع خود نزد او گرو نهاد ومجاهد گفت
گفته‌اند روا نبود الا در سفر بهنگام عدم کاتب پس اگر امین دارد بعضی از شما بعضی را اگر
نسیه دین امین باشد وصاحب حق را بقول او وثوق بود ورهن نخواهد باید که
او نیز خلاف نکند وامانت بجا آرد وانچه در ذمه او بود بگذارد واز خدای
بترسد ودر انچه او را امین داشته‌اند باید که خیانت نکند انکه حق جل وعلا گواهان را
موعظ میکند ومیگوید گواهی باز مپوشید گواهی هر که بپوشد دل او بزه کار بود برای
آن حواله بدل کرد که کتمان فعل دل بود وخدای تعالی داناست بدانچه شما میکنید
ولله ما فی السموات وما فی الارض وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء
قدیر ۵ حق جل وعلا بیان احکام شرعی کرد باز نمود که انچه من فرمودم نه که مرا بدان
حاجتی است بلکه از بهر تو نفع وصلاح تو فرمودم جمیع ملک آسمان وزمین مراست
اگر ظاهر کردانید انچه در دلهای شماست یا باز پوشید از شعبی ومجاهد وعکرمه گفتند
مراد بدین اسرار واخفا شهادتست دیگران گفتند موالات کافرانست بیانش
انکه در سورهٔ ال عمران است قوله تعالی قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه
یعلمه الله واین قول مقاتل وواقدیست بعضی دیگر علما گفتند عامست لیکن
منسوخست بآیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها رسول صلعم گفت ان الله
تجاوز لامتی عما حدثت به انفسها ما لم یتکلم او یعمل به یعنی خدای تعالی از امت من درگذرد
انچه نفسهای ایشان بآن حدیث کند مادام که نگویند یا نکنند واین قول عبد الله مسعود
وابن عباس وابو هریره است وقول ضعیف از انکه دلیل که دلالت کرد ماهست بر نفی

تکلیف ما لا یطاق و آن از حکیم جایز نبود چه آیه مشتمل اعتقادات و ارادات
باشد ازانکه گفت بیامرزد آنرا که خواهد از مستحقان عذاب و عقاب کند آنرا که خواهد
از ایشان و این آیه دلیلست که خدا راست که عفو کند از گناه کاران که اگر وا کرد واجب بودی
عذاب کردن ایشان چنانکه اهل وعید گویند تعلیق آن بمشیت کردن نیکو نبودی
و خدای تعالی بر همه چیز قادرست جماعتی گفته اند که خدای تعالی بنده را بهمه فعلی از
افعال محاسبه کند چنانکه هرچه از آن قبول عمل کرده باشد آنرا بقیامت عقوبت کنند
و اگر توبه نکرده باشد بدل با عزم نکرده باشد بران از معصیت آنرا جزا به بیماری و آفات
و مصائب کند و درین خبر روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که بنده آنچه باو رسد از رنج
و نکبتی و چیزی ازو ضایع شود چیزی که در آستین او بود و او در گریبان طلب کند
تا بیافتن غمی بدل او رسد و درین خبری روایت کرده اند از پیغمبر صلعم همه کفارت او بود که
تا بیرون آید از گناه پاک شود چنانکه زر که از کوره زرگر بیرون آید و نیز آنحضرت
فرمود که لا یصیب المؤمن نصب ولا وصب ولا مخمصة حتی الهم یهمه ولا اذی الا
کفر الله به من خطایاه مؤمن را هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد و چیزی که ازان غمگین
شود الا که خدای تعالی ازا کفارت گناهان او کند و امام جعفر صادق ع گفت اگر
اظهار کنید آنچه در دل دارید از ایمان پنهان کنید و یا قرع گفت آنچه آشکارا کنید از
افعال ظاهر و مردم آنرا ببینند و آنچه پنهان از مردمان کنید و نه دانند خدای بر بد دو
جزا دهد در خبرست که روز قیامت بنده را بحساب گاه آرند و صحیفه اعمال او در دست
او نهند او نامه باز کند در اول صحیفه حج مبرور بیند و ساعتی در و نگرد و اندیشه کند
من حج نکرده ام ندا خطاب آید که برخوان صحیفه عملت را گوید خداوندا سهو و غفلت
بر تو روا نیست من در دنیا حج نکرده ام و اینجا حج مقبول نوشته اند حق تعالی گوید تو
حج نکردی فلان روز یاد داری که تا فلج میگذشت ثواب در حج که دانستی و گفتی
ای کاشکی من این استطاعت داشتمی تا با ایشان رفتمی من صدق نیت ترا دانستم در دیوان

تراونوشتم که حج مبرور کرده قبول دهاز صفوان روایت کند که گفت با عبدالله عمر بودم
در طواف که مردی آمد و از وی پرسید که یا ابن عمر از پیغمبر صلعم چه شنیده گفت شنیدم آنحضرت
گفت روز قیامت بنده بعرش خود نزدیک آرد و گناهان او شما با او تقریر میکند
و میگوید که ای بنده من یاد داری که فلان روز فلان گناه کردی او گوید بار خدایا
چنین است که تو فرموده همه کرده ام گوید بنده من از تو پوشیدم آن مر او فرشتگان را بران
اطلاع ندادم اکنون ترا عفو کردم و بیامرزیدم با مومنان خطاب الهی چنین بود و با کافران
و منافقان بر ملا خلق علی رؤس الاشهاد ندا کنند هؤلاء الذین علی ربهم الا
لعنة الله علی الکافرین آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون
کل آمن بالله و ملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله
وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر عبدالله عباس گفت
رسول صلعم گفت که در شب معراج که مرا باسمان بردند چون بسدرة المنتهی رسیدم مرا تحفه
دادند نماز پنجگانه و خواتیم سورة البقره و آمرزش امتانکه شرک نیارند از امت
من و گفت خدای تعالی کتابی فرمود نوشتن پیش ازانکه آسمان و زمین آفرید بدو هزار
سال و آن دو آیتست که ختم سوره البقره بدان کرد و هیچ خانه نیست که درخبر این دو آیه بخوانند
که شیطان گرد آن خانه گردد درخبرست که رسول صلعم را گفتند از خانه ثابت بن قیس نوری
بر می آمد چون چراغی تابان گفت همانا آخر سوره بقره می خواند او را گفتند چه خوانی گفت
آخر البقره آمن الرسول درخبرست که این آیه در شب معراج فرو د آمده است برسول خدای در
در زیر عرش چون خدای تعالی گفت یا محمد سل تعط بخواه تا بدهم گفت التحیات لله و
الصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات جوابش دادند که السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته آنحضرت موافقت را گفت السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد
عبده و رسوله خدای تعالی این آیه فرستاد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه ایمان آورد

ورسول خدای بدانچه خدای بدو فرستاد و مومنان هم ایمان آوردند بخدای و فرشتگان و
کتابها و رسولان او گفتند تفریق نکنیم میان هیچکس از ایشان یعنی پیغمبران او چنانکه
جهودان کردند و گفتند نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَنَكفُرُ بِبَعضٍ و گفتند فرمان تو شنیدیم و
مطیع تو گشتیم بخلاف آنکه جهودان گفتند سَمِعنَا وَعَصَينَا حکیم ابن جابر روایت میکند که
جبرئیل ع آمد و این آیه آورد و گفت خدای بر تو و امت تو ثنا گفت اکنون بخواه تا بدهند
و بتلقین خدای سوال کرد و گفت غُفرانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيكَ المَصِيرُ آمرزش تو میخواهیم بار
خدایا و بازگشت ما هم بتست آنجا که هیچکس دیگر را حکم نباشد لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفسًا إِلَّا
وُسعَهَا لَهَا مَا كَسَبَت وَعَلَيهَا مَا اكتَسَبَت خدای تعالی درین آیه بیان فساد قول آنها
میکند که تکلیف ما لا یطاق روا میدارند و رد گفتار ایشان کرد و میگوید خدای
تکلیف هیچ تنی نمیکند مگر بود طاقت او و وسع نام چیزیست که واسع باشد بر مرد بر حقیقت
و گفته اند وسع دون طاقت باشد دلیل بر آنکه خدای ما را تکلیف دون وسع ما کرده
آنست که یکی از ما طاقت آن دارد که در شبانروزی بیش از هفده رکعت نماز بگزارد
و در سالی بیش از یکماه روزه دارد پس خدا ما را بدون وسع تکلیف کرد سفیان عیینه گفت
الا یسرها لا عسرها تکلیف نکرد الا خواری و آسانی یعنی آنچه آسانست کردن او تکلیف
نکرد هیچکس را بطاقت او و اگر تکلیف طاقت کردی مکلف در رنج افتادی پس تکلیف دون
طاقت کرد آنگه گفت ما را از آنچه میورزیم هیچ نفعی و از آنچه نهی میکنیم هیچ ضرری بما نرسد او
راست خیر و ثواب و نفع آنچه کرده بود و بر و بود گناه وزر و وبال و عقوبت آنچه کرده باشد
باین آیه عاقل را شبهه نماند در آنکه جزا بر عملست و خدای تعالی با مکلفان کار بر وفق
عمل ایشان خواهد کرد از عدل کند هیچ ظلم نکند و اجل جلاله منزه است و متعالی از آن
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذنَا إِن نَسِينَا أَو أَخطَأنَا رَبَّنَا وَلَا تَحمِل عَلَينَا إِصرًا كَمَا حَمَلتَهُ عَلَى الَّذِينَ
مِن قَبلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعفُ عَنَّا وَاغفِر لَنَا وَارحَمنَا أَنتَ
مَولَانَا فَانصُرنَا عَلَى القَومِ الكَافِرِينَ ای خداوند ما را مواخذه مکن اگر فراموش کنیم

[illegible]

باخطایی کنیم کلبی گفت بنی اسرائیل هرگاه چیزی فراموش کردندی آنچه ایشان را فرموده بودند
یا خطایی کردندی خدای تعالی طعامی یا شرابی بر ایشان حرام کردی اگر این قول درست
باشد بر وجه تفسیر مصلحت بوده باشد نه بر وجه عقوبت گفته اند که ایشان یعنی ترکت
ابن زید گفت اگر فراموشی کنیم چیزی از فرایض و واجبات تو یا ارتکاب کنیم چیزی از محرمات
تو عبدالله عمر از پیغمبر صلعم روایت کرد که رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه
از امت من برداشته اند خطا و نسیان و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند بار خدایا بر ما منه
عهدی و میثاقی یعنی تکلیفی که قیام بر آن به دشواری توانیم کرد پس ما را بر آن مواخذه
مکن چنانکه جهودان را بیانتی وَأَخَذتُم عَلَى ذَلِكُم إِصرِي و این قول مجاهد است عطا
و ضحاک گفتند مراد بامر ثقلست یعنی بار گران بر ما تکلیف منه چنانکه نهادی بر آنانکه پیش
از ما بودند و آن آنست که در اخبار می آید خدای تعالی در شبانروزی پنجاه نماز بر امت موسی
نهاد و ایشان را بزکوة ربع مال فرمود چون جامه ایشان پلید شدی بایستی بریدن و نماز
جز در مسجد روا نبودی و چون گناه کردندی علامت آن گناه بر روی ایشان پیدا آمدی
و چون در سرای معصیتی مشغول شدندی بر در سرای بخطی روشن پیدا شدی که فلان با فلان
سر ابطلان کار قیام نمودند و دلیلش وَيَضَعُ عَنهُم إِصرَهُم وَالأَغلَالَ الَّتِي كَانَت عَلَيهِم رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلنَا این دعا نیست که غرض او عبادت است اگر ما این دعا نکنیم خدای تعالی خود
نخواهد کرد اگر چه این دعا کردن ما را عبادتی بود چنانکه گفت قُل رَبِّ احكُم بِالحَقِّ ضحاک
و ابن سنان گفتند در جواز تکلیف ما لا یطاق یعنی دیگر گفتند که مراد حدیث نفست و وسوسه
بعضی دیگر گفتند محبتست دیگران گفتند عشقست بجای معاد گفت اگر قیامت عذاب
من بودی عاشقان را عذاب نکردمی برای آنکه گناه ایشان اضطراری بود نه اختیاری اصمعی
گفت دیوانه دیدم سخت زرد روی نحیف اندام کوزه کاذرس در گردن او کرده او را می نبجایند
چون مرا دید گفت یا اصمعی صف لی بعض ما یعذب الله به اهل النار و صفتی از برم
بعضی آنچه خدای عذاب کند بآن اهل دوزخ را و من وصف آن میکردم گفت بخدای

گرا کرا ایشان را بحجت و بعذاب کردی در سختتری دوزخ بودندی واعْفُ عَنَّا بار
خدایا از تقصیر ما درگذر و ما را عفو کن ما را بیامرز و بر ما ببخشای و رحمت کن کی
بنجات برسیم مگر برحمت تو و گفته اند کی ما را عفو کن از اقوال و بیامرز از افعال و رحمت کن
بر ما از ضمایر و اسرار گفته اند که عفو کن از صغیره و بیامرز از کبیره و رحمت کن بر ما از سوء
سرایر که تو خداوند ما ای بسیه و ناصر ما بس ما را نصرت ده بر قوم کافران عبد الله عبک
گفت بنده چون این آیه بخواند چون به آنجا رسد که غُفْرَانَكَ رَبَّنَا خدای تعالی گوید غفرت
لک بیامرزیدم ترا و چون گوید رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْ عَلَيْنَا گوید من بر شما چیزی ننهم که طاقت
آن ندارید چون گوید وَاعْفُ عَنَّا گوید عفو کردم چون گوید وَاغْفِرْ لَنَا گوید بیامرزیدم
چون گوید وَارْحَمْنَا گوید رحمت کردم چون گوید وَانْصُرْنَا گوید نصرت کردم بر کافران

سورة آل عمران مدنیت دو دویست و دو آیه است هر که این سوره بخواند بر ایتی امانش
بدهند بر پل دوزخ در خبر می آید که هر که در شب جمعه سوره آل عمران بخواند فردای قیامت او را
دو پر دهند تا بر صراط می پرد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الٓمٓ اللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ کلبی و ربیع گفتند
و ابن انس که این آیه که در اول سوره است تا بقصه مباهله در ترسایان نجران آمد و ایشان شصت
و شصت مرد بودند چارده از اشراف از این چارده سه مرد بودند که مقدم بودند عبد المسیح و
ایهم و ابو حارثه بن علقمه و این حبر و عالم ایشان بود در مدینه آمدند نماز دیگر با جامه‌های نیکو
مردی صاحب جمال و نیکو آراسته چون در مسجد بنشستند و تامل کردند تا وقت نماز ایشان در
آمد دستوری خواستند از پیغمبر نماز خود بکردند و روی بمشرق کردند رسول ایشان را گفت اسلام
آرید گفتند آورده‌ایم پیش از آنکه تو آمده‌ای گفت دروغ میگویید اسلام چگونه باشد با آنکه
خدای را فرزند گویید و صلیب پرستیده‌اید و گوشت خوک خورید گفتند عیسی که بود گفت پیغمبر خدای

و بنده او

و بنده او گفتند هیچ بنده باشد از مخلوقات بی پدر گفت از قدرت خدای بدیع نیست
لیکن نمیدانید که فرزند با پدر ماند گفتند بلی گفت خدای را مثل و مانند نیست با او چگونه
ماند عیسی زنده بود فنا پذیر خدای تعالی زنده است که نمیرد و خلق را حافظ و خالق
خلقانست و عیسی این نتواند که هیچ چیز بر خدای پوشیده نیست در آسمان و زمین
و عیسی از آن هیچ نداند گفتند همچنین گفت نه خدای تعالی صورت عیسی و ما در
بنگاشت چنانکه خواست گفتند بلی گفت میدانید که خدای تعالی مستغنی است از طعام
و شراب و حدث و عیسی طعام و شراب خورد و او را حدث بود گفتند همچنینست گفت
نمیدانید که عیسی از مادر کودک زاده بود چون دیگر کودکان انگه بغذا و تربیت
بزرگ شد گفتند بلی گفت چون بدین اقرار دارید چون گویید عیسی خدا است خدای تعالی
در اوایل سوره آل عمران بفرستاد تا بس هشتاد و دو آیه اختلافی که الم است گفته وجهی
بنود اعاده کردن آن میگوید منم خدای میدانم که اسرار ضمایر خلایق خدای که هیچ خدای
نیست جز او زنده و پاینده فرو فرستاد بر تو ای محمد کتابی را که ذکر او کرده است
در توریت و انجیل که آن کتاب قرآنست و آن حروف مقطوع است جوالحمی بحق فرستاد
بباطل درست و راست و بر است دارنده است آنرا که از پیش او بود از کتابها پیغمبران و شرایع
ایشان و فرو فرستاد توریة و انجیل را پیش از این تا هدایتی و راه نماینده باشد مردمان را
در حق نزول فرقان فرمود و در حق توریة و انجیل انزل گفت برای آنکه قرآن آیة آیة فرستاد
و توریة و انجیل را یکبار فرستاد توریة از توریه گرفته اند از برای آنکه بیشتر از دعا
و تلویحات و بزبان عبری توروتو باشد یعنی شریعة و انجیل را از طغیه بخلاف گرفته آمد
یعنی واسع برای آنکه خدای تعالی بر ایشان موسع کرده و بسریانی انگلیون بوده و فرو
فرستاد فرقان را یعنی آنچه بدان فرق کند میان حق و باطل و سدی گفت تقدیر چنین
کرده است وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ لِلنَّاسِ و گفته اند مراد بفرقان نصرتست برای آنکه
نصرت از آسمان آید بدرستی که آنانکه بخدا و آیات او کافر شدند ایشان را عذاب سخت

باشد و خدای تعالی عزیز و غالبست همه در قبضهٔ قدرت او و نیز از بهر مصلحت تعجیل عقوبت
نفرماید از بهر آنکه هیچ چیز از و غائب نشود خداوند انتقامست انتقام تمام کشد از ایشان
بحسب استحقاق ایشان إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ
فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ براستی و حقیقت بر خدای
تعالی هیچ پوشیده نیست نه در زمین و نه در آسمان مقادیر آنچه مستحق او و نیز از اجر
ثواب و عقاب بر و مخفی نیست از بهر آنکه عالم الذات یا کمال عالمی با کمال قادریست
دیگران نتوانند او تواند اوست آن عالم و قادری که در رحمها صورت نگارد چنانکه خواهد
صورتگران از آن احتراز کنند سر قلم از ادب نگاه دارند و از تاریکی سه گانه تاریکی
شب و تاریکی رحم و تاریکی شکم مادر بر آب صورتی نگارد که جمله مصوران از آن عاجز
مانند رباعی از روی تو نسخهٔ یحیی بر دستند انجا که دو صد بت که جایک دستند
در پیش مثال روی تو بنشستند انگشت گزیدند و قلم بشکستند ایشان با آن همه
برابر نبی معنی او بی آلت برارد با چندین معانی از پارهٔ چشم بینا از پارهٔ استخوان گوش
شنوا از قطرهٔ گوشت زبان گویا از قطرهٔ خون دل دانا پدید آورد و تن تو بر مثال
کوشکی آفرید بنایان عالم اساس و قاعده کنند و هر چند بالاتر برند میلها شود
قاعدهٔ کوشک وجود تو از ساقهای پا دست تو نهاد و هر چه بالاتر است ستبرتر کرد که
تا بدانی که این بنای صانع بر نیاست چنانکه او با کس نماند فعل او با کس نماند در صدر
کوشک وجودت پای بتوبه تا او نپذیرد و دست نگیرد و او پادشاه ایشان رعیت
او امیر و ایشان خدم حق تعالی روا نداشت از حکمت خود هفت عضو را بی زمین بگذارد
کی روا دارد که هفت اقلیم را بی امامی رها کند هرگز چنین نکند تا زمان بود امام
امام را باید شناخت من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی
پیغمبر صلعم خود گفت هر که بمیرد و نشناسد امام زمان را مردن او مرد جاهلان
باشد و این خبر دلیلست بر آنکه زمانه بی امام نباشد پس تعالی در تحقیق اوست در

نگارد در

نگارد در رحمها چنانکه خواهد یکی را سیاه و یکی را سفید یکی را زشت و یکی را خوب
دراز و کوتاه نر و ماده هیچ خدائی نیست الا او عزیز است اگر نام او بر دیگران نهند بر دون
او معبود دی کبریا او را مذلتی حاصل نشود غالبست تواند که قهر کند حکیمست
انچه کند بحکمت و صواب کند هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ
مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ
فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا
أُولُو الْأَلْبَابِ وآن خدا است که کتاب یعنی قرآن را بر تو که محمدی فرستاد از ین
کتاب آیتها که محکمست و آن آنست که بظاهر آیه مفهوم شود و آن اصل کتابست و ام
بر آن گفت مرجع متشابه و حمل متشابه بر آن کنند امهات نگفت برای آنکه این آیات
در حکم چون یک آیه است آیات دیگر متشابه است که مراد او مشتبه باشد از ظاهر سخن
معلوم نگردد و بعضی گفتند محکم ناسخ است که بر و عمل باید کرد و متشابه منسوخست
که با و ایمان باید آورد و عمل نباید کردن عبدالله عباس گفت محکم حلال و حرام
فرایض و احکامست و متشابه امثال و مواعظ و گفته اند محکم آنست که علما تاویل
و متشابه آن بود که تاویل آن ندانند و بدانکه همه قرآن بوجهی محکمست بیانش الر کتاب
احکمت آیاته یعنی جملهٔ آیاتش محکمست هیچ نقص بر و راه نیابد و متناقض نشود لا یاتیه
الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و بوجهی دیگر متشابه است چنانکه گفت کتابا
متشابها یعنی بیکدیگر مانند در احکام و اعجاز و بروایتی دیگر از ابن عباس متشابه
حروف تهجیست که در اوایل سوره است جماعتی جهودان بنزدیک رسول صلعم آمدند و گفتند
شنیدیم که از جملهٔ آنچه فرود آمد بتو الم است بخدای بر تو که چنینست گفت آری گفتند
اگر این درست باشد چنان می نماید که ملک امت تو هفتاد و یک سال باشد و این از حساب
جملست الف یکیست و لام سی و میم چهل هفتاد و یک باشد گفتند با محمد دیگر از این چیزی هست

گفت المص گفتند ازین بیشتر است صد شصت و یکسال گفتند دیگر هست گفت المر گفتند
این درسند مختلط گشت بر ما مشتبه شد ندانیم بر کدام گیریم بر کمتر یا بیشتر و ما با
این ایمان نیاریم خدای تعالی این آیه فرستاد که هو الذی انزل علیک الکتاب
بالحق او آن خدایست که بر تو آیاتی محکم فرستاد که آن اصل کتابست دیگر متشابه اما
آنکسانی که در دلهای ایشان زیغی و تنگی بود از پی آن روند که متشابه بود برای طلب
فتنه و تاویل او ربیع گفت که این آیه وفد نجران اند که ایشان با رسول صلعم در عیسی
خصومت کردند گفتند تو میگویی که او کلمه خدا و روح اوست گفت بلی گفتند ما را این بسنده است
خدای تعالی این آیه فرستاد کلبی گفت جهودانند چنانکه گفته شد بعضی دیگر مبتدعانند
عایشه گفت رسول صلعم چون این آیه خواند گفت چون آنانرا ببینید که طلب تاویل
متشابه کنند و متشابهات قرآن تمسک و تعلق کنند و بران جدل کنند ایشان
آنانند که خدای تعالی خواست که ایشانرا از احتراز کنند و با ایشان ننشینند تاویل آن
بود که معنی با او شود از اول کشف معنی آیات محکم تفسیر و بیان آیات متشابه
را تاویل از انکه بیان کرد و گفت تاویل آن جز خدای نداند و دیگر آنانکه در علم
ثابت قدم باشند و پایرجای یعنی تاویل آن خدا داند و کسانیکه علم آن از خدای
باز گرفته باشند و گفته اند معنی آنست که تاویل این جز خدای نداند اما راسخان
و ثابت قدمان در علم میگویند که ما بدان ایمان آورده ایم همه از نزدیک خدای
ملکست و او فرستاده است و این بهتر و نیکوتر است از بهر آنکه خدای این کتاب را بلغت
عرب فرستاد و در الفاظ قسمی نیست الا آنست که بعضی از آن بتدبر و تامل بدانند
معنی بعضی چون بسمع رسد معلوم گردد در حکمت نیکو نبود که با رسول خطابی داند و در آنجا
که عالمان ربانیند از اهل بیت و صحابه دانند عبد الله عباس چون این آیه بخواندی گفتی
انا من الراسخین فی العلم من از راسخان علمم که تاویل متشابه دانم خلاف کرده اند
که این راسخان علم که اند بعضی گفتند مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و غیر او

در تفسیر اهل

در تفسیر اهل البیت است که مراد براسخان علم اهل البیت است انانکه علم ایشان
علم رسول بود و علم رسول از تلقین جبرئیل ع علم جبرئیل از لوح محفوظ از قبل رب العزة
عجب از آنها که روا دارند که تاویل متشابه جهودان دانند و اهل بیت رسول ندانند
انس مالک روایت کند از ابو الدردا که از رسول صلعم پرسیدند که راسخان علم کیستند
گفت آنکس که سوگندش راست بود و زبانش صادق و دلش مستقیم و بطن و فرجش عفیف
باشد و این صفت معصومانست کمیل زیاد گفت روزی امیر المومنین علی ع دست من
بگرفت و مرا از کوفه بیرون برد چون بصحرا شدیم آهی بر از دل گرم بر آورد و گفت یا کمیل
ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها این دلها جز آنهاست بهترین آنست که نگاه دار
تر بود نگاهدار انچه ترا گویم و گفت الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی طریق نجات و همج رعاع
اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجؤا الی رکن وثیق مردمان
سه نوعند عالمند و متعلم عالم ربانی متعلم بر طریق نجات و ازین دو در گذشته
همج و رعاع اند همچو مگس آب چون خشک شود طعمه آتش را شاید بدنبال هر آواز
آواز کنند و بروند بر بادی که بجهد میل کنند بنور علم روشنایی نجسته باشند در
علم التجا بر کنی وثیق نکرده باشند یا کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال و مال
از نفقه بکاهد و علم از نفقه بیفزاید دوستی علم عالم را دینی که بدان جزا دهند و خدایرا
بدان پرستند و کمال طاعت بدان بود در حیوة و ذکر و ثنای نیکو بان بود بعد از وفات
علم حاکمست و مال محکوم ای کمیل خازنان در آن حال که زنده باشند مرده اند و عالمان تا وقت
مرده باشند زنده اند تا جهان ماند عالمان مانند اشخاص ایشان مفقود بود و مثال
ایشان در دلها موجود آنگه گفت هاهای اینجا علم بسیارست اگر کسی را یابم که بردارد و تحمل
کند و اشاره بسینه مبارکه خود کرد در حدیث دراز که وصف اهل روزگار و عالمان
خود کرده در آخر کلام گفت بار خدایا زمین خالی نباشد از حجتی از آن تو بر خلق اما
ظاهر مغلوب یا خائف مغمور ظاهر مغلوب چون او که اول ائمه است و خائف مغمور

وزنندش که آخرین امه است برای آنکه تا حجتهای تو باطل نشود کما انبعد اذ ذلك بعده و منزلت
بزرگ خدای بدینسان حجت خود را نگاه دارد در دل خود اشتباه ننهد خلق علم ایشان را بر حقایق
ایمان واقف گردانیده باشد ایشان را راحت یقین خویش آمده باشد مستانس باشند
بدانچه جاهلان از آن مستوحش باشند و آنچه مترفان و متنعمان را درشت آید ایشان را نرم
آید صحبت ایشان با دنیا باشد با تنهای ایشان تنها معلق باشد ایشان خلفای خدای باشند
در زمین و حجج او بر بندگانش آنگه گفت آه شوقا الی رؤیتهم آنکس که این داند بنزدیک تو
راسخ نباشد و آنکس که این تواند شنید و فهم نتواند کردن بنزدیک تو هم راسخ باشد
و هم ناسخ راسخ علم آن باشد که بتاویل متشابه عالم بود چنانکه محکم بر متشابه بود آنجا
شمشیر زند بیان راست بود که محکم به تیغ در گلوی او باید کرد از پیغمبر صلعم مرویست که گفت
منكم من يقاتل على تاويل القرآن كما قاتلت على تنزيله یعنی از شما کسی باشد که بتاویل قرآن
کارزار کند چنانکه من بتنزیل او کردم هر کسی گفت منم یا رسول الله گفت نه و لکن خاصف
النعل آنکس که نعل را پینه میزند نگاه کردند امیر المؤمنین علی ع در حجره بود آنکه نعل
رسول را پینه گرفته نیکو کرد پس راسخ او بود و اولاد وی باز دیگر و ما یذکر
اندیشه نکند الا خداوند عقل که در آیات تدبر و تفکر کند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ربنا انك جامع الناس
ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد اینها که راسخند در علم میگویند بار خدایا
مگردان دلهای ما را یعنی لطفها که دلهای ما بدان بر مستقیم باشد و از حق مایل نشود از ما
باز مگیر بر سبیل عقوبت ما را خذلان مکن چون یکبار یا دو بار زیغ کرده باشیم تو ما را با
خود مگذار چنانکه با کافران کردی یا با منکران ایشان که گفتی فلما زاغوا ازاغ الله
قلوبهم بار خدایا چنانکه دلهای ایشان بجنبانیدی چون ایشان بجنبیدند ما را دلهای
محبتان پس از آنکه ما را راه نمودی بایمان و الطاعة و توفیق دادی و تسهیل سبیل و بیان و نصب
ادله و راه حجت علم و آنچه اسباب معدات ماست ما را از خزاین رحمت خود مددی و سعه ای

بتاویل

بخشاینده

بخشاینده بر ما ببخشای که تو بخشاینده بر حقیقت مراد برحمت در این آیت توفیقست یعنی
ثبتنا على الايمان والهداية صادق ع گفت مراد لزوم خدمت در کار است بر وجه
سنت بخلاف بدعت ام سلمه گوید که رسول صلعم در دعا بسیار گفتی اللهم مقلب القلوب
والابصار ثبت قلبي على دينك ای بار خدایا تو جمع گرداننده مردمانی روزی که در آن
هیچ شکی نیست یعنی روز قیامت برای آن گفت که شک شنیدند که کافران در آن شک کردند
بحقیقت و درستی که خواهد بود و این مبالغه باشد از صحت وقوع و وجود کار آنکه
عدول کرد از خطاب با غیبت و این نوعی باشد از فصاحت و گفت خدا وعده خود
خلاف نکرد آنچه وعده دهد براید ببود ان الذين كفروا لن تغني عنهم اموالهم
ولا اولادهم من الله شيئا واولئك هم وقود النار كدأب آل فرعون و
الذين من قبلهم كذبوا بآياتنا فأخذهم الله بذنوبهم والله شديد العقاب
میگوید براستی و حقیقت که آنانکه کافر شدند و انکار کردند وحدانیت و یگانگی
خدای را و بمال و زن و فرزند غره شدند و پنداشتند که مالهای ایشان را کفایتی
بود و نفعی کند بد تصور کردند آنرا که ایشان را هیچ سودی نکند فردای قیامت ایشان را
مال مار گردد و فرزند بند شود و بیم هم باشد اقارب عقارب باشند کس کسی را حمایت نتواند
کرد لا تجزي نفس عن نفس شيئا بمال و ملك کسی را باز نخرند و فدیه قبول نکنند فلن
يقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدى به مال عذاب خدا را دفع نکند
فرزند عذاب باز ندارد ایشان را کزین اعتماد کردند و این حساب برگرفتند و قود آتش
اینکه دوزخ شوند چنانکه آل و اتباع فرعون چون عذاب خدای بر ایشان رسید و عقاب
او ملک و مال ایشان را فنا کرد پس خوی و عادت این جماعت چون آل فرعون و کسانی که
پیش از این بوده اند تکذیب کردند آیات ما را دروغ داشتند و تصدیق نکردند لاجرم خدا ما
ایشان را به بدروغ ایشان بگرفت و بگناهان شان مواخذه کرد در دنیا و در آخرت
بعذاب شان مبتلا کرد و عقاب خدا سخت است و او عقوبت سخت کند چنانکه

رحمت او و اسعت و نعمت او اعلام قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ
بِئْسَ الْمِهَادُ ۝ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ
كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً
لِأُولِي الْأَبْصَارِ ۝ بگوای محمد این کافرانرا که زود باشد که بر شما غلبه کنند و شما مغلوب
شوید و در دنیا و در آخرت و بد بستریست دوزخ و بد جاییست آن کافرانرا اینجا مقهور
باشند و آنجا معذب خسر الدنیا والآخرة مقاتل گوید که این کافران مشرکان مکه
اند چون این آیه آمد رسول صلعم گفت إن الله غالبكم و حاشركم الى جهنم دلیل برین سيهزم
الجمع ويولون الدبر ۝ عبدالله عباس گفت که جهودانند چون رسول صلعم روز بدر مشرکانرا
غلبه کرد جهودان گفتند بخدای که او پیغمبرست که ما را وعده کرده اند و ما نعت و وصف او
در کتاب یافته ایم و رایت منصورست مرد و دیگر خواستند که با و ایمان آرند چون بعضی
احد اصحاب رسول را نکبتی رسید شک آوردند گفتند نه آنکه این مرد که ما گمان می بردیم
و ایمان نیاوردند و در میان ایشان و رسول عهد بود تا مدتی پیش از آن مدت
عهد تباه کردند و کعب اشرف با شصت مرد از جهودان بمکه آمدند بنزدیک ابا سفیان
و با او عهد بستند که دست یکی کنند در حرب رسول علیه السلام آنگه حق تعالی در حق ایشان
این آیه فرستاد تا اینکه گفت شما را دلالتی هست بصدق این مقال که گفتیم ستغلبون وتحشرون
در دو گروه که فراهم رسیدند یکی از رسول و یکی از مشرکان قریش روز بدر که مهتر رسول و
اصحاب او بودند سیصد و سیزده کس بودند بر عدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت هفتاد
و هفت مرد مهاجر و دویست و سی و شش مرد از انصار رایت بدست امیرالمؤمنین امیر صفدر
علی عالی قدر علیه السلام الله الملك الاکبر بود و رایت انصاریان سعد عباده داشت هشتاد شتر
بود و دو اسب یکی از مقداد اسود و یکی از مرثد بن ابی مرثد از سلاح شش درع داشتند و
هشت شمشیر و آنروز جمله شهیدان رسول چهارده مرد بودند شش مهاجر و هشت انصاری
دو گروه یکی کارزار میکنند در راه خدای و گروه دیگر کافران که مشرکان مکه اند و گروهی

ایشان عتبه بن ربیعه بود و ایشان نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند و اول
جنگی که افتاد آن جنگ بود و سبب آن ابو سفیان بود چنانچه قصه او بیاید و این
گروه مسلمانانرا دو چند خود دیدند بیان آنست و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم
قلیلا و یقللکم فی اعینهم کثیرا و گفته اند مشرکان مسلمانانرا دو چند خود میدیدند
عبدالله مسعود گفت که در اول بنگریستیم که ایشان ششصد و شصت مردند بر ضعف هر چند
ساعت در چشم ما حقیرتر بودند تا گمان بردیم که کم از ما اند تا یکی گفت ایشان هفتاد مرد
دیگر صد مرد باشند چون کارزار تمام شد اسیرانرا پرسیدیم که شما چند بودید گفتند
هزار مرد گفته یرونهم بمعنی یظنونهم است قرا گفت اگر چه هم چند مسلمانان بودند
دو چندان بدان گفت مثال آنکه که مردی بکارزار سه مرد باید دیگی حاضر گوید
احتیاج الی مثله مضاف یان یکی باشند و این جواب دقیقی بود که رویة بمعنی علم بود
نه ظن بعد از احتیاج ندارد که ایشان گفتند پیشتر آنگه گفت خدای عز و جل بنصرت
خود انرا که خواهد قوت دهد تا بدانند که رسول صلعم نه بساز و عدة و لشکر خود کردی
بلکه بنصرت خدای و توفیق و تائید او کردی بدرستی که درین عبرتست و پند مرد دانا
بصر و بینایی را از آنکه مردی که از شهر بیرون شدند که بچنین شهر دیگر با جماعتی ضعفا
مهاجر و انصار بی ساز و عدة و آلتی بر سه چهاری بر شتری بی سلاح با چوب و غیره
بیشتر پیاده بیرون بالشکری آراسته از رؤسا و شجاعان حقا و مت کردند ایشانرا بشکستند
و مالهای ایشان بغنیمت گرفتند و مظفر و منصور بشهر آمدند و این جای اعتبار است هلا
و بدان عقل زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ
مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ حق تعالی چون حدیث بدر بگفت
مذمت دنیا کرد تا صحابه رسول علیه السلام میل دنیا و حطام آن نباشد گفت
بیاراستند از برای مردمان دوستی دنیا از شهوات و آرزوها شهوت معنی باشد که بیجا

منتهی کنند تا مزین گشت ایشان را حسن بصری گفت شیطانست زیرا که کار او این بود که از انکه
خدای تعالی مذمت دنیا کرد نشاید که مزین ترغیب و ترهیب او کند انکه خدای این شهوات را
مشتهیات است بیان کرد و گفت از انجمله زنانند و زنانرا برآن تقدیم کرد که سبب افتتان
و حبایل شیطان چنانکه النساء حبایل الشیطان زنان دامهای دیو اند و گفت لا یخلون
رجل بامرأة فان ثالثهما الشیطان دیگر از آن جمله ارزو پسر است رسول صلعم اشعث را
گفت ترا از دختر حمزه هیچ فرزند هست گفت پسری دارم از وی که اگر بدل او جفنه ثریدی
بودی که بمهمان دادمی دوستر داشتمی گفت چرا چنین میگویی انهم ثمرة القلوب و قرة
العین وانهم مع ذلک لمجبنة مبخلة محزنة گفت ایشان میوه دل اند و روشنایی چشم و با این سبب
بخیل واندوهمند دیگر از جمله مشتهیات مالهای بسیار است از زر و نقره و اسبان چراگاه
فرستاده یا نشان کرده بعلامتی و داغی معیر یا غیران از سفیدی پیشانی و دست و پای
ایشان ابوصالح از ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که قنطاری دوازده هزار وقیه
باشد و بروایت حسن بصری از انس از انحضرت دو هزار دینار است ابو نضره گفت پوست
گاوی پر از زر یا سیم باشد و معنی مقنطره بر هم نهاده است امیر المومنین علی ع از پیغمبر
روایت کرد که چون خدای خواست تا اسب بیافریند باد جنوب را گفت من از تو خلقی
خواهم کرد یعنی ان فرشتگان اگر باد جنوب باشند خلقی که عزت اولیای و دوستان من
باشد و مذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من گفتند بار خدایا فرمان تراست خدای تعالی
از باد جنوب اسبی بیافرید انگه گفت من ترا غریب آفریدم و خیر بر پیشانی تو بستم و
غنیمتها بر پشت تو و خداوندان ترا بر تو مهربان کردم و ترا بر همه چیز پرکردانیدم
فانت الطلب وانت للحرب ترا برای طلب دارند و ترا برای حرب دارند من بر پشت تو
مردانی را سوار کنم که تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر میگویند و تو به تسبیح و تهلیل ایشان
تسبیح و تهلیل گوی انگه گفت هیچ تسبیح و تهلیل نباشد از بندگان الا ما انکه آن جواب نه همانکه
گفت چون فرشتگان صفت اسب شنودند و خلقتی را بدید ترا گفتند بار خدایا ما فرشتگان

[illegible]

تکبیر

تسبیح و

تسبیح و تحمید تو میگوییم نصیب ما چیست حق تعالی برای ایشان اسبان ابلق آفرید گردنهای
ایشان چون گردنهای اشتران چون اسب را بر زمین فرستاد پای او بر زمین قرار گرفت
صهیل کرد حق تعالی گفت برکت بر تو باد ازان جانوری که مشرکان بصهیل تو ذلیل
کنم و گوشها پرکنم و دلهای ایشان بتو بترسانم چون خدای تعالی چیزها را بر آدم عرض کرد گفت
بگزین انچه خواهی او اسب بگزید حق تعالی گفت عز خود و عز فرزندان خود اختیار کردی
نازنده باشید برکت من بر تو باد و بر ایشان از خلق هیچ نیافریدم که بنزدیک من محبوب تر
از تو باشد و این که تو اختیار کردی پیغمبر صلعم فرمود که من الخیل فی شقرها خجستگی
اسبان در اشقر است و خباب روایت کند از حضرت رسول ع که گفت اسبان سه اند
یکی از رحمن و یکی از انسان و یکی از شیطان انکه خدایراست انست که در راه خدا بآن
جهاد کنند و برای آن بسبب نرو انچه آدمی راست آنست که برای نسل و بچه دارند و انچه شیطان راست
آنست که برو گرو بندند و قمار بازند و دیگر از جمله مشتهیات اشتر و گاو و گوسفند و غیر
آن از بهایم و کشته و برزگری کردن انچه بیان کرد و گفت متاع و تمتع زندگانی دنیاست
و بنزدیک خدایست جل جلاله بازگشتن نیکو انچه انجاست ولا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر و در انجاست نعمتها اشتها کنند و چشمها لذت بینند قل اؤنبئکم
بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها وازواج مطهرة ورضوان من الله والله بصیر بالعباد بگوای
محمد که خبر دهم شما را بهتر از انکه شما آزاد دوست دارید آخرت و نعمت بهشت و آبادی
بان در می باید و آن کرامت متقیانرا و پرهیزکارانرا نزدیک پروردگار ایشان بوستانها
که در زیر آن جویهای آب روان می رود در خبر است که جویهای بهشت در مغاک نرود بر روی زمین
رود و متفرق نگردد و آب و سبزی از جمله نشرها دیگر است چشمها را سود دارد و روح را
راحت و هر سبزی نباشد جز ثمره بلکه انواع میوه بنزدیک تو آید تا از رنجی کرسنه در
چیدن قطوفها دانیة تا بجوف انقطاع منقضی نگردد و گفت جاودانه در ان مقام

در بازیج

در دیده

بکشند با ناز و نعمت و ایشانرا در انجا زنان باشند مطهره نه چون زنان دنیا بلکه پاکیزه
کردانیده باشند ایشانرا از بول و غایط و حیض و استحاضه و نفاس و بهترین از آن خشنودی
خداست ابوسعید خدری گفت که رسول ع فرمود که خدای تعالی اهل بهشت را گوید ای اهل بهشت
گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک خدای تعالی گوید راضی شدید از من
گویند بارخدایا چون راضی نشویم تو ما را از آن دادی که کس را ندادی حق تعالی گوید
من شما را بهتر ازین دهم و فاضلتر ازین گویند بارخدایا ازین به چه باشد گوید
خوشنودی من چنانکه بان هرگز خشم نباشد گفته اند در بهشت چند چیز است بهتر از بهشت
یکی رضای خدای تعالی دیگر خلود در آن و یکی جوار محمد صلعم و آل او و خدای تعالی
بصیر و بیناست به بندگان خویش جزای عمل بحسب استحقاق بدهد ایشانرا الذین یقولون
ربنا اننا امنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار ۞ الصابرین والصادقین والقا
نتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار ۞ آنکسانیکه میگویند ای خدا ما
بدرستی که ما ایمان آوردیم بزبان اقرار دادیم و بدل تصدیق کردیم و قدم در دایره
ایمان نهادیم دست در رسن معرفت تو زدیم و زبانرا در ثنای تو و جوارح را در عبادت تو
کار میفرماییم و امید آمرزش تو داریم بکرم خود گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب
دوزخ نگاه دار آنگه حق جل و علا صفت متقیان کرد و گفت بر سبیل مدح کسانی اند
که صبر کنند و صبر سه گونه بود صبر بر طاعت و صبر بر معصیت و صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت
آن بود که خود را به نماز بسته دارد و اوقات نماز مراعات کند و روزه و فرض و سنت
را با احتمال مشقت و صبر تلقی کند و زکوة و حج و جهاد نفس خود را مراطی کرداند و چون
مصیبتی بدو رسد گوید انا لله وانا الیه راجعون صفتی دیگر متقیان را آنست که
راست گویان باشند در آنچه گویند امنا و بدل تصدیق کنند احتراز کنند از آنکه در
گفتار ایشان کاستی نیفتد در خبر است که مرد چون یکبار براستگوی معروف شود نام
او در جریده صدیقان نویسند و اگر بدروغ گوی عادت شود نیز دیگر خدای او را از

جد کذابان

و مال خود را

جمله کذابان نویسند و دیگر نمازکنندگان و دعاگویان باشند و آنان که دل خود را در
رضا و طاعت او صرف کنند در خبر است که ما طلعت الشمس قط الا بجنبها ملکان
یقولان اللهم عجل لکل منفق خلفا و لکل ممسک تلفا هیچ روزی آفتاب برنیاید
الا در پهلوی دو فرشته باشند میگویند بارخدایا ببخشی بکرام نفقه کنند مالهای خود را
در راه تو خلفی و عوضی و امساک کننده را تلفی دیگر آنانکه استغفار کنند کاسند و آمرزش
خواهان از خدای بسحرگاهان نمازکنندگان باشند بشب بیانش کانوا قلیلا من
اللیل ما یهجعون ۞ وبالاسحار هم یستغفرون ۞ حسن بصری گفت نماز کنند که
بشب تا وقت سحر با استغفار مشغول شوند عبدالله عمر بشب نماز کردی چون سحر شدی
تا بوقت صبح باستغفار مشغول بودی رسول ع گفت خدای تعالی سه آواز دوست
دارد آواز کسی که قرآن خواند و آواز آنکس که در وقت سحر استغفار خواهد و داود
پیغمبر علی نبینا ع از جبریل ع پرسید که کدام وقت فاضلتر است گفت ندانم الا که در سحر
زیر عرش خدای بجنبد لقمان حکیم پسر خود را گفت ای پسر نباید که خروس از تو زیرک
تر باشد بوقت سحر برخیزد و استغفار کند و تو خفته باشی و در تفسیر اهل بیت است
آیه در حق امیرالمومنین علی ع اما الصابرین فنظیره قوله فی البأساء والضراء
وحین البأس و اما الصادقین فنظیره قوله والذی جاء بالصدق وصدق به و
اما القانتین فنظیره قوله امن هو قانت اناء اللیل ساجدا وقائما و اما المنفقین
فنظیره قوله الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة و اما المستغفرین
من اللیل یستغفرون — فنظیره قوله کانوا قلیلا ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون شهد الله انه لا اله الا هو
والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین
عند الله الاسلام انس مالک روایت کند رسول صلعم گفت هر که این آیه بخواند و در آخر آیه
بگوید وانا علی ذلک من الشاهدین خدای تعالی بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا
برای او استغفار کنند و آمرزش خواهند تا روز قیامت و در خبری دیگر است که هر که این آیه بخواند

خدای تعالی هشت در بهشت برو بکشاید و هفت در دوزخ برو ببندد وابو الیقظان کفت بتجارت
بکوفه آمدم در همسایکی اعمش فرود آمدم در آخر شب این آیه میخواند در آخر شهد الله مسکینت
وَاَنَا اَشْهَدُ بِمَا شَهِدَ اللهُ تعالی وَاَسْتَوْدِعُ هٰذِهِ الشَّهَادَةَ وَهِيَ لِي عِنْدَ اللهِ حتی برادیا
اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ با خود کفتم همانا چیزی شنیده درین باب روز دیکر نزد او رفتم و با او کفتم دوش
این شهادت خواندی و در آخرش کلماتی کفتی درین خبری شنیده کفت بلی کفتم روایت کن
انکه کفت انکه کفت نکنم تا یکسال خدمت در سرای من نکنی و من کار خود تمام کرده بودم و بر
سر راه بازار بکشادم و یکسال تمام کردم بعد از سالی کفتم یا شیخ سال تمام شد کفت شنو
حدیث کرد مرا ابو وایل از ابو عبد الله مسعود که او کفت از رسول خدای شنیدم که هر که این آیت
بخواند و از پی آن کلمات کوید حق تعالی کوید بنده من وفا کرد بعهد من داد اکر دی
امانت من و آن توحیدست و من سزاوارترم که بعهد خود وفا کنم ای فرشتکان من در های
بهشت بروی بکشایید تا برود و در آن از هر در که خواهد و نیز انحضرت فرمود که دو
در هوا بیکدیکر رسید تا یکی دیکر را کفت از کجا می آیی کفت از نزد دیلم سیاه عاصی که
امروز همه روز معصیت میکرد و خدای را می آزرد و اینک دیوان عمل او سیاه بکناه باسمان می برم
آن دیکر کفت و عجب آنست که من بنام او برات از دوزخ بزمین میبرم این فرشته بتعجب فرو ماند
و کفت چکونه است کفت چون شب بیامدی او آیه شهادة بخواند خدای تعالی کفت کناه
و معصیتش را دیکه کاه ایمان او معرفتش کردم در خبرست که مردی برنا بیامد و کشتی کیران
کند نزدیک حجره معتبه سنک بر داشت و بیناد و هر باری که انداخت کفت اشهد
یا حجر انی اشهد ان لا اله الا الله چون شب در خواب دید که قیامت شده و خلق را
در صعید سیاست بداشته اند و ایشان را حساب میکنند نامه او بدست او دادند و
حساب او برآوردند سیاتش بحسناتش بیفزود و او را بسوی دوزخ بردند چون ببدر دوزخ
آن رسید کوهی عظیم حایل شد بدر دیکرش بردند کوه دیکر بیامد و حایل کشت همچنین
تا هفت در دوزخ بردند هر کجا کوهی مانع میشد خزنه دوزخ کفتند شما را با این بنده حجت

کفتند این مرد

کفتند این مرد کواه کرد که خدا یکیست ما روا نکنیم او را تا بدوزخ برند اشارت بکه
مردی سنک را کواه کرفت ان سنک نکذاشت که او را بدوزخ برند کسی که خدا را
هفتاد سال کواه کرفت چون رها کنند کلبی کفت سبب نزول این بود که دو حبر از احبار
شام بمدینه آمدند با یکدیکر کفتند که شهر مانند این مدینه بمدینه پیغمبر آخر الزمان
چون بمسجد در آمدند و حضرت رسول را بدیدند او را بعلامات بشناختند کفتند
یا محمد ما را مسئله ایست اکر جواب دهی ایمان آریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله
از بزرکترین کواهی که در کتاب خدایست ما را خبر ده خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت
کواهی داد که جز او هیچ خدای نیست در معنی کواهی خدای خلاف کرده اند مجاهد کفت حکم
الله خدای تعالی حکم کرد ابن کیسان کفت شهد الله بتدبیره العجیب و صنعه المتقن
و اموره المحکمة لا اله الا هو کواهی داد بتدبیر عجب و صنع محکم و افعال متقن خود که
او جز او خدای نیست چنانکه ابو العالیه کفت وَلِلّٰهِ فِي كُلِّ تَحْرِيكَةٍ وَتَسْكِينَةٍ اَبَدًا شَاهِدًا
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ اَنَّهُ وَاحِدٌ در خبرست که ابو شاکر انصاری با جماعتی
زنادقه در موسم حج نزد صادق عليه السلام آمد و کفت یا ابن رسول الله انک لا هل النجوم
الزواهر و اباؤک کانت بدورا ابو شاکر کفت ای پسر رسول خدای تو یکی از
ستارکان تابانی و پدران تو همچون ماه تابنده بودند و چون ذکر علما کنند
انکشت کنند بتو همچو بجنبانند ای دریای موج زننده مرا خبر ده که دلیل بر حدوث عالم چیست
انحضرت بیضه مرغی طلبید و بر دست نهاد و کفت هذا حصن ملموم داخله غرقئ
رقیق تطیف به کالفضة السائلة والذهبة المائعة ثم انها تنفلق عن صورة کا
الطاوس این حصنی است مصرح و اندرون پوستی تنکست در اندرون او میکرد چیزی
چون نقره روان و زر کداخته پس شکافته کردد از صورتی چون طاووس دیکر در و بلند چیز انکه
نومیدانی کفتند کفت این دلیلست بر حدوث کفت یا ابن رسول الله بدلیل عقلی کفت
خدای تعالی کواهی میدهم که جز او خدای نیست و فرشتکان و مؤمنان از اقرار بانند بیانش

[illegible]

قالوا شهدنا علی انفسنا ای اقررنا رسول صلعم بیامد و دعوی کرد که من فرستاده‌ام
و اورا صمتا و انبازنیست کفتند کواه تو کیست در انکه تو فرستاده‌ئی کفت بار خدایا این کافرا
از من کواه میخواهند کفت من کواه توام قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم بیک کواه کار برنیاید
کفت دیکر با من کواهی میدهد کسی که علم الکتاب و آن پسر ابوطالبست مخالفان کفتند
جهود اند موافقان کفتند آنست که جهودان از زخم تیغ او در دایره اسلام درآمدند
و بعضی مذلت جزیه بر کردن خود قبول کردند رسول را کفتند کواه تو خویشست ما اورا
نشناسیم و کواهی پسر عمت نپذیریم که او از تست کفت انچه سزا انکست بران نهید کواه من باشد
بر صدق این دعوی راوی خبر کوید که ما با رسول بودیم در بعضی راهها اعرابی پیش آمد
رسول کفت از کدام قبیله کفت از فلان کفت کجا میروی کفت با قبیله کفت رغبت در
خیری که مصاحب تو باشد تا قبیله تو کفت چیست کفت انکه کواهی میدهی که خدا یکیست
و من رسول اویم اعرابی کفت ترا کواهی برین دهد حضرت نکاه کرد درختی عادی بر کنار
بیابان بود خشک شده کفت ان درخت مرا کواهی دهد مرد را عجب آمد کفت ای اعرابی
برو وان درخت را پیش خوان و بکوی که رسول خدا ترا میخواند اعرابی رفت و کفت ایتها
الشجرة اجیبی رسول خدای درخت اجابت کن رسول خدایرا درخت بر خود بجنبید و بیخهای
خود را از زمین برکند و زمین میشکافت و پیش رسول ع آمد وبایستاد کفت بچه کواهی میدهی ای
درخت کفت کواهی میدهم که خدا یکیست و تو فرستاده اوی اعرابی کفت درخت کواهی
دهد من اولیترم که کواهی دهم و کفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله و خدایرا
علم کواهی میدهند بر وحدانیت خدای بعضی کفتند پیغمبرانند این کیان کفت صحابه رسول
اند از مهاجر و انصار مقاتل کفت مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام در تفسیر اهل
بیت است که امیر المومنین است بیانش و من عنده علم الکتاب اکر علماء اسلام کویی او
مقدم است واکر اهل بیت او پیشوای ایشانست واکر اهل کتاب او بکتاب ایشان عالم‌ترست
از ایشان چنانچه انحضرت فرمود والله لو ثنیت الوسادة و جلست علیها الحکمت بین اهل

التوریة

التوریة بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل الفرقان
بفرقانهم حتی ما من کل من هذه الکتب و یقول رب ان علیا قد قضا بقضائک
یعنی اکر بالشی بنهند مرا و من بران بنشینم حکم کنم میان اهل توریة و ایشان اهل انجیل — بتوراتهم
بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان تا که مفاخرت کنند
هریکی ازین کتابها و میکویند بار خدایا علی ابن ابی طالب حکم بقضای تو کرد جابر بن
عبد الله انصاری روایت کند از رسول صلعم که کفت عالمی که یکساعت بر بستر خود تکیه کند
در علم خود بهترست از عبادت عابدی که خدایرا هفتاد سال پرستد انس بن مالک روایت
کند از رسول ع که کفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه ایست و درس او تسبیح و بحث او
جهادست و آموختن بدانکه نداند صدقه است و بیاد دادن اهلش قربت و تقرب بخدا
زیرا که علم علامت حلال و حرامست راه بهشت و دوزخست در وحشت انیس است در غربت — و علامت راه
رفیق در خلوت محدث و در سرا و ضرا و دلیل بر دشمنان سلاح و نزد دیگر
غربا خدای تعالی رفیق با او قومی را و ایشانرا در خیرات پیش رو کرداند که بایشان اقتدا
کنند فرشتکان در خلوة ایشان رغبت کنند و بالهای خود را در ایشان مالند و در نماز برای
ایشان استغفار خواهند هر خشک و تر که باشد تا ماهیان دریا و سباع زمین و چهارپایان
آب و آسمان و ستارکان بدانکه حیوة علم در دلست و بینائی نور چشمست از ظلمت بندکان را — دنا ریکو ...
بپایه آزادکان رسانند و بمجالس ملوک افکند اندیشه در و برابر روزه بود و درس او برابر قیام
شب و حلال و حرام باو شناسند و رحم بدان پیوندند علم پیش رو و عمل تابع اوست نیکوبختان را
الهام کنند از و بدبختانرا محروم کنند قائما بالقسط کواهی داد خدای در حالی که قائمست
بعدل و داد یعنی عادلست و از شرط کواه آنست که عادل نبود کواهی او مقبول نبود و عجب انکه — با ... ور که عادل نبود
بنزدیک تو عدالت شرطست در حاکم عدالت شرط نیست که اکر کواه عادل باید حاکم اولیتر که عادل
باشد بنکر که خدای تعالی عدل با توحید جل و عز مقرون کرد تا انجاکه توحید کواهی میدهد عدل
شرط کرد در معرض حال آورد تا بدانی که عدل از اوصاف مدحت و اصل معانی کفتند که معنی قائما

بالقسط در آنست باشند و کفته اند مجازی باعمال العباد بالعدل بنده کانرا پاداش دهد و جزا بسزا کند لا اله

الا هو سیم خدای نیست الا او تکرار برای آن کرد که اول تقریر توحید است و دوم توفیق تعلیم و از صادق

روایت است که اول کفت که من یکی ام دیکر کفت بکو که من یکی ام چنانکه خود را وصف کردم و غالب و محکم کارم

بحقیقت بدانید که دین بنزدیک خدای اسلامست قتاده کفت شهادت ان لا اله الا الله ایمان

آوردن بدانکه رسول آورد از نزدیک خدای این دین خدا که برای خود نهاد پیغمبران از ان فرستاد

و اولیای خود را بدان فرمود و جز آن از بندکان خود نپذیرد و بنده کانرا جز بدان جزا ندهد

وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ

بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ محمد بن جعفر الزبیر کوید که آیة در ترسایان نجران آمد

که خلاف کردند در عیسی و مراد بکتاب انجیلست یعنی خلاف نکردند کسانی که کتاب انجیل دادند

الا پس از انکه علم انجیل بایشان آمد و بیان کرد در وحدانیت خدای تعالی زود حسابست یعنی بر

نیایه که اینها را باپس خود برد و انچه مستحق آنست از عذاب بایشان رساند کلبی کفت در جهودان و ترسایان

آمد چون مسلمانی رها کردند و اختیار ترسائی و جهودی کردند خدای تعالی کفت اهل کتاب یعنی این دو

فرقه خلاف نکردند مکر پس از انکه علم بایشان آمد که دین حق مسلمانیست فطره وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ

وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا

فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ جهودان و ترسایان کفتند ای محمد تو ما را جهود و ترسا

میخوانی و این ما را نیست و دلیل ما اسلام خدای جل جلاله و روی را بدان اختصاص کردم که شریفترین اعضا

است چون روی خاضع و منقاد باشد دیکر اعضا ابا نتوانند کرد و شما جهودان و ترسایان ترسائی و جهودی

بر اسلام اختیار کردید و بدعوی مسلمانی قناعت کردهاید ایمنی من و انانکه پیروان من اند خدای را و فرمان

او را کردن نهاده ایم و کفته اند مراد بوجه نیتست خالص کردهایم خدای را و بکو ای محمد کسانی را که کتاب دادهاند

از جهودان و ترسایان و کسانی را نویسنده نیستند نتوانند خواندن از مشرکان عرب که آیا ایمان آورده اید

کفته اند که استفهامست در معنی امر یعنی اسلام آورید پس اکر اسلام آوردهاند راه راست یافتند چون

رسول صلعم

رسول صلعم آیه برایشان خواند کفتند اسلام آوردهایم جهودانرا کفت چه کویید در حق عیسی او را

پیغمبر خدا شناسید و کلمه او دانید کفتند نه ترسایانرا کفت عیسی را بنده و آفریده خدا

دارید و خدا شناسید کفتند معاذ الله که عیسی بنده باشد و انکه رسول کفت پس شما اول کسی که

ما اسلام آوردهایم اسلام انکس دارد در این که من کفتم خلاف نکند خدای تعالی کفت اکر

ایشان بر کردند و فرمان را قبول نکنند بحقیقت که بر تو بیش از این رسانیدن نیست تو را

اکر قبول کنند نیکو و اکر نه من که خداوندم و لکن بینده بینایم باحوال ایشان و بعواقب

کار ایشان و بمقادیر استحقاق اعمال ایشان از ثواب و عقاب برسد إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ

النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ بدرستی که انانکه کافر شدند بآیات خدا و پیغمبران او را بنا حق

میکشتند و کسانیکه بداد و عدل میفرمودند از مومنان با ایشان قتال میکردند بشارت

ده ایشانرا بعذاب رنجاننده و دردناک ابو عبیده روایت کرد از رسول صلعم که ای انکس

بعذابا یوم القیمة عذاب که سخت تر بود روز قیامت کفت من قتل نبیا انکه پیغمبر را بکشد

بعد از ان انکسی را بکشد که امر و معروف و نهی منکر کند انکه این آیه خواند و کفت بنی اسرائیل در اول

روز چهل و سه پیغمبر را بکشتند پس از ان صد و دوازده مرد برخاستند از عباد بنی اسرائیل با امر معروف و

نهی منکر ایشانرا در آخر روز بکشتند و ایشان آنانند که خدای تعالی وصف ایشان کرد درین

آیة و آیة در حق ایشان فرستاد عبد الله مسعود از پیغمبر صلعم روایت کرد و کفت بد قومی اند

انانکه کسی را که امر معروف کند او را بکشند و بد قومی باشند که امر بمعروف و نهی از منکر کنند

و بد قومی اند که انانکه در میان ایشان مومن تقیه کند انکه حق تعالی کفت ایشان انانند که کردارهای

ایشان و اعمال ایشان باطل باشند و در دنیا و در آخرت برای انکه نه بر وجه مامور کرده باشند و ایشانرا

در قیامت یار و شفیعی نباشد و کفته مراد بآیات درین آیة کتاب قرآنست و آیه را عموم حمل توان

کرد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ

يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ
وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ
كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ كلبی از ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد که از اهل
خیبر در عهد رسول صلعم مردی و زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود شریف بودند و در
توریة حکم ایشان رجم بود بر خاستند و نزدیک رسول ع آمدند باميد آنکه این حکم در شرع
او تحقیق بود و پرسیدند رسول صلعم ایشانرا رجم فرمود نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث گفتند
جرت علینا جور کردی بر ایشان رجم نیست رسول صلعم گفت تو دروغ میگویی بر ایشان رجم است
و در توریة میجنین است گفتند نیست در توریة بیاوردند و بنهادند و گفتند انصاف بده ای محمد
گفت در میان شما که توراة نیک میداند گفتند مردی اعور است نام ابن صوریا بفدک می باشد
کس فرستادند و بمدینه آوردند پس رسول ع توریة خواست جوان بنشست و توریة میخواند چون
باية رجم رسید دست بروی نهاد و بپوشید و نخواند عبد الله سلام برخاست و دست او را از آنجا برداشت
و بخواند آنحضرت فرمود که دانستید که حکم آنست که من کردم توریة موافق قول حضرت در توریة
جنین بود که چون مرد محصن و زن محصنه زنا کنند و بنیه بران باشد رجم باید کرد و اگر زن آبستن
بود صبر کنند تا بار بنهد آنگاه رجم کنند پس بفرمود تا هر دو را رجم کردند خدای تعالی درین قصه این
آیه فرستاد و گفت بمی نگری ای محمد آنکسانی که ایشانرا نصیبی داده اند از کتاب توریة
چون عبد الله صوریا و نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث ایشانرا دعوت میکنند و با کتاب خدای تعالی
توریة است میخوانند تا حکم کنند میان ایشان در رجم پس جماعتی از ایشان بر میگردند و اعراض
میکنند پس از آنکه دانستند که توریة است این کردند و دلیری نمودند بدانکه گردند که ایشان
گفتند و با خود تمنا کردند که آتش بما نرسد مگر روزی چند شمرده و گفتند چهل روز ایام عبادت عجل
خواستند حسن بصری گفت هفت روز خواستند و بفریفت ایشانرا و مغرور کردانید در دین ایشان
آن افترا که کردند و دروغ که گفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ و بقولی این که گفتند
نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ پس چگونه باشد حال ایشان چون ما ایشانرا جمع کنیم برای روزی

دران هیچ شکی نیست یعنی برای جزا دادن دران روز مومنان و کافرانرا و بر ایشان ظلم
نکنند و حق ایشان باز نگیرند از ثواب و عقاب ایشانرا از آنچه مستحق باشند در زیادت
ناکردن عبد الله عباس گفت اول دابتی که روز قیامت بردارند رایت جهودان بود خدای
تعالی ایشانرا بر سر جمع رسوا کند و بدوزخ فرماید قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي
الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝
معاذ جبل گفت مرا وامی بود پیغمبر صلعم فرمود این آیه بخوان و آنگه بگوی یا رحمن الدنیا
والآخرة ورحیمهما تعطی من تشاء منهما فاقض عنی دینی هر که این آیه بخواند اگر وام
او چندان بود که در زمین نگنجد خدای تعالی ازان او قضا کند و هم آنحضرت گفت که
چون خدای تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله انه و این آیه را بزمین
فرستد و ایشان از عرش مجید آویخته بودند گفتند بار خدایا ما را بزمین خواهی فرستاد برای
ذلت و معاصی و ما از عرش پاکیزه آویخته ایم خدای گفت بمی نیاشد که شما را برخواند
در عقب هر نمازی فریضه و الا او را از بهشت مانع نباشد الا مرگ عبد الله عمرو بن عوف روایت
کرد از پدرش از جدش که رسول صلعم عام الاحزاب باشارت سلمان فرمود تا گرد مدینه
مدینه خندق کنند و هر چهل گز ازان بده مرد صحابی داد سلمان رحمه الله گاهی پیش مهاجر
می آمد و گاهی پیش انصار و گاهی نیز در اوس و گاه در خزرج و ایشانرا نشاط میکرد
تحریص میکرد و مهاجر گفتند از ماست و انصار گفتند از ماست و اوس و خزرج همچنین
در میان ایشان خصومت برخاست آنچه بایست داشتند از سلاح بر گرفتند رسول صلعم را
خبر دادند برخاست و گفت شما را چه بوده گفتند یا رسول الله در سلمان خلاف کرده ایم ما
میگوییم از ماست و ایشان میگویند از ماست فرمود که این چه عصبیت که میکنید نه
از شماست و نه از ایشان سلمان از اهل بیت ماست که این سخن با حال تو نیک مانند

جون دعوی در عرصات قیامت آئی بابار گناه خود آدم گرا بپیند روی بر داند نوح از تو
اعراض کند ابراهیم از تو بیزار نماید رسول گرا ببیند کردن پیش افکند جون نظر رحمت در آیه و توقیع
سعادت بنام تو بر آید آدم گوید فرزند منست نوح گوید بر شریعت منست ابراهیم گوید بر ملت منست
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گوید از امت منست حق تعالی گوید این جه دعوهای مختلفست بنده منست
راوی گوید من سلیمان حذیفه الیمان و نعمان بن المقرن المزنی با شصت انصاری دیگر
حبل کز بودیم و بکار مشغول سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهن هیچ کار نکرد سلمان را
گفتیم تا رسول را خبر داد رسول برخاست و بکنار خندق آمد و در آنجا نگریست کلند از دست
سلمان بگرفت بخندق فرو شد و یک زخم بزد ثلثی از آن سنگ بشکست و نوری از آنجا بتافت
که حوالی مدینه بگرفت پنداشتی که جراغیست در خانه تاریک رسول صلعم تکبیر کرد دوم بار بزد
وسیم بار سنگ را برداشت و نور پیدا شد و رسول و مسلمانان تکبیر کردند پس سلمان دست رسول را
بگرفت و بر بالا آمد سلمان گفت یا رسول الله امروز عجایبی دیدم که مانند او ندیده بودیم هرگز
گفت بلی جون کلند اول بزدم و آن نور پیدا شد و در آنجا کوشکهای قصرها از زمین یمن پیدا شد
پنداشتی که آن دندانهای سگانست جبریل مرا خبر داد که امت من بران ظفر یابند جون بار دوم
سیم زدم در آن نور کوشکهای صنعای یمن می نمودند گفتی خانهای سگانست جبریل
مرا خبر داد مسلمانان شاد شدند بان بشارت و وعده ظفر گفتند سپاس مر خدایرا
که ما را وعده نصرت داد منافقان گفتند جه عجبست کار شما خندق میکنید و از بیم
بیرون نمی توانید شد و اینجنین تمناهای باطل میکنید خدای تعالی این آیه فرستاد
إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا
غُرُورًا و این آیه فرستاد از بهر جهیم یاد ایشان که قُلِ اللَّهُمَّ ابو رجای عطاری
گفت این میم که در آخر اللهم است جامع نودونه نامست که اول نامی میم بوده و در خبرست
که خدای تعالی در بعضی کتب نامزل گفته است انا الله ملک الملوک و نواصیهم بیدی همی
بادشاهم و دلهای و مویهای ایشان بدست منست اگر بنده گان من طاعت دارند بادشاهانرا

برشان رحیم گردانم مشغول مباشید بدشنام دادن و نفرین کردن بادشاهان بدرگاه من
آیید و توبه کنید تا دلهای شان بر شما رحیم گردانم معنی این آیه اینست بگو ای محمد بار خدای
مالک الملک خدا و فرمانروا و بادشاهی تویی ملک بدست قدرت تست بهر آنکس که خواهی دهی
کلبی گفت یعنی محمد و اصحابش را و دور کنی از آنکس که خواهی یعنی روم و عجم و سایر امم سدی گفت از
برستانیده و پیغمبران خطیب خود دهی محمد و راق گفت ملک نفس و هوا و قهر و غلبه جنانکه سلیمانرا
که در خبرست که در مطبخ او هر روز چندین هزار کاسه خرج شدی بجز گوسفند و دیگر حیوانات و از کسب
دست خود به و نان جو قناعت کردی و جامه پشم برآستی بخشوع و خضوع رفتی و جون در مسجد
شدی نگه کردی تا کجا درویشی نشسته بپهلوی او رفتی و گفتی مسکین جالس مسکینا درویشیست با
درویشی نشسته و ملک از آنکه خواهی بستانی تا مقهور هوای نفس شود و هوا بر وی غالب شود جنانکه
گفت أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ بادشاه آنست که بخود بادشاهست و گفته اند مراد بملک
صحت نفس است که رسول صلعم گفت من اصبح امنا فی سربه معافا فی بدنه و عنده قوت یومه فکانما
حیزت له الدنیا بحذافیرها هر که بروز در آید ایمن و بعافیت و در شربت و قوت یکروزه دارد
بنداری که ملک دنیا همه اوراست و گفته اند که قناعتست رسول صلعم فرمود ملوک الجنة من امتی
القوانع یوما بیوم بادشاهان بهشت از امت من آن کسانند که قانع باشند بقوت روز خود
دیگران گفتند که ملک قیام لیلست شب برخاستن از بهر نماز شب و در رستگاری ساختن
من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل هر که بترسد شبگیر کند و هر که شبگیر کند بمنزل رسد واسطی گفت
جون انبیاء دنیا و ملوک بملک فخر آورند حق تعالی باز نمود که ملک همیشه بر یک کس نماند و لایت
عزل و امانت در دست منست آنرا که خواهم و لایت دهم و آنرا که خواهم نه هم دنیا و ملک آن
در عرفات
یک کس نماند امروز در دست تست فردا در دست دیگری بود بهلول که از عقلاء مجانین بود روز حج
هارون الرشید دید که حج اکرد و مردم را میراند بر پشته رفت و آواز داد که ای بادشاه
معزور بشنو این حدیث هارون سر از هودج بیرون آورد بهلول را دید گفت جه گویی بگو گفت
حدیث کرد مرا فلان از فلان از ابن مسعود که او گفت من دیدم رسول خدایرا بر عرفات

برخی سوار کسی را نیز دونه تیرانه نه بهلول را پیش خوانه گفت عطای مرا بنوی و گفت ان
الذی فی یدک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک وعن قریب ینتقل الی غیرک این ملک
دردست تست در دست دیگری بوده است از وبتو انتقال کرده بود کار تو بدیگری انتقال کند شعر
دَخَلَ الدُّنیا اناسٌ قبلنا رحلوا عنها وخلّوها لنا ° ودخلناها کما قد دخلوا وتخلیها
لِقوم بعدنا ° وگفته اند مراد از ملک امامت است بیان نی فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب
وَالحکمة وآتیناهم مُلکاً عظیماً کتاب قرآنست و ملک عظیم امامتست و حکمت عجب از
گروهی که گویند ملک دنیا با هر حذاهت با نکی که خواهد دهد و ملک امامت که ملک
دینست بهت ملت با نکی که خواهیم دهیم ملک دهت ملک دنیا و آخرت و هر یکی را وصفی
یکی را بعظیم و یکی را بکبیر هر دو را با میر المومنین علی ع ارزانی داشته اند ملک دنیا ملک اما
وآتیناهم ملکاً عظیماً و ملک عقبی ملک بهشت وَاِذا رَاَیتَ ثَمَّ رَاَیتَ نعیماً و ملکاً کبیراً
وَتَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ از دشمنان او بستانه و بدوستان او دهه از هر دو باستحقاق
دهه و تِلکَ الجَنَّةُ الَّتی نُورِثُ مِن عِبادِنا مَن کانَ تَقِیّاً وَتُعِزُّ مَن تَشاءُ و عزیز کردانی آنرا که خواهی
یعنی محمد و اصحابش را عزیز کردانید تا در مکه شدند با فتح و ظفر پس از آنکه از انجا بگریخته بودند ممتحن
مضطر و کفار قریش را مغلوب کرد در بدر تا مغلوب شدند و ذلیل و مقهور گشتند عزیز کنی آنرا
که خواهی یعنی محمد و اصحابش را عزیز کردانید تا در مکه شدند با فتح و ظفر پس از آنکه در انجا بگریختند
ممتحن و مضطر و کفار قریش را مغلوب کرد در بدر تا مغلوب گشتند عزیز کنی آنرا که خواهی بخذلان
و حرمان و عزیز کنی آنرا که خواهی بقناعت و رضا ذلیل کنی آنرا که خواهی بر حرص بر حطام دنیا
قانع عزیزست و طامع ذلیل که الطامع فی وثاق الذّل و سیحیه گفت که عز و توانگری هر دو بیرون آمدند
در عالم جولان کردن که قناعت در پیش ایشان افتاد از پای در آمدند و بیفتادند رسول صلعم
فرمود من قنع شبع ومن لا یقنع لا یشبع قانع اگرچه گرسنه است سیرست و طامع اگرچه سیرست گرسنه است
مالی که از آن نایت بهترست قناعتست القناعة مال لا ینفد بیدک الخیر بخیر بفرمان تست و در
قبضه قدرت تو کس بر وفا در نباشد غیر تو هر چیز که در جهانست همه از دست امای اسطرلای

برای آن چیزی که دیگرانت دهند مراد و شناس که با ایشان رسیده از ایشان بتوبا مراد و یا
بتوفیق او تو بی آن قادری که بهمه چیز قادر و توانای شب در روز میری و روز در شب آری
از پی بیگاهی و بران حال فراتی بگو والیل علی النهار و بگو والنهار علی اللیل زنده بیرون
می آری و مرده از زنده حیوان از نطفه و نطفه از حیوان و مرغ از بیضه و بیضه از مرغ رسول
بنی بعضی از زنان خود رفت زنی نیکو بود با مزه نیکو گفت این کیست گفتند یکی از خالهای تست
پرسید که کدام خاله است گفتند بنت الاسود بن عبد یغوث گفت سبحان الذی یخرج
الحی من المیت و زان صالح بود و پدرش کافر و ترزق آنرا که خواهی و هی بحساب
روزی و اندازه از کثرت که آنرا باشد لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین
یفعل ومن ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة و یحذرکم الله نفسه
والی الله المصیر عبد الله عباس گفت جماعتی از انصاریان با جماعتی یهودیان دوستی
میکردند چون عمرو بن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق و میخواستند تا ایشانرا بفیبت ارد رفاعة بن
المنذر و عبد الله بن جبیر ایشانرا نهی میکردند و قول ایشانرا نشنیدند خدای تعالی این آیه
فرستاد مقاتل گفت در حاطب ابن ابی بلتعه آمد و جماعتی از اصحاب رسول که با اهل مکه
اظهار دوستی میکردند در ان وقت که پیغمبر صلعم عزم مکه کرد حاطب نامه نوشت بزنی داد تا
بمکه برد خدای تعالی رسول را از ان خبر کرد امیر المومنین و زبیر را از پی فرستاد تا آن نامه را
باز آوردند ضحاک گفت در عباده بن صامت آمد و او مردی متقی بود و او را حلفا بودند از
جهودان چون رسول ع روز احزاب برون آمد عباده گفت یا رسول الله اگر فرمان دهی این
جماعت که حلفای منند پانصد مردند ایشانرا بیارم تا با ما یار باشند بر کافران خدای
تعالی نهی کرد و این آیه فرستاد و مومنانرا از آنکه با کافران دوستی کنند و گفت نباید که
مومنان کافرانرا بدوست خود گیرند از غیر مومنان از کافران تبرا میباید کرد با ایشان چگونه
تولا کنند چون دوست کسی با شی با دشمن او دوست نشاید بودن و هر که این کند یعنی دوستی
کنه با کافران از خدا و دین او هیچ نباشد و از دوستی خدای دور بود انکه با دشمن خدای دوستی

الا انکه از ایشان ترسیده تقیه کنند و این آن وقت باشد که کافران اقوی باشند و مسلمانان
ضعیف انکه اظهار مودت و موافقت کنند با ایشان بزبان نه برای دفع مضرت همچنانکه عمار یاسر
از اصحاب و غیر او تقیه کردند خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان و مخالفان را بر تقیه اهل شیعه هیچ طعن نرسد از بهر آنکه فرمان خدای تعالی
در این آیه بران ناطقست و این از جمله واجبات عقلیست و صحابه رسول صلعم تقیه کرده اند و
صادق ع را از تقیه پرسیدند گفت التقیة دینی و دین آبائی تقیه دین من و دین پدران منست و از
پدران او یکی پیغمبرست صلعم مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد ابن المسیب روایت کرد
که مردی نزدیک پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من برس که هلاک شدم گفت چه کرده
گفت قریش مرا بگرفتند و عذاب کردند که ترا ناسزا گویم آنچه خواستند گفتم گفت دلت چگونه بود
گفت کاره بود آنرا گفت اگر دیگر بار ترا گویند بگوی آنچه گفتی بگوی بگوی و سه بار تکرار کرد این حدیث
را عبدالله عباس گفت خالطوا الناس وصالحوهم بما یشتهون با مردم اختلاط کنید
و با ایشان مصافحه کنید و دست در دست ایشان نهید با آنچه ایشان خواهند و بدا
مکنید بکافران مخالفت نرسد و با مومنان مخالصت از زبان نگاه دارد و این را
بدل دوست دارد لیت برای جر منفعت ثواب با ایشان باید و بزبان برای دفع مضرت عاجل با
ابن صادق ع گفت الریاء مع المومن شرک و مع المنافق عبادة ریا با مومن شرکست و با
منافق در سرای او عبادتست هشام بن سالم گوید که چون صادق ع از دنیا رفت من و محمد بن
النعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول و جماعتی از اصحاب آنحضرت در مدینه بودیم و
مردم چنان گمان داشتند که عبدالله بن جعفر پسر مهتر او بود امام و قائم مقام اوست نزدیک او
شدیم گفتیم یا ابن رسول الله اگر کسی دویست درم دارد زکوة او چند است گفت پنج درم گفتیم از صد درم
گفت دو درم و نیم گفتیم یا ابن رسول الله مرجیان چنین نگویند گفت من نمی دانم که مرجیان چه گویند
ما دانستیم که او امام نیست از قلت علم او در تحیر بیرون آمدیم و در کوچه بنشستیم و با یکدیگر میگفتیم
که درین وقت کجا رویم و بکه رجوع کنیم بمرجیه یا بقدریه یا بزیدیه یا بمعتزله درین بودیم

مردی از دور پیدا شد ما او را نشناختیم و اشارت با بو جعفر احول کرد و او را بخواند
ما هیچ شک نکردیم که از جمله جواسیس بود که ابو منصور دوانیقی لعنه الله
گماشته بود تا بداند که شیعه صادق ع که نزدیک که شوند و قایم مقام او که باشد
من گفتم انا لله و انا الیه راجعون کار افتاد و یکی بخاطر رسید که او مرا میخواند تا شما
نیز هلاک نشوید و من خائف و اندیشناک در پی او رفتم مرا آورد تا در سرای موسی بن
جعفر علیهما السلام و آنجا بخادمی سپرد و در سرای شد و بعد از ساعتی یکی بیرون آمد
و گفت در آی من در سرای شدم چون چشمش بر من افتاد گفت الی الی لا الی المرجئة و لا
الی القدریة و لا الی الزیدیة و لا الی المعتزلة من برفتم و پیش او بنشستم و گفتم یا ابن رسول الله
پدرت با جوار رحمت حق انتقال کرد گفت آری گفتم مرد و بعد یا نه گفت بلی گفتم ما را رجوع
بکیست پس از او گفت اگر خدای خواهد که ترا یا او راه نماید گفتم یا ابن رسول الله برادرت
دعوی امامت میکند گفت عبدالله میخواهد که خدا را پرستند گفتم یا ابن رسول الله فمن لنا
بعده امام کیست بعد از پدرت گفت انشا الله ان یهدیک هداک گفتم یا ابن رسول الله
تو امامی بعد از پدرت گفت من این نمیگویم با خویشتن گفتم هیچ فایده نبود گفتم یا ابن
رسول الله علیک امام گفت نه گفتم ابابر تو امامست گفت نه چون این سخن بشنیدم هیبت
او در دل من کار کرد که وصف اعظام نتوان کرد گفتم مرا دستوری ده تا مسائل و
مشکلاتی که دارم چنانکه از پدرت پرسیدم بپرسم گفت بپرسی هرچه خواهی گفت مسائل
بسیار بپرسیدم همه را جواب گفت گفتم گفت پوشیده دار و الا هم کشتن بود گفتم یا ابن رسول
الله شیعه پدرت متحیر مانده اند دستوری ده که ایشان را هدایت کنم بتو گفت اگر
کسی باشد که از و رشدی بینی از و عهد میثاق بستان پوشیده چه اگر آشکار شود ذبح
بود و اشارت کرد بدست و بیکرد ه خود من بیرون آمدم اصحاب را دیدم گفتند او را که
چیست از پس تو گفت الهدی راه راست بتدریج اصحاب صادق ع بنا دمی آمدند
تا بر وجع شدند سیرت ائمه ع در عهد ظلم بنی امیه و بنی عباس تقیه بود و مهادنت الاعدا است

الا من ولی رشد و یحذرکم الله و خدای تعالی شما را می ترساند و از عقاب خود تحذیر
میکند و باز گشت همه با خدا است مورد این مورد تهدید و وعید است قل ان تخفوا ما فی
صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض والله علی کل
شیء قدیر یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود
لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد
قدیم تعالی چون رخصت داد بکتمان حق و مساعدت کافران برای دفع مضرت باز نمود که اگر
کسی این معنی را کار بندد نه برای خوف و عذر اضطرار بلکه بهر مساعدت موافقت کفار و کمان برد
بر خدای پوشیده ماند نه چنان بود که او پندارد بگوی ای محمد که اگر پوشیده دارید در دل شما است
یا آشکارا کنید خدای تعالی از آن داند بر آن اطلاع دارد که او عالم الذات است بجمیع معلومات
بر وجهی که صحیح بود و هرچه در آسمان و زمین است از آشکارا و نهان میداند بر وی هیچ پوشیده نیست
و او بر همه چیزها قادر است تاخیر عذاب و مهلت مستحقان برای عفو نمیکند نه برای عجز بل برای
مصلحت تکلیف میکند تا مکلفان ممکن باشند و ایشان را بر خدای حجتی نباشد تعجیل
عذاب نکند و باز نه روز زیرا که در آن روز هر نفسی آنچه کرده از خیر و شر و نفع و ضرر و
طاعت و معصیت همه حاضر یابد و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد اگر تمنا کند میان او و میان
آن عمل غایتی و مسافتی دور باشد که مقاتل گفت چندانکه میان مغرب و مشرق نظیر سنی
یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین و میترساند خدای شما را از عذاب او و آن خدای مهربانست
بر بندگان خود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم
والله غفور رحیم ۝ قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین ۝
حسن بصری گفت که در عهد رسول صلعم جماعتی دعوی کردند که ما خدای را دوست داریم حق تعالی
گفت دوستی را علامتیست و آن آن بود که از فرمان دوست بیرون نیاید و دوست او را دوست
دوست دارند این محمد دوست منست اگر شما راست میگویید متابعت او کنید تا من نیز شما را
دوست دارم دوست من آن کست که دوست مرا دوست دارد و فرمان برد و در من عاصی نشود

شیء یقضی الاله وانت نظیر به ۝ هذا المحال فی القیاس بدیع ۝ لو کان حبک صادقا لا
طعته ۝ ان المحب لمن یحب مطیع ۝ ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد که این آیه در حق آن
جهودان آمد که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه و گفته اند که در ترسایان نجران
آمد که ایشان گفتند ما عیسی را می پرستیم و تعظیم میکنیم از برای دوستی خدای تعالی این آیه
فرستاد اگر عیسی را آنچنانکه شما میگویید برای دوستی حق می پرستید رسول مرا که محمد است
متابعت کنید بگو ایشان را ای محمد اگر خدا را دوست دارید بروید متابعت من کنید تا خدا
شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد خدای آمرزنده و مهربانست چون رسول ع
این آیه بر ایشان خواند عبد الله ابی منافق اصحاب را گفت نمی بینید که محمد دوستی خدا را دوستی
خود میدارد و ما را میفرماید که تا ما چنان که ترسایان عیسی را دوست دارند او را دوست داریم
خدای تعالی بجواب ایشان این آیه فرستاد قل اطیعوا الله بگوی ای محمد خدا را و رسول او را فرمان
برید پس اگر فرمان نبرید و بر گردید و کافر شوید باشید خدای تعالی کافران را دوست ندارد رسول فرمود که
از شرایط علامات ایمان آنست که دوستی برای خدا بود و دشمنی برای خدا چون نیم خواهم که حلاوت ایمان
دل دریابید باید که آنرا که دوست دارد جز برای خدای ندارد گفت در امت من پوشیده تر از رفتن مورچه فرد
در شب تار بر سنگی نرم و کمیت آنست که مردی کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمنی دارد بر عدل و دین نیست
الا بر دشمنی و دوستی آنگاه این آیه بر خواند قل ان کنتم تحبون الله ان الله اصطفی آدم و نوحا
و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ۝ ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که چون خدای تعالی این آیت
فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول ع
خطبه کرد و گفت یا ایها الناس ان الله امرکم ان تطیعوه فی نبیه و تطیعون که فی
وصیی و وصیی و وزیری و خلیفتی فی حیوتی و ولی الامر بعدی فانی دخیر اخلف بعدی
بعدی علی ابن ابی طالب الا من اطاع علیا فقد اطاعنی و اطاعنی فقد اطاع الله و من
فارق علیا فقد فارقنی و فقد فارق الله فعلیه لعنة الله یعنی خدای تعالی شما را فرمود که طاعت او داریم

درحق من وطاعت من دارید درباب . و وزیر و خلیفهٔ من در حیات من و خداوند امر بعد
پس از وفات من و بهترین آنها که پس از خود میگذارم و او علی ابن ابی طالبست هر کسی که فرمان او برد
چنانست که فرمان من برده باشد و هر که فرمان من برد اطاعت خدای کرده باشد و هر که از و مفارقت کند
از من مفارقت کرده باشد و هر که از من مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد اندین او هر که ازو
مفارقت کند لعنت خدای بر وی باشد روزی اوس بن البشر التمیمی علی عم را گفت ای بنی هاشم شما
جز حدیث چیزی دیگر نگفتید چرا شما بولایت مخصوص شدید و ما نه گفت تو جز دروغ چیزی دیگر نه ای
ان اخیارنا ذریة ابرهیم خدای تعالی ما را که ذریهٔ ابراهیمیم برگزیده است او گفت ما نیز فرزند ادمیم
و زنگیان و ترکیان از فرزندان سام نوح هم و این دو پیغمبر مرسل بودند علی عم برفت و رسول را خبر
داد از انچه میان ایشان رفته بود رسول صلعم گفت لا ازجره الا بالوحی مکر ازجر ادنکم خیر وحی
در حال جبریل امد و گفت خدایت سلام میرساند و این آیه آورد قل اطیعوا الله والرسول الی والله سمیع علیم
در تفسیر آیه گفت فرمان برید خدا را در انچه فرمود و طاعت رسول دارید در انچه گوید سپاکر بر کردیم از
ولایت فرزندان ایشان بر نگیرند و ال ابرهیم و ال عمران را برگزیده رد بر اوس تمیمی و مخالفان را
تا این بنا بر گفتند از ظاهر عدول کردند گفتند مراد بال ابراهیم خود ابراهیمست و ال عمران و عمران
ظاهر قران را رها میکنند از بهر آنکه نصیب ال محمد صلعم کرده باشد آدم را برگزید که ابو البشرست و نوح را که شیخ
الانبیاست و اولو العزم بجای خلق و ال ابرهیم را که محمدست صلعم در اخبار اهل آمده که مراد ال
عمران علی ابن ابی طالبست در تورات سیاوک گزید و ال ابراهیم رسولست چنانکه انس مالک روایت کند که
بنی کنده دعوی کردند که رسول از ایشانست این خبر برسول صلعم رسید گفت انا محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر
بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادد بن
اد بن ادد بن الیسع بن نبت بن السلامان بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم علیه السلام
وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی الخیر منهما خرجت نکاح من لدن آدم حتی بلغت الی ابی
والی مرد مان بد و فرقه نشدند الا من در بهترین ایشان بودم از هر پدر و مادر که آمدم نکاح بودم

ابو طالبست و عمران نام

نسبفاح

نسبفاح از آدم تا پدر و مادر خود انگفت بدانید که خدای تعالی از فرزندان ابرهیم اسمعیل کنانه زاد
و از کنانه قریش زاد و از قریش بنی هاشم زاد و از ایشان مرا و من لیث بن هاشم ام در نفس مادر و پدر قوله تعالی ان
الله اصطفی آدم خدای تعالی آدم را برگزید برای خلافت گفت انی جاعل فی الارض خلیفة
تا بدانی که هر که خلیفه او باشد گزیده او باشد در بدایت کار آدم را برگزید فرشتگان را در سجده او
سجده فرمود تا سیئات ازید مطیع از عاصی ممتاز گردد و در آخر علی را برگزید بخلافت تا انانکه
دعوی اسلام کردند و منافق بودند از مخلصان جدا شوند حسن بصری گفت مراد بال عمران عیسی است
که مریم دختر عمران بود بدین قول عیسی را برگزید تا مبشر مقدم او باشد و مبشرا برسول من بعدی
اسمه احمد و مقدمه لشکر او باشد که مهدی امت است انجا این بشارت بود اینجا خود
بشارت باشد عامه مفسران گفتند ال عمران موسی و هرونست ال ابراهیم محمدست بخلاف اهل البیت
او که فرزندان ابراهیم خلیل اند عبد الله عباس گفت سالی از سالها در موسم حج مردی را دیدم بر
بیات اعرابی عمامه سیاه بر کرده من چیزی روایت میکردم او چیزی روایت کرد چون فارغ شدیم
گفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری
الغفاری انا صاحب رسول الله صلعم سمعته یقول فی هذا المکان والا صمتا اذنای ان الله
اصطفی آدم ونوحا وال ابرهیم وال عمران علی العالمین ای مردمان هر که مرا می شناسد
داند و هر که نشناسد منم جندب بن جناده صاحب رسول شنیدم از و که میگفت درین مکان
اگر چنین نیست گوش من کر باد که خدای تعالی آدم را برگزید و نوح را و آل ابرهیم و ال عمران
بر جمله عالمیان آن فرزندانند بعضی از بعضی و خدای شنواست و اقوال ایشان را می شنود و احوال
ایشان از همه داند چون این بگفت این ربی موقف گفت ذریة از نوح است و ال ابرهیم و سلاله
از اسمعیل و عترة ما و ذریة طاهره از محمد صلعم و صدیق اکبر علی ابن ابی طالب
بر این امت متحیر و از پس پیغمبر صلعم که تقدیم کرده بود دیگر آن را که خدای تعالی و پیغمبر تقدیم کرده
و باز پس داشتند آن را که خدای باز پس داشته و پیغمبر تاخیر کرده هر که دوست خدای محتاج نشدی
و امت از پس پیغمبر در هیچ خلاف نکردندی و هرگز لا کمنا دیل ان بتر دیلک اهل البیت

بخشید و بال انچه کردید زود جود که بر اثر ظالمان که حجه بود باز گشت ایشان از حسن عسکری
علیه السلام تفسیر این آیه پرسید گفت آنا من الزکی علی بن محمد والزکی من الهادی محمد بن علی
والهادی من الرضا علی بن موسی الرضا من الکاظم موسی والکاظم من الصادق جعفر وصادق من الباقر
محمد والباقر من السجاد زین العابدین والسجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علی و چون
بذکر حسین رسید گریه بر او افتاد و گفت السلام الشهید المظلوم السلام علی السید المرحوم
السلام علی الحق المکتوم والحسین علی من امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیهم السلام والله
سمیع علیم اِذ قالَتِ امرأتُ عِمرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرتُ لَکَ ما فی بَطنی مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنّی
اِنَّکَ اَنتَ السَّمیعُ العَلیمُ ۝ فَلَمّا وَضَعَتها قالَت رَبِّ اِنّی وَضَعتُها اُنثی وَاللهُ
اَعلَمُ بِما وَضَعَت وَلَیسَ الذَّکَرُ کَالاُنثی وَاِنّی سَمَّیتُها مَریَمَ وَاِنّی اُعیذُها بِکَ وَذُرِّیَّتَها
مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ ۝ یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران رَبِّ اِنّی نَذَرتُ ما فی بَطنی
مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنّی اِنَّکَ اَنتَ السَّمیعُ العَلیمُ حنه مادر مریم بارخدایا با تو نذر کردم
که انچه در شکم دارم از فرزندان آزاد کردم او را از خدمت خود و خاص و خالص گردانیدم
خدمت خانه ترا و قولی دیگر آنست او را وقف کردم بخدمت عبادتگاه و ایشان را عادت بودی
از جمله عبادات و قربات فرزندان خود را برای خدمت خانه خدای و مساجد وقف
گردندی تا ازا میرفتند و آب میزدند و از انجا هیچ مفارقت نکردی مگر بر حاجتی و چون
بالغ شدی او را مخیر کردندی در مقام کردن و بیرون رفتن اگر رفتی منع نکردندی و اگر مقام
کردی دنرفتی او را اختیار بودی پس از آن هیچکس نبود از انبیا و علما از فرزندان او یکی یا دو محرر بودی
و این محرر در نرینه بودی نه مادینه و سبب آن بود که دو خواهر بودند یکی بحکم زکریا و دیگر بحکم
عمران اندی بحکم عمران بود حنه بود او را فرزند نمی بود تا پیر شد و ایشان اهل بیتی بودند
از خانه پیغمبری و علم یکروز در زیر درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه را زقه میکرد او را آرزوی
فرزند شد از خدای درخواست کرد وی را فرزند دهد و با خدای تعالی نذر کرد که اگر او را فرزندی دهد
او را آزاد کرداند و بر خدمت خانه خدای وقف کند که او را بسی بر نیامد که بار گرفت

بمریم

بمریم شوهر خود عمران را گفت تو دانی که من نذر کرده ام که محرر کنم فرزند را گفت چه کردی
تعجیل نبایست کرد چه اگر دختر باشد این کار را نشاید و تو بزه کار باشی و او هنوز بار
نهاده بود که عمران با پیش خدا رفت و در حال نذر این دعا کرد فَتَقَبَّل مِنّی بارخدایا
این نذر که کردم از من بپذیر که تو خدای شنونده دعاهای بندگانی و مصالح ایشان را دانی
اسماء بنت زهیر گفت که چون خدیجه بفاطمه علیها بار گرفت گفت بارخدایا تو دانی که من از حنه
مادر مریم بهترم و محمد بهتر از عمران است من این مولود را محرر کردم خدای تعالی وحی کرد که خدیجه را بگوی
الاعتاق قبل الملک حتی بینی و بین صفیتی فانا املکها هی ام الائمة عتیق من النار یعنی عتق
پیش از ملک نباشد دست باز میان من و میان او که او برگزیده منست و مادر امامانست
اما مادر امامانست و آزاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت دلخوش شدم که اگر چه دختر است پس از آنکه بار نهاد
یعنی حنه گفت ای بارخدای دختری زادم امید من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت
خدمت تو داشته باشد و خدای عالمتر است بانچه او بار نهاد و این سخن حنه است کلام خدا است
یعنی انچه گفت نه بر وجه اعلام خدای گفته بود چه خدای خود عالمتر است بدانچه او بزاد و لیس
و نه پسر همچو مادینه باشد درین مقصود که محررست از خدام مسجد از برانکه عورت ضعیف باشد و
زنانرا اعذار باشد و من او را مریم نام نهادم و مریم بلغت ایشان عابده و خادمه بود در خبر است
که مریم نیکوترین زنان بود در روزگار خود ابو هریره از رسول روایت کند که بهترین زنان
عالمیان چهارند از ایشان مریم دختر عمران آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه دختر
و من مریم را در پناه باز داشتم تو میآرم و فرزندان او را از دیو ملعون سنگسار لعنت کرده رسول را
مسیح مولود نباشد که چون بزاید شیطان دست در مالد و کودک از مس شیطان بانک دارد مگر عیسی
و مریم را بدعای حنه اگر شما نیز خواهید برای فرزندان خود بخوانید وَاِنّی اُعیذُها بِکَ وَذُرِّیَّتَها مِنَ
الشَّیطانِ الرَّجیمِ ۝ فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبولٍ حَسَنٍ وَاَنبَتَها نَباتاً حَسَناً وَکَفَّلَها زَکَرِیّا کُلَّما
دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیّا المِحرابَ وَجَدَ عِندَها رِزقاً قالَ یا مَریَمُ اَنّی لَکِ هذا قالَت هُوَ
مِن عِندِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ پس خدای تعالی مریم را بپذیرفت

وقبول کرد با آنکه زن بود وگمان چنان برد که خدمت عبادتگاه را نشاید بقبول نیکو عبد الله عباس گفت او را
توفیق داد تا راه نیکوان سپرد و بپرورد او را به پروردن نیکو یعنی او را تمام خلق و درست اندام آفرید و زکریا
کفایت کفالت او کرد و بجود بپذیرفته مفسران گفته چون حنه مریم بار نهاد او را در خرقه بپیچید و بیاورد
و در مسجد پیش احبار نهاد و ایشان سدنه بیت المقدس بودند گفت برگیرید این نذیره را که نذر در حق
او آمده است زکریا گفت من اولیترم باو که خاله او در خانه منست احبار گفتند بدین راضی نشویم
اگر بخاله رها کردنی بمادر سزاوارتر رها کردنی برای آنکه عمران امامی بود در میان ایشان صاحب قربان
ایشان بود هر کسی رغبت کردندی که تولا و تربیت او کنند گفتند قرعه زنیم هر کسی که قرعه بنام او برآید
بوی دهیم ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند هر یک تیری برداشتند و نام او بر نقش کردند و بیکبار
جوی آوردند و آنها را در آب انداختند همه تیرها با آب فرو شد مگر تیر زکریا که بر سر ماند چون
دست از وی بداشتند و بزکریا تسلیم کردند و زکریا پیغمبری معروف بود از فرزندان سلیمان ع
او را بخانه برد و بخاله اشی سپرد و دایه بگرفت تا شیرش میداد چون بزرگ شد و بالغ گشت
برای او محرابی بنا کرد و صومعه بر بالا کرد چنانکه بجز نردبان بران نشایستی رفتن چنانکه در خانه
کعبه است و هر روز بیامدی و طعامی و شرابی و آنچه او را حاجت بودی آنجا آوردی چون بروی
شدی منت در بسته بود و در بسته هر که در آمدی در آنجا بحال خود بودی و بنزدیک او طعام و شراب بودی
بتابستان میوه زمستان و بعکس او را گفتی انی لک هذا از کجاست این ترا گفت از نزدیک خدای
هی بعض گفت او از هیچ پستانی شیر نخورد و میوه بهشت بروی میرسید و در کودکی سخن گفت چون کودکان سخن گفت
سخن گفت محمد بن المنذر از جابر روایت کند که رسول صلعم طعام نخورده رنجور شد در حجرهای
زنان گردید و چیزی نیافت و بحجره فاطمه آمد و گفت ای فرزند آیا در خانه تو هیچ
طعام هست گفت نی و جان من فدای تو هیچ نیست از نزدیک او برفت و بمسجد شد همسایه از فاطمه
برای او دو نان فرستاد و پاره گوشت و آنحضرت و شوهرش و جمله فرزندان گرسنه بودند و
محتاج فاطمه گفت پیغمبر را بران ایثار کنم بر خود و فرزندان خود یکی را بفرستاد تا حضرت رسول
را بخواند چون بیامد فاطمه گفت تن و جانم فدای تو باد چون برفتی خدای خیر بما داد گرچه اندک است

می خواستم

من خواستم بر شما ایثار کنم بر خود و فرزندان خود آن در ظرفی نهاده بود و چیزی بران پوشیده
پیش آورد و سر آن بگشود جفنه دیدم پر از نان و گوشت فاطمه علیها السلام متعجب شد
دانست که از نزدیک خدای است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب آنحضرت
شکر خدای کرد و گفت سپاس خدای را که مرا از دنیا نبرد تا نمود بمن در اهل بیت من
آنچه بزکریا نمود در حق مریم که هر که پیش او شدی روزی یافتی گفتی از کجا آمد
این ترا گفتی از نزدیک خدای که خدای روزی دهد آنرا که خواهد بیحساب پس رسول صلعم
کس فرستاد امیر المومنین حسن و حسین علیهما السلام را بخواند و جمله زنان خود را
و خویشاوندان از آن بخوردند و سیر شدند و همه یکبار دادند فاطمه علیها السلام گفت
که چون این همه بخوردند و فرج کردند بدیدند همی که بحال خود است از آنکه خدای تعالی برکت دران
نهاده بود هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک
بیحیی مصدقا بکلمة من الله وسیدا وحصورا ونبیا من الصالحین مفسران
گفتند چون زکریا چنان دید که خدای تعالی روزی بمریم میرساند و او را در زمستان میوه
تابستان میداد و رغبت افتاد که خدای تعالی او را نیز فرزندی دهد اگر چه او پیر بود و اهل
او عاقر شده و از آن گذشته او را فرزندی نیامد دانست که بر خدای آسان است دعا کرد و
تضرع نمود و گفت ای بار خدای من ببخشی مرا از نزدیک خویش فرزندی پاک و پاکیزه
مبارک و تقی و پرهیزگار و صالح که تو می شنوی دعا و اجابت کنی. انس مالک روایت
از محمد صلعم که پیغمبر دو نسل صالح را که خدای تعالی بر علی که ایشان گفتند که
ایشان بود هم بی آنکه چیزی بکار هم ... آواز داد زکریا را فرشتگان مراد بیان جبرئیل است
که زکریا ع مهتر بود سر احبار و صاحب قربان بود کلید عبادتخانه بدست او بود و او
در مسجد نماز میکرد و مردم منتظر بودند که او در بگشاید ناگه برنایی دید با جامه سفید
و آن جبرئیل بود ندا کرد زکریا را که ای زکریا خدای ترا مژده میدهد بفرزندی یحیی نام

کفته اند یحیی از بهر آن نام نهاد که عاقری نازاینده که مادر او بود زنده شد تا بدو کفت
از بهر آنکه او دل را با ایمان زنده کرد و بعصمت رسول صلعم فرمود یحیی زکریا هرکز نیت معصیت
نکرد امام زین العابدین ع را کفتند از حضرت امیر المؤمنین علی ع فضلی بکوی کفت یا مطول
یا مختصر کفت بکو از آنحضرت همت نکرد که خدای را بیازارد و امام حسین ع چون از مکه بکوفه
میشد بهیچ منزل فرود نیامد الا حدیث یحیی و زکریا و مقتل او نکردی تا روزی که کفت من
هوان الدنیا علی الله تعالی ان راس یحیی بن زکریا اهدی بغیة من بغایا بنی
اسرائیل از خواری دنیا بر خدای تعالی آن است که سر یحیی بن زکریا را بهدیه پیش زنی فاحشه
از بنی اسرائیل فرستادند کفت خدای تعالی بشارت میدهد بیحیی که براهت دارنده و تصدیق کننده
کلمة خدا است یعنی عیسی ع او را کلمة خدا خوانند از بهر آنکه بکلمه کن آفرید او را بی پدر و یحیی اول
کسی بود که بعیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد و بشش ماه از عیسی مهتر بود و پسر خاله یکدیکر
بودند و یحیی ... از آن کشتند که عیسی را باسمان بردند و سیدا و مهتری معظم کفت سید
در دین قتاده کفته سید عالم متورع باشد مجاهد کفت آن بود که بنزدیک خدای کرامی
بود سفیان ثوری کفت آن بود که حسد نبرد فان الحسود لا یسود و سیادت بحقیقت
در خاندان محمد است صلعم ام سلمه کفت روزی زنان رسول بحجره من حاضر بودند و هر کسی از
مفاخرت قوم خود چیزی میکفتند فاطمه زهرا علیها السلام درآمد حدیث بر ایشان ...
او را بدیدند و عایشه کفت ما بالکم یا بنی هاشم قد حزتم السیادة یا زهرا اما انت
فسیدة نساء العالمین و اما ابوك فسید ولد آدم و اما زوجك فسید العرب
و اما ابناك فسیدا شباب اهل الجنة و اما عمك فسید الشهداء یعنی چه سیادت
در تو جمع کرده اند تو سید زنانی در عالم و پدرت سید ولد آدم و شوهرت سید عرب
و پسرانت سید جوانان بهشتند و عمت حمزه سید شهداست برای هیچکسی بیتر از
سیادت رها نکردی فاطمه بخلت و این آیه برخواند ام یحسدون الناس علی ما
آتیهم الله من فضله الآیة وحصورا یعنی خویشتن دار از شهوة باز کرفته و پیغمبری بود

از جد

از جد نیک مردان قال رب انی یکون لی غلام وقد بلغنی الکبر وامراتی عاقر
قال کذلک الله یفعل ما یشاء قال رب اجعل لی آیة قال آیتك الا تکلم
الناس ثلثة ایام الا رمزا واذکر ربك کثیرا وسبح بالعشی والابکار چون
جبرئیل ع زکریا را بشارت داد کفت خداوندا مرا فرزند از کجا باشد و چکونه که پیری
بمن رسیده و پیر شدهام و زن من نازاینده و عقیم است زکریا را درین وقت نود سال بود و زنش
نود و هشت ساله چون این بکفت جبرئیل او را جواب داد کفت همچنین است خدای جل جلاله آنچه خواهد
کند چرا زکریا این را منکر شد و او پیغمبر بود که بیم از اهل حدیث را منکر نبود استفهام کرد
از شرح و کیفیت این چکونه خواهد بود خدای ما را باز جوان خواهد کرد درین پیری و عاقری
فرزند خواهد داد یا این فرزند از زنی دیکر خواهد بود کفت بار خدایا مرا علامتی و آیتی پیدا
کن که من نیز بدانم تا در شکر و دعا و عبادت تو بیفزایم کفت آیت و علامت تو آنست که سه
روز سخن نکنی با مردم الا باشارت بذکر و عبادت مشغول باشی کفتند آن سه روز
زبانت از کفتار و حدیث بسته شود تا سخن نتوانی کفتن برین قول مراد بامر کردن او را
بذکر آن باشد که ذکر من کوی در آنچه میان من و تست اکر زبانت در کار نباشد
بدل با یاد و ذکر من باشی یاد کن خدای خویش را که بسیار عطاست کفته اند مراد روزه صمت
که میان ایشان بود و در مزد اشارت بود و بامداد و شبانکاه تسبیح میکوی واذ قالت
الملائکة یا مریم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی نساء العالمین
یا مریم اقنتی لربك واسجدی وارکعی مع الراکعین یاد کن ای محمد چون فرشتکان
کفتند یعنی جبرئیل مریم را کفت که خدای تعالی برکزید و خاص خود کردانید بدانکه عیسی
بی پدر از تو بیافرید و ترا پاک کردانید از آنکه مردان بتو رسند سدی کفت که از عذری که
که زنان را می باشد از حیض و استحاضه و نفاس برکزید ترا تخصیص کرد بخدمت خانه
خود و پیش از تو هیچ زن را رخصت نبود که او را بر جمله زنان عالمیان برکزید یعنی
زنان روزکار او و باتفاق کزیده بر همه عالم زنان از فاطمه زهرا علیها السلام برای آنکه

بارهٔ اندام بتولست وانکه از رسول بود برابر بود با انکه بعضی از عمران بود رسول صلعم
گفت فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی فاطمه پارهٔ از منست هر که بیازارد اورا
مرا آزرده باشد عباس گفت از رسول صلعم در حدیثی دراز که گفت و ذکر امیر المومنین علی کرد و گفت
اما دختر من سیدهٔ زنان عالمست از اولین تا آخرین واو پارهٔ از منست و نور
چشم منست و میوهٔ دل منست واو را نسبت بهشت هر گاه که در محراب بایستد در پیش خدای خود
از بهر عبادت نور او فرشتگان را روشنایی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را خدای تعالی
فرشتگان را گوید ای فرشتگان من ببینید فاطمه سیدهٔ زنان عالمیان که از ترس من در پیش من
ایستاده و روی بعبادت من کرده میگویم شما را که اورا و شیعه او را از آتش دوزخ ازاد
کردم درحق مریم گفت اصطفاک درحق او و فرزندان او شوهر او گفت یطهرکم تطهیرا
ان بتول بود این هم بتول باشد رسول را پرسیدند که ما از تو چند بار شنیدیم که گفتی که ۲
مریم را خطاب کرد و گفت یا مریم در نماز برپای مایست و قنوت کن و سجود و رکوع
کن بار کوع کنندگان سجده اگرچه در آیه مقدمست بر رکوع لازم نیاید مقدم باشد
ازانکه واو فایده جمعیت دهد و نه فایده ترتیب در واركعی مع الراكعين دو قول گفته اند
یکی انکه رکوع کن چنانکه دیگراکهان میکنند دیگر انکه نماز با جماعت بکن تا بارکوع ایشان
رکوع کنی ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك وما كنت لديهم اذ يلقون اقلامهم
ايهم يكفل مريم وما كنت لديهم اذ يختصمون ۵ اینها ما ترا اعلام کردیم و از اخبار
دادیم از قصهٔ مریم و زکریا از خبرهای غیبت که ما بتو وحی میکنیم تا بر مشرکان عرب
حجتی باشد ازانکه میدانند که بنزدیک علما تردد نکنی و اختلاط نکردهٔ و چیزی نیاموخته
و با این تو ایشانرا خبر میدهی از گذشتگان وانچه تو میگویی موافق در کتب نشنیده
بانچه در کتابهاست واین دلالتی بود بر صدق نبوت تو نزدیک ایشان نبودی چون ایشان
قرعهای خود در آب انداختند تا که کفایت مریم و تربیت او کند بنام هر که بر آید ازانکه
ایشان همه مناقشه مینمودند و رغبت میکردند در حضانت و کفالت مریم با یکدیگر خصومت

میکردند انکه

۲ بتولست وفاطمه بتول
گفته بتول چه باشد گفت آن
زن باشد که او حیض
نباشد ایشان چنین

میکردند انکه رسول تعجب میفرماید از رغبت و حرص ایشان میگوید که تو نزدیک ایشان
نبودی ای محمد چون ایشان درین باب با یکدیگر خصومت میکردند اذ قالت
الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه المسيح عيسى ابن مريم وجيها
في الدنيا والآخرة ومن المقربين ۵ ويكلم الناس في المهد وكهلا ومن
الصالحين ۵ یاد کن ای محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل گفت ای مریم
بشارت باد ترا که خدای ترا بشارت میدهد بکلمهٔ از او یعنی عیسی و کلمه برای آن گفت
بکلمهٔ کن خلق شد و آفریده گشت بی پدر و در گهواره سخن گفت برای انکه بکلام خدای
مبعوث بود یعنی انجیل که کلام خدا بود نام او مسیح است از بهر آن نام نهادکه پاکیزه
و مالیده بود از پلیدیها و گفته اند که برای انکه شسته و مالیده بود بروغن انبیا
از انبیا درجهٔ ۲ برای انکه ممسوح القدمین بود همه پای او بزمین نشستی و برای انکه
جبرئیل بر او بال مالیده بود تا شیطان او را بر وی میلی نباشد وسبیل در وقت ولادت
عیسی را مسیح خوانند و دجال را مسیح خوانند بکسر میم و تشدید سین بهر وجه از
مساحت کرده بگشت و ظاهر مسیح است لانه ممسوح العین یک چشم ندارد یعنی گویند عیسی دجال
را کشد پس بیتی گفته اند ان المسیح یقتل المسیحا و در اخبار ظاهر است که دجال را مهدی
کشد عیسی با او باشد ولیکن ۲ تا مهدی [illegible] حواله بعیسی کنند و اتفاقست که این که
عیسی در لشکر مهدی باشد و در قفای او نماز کند و با او اقتدا کند از برای انکه شرع او منسوخ است
و او تبع مانده اند و او را چون پدر نبود با مادر نسبت کرد پس پسر مریم گفت خدای اولاد
پسران ابراهیم میخواند و من ذریته داود و سلیمان و یحیی و عیسی از جنبه مادر تا ابراهیم
و آدم ما بعد نسب میکرد بنزدیک خوارج از غایت عناد امام حسن و امام حسین علیهما
السلام با قرب نسب میکرد با پیغمبر نسبت نمیکرد وجیها خداوند جاه و قدرت و منزلت
بود عیسی نزدیک خدا در دنیا و آخرت و از جمله مقربان و نزدیکان و صالحان بود
با مر خدای او با مردم در گهواره سخن گوید بی از وقت خرق آیه را تا آیتی و معجزه باشد

اکانز

دران وقت که کهل بود دو مویه از آنکه از آسمان بزمین آیه و گفته اند که معنی اینست وَيُكَلِّمُ النَّاسَ
فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا یعنی تا باول که خرق عادت بیند بوقت دعوت اورا تصدیق کنند
بس کلام او در مهد معجزه بود و در گهواره دعوت بود در مهد سخن گوی پیرا ساخت مادر
در گهواره نبوت و حکمت و به بشارت قدوم همه عالم صلح مجاهد گفت چون مریم تنها بودی
عیسی در شکم باوی سخن گفتی و چون کسی اورا مشغول کردی او در شکم مادر تسبیح کردی
عبد الله عباس گفت که رسول صلعم آن وقت که خدیجه بفاطمه آبستن بود شبی نزد دید او
بود و او سخن میگفت رسول خدیجه را گفت مع من تکلمین یا که سخن میگویی گفت یا رسول
الله با این بچه که در شکم دارم آنحضرت فرمود بشارت باد ترا که جبریل علم بشارت داد
که این فرزند مادینه و ما در امامانست و از نسل او امامان باشند که خلقان با ایشان
اقتدا کنند و اظهار معجزه درین حال از جه بود که خدای تعا دران حال عیسی را کمال
عقل داد تا او نظر کرد و خدا را بشناخت و خدا باو وحی کرد و این که آتانی الکتاب
بر حقیقت بود چون او دعوی نبوت کرد خدای تعا برای تصدیق او اظهار معجزه کرد او را
بسخن آورد بنی از وقت اختیار حیاتی است این الا خشیار گفت بر سبیل تاسیس نبوت
بود و جاری مجری بشارت و خبر از نبوت و گفته اند بر سبیل معجزه مریم بود برات او را تا گفت
رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ
أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ مریم گفت در جواب جبریل ع ای بار خدایا مرا
از کجا و چگونه بود فرزند بی مرد از هیچ زن حاصل نشود و دست هیچ آدمی بمن نرسیده
این بر سبیل تعجب گفت از آنکه چیزی شنید که خارق عادت بود خدای گفت یا جبریل بر قول
آنانکه گفتند مراد برب جبریل است از آنکه رب بمعنی سید و مهتر است گفت همچنین است که تو میگویی
اما خدای تعالی قادر الذاتست بیافریند چنانکه خواهد بی مرد و با مرد متعذر نشود و او
چون حکم کند کار آن باشد که گوید ببایستی بباشد و این عبارتست از نفی تعذر تا در
و تسهیل چنان باشد بر وی که یکی از ما گوید کن بود و هیچ رنج نرسد همچنین خدای تعا بی کلفتی

ومتفق هرچه خواهد بیابد و گفته اند امر تکوین است چون صادر گشت در وجود آید مراد
خدای تعا بود وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ
بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ
الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي
الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ بیان نمودیم عیسی را کتاب ابن جریج گفت مراد کتابت
برای آنکه حکمت نوعی از انواع علم است ما اورا نوشتن بیاموزیم ابو علی گفت کتابی
بود جز توریة گفته اند مراد علمست و گفته اند حکمت خاص تر است برای انکه حکمت نوعی از انواع
علم باشد حکمت و توریة انجیل بدو آموزیم و اورا رسول کردانیم نزد بنی اسرائیل
اولین پیغمبران بنی اسرائیل یوسف ع بود و آخرین عیسی انس مالک روایت کند از رسول ع
گفت مرا براثر هشت هزار پیغمبر فرستاده اند چهار هزار از بنی اسرائیل اِنّی قد جئتکم آنکه
عیسی گفت من آمده ام نزد شما با آیتی و علامتی که دلالت کند بر تصدیق من و آن آنست
از بهر شما از گل چیزی بشکل مرغ سازم او چون مرغی بی دم در او دمم مرغی شود بفرمان خدا
تعا گفته اند بشکل خفاش کردی و تخصیص خفاشی بهر آنست که از مرغان تمام خلقتر باشد از
بهر آنکه اورا پستان و دندان باشد و حیض بود پرنده است خبر است که عیسی ع خفاشی کردی
و بدهن باد در دمیدی و ان پاره گل مرغی زنده شدی و بپریدی و وهب منبه گفت که تا
نظر مردم بودی در وی نگریستند وی بپریدی و نا پدید شدی بیفتادی تا فرق
بود میان آنکه خدای آفریده بود آنکه بدعای عیسی و معجزه او زنده کرده پیشتر گفتندی عیسی
دیگر چه تواند کرد گفت انکه جمله اطبا از آن عاجز باشند نابینای مادرزاد نیکو کردانم
علت برص را منقطع کردانم خدای تعا هر پیغمبری را معجزی داد از جنس آنکه دران عصر تعاطی
میکردند و در عهد عیسی بعلم طب مفاخرت کردندی و صنعت ایشان این بود و در علم طب
متفق بودند که این هر دو مرض را دوا نتوان کرد عیسی گفت با آنکه شما روزگار خود با

مرض که دمایرا از علاج عاجز آید من بی انکه مباشرت این کار کنم بفرمان خدای تعالی اجابت

اینها را درست کنم ایشان گفتند ما ترا در روزگار معالجه ای کنیم گفت ان چنین نباشد میگویم از

برای انکه اگر و ابرص خود چه باشد چیزی کنم که جز خدای بران قادر نباشند گفتند چگونه عیسی

گفت مرده بدعا زنده کنم در اخبار چنین آمده که عیسی ع چهار مرده را زنده کرد اینه یکی

عازر را او دوست عیسی ع بود در بعضی دمها بیمار شد خواهر را پیش عیسی فرستاد پیام

و گفت یا روح الله دوست تو عازر سخت رنجور است در فلان جا از میان عیسی او سه روزه راه

بود عیسی برخواست و با صحابش بدانجا آمد سه روز برآمده بود که مرده بود و دفن کرده بودند

عیسی با ایشان بر سر قبر او بایستاد و دعا کرد اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ

الْاَرَضِينَ السَّبْعِ اَرْسَلْتَنِي اِلٰى بَنِي اِسْرَائِيلَ اَدْعُوهُمْ اِلٰى دِينِكَ وَاُخْبِرُهُمْ اَنِّي اُحْيِي الْمَوْتٰى

بِاِذْنِكَ عازر را ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین تو مرا به بنی اسرائیل فرستادی تا ایشانرا

دعوت کنم و خبر دهم ایشانرا که تو بدعای من مرده زنده کنی پس زنده کن عازر را در حال

گور شکافته شد و عازر برپای خاست روغن از اعضای او میچکید با عیسی بشهر آمد و زنده

ماند و او را اولاد آمد و دیگر پسر پیرزنی که مرده بود مادرش پیرزن در عقب جنازه میرفت و جزع میکرد

عیسی ع دعا کرد او برخاست از نعش و بنشست و از جنازه بیرون آمد و زن دیگر که او را

العاشریه گفتند عیسی از خدای درخواست در حال زنده گشت چهارم سام بن نوح را گفتند در خواهیم

تا عیسی مرده قدیم زنده کند او را گفتند سام را از پیمان زنده کن گور شکافته شد و بیرون آمد انحضرت

نام مهین خدایرا بزبان راند و گفت قُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ سام از گور برخاست نیمه سرش سفید

شده گفت چون آواز تو شنیدم پنداشتم که قیامت برخاست عیسی گفت نه ولیکن من

ولیکن من خدایرا بخواندم تا ترا زنده کرد ای سام تو جوان بودی که ترا وفات رسید چرا

چرا موی سفید شده گفت چون آواز تو شنیدم پنداشتم که قیامت برخاسته از هول موی سفید

شد گفت ترا چند سال بود که مردی گفت پانصد سال عیسی گفت بمیر بفرمان خدای

بیفتاد و بمرد و کلبی گفت عیسی خدایرا بیا حیّ یا قیّوم خواندی چون مرده زنده کردی

قوم عیسی گفتند

قوم عیسی گفتند دگر چه کنی گفت خبر دهم شمارا از انچه میخورید و ذخیره می نهید عیسی چون

احیای موتی کرد گفتند این نوع که تو میکنی سحر است مارا خبر ده که در خانهای خود چه میخوریم و چه

ذخیره می نهیم عیسی یک یک را گفت که شما فلان طعام خوردید و چندین ذخیره نهادید

مرد بیامدند و موافقت کردند طعامهای مختلف بیاوردند و مقداری موزون بخوردند

و مقدار موزون بنهادند در جاهای متفرقه انکه بیامدند و گفتند مارا خبر ده تا چه خوردهایم و

چند نهادهایم جبرئیل ع بیامد و او را خبر داد و او یک یک ایشانرا خبر داد در خبر است که او

در ایام صبیت کودکان با او بازی کردندی ایشانرا گفتی مادر و پدر شما در خانه فلان و فلان

چیزی خوردند و از ان نصیب شما نهادند بیامدندی مادر و پدر را گفتندی که شما فلان طعام

خوردید قسمت ما بیارید چرا نصیب ما نگذاشتید ایشان گفتند شما چه دانستید گفتند

مارا عیسی بن مریم خبر داد ایشان گفتند آن کودک جادو است کودکان را بدو رها باید کرد که

تباه شوند انان بودند که بماندند کاتب شدند خدای تعالی ایشانرا خوک و بوزینه کرد

بدرستی که انچه من شمارا گفتم ایتی و دلالتی است اگر تصدیق خواهید کردن و راست داشتن

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَلِاُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ

وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ اِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا

صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و بشما آمدم و راست دارنده آن کتاب را پیش از من است از توریة و بیز تا حلال کنم

بر شما از انچه بر شما حرام کرده از گوشت و پیه بعضی طیور و ماهی و انچه در شرع موسی بر شما حرام

کرده که تحریم آن در توریة نبود گفت تا شمارا حلال کنم و بیان کنم که خدای تعالی حرام کرده است

بعضی گفتند مراد انست که بنی اسرائیل بعضی چیزها بر خود حرام کردند و از خدا بشما حجتی و نیتی

و معجزه آورده ام و از خدای بترسید و طاعت من دارید بدرستی که خدای را عبادت کنید

که راه راست اینست این ایه در خورد ترغیب و تحریض بر نظر کردن و شکر خدای کردن و بعبادت

او قیام نمودن فَلَمَّا اَحَسَّ عِيسٰى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ

نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُونَ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا اَنْزَلْتَ وَا

وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۝ وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ
سدی گفت چون جهودان بنی اسرائیل بحجت با او بر نیامدند قصد کشتن عیسی ع
کردند او بگریخت الفرار مما لا یطاق من سنن الانبیاء والمرسلین با مادر خویشتن بسرای مردی
فرود آمدند در دهی و آن مرد زنی داشت روزی این مرد در سرای آمد دلتنگ و با زن چیزی
بگفت زن نیز دلتنگ شد مریم گفت این شوهر تو چرا دلتنگ است و با تو چه گفت گفت آفتی
و بلای که گفتن آن سود ندارد گفت با من بگوی شاید که بتدبیر من فرجی باشد آنرا گفت چه گونه
گفت پسرم مستجاب الدعوة است خدای را دعا کند و خدای اجابت کند گفت این پادشاه
ولایت ما بر یکچند نوبت لشکر خود بر کسی افکند و بخانه او فرود آید با جمله لشکر و آنکس را
مستاصل کند اکنون کس فرستاده که من با جمله لشکر انجا خواهم آمد و ما طاقت آن نداریم مریم
گفت من پسرم را بگویم با عیسی بگفت گفت من دعا کنم ولیکن انجا شری و فتنه پدید
آید مریم گفت این بباید کرد این زن و مرد را بر ما حق است مرد گفت به حالی باید کرد عیسی ع گفت
تو چندانکه توانی آب بیار و در دیگها و خمها پر کن تا من دعا کنم خدای تعالی آن همه را
انواع مطبوخات گرداند و آبها را شراب کند بر قول آنکه گوید اول آن خمر حلال بود عیسی ع
دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد پادشاه فرا آمد طعامی خورد که هرگز از آن لذیذتر
نخورده بود و شرابی خمری که مثل آن ندیده آن مرد را گفت این از کجا آوردی گفت مرا
بود گفت دروغ میگویی چندانکه تعلل کرد فایده نبود آخر گفت زنی و پسری دارد او دعا
کرد تا خدای تعالی آب را این طعام و شراب کرد پادشاه را پسری مرده بود که او را بسیار دوست
میداشت و طواسی کرده ولیعهد خود کرده بود با خود گفت آنکس که دعای او در تحویل و شراب
مستجاب بود همانا که در احیای موتی مجیب بود کس فرستاد و عیسی ع را بخواند گفت لا بد ترا
دعا باید کردن تا خدای پسر مرا زنده گرداند گفت کنم ولیکن اینجا شری و فتنه ظاهر
گردد پادشاه گفت باک نیست عیسی علیه السلام گفت اگر چنین و من و مادرم برویم و کس مانع ما
نباشد گفت روا باشد بدین عهد کردند دعا کرد خدای تعالی او را زنده کرد و انیه عیسی و مریم

برای من فرود آمد

از انجا بیامدند

از انجا بیامدند مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده شد بر پادشاه خروج کردند و گفتند
ما را امید بود که چون بمیرد ما ازین جور خلاص یابیم که او را فرزند در عقب نباشد اکنون
پسر باز آمد که با ما همان کند که پدرش قتلی و فتنه عظیم پدید آمد انجا و عیسی ع بکنار
دریا رسید جماعتی صیادان بکنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه مردمانید و چه میکنید
گفتند صیادیم و ماهی میگیریم گفت بیایید و صید بهشت کنید و رضای خدای جویید گفتند چه
کنیم گفت من پیغمبر خدایم ایشانرا دعوت و معجزه بنمود ایمان آوردند ایشانند که خدای تعالی
ایشانرا حواریان خوانده خدای تعالی میگوید چون عیسی پیغمبر از ایشان حس کفر کرد
و بدانست که کافرند گفت کیستند یاران من با خدای تعالی ایشانرا یعنی کیست که
رغبت کند که با خدا یار شود و دریاری من و گفته اند الی بمعنی فی است و بمعنی لام فی سبیل
الله والهدایة الی الله حواریان عیسی را جواب دادند که ما یاران خدا و رسول اوییم
بخدا ایمان آورده ایم و تو که عیسی پیغمبری گواه باش که ما منقاد شدیم و گردن نهادیم — فرمان خدا را
خدای را ابن عباس گفت که ایشانرا حواریان از بهر آن خوانند که جامهای سفید داشتند
عطا گفت که عیسی را مادرش بپیر رنگرزی داد تا پیشه بیاموزد و این استاد مهتر صباغان — برنگرزی
بود جامه بسیار در دکان او جمع شده عیسی را گفت مرا در ده چند کار است انجا میروم
این جامها را هر یکی را علامت رنگی کرده ام آن رنگ می باید کرد و برفت عیسی جامها
نیل نهاد و رها کرد و گفت اللهم اخرجها کما ارید استاد باز آمد گفت چه کردی گفت
جامها همه دران خم کرد گفت جامهای مردم تباه کردی و فریاد برکشید گفت ای استاد بانگ
و فریاد چرا میکنی بیا و بر کنار خم بایست و میگوی فلان جامه چه رنگ از تو گفتن و از من بیرون
آوردن برفت و میگفت این فلان رنگ می باید آن رنگ بیرون می آوردی که سرخ و زرد و لعلی
و کبود و سبز مردم بازار از ان متعجب شدند و دانستند که فعل خدا است و هیچ قادر بمقدرة این
نتوانند کرد عیسی ع ایشانرا دعوت کرد ایمان آوردند ایشان حواریانند آنکه خانها و دکانهای خود
رها کردند و در قفای عیسی ایستادند و با او می بودند و آیات و عجایب میدیدند در خبر است

حواریان دوازده مرد بودند که در سیاحت عیسی با او میگردیدند در سهل و در جبل و بر و بحر چون گرسنه
شدندی عیسی دست بر زمین زدی انگه نان بیرون آوردی بعدد هر مردی دو نان چون تشنه شدندی
دست بر زمین زدی آب بیرون آمدی بخوردندی روزی گفتندی بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه
شویم ما را شراب طعام دهی و در صحبت و خدمت با تو میگردیم و عجایب بینیم عیسی ع گفت بهتر از شما
انانند که کسب دست خود خورند ایشان آمدند و گازری میکردند جامه مردمان می شستند
میکردند این معروف گفت پادشاهی طعام ساخت و مردم صالح را جمع کرد عیسی ع در میان ایشان بود
بعیسی برکت داد طعام میخوردند کم نمیشد اورا گفت تو کیستی گفت من عیسی ام پیغمبر خدای اورا
دعوت کرد پادشاه و خواص او ایمان آوردند ملک رها کردند در عقب او ایستادند حواریان
ایشان بودند گفتند بار خدایا ما ایمان آوردیم بانچه تو فرستادی از کتب پیشین و متابعت
کردیم پیغمبر را یعنی عیسی را بنویس ما را از جمله گواهان یعنی نام ما را از جمله گواهان بنویس که برای تو
گواهی دادند بتصدیق و عطا گفت مع النبیین ابن عباس گفت مع محمد و امته و مکر کردند و مکر سعی
بفساد باشد در پوشیده کی یعنی کفار بنی اسرائیل و مکر ایشان اینجا بود که تدبیر قتل عیسی
کردند و این اشکارا بود که عیسی را براندند و بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و دعوت
کرد ایشان همت کشتن او کردند و خدای مکر کرد یعنی انداخت ایشان باطل کرد
و گفته اند مکر خدای جزای مکر بود ایشان را چنانچه پرسیدند که چونست که مکر را با خود اضافت
کرد دیگران را بران عیب میکند گفت من ندانم که تو چه میگویی والا من از زبان طنبور شنیدم که
ابیاتی خواند آخرش این بود شعر و نضج من سوال الفعل عندی و تفعله فیحسن منک
و اکاد گفت سبحان الله من ترا از آیه قران می پرسم تو مرا بشعر زنی طنبوری جواب میدهی
گفت من جواب تو دادم اگر عقل داری اگر خواهی بزبان عامیانه بگویم تحلیه و فراگذاشتن ایشان را
تا مکر کنند مکر ایشان از وبال ایشان وان مکر خدای با ایشان کرد القا شبه عیسی بود بر
ایشان که او را بر عیسی موکل کرده بودند تا بجای عیسی بیاویختند چون بنگریدند صاحب ایشان
بود و صب گفت جماعتی که قصد او کرده بودند در شب بیامدند عیسی را بگرفتند و سوی درختی بردند

تا عیسی را

تا عیسی را بردار کشند و زنی با او بود که عیسی ع او را دعا کرده بود خدای تعالی اورا از
دیوانگی شفا داده بود و در زیر آن درخت میگریستند و جزع میکردند عیسی بیامد
و ایشان را گفت بر که جزع میکنید گفتند بر پیغمبر خدای عیسی گفت جزع مکنید که من عیسی ام
خدای مرا نگاه داشت و آن آویخته منافقیست که مردم را بر سر من آورد و ایشان دلخوش
شدند و برگشتند پس از هفت روز عیسی بیامد و حواریان را جمع کرد و بدیشان وصیت
کرد در زمین بپراکند هر یکی را بجای تا دعوت کنند و خدای عیسی را خواند و
خدای باسمان برد در حدیث آمده که حضرت امیر المومنین علی ع فرمود که لقد
ضربت فی اللیلة التی قبض فیها یوشع بن نون و قبضت فی اللیل التی عرج فیها عیسی ابن
مریم یعنی مرا در شبی ضربت زدند که در ان شب یوشع بن نون را وفات رسید و در ان شب
قبض روح من کردند که در ان شب عیسی را باسمان بردند و آن شب بیست و یکم بود که حواریان
در زمین پراکنده شدند هر یکی بجای برای دعوت و خدای تعالی هر یکی را لغت
آن زمین بیاموخت تا بزبان ایشان دعوت میکردند اینست مکراهم والله خیر
الماکرین ایشان مکر کردند و خدا تعالی مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان کرد که بهترین جزا
دهندگانست اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من
الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة ثم
الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون و یاد کن ای محمد چون گفت
خدای تعالی عیسی را که من ترا بخواهم سپردن و برخواهم داشتن و بنزدیک خود بردن کعب
الاحبار گفت و جماعتی گفتند که مراد بتوفی قبض روح کردنست و جان ستاندن کلبی
گفته که قبض الموت نه قبض روح او بیان قوله تعالی فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم برای آنکه قوم پس از قبض رفع او باسمان ترسا شدند ربیع و انس گفتند مراد نوم است
یعنی من ترا بخوابانم و در خواب باسمان برم بیانش و هو الذی یتوفیکم باللیل ابن عباس
گفت قبض روحت یعنی ترا بمیرانم بیانش قل یتوفیکم ملک الموت و این بحقیقت نزدیکتر

و میگفت خدای تعالی عیسی را بمیرانیم سه ساعت انگه زنده کرد باسمان برد و گفته اند که در
کلام تقدیم و تاخیرست و تقدیم اینست که ترا بر دارم و بنزد خود برم و پاکیزه کردانم از ان
کسان که کافر شدند بعد از انکه از آسمانت فرو فرستم قبض روحت کنم و این وجه نیکوترست
ابوهریره روایت کرد که پیغمبر صلعم گفت پیغمبران یکدیگر نه ازما در مختلف و دین ایشان
یکیست و من اولیترم بعیسی مریم از ان که میان من و او هیچ پیغمبر نبوده و او از آسمان فرود آید
بر امت من و خلیفه من باشد بر ایشان همانا این خبر از ان روایت کرده اند که حدیث مهدی
را از بی انصافی منکر باشند و الا او خلافت رسول را نشاید برای انکه شرع او منسوخست
و او شرع ما نداند لابد بود اندر رجوع او باکسی بود که پس انکس که رجوع او با او باشد خلیفه
او باشد نه عیسی پس حدیث از راه افتاده است و خبر چنین کرد رسول صلعم فرمود که عیسی نازل
شود بر امت من با خلیفه از اولاد من چون او را ببینند بشناسند بابن علامات مردی باشد
دو کهر سرخ و سفید دراز موی پندارد که آب از موی او میچکد و اگرچه موی تر نبود صلیب بشکند و
خوک بکشد و مال بخشد و در روحا نشیند حج کند و عمره کند و با مردمان بر اسلام
قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او جمله دینها هلاک کند و دجال بکشد و همه زمین امن شود تا گرگ با
میش و شیر با آهو بیک جا چرا کنند و کودکان و هیچ یکدیگر را نیازارند و او در زمین چهل سال بماند
و بروایت کعب الاحبار بیست و چهار سال و زن کند و فرزند آنگاه او را وفات رسد مسلمانان
بر و نماز کنند و در اخبار اهل بیت چنین آمده که مهدی ع بر و نماز کند و او را در حجره
رسول دفن کنند و جز انچه درین خبرست همه اوصاف و علامات روزگار مهدی ع است
که در اخبار مخالف و موالف آمده و اگر کسی انصاف دهد و عناد رها کند و بر ان اخبار
واقف شود و آنرا با آیات قران برابر کند بیند اثر معتمد انست حسین بن فضل گفت در
آیتی که دلالت کند بر نزول عیسی قول خدایست و کهلا و او کهل نشده بود که بر آسمان برد
چون بزمین آید کهل شود ابو جعفر منصور دوانقی از پدرانش از عبد الله عباس روایت
کرد که رسول صلعم گفت کیف یهلک امة انا فی اولها و عیسی آخرها و المهدی فی اوسطها

ببینی

ببینی متی و سلّما چون هلاک بود امتی را که من در اول ایشان باشم و عیسی در آخر و
مهدی از اهل بیت من در میان نه و این چند حجت بر وجود مهدی بر ایشان و رافعک
گفته معنی آنست که ترا رفع کند در درجات بهشت و مقرب کرداند برحمت خویش و پاکیزه کردانم
ترا از کافران یعنی ترا از میان ایشان بدر آرد و از ایشان برهاند و انان که پیروی تو اند زبر
دست و قاهر دارند بر کافران یعنی جهودان که بتو ایمان نیاوردند مومنان زبر دست
ایشان باشند تا روز قیامت فوقیت یعنی گفته اند بحجت است و بعضی گفته اند بملکت و قهر
غلبه است از انجاست که پادشاهی در روم یا نیست که ترسایانند و در جهودان نیست که
ایشان همه مقهور و مغلوب باشند تا روز قیامت پس باز گشت شما من حکم کنم میان
شما در قیامت در انچه در دنیا در ان اختلاف میکنید بعضی گفتند عیسی خداست بعضی گفتند
پسر خداست بعضی گفتند انه ساحر و کذابست من حکم کنم میان شما در ان
اختلاف که کردید در دنیا فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا
والآخرة وما لهم من ناصرین ۝ واما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم
اجورهم والله لا یحب الظالمین ۝ ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم ۝
ان مثل عیسی ~~کمثل عیسی~~ عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون ۝
الحق من ربک فلا تکن من الممترین ۝ چون حکم کنم میان شما انانکه کافر باشند
و آیات نعمت را جحود کنند من ایشانرا عذابی کنم سخت در دنیا بکشتن و برده بردن
و از خانه و جای بیرون کردن و جزیه و مذلت بر ایشان نهادن در آخرت بانواع
عقوبت در دوزخ و ایشانرا هیچ یاری ناصری و معینی و مشفقی نباشد که شفاعت
کند و اما انانکه ایمان آورده قول پیغمبر خود را کار بسته و عمل بر وفق شرع کرده صالح
نبود و او ظلم نکند و نپسندد و ظالمانرا دوست ندارد این آیه دلیلست بر بطلان قول
انکس که جز بر عمل نکو نیست و بر بطلان قول مجبره و این که بر تو خوانم از قصه زکریا و یحیی و مریم
و عیسی از آیات و نشانهاست از آیات محکمه با حکمت انکه گفت بر راستی که مثل

[illegible]

و داستان عیسی مریم نزدیک خدای تعا چون مثل آدمست که خدای تعا او را بیافرید از خاک
بی پدر و مادر پس او را گفت بباش ببود در حال سبب نزول این آیه آن بود که وفد نجران
چون بیامدند و با رسول صلعم مناظره کردند در باب عیسی ع و گفتند ما تقول فی المسیح ابن
مریم گفت عبد الله. و رسول را گفتند مسیح بنده نباشد از ما در بوجود آمد بی پدر خدای تعا
بجواب ایشان این آیه فرستاد و فحوای آیه اینست که جای تعجب نیست شما احوال آدم میدانید که بی
مادر و پدر در وجود آمد ممکن و صحیح است و جای تعجب نباشد از عیسی که بی پدر و مادر
خدای تعا او بیافرید الحق من ربک الخ که اعادت حقست و از خدای تست از جمله شکاکان درسنه
مباش با تو شرح دادیم خطاب اگرچه با پیغمبرست مراد دیگرانست فمن حاجک فیه من بعد ما
جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین ان هذا لهو القصص الحق و ما من اله
الا الله و ان الله لهو العزیز الحکیم ۵ فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین ۵ سبب نزول
این آیه آن بود که چون رسول صلعم مکه بگشاد و اسلام منتشر شد و حجت قاهر گشت بر کافران وفود
آمدن گرفتند بنزدیک رسول برخی اسلام آوردند و برخی امان طلب میکردند در جمله وفود وفود ١
و وفد نجران بود در میان ایشان ابو حارثه اسقف بود با شصت مرد آمد از جمله ایشان عاقب
بود و سید و عبد المسیح و ایشان احبار و روسا بودند نماز دیگر در مدینه آمدند جامهای دیبا
پوشیده صلیبها در گردن افکنده چون درآن بیامدند و با ایشان مناظره کردند ایشانرا
گفتند شما بر مسیح نه اید چنانکه قوله و قالت الیهود لیست النصاری و قالت النصاری
لیست الیهود علی شیء و برین است چون رسول صلعم نماز دیگر بکرد و ایشان دعوی
کردند و گفتند چه گویی در حق عیسی گفت بنده بود که برگزید او را خدای تعا گفتند یا محمد
او را پدری شناسی رسول ع گفت او را نه از نکاح زادند تا او را پدر باشد گفتند
مسیح مخلوق باشد نه از نکاح زاده و بی پدر خدای تعا این آیه فرستاد ان مثل عیسی
عند الله تا فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ۵ رسول گفت چون شما قول من باور نمیکنید

وایه وحجت

وآیه و حجت قبول نمیکنید بیایید تا مباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبر داد که عذاب
فرود آید بر دروغ گوینده ایشان با یکدیگر نگریستند و گفتند چه رای است شما را گفتند
مهلت باید خواست تا فردا اندیشه کنیم آنگه برفتند و با هم نشستند و رای زدند اسقف
ایشانرا گفت اگر محمد فردا با عامه صحابه آید ازو اندیشه مکنید و با او مباهله کنید
که او بر حق نیست و اگر آید و خاصه قرابت و فرزندان خود را آرد وازمباهله او حذر کنید
چون بامداد بود و صحابه در مسجد جمع شدند هرکسی توقعی داشت که رسول او را حاضر کند
رسول ع گفت مرا تو فرموده اند الا که خاصگیان خود را از مردان و زنان و کودکان آنجا
برم که خدای تعالی بدعای ایشان عذاب فرستد آنگه دست ساقی کوثر امیر المومنین علی ع
را گرفت و حسن و حسین از پیش او میرفتند و فاطمه علیها السلام باز ایشان میرفت تا
بصحرا شدند و ترسایان نیز بیامدند اسقف ایشانرا پیش گرفت و گفتند ایشان
کیستند محمد را گفت این برنا پسر عم و داماد اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان
دختر زادگان او اند و با ترسایان نگریید و گفت بنگرید محمد چه گونه واثق است که
که بمباهله فرزندان و خویشان خود را آورده است بخدای که اگر مسیح خود بودی او را از نکه
حجت بودی هرگز ایشانرا اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی شما را مصلحت از مباهله
حذر کنید که اگر نه مکان قیصر بودی من اسلام آوردمی با او مصالحه کنید بر آنکه حکم کند
و باز گردید بشهر خود و بر دین و رای خویش تا رای شما چیست گفتند رای تو رای ماست سخن تو عین
مصلحت اسقف گفت یا ابا القاسم با تو مباهله نمیکنیم ولیکن مصالحه میکنیم با ما مصالحه
کن بر چیزی که ما بدان قیام توانیم نمود رسول صلعم با ایشان مصالحه کردند دو هزار حله
از حلهای اواقی قیمت هر حله چهل درم باشد و بنوشتند تا صلح نامه بنوشتند نسخه اش اینست که
بسم الله الرحمن الرحیم ۵ هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران و حاشیتها فی
کل صفراء و بیضاء و ثمرة و رقیق لا یوخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی ثمن
کل حلة اربعون درهما فما زاد او نقص فعلی حساب ذلک یودون الفا فی صفر و الفا فی رجب

وعليهم اربعون دينارا مثواه لرسول مما فوق ذلك وعليهم في كل حديث يكون باليمن
عارية مضمونة ثلاثون درعا وثلاثون جملا لهم بذلك جوار الله وذمة محمد بن عبد الله لمن اكل
الربوا منهم بعد عامه هذا فذمتي منهم بريئة اين نامه ايست از من که محمد بن عبد الله
رسول خداى بنجران جوانيست در مرزى کسى و برده که اينانرا ست از دينان هيچ نبايد مکر
دو هزار حله از حلهاى اواقى قيمت هر يکى چهل درم انجه کم از و بحساب باشد هزار ازان
درماه صفر بدهند و هزار در رجب و ايشانرا ست مدت مقام رسول رسول من انجا چهل
دينار بدهند و يا بيشتر بر واقعه و حادثه که در يمن افتد سى زره و سى اسب و سى شتر
بعاريه بدهند عارية مضمونه باين وفا کنند ايشانرا جوار است و محمد رسول الله هرکه ربا خورد
پس امسال ذمه من ازو بيزار است نامه بکرفتند و ببردند و در راه ميکفتند که صلاح
بود با محمد عافيت و عبد المسيح ايشانرا کفتند والله که ما و شما ميدانيم که محمد پيغمبر است
وانچه آورده کتابيست از قبل خداست و بخداى هيچ کس با هيچ پيغمبر مباهله نکرده الا که مستاصل
شدند و از ايشان کسى نماند از خورد و بزرگ و اکر شما اين کنيد هلاک شويد و در روى
زمين هيچ ترسا نماند که من در ايشان نکرستم روهاى ديدم که اکر از خدا بخواستندى که
کوهها از جا برکند اجابت کردى و رسول صلعم با مردم خود کفت بان خداى که جان
بامر اوست که عذاب فرود آمده بود بر نجران اکر ملاعنه کردندى خداى تعالى ايشانرا خوک
و بوزينه کردى و آتش از کوه بيامدى و همه را بسوختى و از قبيله ايشان حيوان نماندى
تا مرغان بر درختان و سال بر نشدى که در زمين يکى از ترسايان نماندى معنى آيه فمن حاجك
پس کفت اى محمد هرکه با تو خصومت کند در حق عيسى پس از انکه علم يعنى بتو آمد در حق او
بکو بياييد تا بخوانيم پسران خود را و شما پسران خود را باتفاق مراد حسن و حسين عليهما السلام
اند و اين دليلست چرا که ايشان فرزندان رسولند و اخبار از طريق مخالف و موافق برين موافقند
که ايشانرا کفت ابناى هذان ريحاناى من الدنيا در خبر آمده که محمد حنفيه در صفين
حرب نيکو کرد امير المومنين ع کفت اشهد انك ابنى حقا کواهى ميدهم که تو پسر منى بحقيقت

کفته يا رسول

کفتند يا رسول الله امام حسن و امام حسين نه چنين است کفت شما ابناى رسول ايد ايشان پسران رسول
خدااند و هم دليلست بر انکه دختر زاده فرزند باشد مازنان خود را بخوانيم و شما زنان خود را
باتفاق مراد در اينجا فاطمه زهراست عليها السلام شهادت اين دليلست بر شرف او و رسول
نفرمود که از جمله زنان که داشت کسى را با خود ببرد فاطمه زهرا از جمله زنان به بود
نفسها خود را بخوانيم و شما نفس خود را بخوانيد اين معنى از ميان مرد و نفس صورت نبندد
پس لابد که مجاز و مورد او بمبالغه بود يعنى بخوانيم کسى را که حکم او حکم نفس ما باشد
انچه ما را باشد او را باشد و انچه بر ما باشد برو باشد حکم او در طهارت و عصمت
و دعا و کفايت حکم ما باشد پس چنان باشد که من او باشم و او من و اين کنايت
از غايت اختصاص و محبت و قربت باشد تا دو دوست در دوستى بغايت باشند کويند
که ايشان متحد شدند اکر چه بصورت دواند بمعنى يکى اند قال الشاعر انا من اهوى و من
اهوى انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنى ابصرته واذا ابصرته کان انا
و اين لفظ دلالت کند در حق دروغ زنان و لعنت کنيم يکديکر را و کوييم لعنت از ميان
ما دو کروه بر دروغ زنان باد اين قصه پيغمبران که رفت مر قصه حق است و هيچ خداى نيست
الا خداى که آفريد کار جهانست و جهانيان رد است بر ترسايان که کفتند که عيسى خداست
و کفتند ان الله ثالث ثلاثة اقنوم اب و اقنوم روح القدس و اين قول نامعقول است
که سه ذات يکى باشد و خداى عز و جل عزيز است و غالب اکر خواهد قهر کند و ترسايانرا
و جمله کفار را بکشد و ليکن نکند از انجا که حکمت و حکمت در تکليف خلاف اين
تقاضا ميکند پس اکر بر کردند ترسايان و کافران اعراض کنند و قبول نکنند خداى
تعالى عالمست بمفسدان براى آن تخصيص کرد ايشانرا که غرض ازين قصه ايشانست
قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك
به شيئا ولا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا
بانا مسلمون مفسران کفتند که سبب نزول اين آيه قوله والله ولى المومنين

[illegible]

آن بود که ترسایان نجران بمدینه آمدند جهودان با ایشان مناظره کردند و با یکدیگر خصومت
کردند در ابراهیم ع ترسایان گفتند ترسا بود جهودان گفتند جهود بود پیش رسول آمدند تا بحکم
آن حضرت گفت نه جهود بود و نه ترسا گفتند ما با او اولیتریم شما با او اولیترید نه این او مسلمان بود
ما که مسلمانیم با او اولیتریم جهودان گفتند ای محمد مگر تو آن میخواهی که ما در حق عزیر آن
گوییم که در حق عیسی ترسایان گفتند و ترسایان گفتند که ترا آن میباید که ما آن ترا گوییم که جهودان
در حق عزیر گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد بر هر دو فرقه از جهودان و ترسایان که بگوای محمد
که ای اهل کتاب بیایید که بکلمه و سخنی که یکسانست میان ما و شما و در و خلاف نیست
آن آنست که جز خدای نپرستیم و با او انباز نگیریم و هیچ چیزی و بعضی از ما بعضی را بخدایی
نگیرند چنانکه شما که جهود اید و ترسایانید کردید تا خدای تعالی ازان باز گفت اتخذوا
احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله عکرمه گفت یکدیگر را سجده کردن نی صادق
گفت اتخاذ ایشان احبار و رهبان را بعبادت نبود بل تحریم حلال و تحلیل حرام بود
و گفت انه بطاعت ایشان بود و روسا او در معصیت خدای در خبرست که من اطاع مخلوقا
معصیة الله و کانما سجد سجدة لغیر الله هر که مخلوقی را فرمان برد در معصیت خدای
چنان بود که جز خدای را سجده کرد. پس اگر ایشان از اینکو اگر قبول نکنند و اعراض کنی
که گواه باشید بر آنکه مسلمانیم و انقیاد کردیم و گردن نهادیم این گفتار را چون آیه
فرستاد رسول عم نامه نوشت بقیصر روم من الرسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من
اتبع الهدی اما بعد فانی ادعو الی السلام فاسلم تسلم اسلم یوتک الله اجرک
مرتین این نامه ایست از محمد رسول خدای بهرقل بزرگ روم برانکه بر روی راستی ای هرقل
من ترا اسلام میخوانم اسلام آر تا سلامت یابی اسلام آر تا مزد تو دوباره باشد اگر
از اسلام عدول کنی بر تو باشد بزه و این آیه نوشت قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
یا اهل الکتاب تعالی الآیه یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم وما انزلت
التوریة والانجیل الا من بعده افلا تعقلون ها انتم هؤلاء حاججتم فیما

لکم به

لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم والله یعلم وانتم لا تعلمون ٥
ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان چرا خصومت میکنید در ابراهیم و توریة و انجیل
نیامد الا از پس او و چه عهد موسی و عیسی از پس عهد ابراهیم بود جهودی پیش از توریة
موسی نبود و ترسایی پیش از انجیل نبود و از میان ابراهیم و موسی هزار سال بود میان
عیسی و موسی دو هزار سال بود اما عاقل نه اید و عقل را کار نمی بندید ابراهیم پیش
از ایشان بود چگونه جهود و ترسا بوده باشد انگاه خطاب میکند این جماعت را میگوید
اینک شما این جماعت جهودان و ترسایان مجادله کردید و خصومت در آنچه شما را بدان علمی
و دانشی هست از نبوت محمد و نعت و صفت او که در توریة و انجیل خوانده اید و دانسته اید پس
چرا اکنون محاجه میکنید در آنچه شما را بآن علمی نیست از حدیث ابراهیم و آنکه او جهود و
ترسا بوده اینک شما بسیار خصومت کردید در آنکه دانستید بسبیل جحود اکنون این مانده است
در آنکه نه اید از سر جهل و خصومت کنید تا در اول معاند باشید و در آخر مجادله و خدای میداند
مذهب ابراهیم و اعتقاد او و شما و شما نمیدانید انگه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند و حوالت بدو
کردند از جهودی و ترسایی ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا
مسلما وما کان من المشرکین ٥ ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا
النبی والذین امنوا معه والله ولی المؤمنین ٥ ابراهیم جهود نبود و ترسا نبود
ولیکن مسلمانی بود بر طریق راستی و بر استقامت از مشرکان نبود تا ایشان نه پندارند
که چون جهود و ترسا نبوده باشد مشرک بوده باشد کلبی از ابو صالح از عبدالله عباس
روایت کرد که از صحابه رسول که چون جعفر ابو طالب و اصحاب نبی هجرت کردند بحبشه
رفتند و آنجا مقام کردند و رسول صلعم بمدینه آمد و واقعه بدر افتاد و جماعتی از
بزرگان مشرکان قریش کشته شدند قریش در دار الندوه حاضر شدند و رای زدند
و گفتند ما از محمد و اصحاب نبی جز از جهت نجاشی انتقام نتوانیم کشید مالی جمع کردند مبلغی
تحفه و هدایا برداشت عمرو بن العاص و عمارة بن ابی معیط بفرستادند بنزدیک نجاشی

وایشان را پیغام داد که این جماعت از ما گریخته اند و بشهر تو آمده و در دین مخالف
تواند بر مذهب تو طعن زنند و در عیسی مریم قدح کنند ایشان را بزمهای کرفتن و بسته
ما باز فرست ایشان بیامدند تا بحبشه رسیدند چون نزدیک نجاشی شدند و او را سجده
کردند و تحیت کفتند و سلام قوم خود برسانیدند وکفتند ما مردمانیم دوستدار و هوا
خواه توایم و نصیحت میکنیم تو خویشتن را بر حذر داری از قوم این مرد ساحر کذاب که
در میان برخاسته است دعوی نبوت میکند تیغ و لشکری ندارد الا قومی سفیهان و ما کار
برایشان تنگ کرده ایم وایشان را با شعبی تاخته ایم که پیش ایشان نیارد شدن و ایشان
بیرون نتوانند آمدن چون کار برایشان سخت شد پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا ترا
بفریبد و دین و ملک تو تباه کند چون پیش تو آیند ایشان را بند کن و بیش ما فرست
تا شر ایشان از تو و خود کفایت کنیم و علامت آنچه ما کفته ایم آنست که چون پیش تو
آیند ترا سجده نکنند واستکاف کنند ازین نجاشی کس فرستاد جعفر و قومش را بخواند چون
بدرکاه او رسیدند جعفر ابو طالب باواز بلند کفت یستأذن علیک حزب الله نجاشی
کفت فلیدخلوا بامان الله و ذمته کو در آیند بامان و ذمه خدای عمرو بن العاص با
صاحبش نکریست کفت دیدی که چه کردند کفتم مؤثر آمد چون بمجلس نجاشی در آمدند سجده
نکردند عمرو عاص کفت ای ملک دیدی که ایشان چه غرور دارند بر عادت وفود ترا سجده
نجاشی جعفر را کفت که چون درآمدی چرا سجده نکردی و تحیتی که عادتست رها کردی
کفت برای آنکه در دین ما سجده روا نباشد مکر خدای را که آفریدکار جهانست این تحیت
وقتی بود که بت می پرستیدیم چون خدای تعالی پیغمبر فرستاد ما را از آن نهی کرده
تحیت ما را سلام فرمود که اهل بهشت نجاشی را از آن حدیث خوش آمد دانست
که آنچه کفت در توریة و انجیل نوشته که علامت پیغمبر آخر الزمان آنست که تحیت او سلام
بود کفت که بود از شما که کفت یستأذن علیک حزب الله جعفر کفت من بودم کفت تو
کوی جعفر کفت تو پادشاهی تنزدیک تو بسیار نشاید کفت ما کلم حیلت تنزدانا بکرم

وایشان جواب دهند تو حاکم باشی میان ما کفت بکو جعفر کفت بپرس از ایشان که
ما آزادیم یا بنده نجاشی پرسید عمرو عاص کفت نه بلکه از کریمان آزادان و
قوم ماید جعفر کفت بپرس که هیچ خون ناحق کرده ایم که ایشان طلب کنند عمرو کفت لا بل
نه بلکه یک قطره کفت بپرس که هیچ مال کسی برده ایم که ایشان را مطالبه آن میرسد نجاشی کفت اگر
شما قنطاری از مال دعوا کنند من غرامت آن بکشم انکه پرسید کفتند نه قیراطی نجاشی کفت
پس چه میخواهید ازیشان عمرو کفت بدان ای ملک که ما و ایشان بر یک دین بوده ایم و
دین اسلاف بود ایشان آن دین رها کردند و ما بران دین مانده ایم نجاشی کفت آن دین چه
بود که اول بران بودید و این دین چیست اکنون بر اینند جعفر کفت آن دین که ما و ایشان بران بودیم
دین شیطان و عبادت اوثان بود و کفران بخدای عز و جل و سنک و جماد پرستیدن و دینی
که ما بآن آمده ایم آن دین خدایست و دین اسلام رسول خدای واین دین از خدای بما
آورده کتابی چون کتاب عیسی و مصدق بآن نجاشی کفت ای جعفر کار عظیم میکوی انکه
بفرمود تا ناقوس زدند و قسیسان و رهبانان حاضر آمدند نجاشی ایشان را کفت
بخدای که انجیل بعیسی فرستاد که بکوئید که در کتابها می یابید که میان عیسی و قیامت
پیغمبری باشد کفتند ای والله پیغمبری که عیسی بوی اشارت داد و کفت هر که بوی ایمان
آرد بمن ایمان داشته باشد هر که بوی کفران کرده باشد کفران بمن کرده باشد نجاشی
کفت آن پیغمبر چه فرماید و از چه نهی کند کفتند کتابی باشد او را از نزدیک خدای تعالی
آن کتاب خوانند از آن کوید امر به معروف کند و نهی از منکر و وصیت کند بنیکوئی با همسایه
و صله رحم و نیکوئی با یتیم و عبادت خدای فرماید و از عبادت اصنام نهی کند جعفر را کفت
ازین کتاب شما چیزی بر من خوان پس جعفر سوره روم و عنکبوت برخواند نجاشی
بکریست و کفت یا جعفر زدنا بیفزای ما را ازین حدیث خوش جعفر سوره الکهف
برخواند عمرو خواست که با نجاشی را بخشم آرد کفت ایشان عیسی را دشنام داده نجاشی
عیسی و مادرش را چه کوئید جعفر سوره مریم برخواند بذکر عیسی مریم رسید نجاشی کفت

واالله که عیسی باین مقدار زیاده نیست کبر خواند انکه جعفر اکفت بروید که شما ایمن خوفیت

که شما حزب ابرهیم اید عمرو گفت حزب ابرهیم کیست ایشان و صاحب ایشان انکار کردند گفت

ابرهیم ما به نجاشی آن مال بدیشان باز داد و گفت بستانید که این رشوه است و خدا مرا که

ملک داد رشوه نخواست جعفر گفت فانصرفنا وکنا فی الخیر دار و اکرجوار خدای تعالی در — با برهیم

خصومت ایشان این آیه برسول فرستاد که اولیترین مردمان آنانند که تابع ملت وسنت

او بند و این پیغمبر یعنی و انکسانیکه ایمان دارند باو و اتباع او کنند و خدای ولی مومنانست

و اولیتر بنصرت و ولایت ایشان رسول صلعم گفت که هر پیغمبر را ولی بود از پیغمبران

و ولی من پدر منست خلیل خدای انگه این آیه برخواند اِنَّ اَولَی النَّاسِ وَدَّتْ

طَآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ

لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ جون این آیه آمد در حق — الحق

معاذ جبل و حذیفه یمان که جهودان ایشانرا دعوت کردند بدین خود و آن قصه در سوره

البقره گفته شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تمنا کردند و خواستند جماعتی اهل یعنی

جهودان که شما را گمراه کنند و از دین با کفر تان آرند و گفته اند مراد اینست که یکفرونکم

که شما را کر دانند و ایشان با این که میکنند جز اضلال و هلاک خود نمیکنند و نمیدانند یعنی

وبال معصیت جز بدیشان عاید نیست از انکه ایشان دعوت ایشانرا قبول نخواهند کرد

بعاقبت این که ایشان میطلبند بر ایشان خواهد بود بی نخود زیاده کرده باشد انگه گفت

ای جهودان و ترسایان بآیات خدای تعالی کافر میشوید یعنی ایات قران و گفته اند مراد با منست

از توریة که نام و نعت محمد صلعم در دست و شما گواهی میدهید که نعت و صفت در توریه و انجیل است

ای ترسایان و جهودان چرا حق را بباطل می پوشید یعنی اسلام را بجهودی و ترسایی ابن زید گفت

چرا توریة که حق است بتحریف و تصحیف می پوشید و ایمان بموسی و بعیسی و کفر محمد می پوشید

میکدانید چرا حق را بان پوشیده و پنهان میکنید یعنی نعت و صفت محمد را و شما میدانید که او

حقت

حقت و پیغمبر صادق وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي اُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ

آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَلَا تُؤْمِنُوا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ

دِينَكُمْ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ اَنْ يُّؤْتٰى اَحَدٌ مِّثْلَ مَا اُوتِيتُمْ اَوْ يُحَاجُّوكُمْ

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ سدی گفت دوازده مرد

از اهل کتاب از جهودان خیبر و دیهاء عرب مواطاه کردند و گفتند بیایید تا بامداد

بمحمد ایمان آوریم و نماز دیگر کافر شویم و گوییم ما بدانستیم که این نه آن پیغمبر است که ما کمان

بردیم تا اصحاب او در شک افتند و کافر شوند خدای تعالی خبر داد از ان و گفت

گفتند جماعتی از اهل کتاب ایمان آرید بانچه منزل شده بر مومنان مجاهد گفت مراد

تحویل قبله است با کعبه کعب اشرف گفت جماعتی را که قوم او بودند که ایمان آرید در اول

روز نماز باوی کنید و نماز دیگر با بیت المقدس کنید یکدیگر را تا اصحاب محمد مرد در شک

افتند باشد که ایشان باز گردند از اقبال کعبه و روی به بیت المقدس آرند انگه حق تعالی

خبر داد که اهل کتاب یکدیگر را میفرمایند و نصیحت میکنند و میگویند که ایمان میارید

و اعتراف مکنید الا کسی را که تابع دین شما باشد و بروان حسن بصری گفت جهودان

خیبر جهودان مدینه را گفتند و تیز باور مدارید کسی را که گوید در جهان کسی را آن دادند که

شما را الزوج و براهین و معجزات و فلق دریا و من و سلوی و غیر آن نیز باور مدارید کسی را

که مجادله و محاربه کند با شما پیش خدای تعالی برای انکه او حجت اولیترست انگه این اعتراض

در میان افتاد که حکایت کلام جهودانست از اینجا قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ و این کلام

خدایست بر سبیل جواب جهودان یعنی بیان بیان خدایست و دین دین خدایست یعنی

را بر محافظت جهودان و این قول مجاهد است و اخفش برین قول وَلَا تُؤْمِنُوا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ

دِينَكُمْ اَنْ يُّؤْتٰى اَحَدٌ کلام دیگر باشد و کلام را تقدیر اینکه وَلَا تُؤْمِنُوا بِاَنْ يُّؤْتٰى

اَحَدٌ ابو علی فارسی گفت که تقدیر کلام آنست که لا تصدقوا بان یؤتی احد مثل ما

او یحاجوکم عند ربکم فیکون لهم علیکم غلبة الا لمن تبع دینکم یعنی جهودان
کنند که باور مدارید که کسی راآن دهند که شما را دادند یا با شما محاجه کرد غالب آید بر
شما الا جهودانرا یعنی این حدیث اگر چه با شما باشد درین باب جهودانرا باور مدارید
نعطیها لهم وایجابا بالقبول قولهم اعلم که گفت ان یوتی بکسر همزه یعنی ما نفی و برین
قول کلام جهودان باشد و کلام ایشان تا اینجا باشد و معنی آنکه بگو ای محمد مسلمانانرا
که دین دین خدایست کسی را آن ندهند که شما را دادند از دین و بیان و حجت او یحاجوکم
عند ربکم یوم القیمة قول دیگر آنست که خطاب با مومنانست و نظم آیة چنین باشد ای
انکه کسی را مثل آن ندادند که شما را که مومنانید باید تا بر شما حسد برند جواب ده و بگوی
ان الفضل بید الله واگر با شما محاجه کنند بگوی ان الهدی هدی الله و برین وجه
در آیه تقدیم و تاخیر باشد و قول دیگر نیز آنست که و لا تومنوا با مومنان خطابست
و معنی آیه آن بود که خدای تعالی بر سبیل تثبیت مومنان و ازاله شک و شبهه از ایشان
در وقت تزویر جهودان گفت که کس را باور مدارید الا آنرا که بر دین شما باشد که کسی را از خیر
و فضل در دین آن ندادند که شما را برای آنکه دین دین خدایست و شما بر آنید و نیز باور مدارید
که کسی را قوت آن باشد که با شما محاجه کند پیش خدای برانکه او محجوج و مغلوب شود و فضل آنست
از خدا و فضل بدست اوست و با مر و فرمان اوست و مقدور او و بانکه خواهد دهد خدای تعالی
فراخ عطا و داناست و نعت او را برسر برای آنکه مقدور او را نهایتی نیست و دانا است بمصالح
دهد آنرا که خواهد اهل اشارت گفته اند لا تعاشروا الا لمن یوافقکم لا یرافقکم مخالطان
کنید که بر طریق که بر طریق شما نباشند رفیق شما نباشند و خدای تعالی برحمت خود خاص کند
آنرا که خواهد گفته اند که مراد برحمت نبوتست و گفت ابن جریج مراد قرآنست و اسلام و خدای تعالی
خداوند فضل عظیم و بزرگوارست و فضل زیاده بر احسان باشد ومن اهل الکتاب من ان
تامنه بقنطار یوده الیک ومنهم من ان تامنه بدینار لا یوده الیک الا ما دمت
علیه قائما ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل ویقولون علی الله

الکذب

الکذب وهم یعلمون بلی من اوفی بعهده واتقی فان الله یحب المتقین بیشتر
مفسران برانند که این آیه در حق جهودان آمد حق تعالی باز نمود که در ایشان امانت
و خیانتست قنطار پوست گاو پر زر باشد و این عبارتست از مال بسیار و دینار عبارتست
از اندک ان حق تعالی میگوید که از اهل کتاب کسی هست که او را امین داری بقنطار زر یعنی
بامانت بنهی او بتو دهد و کسی هست که اگر امین داریش بدیناری باتو ندهد حق تعالی
درین آیه تحذیر میکند مسلمانانرا از انکه بر اهل کتاب اعتماد کنند یعنی بر ایشان
اعتماد مکنید و غیره میگوید که ایشان مال مسلمانان حلال میدانند و پیغمبر میگوید
اتحذرون من ذکر الفاجر اذکروه بما فیه کی یحذره الناس میگوید از آنکه ذکر فاسق
کنید بانچه در وی هست تا مردم از و حذر کنند بعضی گفته اند که امانت راجعست با آنکه
ایمان آرند از اهل کتاب چون عبدالله سلام و غیره و خیانت با آنکه اقرار کردند چون
فنحاص عازورا و مردی بود هزار و دویست اوقیه نزدیک عبدالله سلام نهاد و وقت مطالبه
عبدالله تمامی بسپرد و مردی از قریش دیناری بنزد فنحاص نهاد در آن خیانت کرده باز نداد
گفته اند اهل امانت ترسایانند و اهل خیانت جهودان که ایشان ادای امانت نکنند
الا ما دمت مگر آنکه تو پیوسته بر سر او ایستاده باشی و مطالبه کنی ابو بکر وراق گفت که
چندان معترف باشند که تو ایستاده باشی چون بروی و روزگاری بر آید منکر باشند این
استحلال و خیانت برای آنست که ایشان گفتند بر ما حرجی نیست در مال عرب یا مشرکین عرب
خواهد بیانش هو الذی بعث فی الامیین رسولا و مراد بسبیل حرجست لقوله ما علی
المحسنین من سبیل ای من حرج گفته اند که ایشان میگفتند که مالهای عرب مارا است و ایشان
بر ما غصب کردند بهر وجه که فرصت یابیم مارا حلال بود که مال ایشان برگیریم مقاتل گفت
میان جهودان معاملتی بود چیزی بدادند و چیزی بخانه انانکه صاحب حق بودند ایمان
بیاوردند چون وقت ادای آن آمد تقاضا کردند ایشان گفتند مارا چیزی بشما نمی باید داد
که شما دین ما را گذارده اید و بدین محمد رفتید و دعوی کردند که در کتاب چنین است خدای تعالی ایشانرا

تکذیب کرد و گفت و یقولون علی الله الکذب وهم یعلمون و بر خدای دروغ می بندند
و میگویند که انچه میگویند دروغست در خبرست که چون رسول ع این ایه بخواند گفت ما من شیء
کان فی الجاهلیة الا تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر والفاجر یعنی چیزی
نیست که در جاهلیت بود الا آن در زیر پای منست الا امانت که بخداوندش باید داد انگه
حق تعالی گفت بلی من اوفی نه چنانست که ایشان میگویند ولیکن هر که وفا کند بعهدش
یعنی بان عهد که خدای برو گرفته است در توریة از ایمان بمحمد و قرآن و ادای امانت
و تقوی ورزد و از معاصی اجتناب کند و از خدای بترسد در امانت خیانت نکند خدای تعالی
متقیان را دوست دارد و از رسول ع روایتست که هر که سه خصلت درو موجود بود منافق بود اگرچه نماز
کند و روزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند چون امانت بدو دهند
با و خیانت کند ابو سعید خدری روایت کند که امینان که راستی کنند فردای قیامت با صدیقان
و شهیدان باشند انّ الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم
فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم
کلبی گفت جماعتی علما و احبار جهودان در سال قحط نزدیک کعب اشرف آمدند و از و گندم خواستند
او گفت چگونه این مردم را که آمده اند و دعوی نبوت میکنند گفتند پیغمبر خدایست ورا گوی
کعب گفت من در حق شما خیر بسیار خواستم کرد از طعام و کسوة اکنون خود را محروم کردید بروید
که شما ابطال من هیچ روی نیست ایشان گفتند که ما را مهلت ده تا برویم و محمد را به بینیم و در کتاب
او نگریم و نعت و صفت او با نوشته در توریة مقابله کنیم برفتند و رسول صلعم را بدیدند و توریة
بر گرفتند و آن ایات که وصف آن حضرت بود تغییر و تبدیل کردند و خلاف انچه بود نوشتند
و نزد کعب اشرف آوردند کعب ایشان را طعام داد و بدان کار شاد شد خدای تعالی ایت
فرستاد عبد الله عباس گفت ایه در حق امرء القیس کندی آمد و در عیدان بن اشوع در زمینی که
که در دست او بود و گواه نداشت مدعی رسول را خواست که امرء القیس را سوگند دهد و او خواست
که بر کذب سوگند خورد آیه آمد او بترسید و سوگند نخورد و زمین با صاحبش داد میگوید که

انکسانی که

انکسانی که میخرند یعنی قبول میکنند بعهد خدای و سوگندهاشان بهای اندک را
یعنی عهد و سوگند بشکنند و بهای اندک بستانند و مبالات نکنند بانکه سوگند بدروغ
باشد ایشانند که هیچ نصیبی نیست ایشان را در اخرت از ثواب و نعیم آن و خدای با ایشان
سخن نگوید سخنی که ایشان را از ان خیر و نفعی باشد یا قطعا سخن نگوید با ایشان از
بیقدری و دشمنی تا عذاب با ایشان گوید بنظر رحمت در ایشان نگاه نکند
ابو امامه روایت کند از حضرت رسول صلعم که هر که او مال مسلمانی ببرد بسوگند خدای
تعالی او را دوزخ واجب گرداند و بهشت برو حرام کند گفتند یا رسول الله اگرچه اندک بود
گفت اگرچه شاخی از شاخهای اراک بود جابر عبد الله انصاری روایت کرد که عظیم تر
کبیره شرک بخدای تعالی باشد و عقوبت مادر و پدر و سوگند بان خدای که جان من
بامر اوست که هیچکس نباشد او سوگند خورد بچیزی و اگرچه باشد الا که علامتان بر دل
او ماند تا قیامت امیر المومنین علی ع روایت کرد که سوگند بدروغ نخورید که آن سرایها
ویران کند و خالی کند ولا یزکیهم و ایشان را پاکیزه نگرداند و ایشان را عذابی سخت دردناک
باشد وان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وما هو
من الکتاب ویقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ویقولون علی الله
الکذب وهم یعلمون بدرستی که جهودان گروهی و طایفه ایست که می پیچند
زبانها در دهن و چون کعب اشرف و حی اخطب و مالک بن ضیف و غیرهم بسبیل تغییر
یعنی از بر چیزی میخوانند در تفسیر صفت محمد صلعم در ایه رجم باوازی که باو توریة خوانند
و می نمایند که از توریة است تا شما پندارید که از کتابست یعنی از توریة نیست میگویند که
از نزدیک خدا است و آن از نزدیک خدا نیست و اینجا ایشه رد است بر مجبره اگر گویند چرا نشاید
که از نزد خدای باشد خلقا و فعلا و از نزدیک او نباشد امرا و انزالا جواب اگر چنین بودی
و ما هو من عند الله را معنی نبودی و ایشان بر خدای دروغ میگویند و میدانند که دروغ
میگویند ضحاک گفت عبد الله عباس گفت ایه در هر دو فرقه آمد از جهودان و ترسایان که

ایشان در توریة و انجیل تحریف کردند و آنچه در توریة بود از دین مسلمانان پنهان کردند خدای
بان فعل ایشان با مسلمانان کرد ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم و
النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما
کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ۝ ولا یأمرکم ان تتخذوا
الملائکة والنبیین اربابا ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون ۝ ضحاک
گفت مراد به بشر عیسی است و کتاب انجیل و آیه در وفد نجران است ابن عباس گفت مراد
به بشر محمد است و بکتاب قران و سبب آن بود که وفد نجران گفتند و جماعتی از جهودان
که ما ترا پرستیم چنانکه خدای را پرستیم در خبر است در معجزات رسول که مردی از نصاری شتری داشت
در مدینه مدتی دراز و آن شتر پرستش خدمت کرد او را بکشت چون الت نحر حاضر کرد و شتر بگریخت
و آمد تا در مسجد رسول صلعم و آواز داد که السلام علیک یا رسول الله چون رسول ع او را
باز داد سر بر زمین نهاد و انگه سر برداشت و گفت باواز فصیح که یا رسول الله بشکایت
فلان آمده ام بسی سال تو مدتی دراز است تا خدمت این مرد میکنم چون پیر شدم و از خدمت
باز ماندم میخواهد مرا بکشد رسول صلعم کس فرستاد و آن مرد را بخواند و گفت ای فلان
این شتر بمن فروشی یا بمن بخشی گفت یا رسول الله تن و جان فدای تو باد و حکم تراست و مال
تراست رسول شتر را از وی قبول کرد و او را آزاد کرد در مدینه میگردید او را از هیچ آبی و
گیاهی منع نمیکردند میگفتند این آزاد کرده رسول خداست صحابه رسول چون آن بدیدند
گفتند یا رسول الله بهیمه ترا سجده میکند دستور ده تا ما ترا سجده کنیم رسول گفت لا
ینبغی السجود الا لله سجود جز خدای را نشاید کردن اگر رخصت بودی که مخلوق
مخلوق را سجده کند من بفرمودمی تا زنان شوهران خود را سجده کنند معنی آیه است
که نباید و نشاید هیچ آدمی را که او را خدای کتاب دهد و علم و حکمت و گفته اند فهم
علمت و احکام شرع اندر او گوید مردمان را که بندگان من باشید و مرا عبادت کنید بدون
خدای ولیکن روا بود که گوید ربانی باشید در دل یعنی فقیه عالم و خداشناس سعید جبیر گفت

بکنند

معلمین انان باشند که مردمان را قران آموزند مورج گفت منسوبست با رب یعنی مردمان خدای
چنانکه شما را از اخلاص علمای یار خدایا خوانند و نسبت باو کنند و گویند رجال الله امیر
المؤمنین ع گفت من یبن العلم آن باشد که علم را بعمل خود بپرورد در آن روز که عبد الله عباس
را وفات رسید محمد بن الحنفیه گفت الیوم مات ربانی هذه الامة گفت ربانی
باشید بانچه مردم را کتاب آموزید و آنچه درس کتب میکنید ابن عباس از رسول ع
روایت کرد که ما من مؤمن ذکر او انثی حرا او مملوک الا ولله حق واجب ان
یتعلم القران و یتفقه فیه هیچ مومن نباشد از مرد و زن و بنده و آزاد که خدا را بر وی حق
واجب نیست انکه قران بیاموزد و فقه آن بداند انگاه این آیه برخواند ولا یأمرکم خدای تعالی
نفرماید شما را از این قول زجاجست دیگر مفسران گفتند نفرماید شما را محمد که رسول خداست که
پیغمبران و فرشتگان را خدایان گیرید چنانکه مشرکان گفتند الملائکة بنات الله و جهودان گفتند
عزیر ابن الله ترسایان گفتند مسیح ابن الله که فرماید ایا شما را بکفر بعد از انکه مسلمان
شدید واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی
ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین ۝ فمن تولی
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون ۝ افغیر دین الله تبغون وله اسلم من فی
السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون ۝ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت
خدای عز و جل پیمان پیغمبران را زیرا انچه دادم شما را از کتاب و حکمت پس آمد بشما پیغمبری
تصدیق کننده انچه با شماست از توریة و انجیل تا ایمان آرید و یاری کنید زجاج و
سدی گفتند لام تاکید راست و ما مجازاة را و لتؤمنن جواب شرطست مفسران خلاف
کردند که مراد بآیه کیست بعضی گفتند عهد از جمله پیغمبران بستند از بهر تصدیق بعضی بعضی را
و انکه ایشان خود را فرمایند تا بهم ایمان آرند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت
و از امیر المؤمنین علی ع روایتست که خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا که بر وی عهد گرفت تا محمد

کتاب

صلعم ایمان آرد و قوم را فرماید تا با او ایمان آرند و معنی جاءکم اگرچه لفظ ماضی است مراد
مستقبلست یعنی آید بشما پیغمبری و تصدیق کند شمارا و اقرار دهد بنبوت شما شما باو ایمان
آرید و اورا تصدیق کنید انگه حق تعالی گفت ایا اقرار دادید و عهد پیغمبران از امتان خویش
و بقول دیگر معنی اخذتم قبلتم است یعنی عهد من بپذیرفتید ایشان گفتند اقرار کردیم و بپذیرفتیم
گفت پس گواه باشید و من با شما از جمله گواهانم سعید مسیب گفت که خطاب با فرشتگانست
که خدای تعالی ایشانرا گفت پیغمبران گواه کنید پس هرکه بعد ازین از اقرار دادنها برگردد و اعراض
کند او از جمله فاسقان باشد افغیر دین الله عبد الله عباس گفت مراد جهودان و ترسایانند
چون پیش پیغمبر صلعم آمدند هر طایفه میگفتند ما اولیتریم با براهیم ایشانرا گفت شما از ابراهیم
هیچگونه نسبت نیست شما بر دین او نه اید ایشانرا خشم آمد و گفتند بخدای که ما بدین پیشی
تو نیاییم و بحکم و قضای تو راضی نباشیم و دین تو نگیریم خدای تعالی ایشانرا گفت ایا شما
دینی از دین خدا طلب میکنید و هرکه در آسمان و زمین است طوع او گردن نهاده اند بطوع
و رغبت یا بکراهت و رغم انف خود انس مالک روایت کرد از رسول صلعم که گفت انانکه
بطوع و رغبت اسلام آوردند فرشتگانند و در زمین انصاریان و گفت لا تسبوا اصحابی
فانهم اسلموا طوعا و اسلم الناس من خوف سیوفهم اصحاب مرا دشنام مدهید که ایشان
بطوع و رغبت ایمان آورده اند و دیگر مردم از بیم شمشیر ایشان قتاده گفت انان که بطوع و رغبت ایمان
آوردند مومنانند که باختیار در حال سعت ایمان آوردند بوقتی که ایمان نافع باشد
ایشانرا و آنانکه باکراه اسلام آوردند کافرانند که وقت مرگ معاینه ببینند ایمان آرند و
ایشانرا سود نکند ابن کیسان گفت وله اسلم ای خضع هرکه در آسمان و در زمینست
اورا خاضع و ذلیلست اما بطوع چون مومنان و اما بکره چون کافران که اگر ایشانرا پرسند
که شمارا و آسمان و زمین را که آفرید گویند که خدای ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن
الله و باز و باز گردند و مرجع ایشان باوست قل آمنا بالله وما انزل علینا وما
انزل علی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی

وعیسی

وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون ومن یبتغ غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین بگوای محمد که ما ایمان
آوردیم بخدای و انچه فرو فرستادند بر ما از قران و بدانچه بر ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
اسباط فرود آمده بر انچه دادند موسی و عیسی را از توریة و انجیل که ایشانرا بود و انچه دادند پیغمبران دیگر را
از خدای پروردگار ایشان و همه را در پیغمبری راست و صادق میدانیم و میان ایشان هیچ فرق نمیکنیم و ما
اورا یعنی خدای را گردن نهاده ایم و عمل خود را خاص و خالص برای او گردانیدیم و مثل این
آیه بعینها در سوره البقره رفته است و وجه تکرار او هم در ان سوره گفته شد و وجه دیگر
آنست که محققان گفته اند که مکلفانرا در الفاظ قران لطفست چنانکه در معانی لطفست چنانک
اگر فرا دیم تعالی بجای الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الم هذا
الکتاب لا شک فیه بیان للمومنین فرو فرستادی در وان لطف نبودی که درین
الفاظست برای انکه ممکن نیست دعوی کردن که این نظمست در فصاحت بحدیست که
معجزست و عرب از مثل این مقدار عاجزند خصوصا بنزدیک اصحاب صرفه پس باشد که
خدای تعالی دانست که مکلفانرا در اعیان این الفاظ لطفیست که در الفاظ دیگر نباشد
اگرچه معنیشان موافق بود برین قاعده سوال از تکرار قران منقطع شود ومن یبتغ این آیه
در شان دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کردند و در باطن منافق بودند مرتد شدند و برگشتند
بمکه آمدند نزدیک کفار از جمله ایشان حارث بن سوید الانصاری بود حق تعالی گفت
هرکه در دین و ملتی جوید جز اسلام از و آن دین قبول نکنند از انک نزدیک خدا اسلام است
دیگر ادیان از ملل باطل منسوخست چنانک گفت ان الدین عند الله الاسلام و او در آخرة
از جمله زیان کاران بود و سود ناکرده و کافر در قیامت مغبون است که مکلف در دنیا
بازرگانست عمر سرمایه اوست و اسباب تمکین الات اوست و ثوابست و زیان او عقاب
فردای قیامت چون بنگرد عمر صرف کرده باشد نه سرمایه دارد نه سود از ترمان بنیاد خود
او سود ندارد وکیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول

الم

منافق بودند در باطن مرتد شدند

و سودای

حق وجاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین اولئک جزاؤهم
ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم
العذاب ولا هم ینظرون الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان
الله غفور رحیم میگوید که چگونه هدایت دهد خدای تعالی گروهی را که بعد از ایمان
کافر شدند حسن بصری گفت این آیه در اهل کتاب آمد که ایشان پیش از قیام و ظهور خود
و برعموم مردم لطف نباشد اگر از ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند آنان که بیایند
شمعی پیش فرستند و چون پدر برای رسند استقبال کنند و این لطف باشد ولیکن در حق آنانکه
حاضر آیند و آنانکه نیایند نکنند در حق ایشان لطف نباشد از بهر چیزی که راجع باشد
بوده با میزبان و این وجهی معتمد است و میگوید خدا هدایت نکند و لطف نکند آنانرا که
کافر شدند بعد از اظهار ایمان از بهر آنکه ارتداد از مومن حقیقی درست نباشد و گواهی دادند
رسول یعنی محمد حقست و بدیشان حجتهای روشن بر صحت نبوت محمد خدای تعالی هدایت نکند
ظالمانرا یعنی کافرانرا جزای اینجماعت آنست که بر ایشان بود لعنت خدای و فرشتگان و مردمان
یحتمل که اگر لعنت خدای ایشانرا کفایتست ذکر لعنت فرشتگان و مردم برای آن کرد تا بدانیم
که ما را بلعنت ایشان امرست و تبرای ایشان و تا بدانیم که ما راست که ایشانرا لعنت کنیم
ایشان خالد و جاوید باشند بدوزخ و لعنت و عذاب را از ایشان تخفیف نکنند
و ایشانرا مهلتی ندهند الا کسانی که پس از آن ارتداد کرده باشند توبه کنند و با
خدای گروند و از آن پشیمان گردند و عمل خود با صلاح آرند پس از آنکه تباه کرده باشند
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است و مهربان چون توبه کنند او را بیامرزد و رحمت کند
و گفته اند که آیه در حق حارث سوید آمد چون یکبار رفت از مدینه بر انجه پشیمان شد
کس فرستاد بقوم خویش که از رسول بپرسید که تا خود مرا توبه باشد که من پشیمانم خدای تعالی
آیه فرستاد کس از خویشان او آیه اینجا فرستاد تا بر وی خواند حارث او را گفت تو راست
گویی و رسول از تو راست گوتر است و خدای از همه راستگوتر است ان
الذین

کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم واولئک هم الضالون ان
الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا
ولو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم وما لهم من ناصرین قتاده و عطا
گفتند که این آیه در حق جهودان آمد که بعیسی کافر شدند پس از آن که بموسی ایمان آورده بودند
در کفر بیفزودند بمحمد و محمد ابوالعالیه گفت در حق جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند
بمحمد و قبل از مبعث با وی ایمان داشتند و کفر را در زیاده کردانیدند برانکه اقرار
بردند تا محمد را ندیده بودند صفت و نعت او در کتابها میدیدند معترف بودند چون
بیامد و دست ایشان از تحریف و ریاست و فتوت و حکم کوتاه خواستند باز میگفتند
کافر شدند منکر گشتند انکار اقرار بر کفر در کفر بیفزودند کلبی گفت در آن یازده مرد آمد
با حارث بن سوید شدند چون سوید باز آمد ایشان بازینا مرتد کنند چنانکه یا ایشان
بمکه باشیم و با کفر باشیم چون خواهیم که با ایمان شویم در حق ما نیز آیه آید چنانکه
در حارث آمد چون رسول صلعم مکه بگشاد بعضی از ایشان با اسلام آمدند و بعضی بر کفر اقرار
کردند این آیه آمد در حق آنانست که در کفر مردند میگوید ایشان که کافر شدند بعد از
ایمان آوردن بپیغمبر و در کفر را بعد از فتح مکه توبه ایشان قبول نکنند چونکه بر کفر
اصرار کردند تا که بمیرند و ایشان گمراهانند از راه مانند و هلاک شدند کسان در دوزخ
ان الذین کفروا وماتوا وهم خدای بازین آیه عاقبت وعید و تهدید کرد کافرانرا و قطع
طمع ایشان کرد از آنکه کافر شدند و بر کفر مردند اگر یکی از ایشان را به پری زمین زر از عذاب
خدای باز خرد او را باز نفروشند و از وی قبول نکنند و این بر سبیل مثل میگوید از آنکه
کافر را در قیامت قیلی و قطمیری نیست انس مالک روایت کرد که روز قیامت کافرانرا
بکنار دوزخ آورند او را گویند که ترا پر زمین زر بودی فدای خویشتن کردی دیانه گوید
آری گویند کمتر از این میخواستم اجابت نمیکردی اکنون بچنین عذاب دوزخ ایشان را است
عذابی دردناک رنجاننده و ایشان را یاری ننمایند بر طریق مغالبه و نه بر طریق شفاعت

جزو رابع

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شیء فان الله به علیم ه
ابن عباس گفت مراد بهشت است یعنی به بهشت نرسید تا نفقه و خرج کنید از انچه دوست
دارید خدای تعالی درین آیه ما را فتوت آموخت بر نیکوی من در باب تو انکه کم
کرد تو با برادران خود نیکویی نکنی با بن نرسیده تا بدان سر تو دهند بحسب آنچه بدل و
بیش از آن بعقل دیگر تا کمان نبری که تو مکی خیر و نیکوی بر من پوشیده است بلکه هر نفقه
که شما میکنید خدای تعالی بان عالمست تا نفقه کنندکان استوار باشند که خدای تعالی
جزای آن بخواهد رسانید که مقادیر وتفاصیل ان عالمست ابوایوب انصاری روایت
میکند که چون این آیه آمد زید بن حارث را اسبی بود نیکو سخت دوست داشتی آنرا
پیش حضرت رسول صلعم آورد و گفت من این را دوست میدارم صدقه کردم رسول صلعم باسامه
زید داد و زید را خوش نیامد گفت یا رسول الله من او را صدقه کرده بودم گفت ان
بموضع افتاده و خدای تعالی از تو قبول کرد ابو ذر غفاری را مهمانی فرود آمد ابوذر
گفت من مشغولم برو فلان جا مرا شتریست بهترین بگزین او برفت شتری لاغر بیاورد
ابوذر گفت به ازین نبود گفت بود ولیکن نیاوردم گفتم برای روزی که ترا بران حاجت
افتد ابوذر گفت حاجت انروز باشد که مرا در گور نهند من ازین محتاجتر نباشم برای حاجت
بعینه مال باید داد خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر تا آخر از ابوذر روایت کرده اند که
ترا در مالت سه انبازست یکی قدر که دستوری با تو نبرد بهتر باید او دوم وارث که
منتظرست که چشم برهم نهی تا او مال تو ببرد سیم توئی که اگر سوانی کردن که تو عاجزترین ایشان
باشی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل
التوریة قل فاتوا بالتوریة فاتلوها ان کنتم صادقین ه فمن افتری علی الله
الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون ه قل صدق الله فاتبعوا ملة
ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین ه کلبی گفت سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی
جهودان گفتند رسول را چون گفت که من بر ملت ابراهیم گفتند چون است که تو گوشت و شیر شتر

میخوری این

بفضل

میخوری واین بر ابراهیم حرام بود رسول صلعم گفت دروغ میگویید که در شرع ابراهیم این
هر دو حلال بود ایشان گفتند هرچه امروز بر ما حرامست بر ابراهیم و نوح حرام بود خدای تعالی
بر تکذیب ایشان این آیه فرستاد و گفت هر طعام که امروز حلالست بنی اسرائیل را حلال
الا آنچه اسرائیل یعقوب بر نفس خود حرام گردانیده پیش از نزول توریة مقاتل و کلبی گفتند
یا ابا القاسم ما خبر ده تا آن چه طعام بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از انکه توریة
فرود آمد گفت بخدا بر شما که شما میدانید که یعقوب ع بیمار شد سخت و نذر کرد
که خدای تعالی او را عافیت دهد او دوستتر طعامی و شرابی بر خود حرام گرداند و دوستتر
طعامی بر و گوشت شتر و شیر شتر بود انرا بر خود حرام کرد گفتند صدقت اللهم نعم چنین است
که تو گفتی کلبی گفت در توریة تحریم این طعامها نبود هیچ پس از نزول توریة خدای تعالی بر
ایشان شرط نهاده بود هر که معصیتی کند خدای تعالی طعامی بر ایشان حرام کند چنانکه
گفت فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم ایشان چون دعوی
کردند که خدای تعالی این طعامها بر ما حرام کرد خدای عز وجل پیغمبر را فرمود که بگو که
توریة بیارید و بخوانید از و آیاتی که دلالت کند برین که شما راست میگویید ایشان
توریة نیاوردند از انکه دانستند که دروغ میگویند خدای تعالی گفت هر کس از پس این افترا
کند بر خدای دروغ بندد او از جماعتی باشد که ایشان ظالمانند بگوای محمد که
خدای راست گفت دران خبر که داد پیروی سنت ابراهیم کنید و اقتدا بدو دارید بر ملت
او روید و انرا مکنید که دین و ملت او راست او از جمله مشرکان نبوده است ان اول بیت
وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین فیه آیات بینات مقام
ابراهیم ومن دخله کان امنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا ه ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ه مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن
بود که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند
بیت المقدس بهترست از خانه کعبه برای انکه مهاجر انبیاست و زمین مقدس مسلمانان گفتند کعبه

فاضلنزلت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت براستی و حقیقت که اول خانه که در زمین وضع
کرده اند آن خانه است بکه است یعنی کعبه و گفته اند که مراد آنست که اول بقعه که بر روی آب نهاد شد
از زمین کعبه بود که خدای تعالی آنرا از کفی سفید بیافرید پیش از آن هزار سال زمین بیافرید یعنی
فرمود تا از زیر خانه بیرون آوردند مجاهد و قتاده گفتند اول خانه که بر روی زمین نهادند
اینست چنانکه از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که گفت در زیر عرش خانه بنا دند که آنرا بیت المعمور
گویند فرشتگان عرش را طواف میکردند فرمودند تا آنرا طواف کنند آسان اینانرا انکه
فرشتگان زمین را فرمودند تا اینجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کردند بر شکل آن در طول و عرض تا مثل
مراخ نهادند و ایشانرا فرمودند تا آنرا طواف میکردند اهل آسمان بیت المعمور را طواف
میکنند ابوذر غفاری روایت کند که از رسول صلعم پرسیدم که اول مسجدی که در زمین ساخته شد
برای عبادت کدام بود گفت مسجد حرام بود آنکه بیت المقدس گفتند یا رسول الله چند مدت
بود میان ایشان گفت چهل سال هر کجا نماز بتو رسد نماز کن که زمین همه مسجد است ابن شهاب
شهاب گفت بکه زمین مسجد است و خانه و مکه جمله حرمت و بکه از بهر آن خوانند که مردم اینجا
بر یکدیگر انبوهی کنند و پیش بگذرند عطا گفت مردی نماز میکرد در مسجد حرام زنی
در پیش او بگذشت مرد او را زجری کرد امام محمد باقر علیه السلام گفت او را کاین مکه است یبک بعضها
بعضًا این بدف و مکه از بهر آن گویند که آب در وا ندک باشد حسن بصری از عبد الله
عباس روایت کرد که او گفت بر روی زمین هیچ جای نشناسم که عامل را در وده حسنه
بنویسند و صدقه بصد هزار صدقه برابر آید در انجام مقام ابرارست و نماز کار اخیارست و نگریستن
در خانه کعبه برابر عبادت ده روزه در باشد و فرشتگان انجا بر دعای دعا کنند آمین کان
گویند و مورد و مصدر جمله انبیا انجا بوده است فردای قیامت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و
صالحانرا از وحش بیشتر کنند و آنانرا که انجا حشر کنند ایمن باشند و آن خانه مبارکست
و قبله عالمیانست و گفته اند که هدی بمعنی دلالت و بیانست در بسیار معالم دین از نماز و طواف و حج
و جز آن در وآیاتی هویداست و روشن بعضی گفتند مراد بآیات مشاعر و معالم که انجمله از حجر اسود

ورکن

ورکن عظیم و زمزم و غیر آن و گفته اند که در وآیاتیست که دلالت شرف کعبه میکنند
جاری مجری معجزه چنانکه صد و دولیت و بیشتر از آن و در جای دیگر نگنجد چون در انجا
شوند در وی گنجد و هیچ مرغی و کبوتری بر سر آن خانه نپرد و هیچ مرغی در مسجد
زرخت نیندازد و چندان سنگ که اندازند در جمار زیاد نشود و اگر جای دیگر
بودی هر یکی کوی شدی و شفای بیماران در و باشد و هر جبار که قصد او کند خدای
تعالی او را هلاک کند مقام ابراهیم در وست و هر کس که در حرم یا در خانه شود ایمن باشد
و کس او را نرنجانند و قولی دیگر آنست که هر که در انجا شود بشرایط خود در قیامت از
آتش دوزخ ایمن باشد قولی دیگر آنست که هر کرا آن سال که رسول صلعم عمره قضا کرد با
رسول در انجا شد ایمنست بیانش لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ خدایراست
بر مردمان قصد کردن آن خانه از بهر زیارت آن کسی که تواند برود بحج کردن و استطاعت
حریتست و کمال عقل و بلوغ صحت و جود زاد و تخلیه السرب و امکان المسیر و الرجوع
هر گاه یکی ازین چیزها مختل بود وجوب ساقط باشد در خبرست که مردی پیش رسول
آمد و گفت یا رسول الله ما سبیل الحج راه حج چیست گفت زاد و راحله و این روایت عبد الله
مسعود و ابن عباس و عایشه و انس و جابرست که از پیغمبر وهر که کافر شود بحج ناکردن خدای
تعالی مستغنی است از جهانیان تا بدانند که خدایرا در حج گزاردن و عبادت مستغنی است
عبد الله عباس و ضحاک گفته اند هر که جحود کند در وجوب حج کافر شود و روایت کرده اند از
رسول صلعم که گفت مراد آنست که من کفر بالله والیوم الآخر هر که بخدای و قیامت کافر شود
خدای تعالی مستغنیست از و سعید مسیب گفت آیه در جهودان آمد که گفتند حج کردن بخانه
کعبه واجب نیست ضحاک گفت چون آیه حج آمد رسول صلعم اهل مکه را جمع کرد و خطبه بر منبر
گفت صَلُّوا خَمْسَكُمْ وَصُومُوا شَهْرَكُمْ وَأَدُّوا زَكَاةَ مَالِكُمْ وَحُجُّوا بَيْتَكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ
رَبِّكُمْ نماز پنجگانه بگزارید و روزه رمضان بدارید و زکوة مال بدهید و حج خانه بگزارید
تا به بهشت خدای روید ابو امامه گفت که رسول صلعم گفت هر کرا حاجتی ظاهر منع نکند و سلطانی

تا هر یا بماری جالس یا غیر آنها باز ندارد از حج و حج نکند خواه جهود و خواه ترسا قُلْ
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ۝ قُلْ يَا
أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ بگوای محمد اهل کتاب را شما چرا کافر میشوید
بآیات خدای تعالی و خدا گواه است بآنچه شما میکنید و بگو ایشانرا چرا منع میکنید و باز میدارید
از خدای تعالی آنرا که ایمان آورد زید بن اسلم گفت آیه خاصست در جهودان که ایشان جرمی که
در میان اوس و خزرج بود در جاهلیت بیاد ایشان میدارند و ایشانرا اغوا میکردند
تا حمیت جاهلیت ایشانرا بران میداشت که محافظت و مراعات اسلام نمینمودند
و با سرکینه کهنه میشدند حسن بصری گفت در حق جهودان و ترسایانست که ایشان عرب را
گفتندی که این محمد نه آنکسیست که ما نعت او در توریه و انجیل خوانده‌ایم و پیغمبران مارا
بشارت میدادند ایشانرا گفت چرا چنین میکنید و کژی این راه میطلبید و حال انکه
شما گواهانید و عقلا اید و قولی دیگر آنست که شما در آنچه در توریه و انجیل نوشته است
گواهانید بر انکه دین مسلمانی دین حق است و حق آنست و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما
میکنید جزای آن بشما میرساند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ۝ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ زید
اسلم گفت این آیه در شان قیس یهودی آمد او پیری بود سخت دل کافر بیاعناد و کینه ور
بر مسلمانان و سخت حسد بر ایشان روزی میگذشت جمعی را دید از اوس و خزرج مجتمع
شده و مؤلف گشته در کلمه و رای و دیانت یکی گرده اورا ازان سخت آمد پس از انکه
جاهلیت میان ایشان خونها بود و عداوتها و الفتی نبود و با یکدیگر نشان انس نبود
گفت اگر ایشان برین دستور بمانند در این شهر ما غلبه کنند و کار بر ما تباه شود
جوانی را گفت برو و بر کنار حلقه ایشان بایست و حدیث کارزار بعاث در انداز و واقعه

آنروز با یاد ایشان آر و کشتگان که آنروز بودند و اشعاری که دران روز گفتند و
آنروز کارزار عظیم بود میان اوس و خزرج و ظفر آنروز اوس را بود بر خزرج این
غلام بیامد و گفت ایشان در حدیث افتادند و در منازعه و مفاخره آمدند تا دو مرد
از ایشان بزانو درآمدند و با جماعتی هم بگفتگو درآمدند و گفتند اگر خواهید آنرا تازه
کنیم آهنگ سلاح کردند و گفتند موعد ظاهرست و بیرون رفتند و روی بیکدیگر کردند
بران کینه که در میان ایشان بود بر جاهلیت خبر برسول رسید برخاست و با جماعتی
مهاجران برون شد و گفت ای جماعت مسلمانان با مردم جاهلیت شدید در میان
ما و شما خدای بر شما کرامت کرد باسلام و احقاق و جاهلیت از میان شما برداشت میان
شما الفت داد باز بکفر و احوال گذشته خواهید شدن الله الله از خدا بترسید ایشان را
تنبه داد چون رسول را دیدند و سخن او شنیدند دانستند که آن نزغات شیطانست
و کید دشمنان و انداخت جهودان سلاحها از دست انداختند و بگریستند و دست
در گردن هم کردند و صلح نمودند با رسول صلعم بمدینه آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد
که ای کسانیکه ایمان آورده اید فرمان بریم گروهی را که از اهل کتاب یعنی ابن قیس و
اصحابش شما را بعد از ایمان شما با کفر برند یعنی چیزی اندیشند و کنند از شما بنجا برسد
باشند از سر حمیت و جاهلیت کاری کنند که ظاهرا دکفر باشد و ارتداد جابر عبد الله انصاری
گوید که ما در یکی افتاده بودیم که ناگاه رسول بر آمد کالقمر الطالع چون ماه تابان
که در شب بر آید ناگاه بدست اشارتی کرد چندان بود که اشارت کرد رسول صلعم بما همه ایشانرا
از بعضی شدند و دیگر ما از انجانب بعد ازین هیچ شخصی نیست که بر ما دوستتر از رسول خدای
و ندیدیم روزی که اولش زشت تر از ان روز و آخرش نیکوتر از ان روز که حق تعالی بر شما
تعجب گفت و چگونه کافر میشوید و هنوز آیات خدا بر شما خوانده و رسول در میان شماست
و این آیه دلیل ظاهرست بر بطلان مجبره و تیر مجبره را می رسد که گوید چگونه کلامی بما فرستاد
رسول صلعم چون محمد با صد هزار حجت و برهان انکه مارا منع کنی بقهر از ایمان و دلهای

ما را خرابی کرد ای محمود کزان اکراه ما تعجب نمایی و گوی کیف تکفرون عجب از مانی بکرد
از قومی باید رد کرا کر بجای یک کتاب بخا . یکی و بجای یک رسول صد باشند و تو مانع باشی
از ایمان و حامل بکنی و عصیان مار اسیح عنایتی و سودی نباشد نعوذ بالله من هذا المقال
قتاده گفت در این آیه دو حجت عظیم است یکی کتاب خدا و یکی رسول خدای رفت و کتاب
و هم بر اهل عجز روان بینه از آن کار کلامت بذات او قایم است و اگر رسولت بمرد از رسالت
معزولست خواهد بترک اجابت معذورست پناه بخداوند ازین مقاله تا ممتد الی سوره و من
یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و هر که دست در دین خدا زند راه راست یابد
یعنی با او الطاف کند که بدان او را روشن شود راه حق و روا بود که ایمان آرد و دست در
دین خدا زند راه ثابت یابد یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن
الا وانتم مسلمون ۝ واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم
اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی
شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم
تهتدون ۝ مقاتل گفت میان اوس و خزرج در جاهلیت کارزار بود و عداوتی چون
رسول صلعم بمدینه آمد و میان ایشان صلح افکند و هر دو یکی شدند پس مردی از اوس
خزرج مفاخرت کردند از اوس ثعلبه بود و از خزرج اسعد زراره گفت خزیمة بن ثابت ذو
الشهادتین حنظله از ماست خزرجی گفت ابو کعب و معاذ جبل و زید ثابت از ماست میان ایشان
در مفاخرت حدیثی بسیار گذشت تا خزرجی گفت اگر رسول خدای نیامدی ما شما را
کشته بودیم و فرزندان شما را برده کرده زنان شما را بی مهر و نکاح کرده اوسی گفت شما از
اسلام چرا ... دیر از هم ما از خانه بیرون نیارستید آمد تا کار بصلاح انجامید و در هم
افتادند رسول خدای بیامد و ایشان را از هم جدا کرد و صلح داد خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای مومنان از خدا بترسید رسول خدای گفت حق تقاته ان یطاع ولا یعصی
وان یذکر فلا ینسی وان یشکر فلا یکفر حق ترسیدن او آن باشد که طاعتش دارند بی عصیان

وذکرش کنند

و ذکرش کنند بی نسیان شکرش کنند بی کفران گفتند چون این آیه آمد صحابه گفتند
یا رسول الله من یقوی هذا گفت که طاقت و قوت این دارد حق تعالی این آیه فرستاد که
فاتقوا الله ما استطعتم تا این آیه منسوخ شد الا گفته نباید که مرگ بشما آید الا و شما
مسلمان باشید گفتند الا وانتم مسلمون مفوضون امرکم الی الله کارها با خدا افکنده
باشید فضیل گفت محسنون الظن بالله گمان نیکو بر خدای تعالی ابن عباس گفت
رسول خدای گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم
اهل مسلمون ۝ فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لافسدت علی اهل الارض
معیشتهم فکیف بمن هو طعامه یعنی ای مومنان بترسید از خدای تعالی حق ترسیدن
و نباید که بمیرید مگر شما مومن و مخلص باشید که اگر یک قطره زقوم دوزخ بزمین چکد
زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود چگونه بود آنکس که طعامش از آن بود انک گفت ای بندگان
من دست در رسن من زنید طاعت من دارید بعهد من وفا کنید بر کلمه مجتمع باشید سدی
و قتاده گفتند مراد قرآنست دست در قرآن زنید حارث اعور گفت که در مسجد رسول بودم
مردم را دیدم در اختلاف احادیث افتاده نزدیک امیر المومنین علی ع آمدم و گفتم
یا علی مردمان در گفت و گوی افتاده اند گفت شنیدم از رسول ع که فتنه باشد گفتم خلاص از
چه باشد گفت بکتاب خدای پس بدرستی که در وی حدیث پیشینگان و خبر پسینیان و حکم آنچه در
در میان شما باشد فصلست نه هزل هر که دست در او زند حبل خدای است و ذکر حکیم و راه راست ابو سعید خدری
گفت از پیغمبر صلعم شنیدم که گفت ای مردمان من میروم و در میان شما دو خلیفه رها میکنم یکی
کتاب خدای که رسنی از آسمان بزمین فرو گذاشته و یکی عترت اهل بیت من ... ازین قرار
بروی ایشان کنید گمراه نشوید و خداوند لطیف مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند
تا بر کنار حوض پیش آیند ولا تفرقوا یعنی پراکنده مشوید چنانکه جهودان و ترسایان انس
مالک روایت کند از رسول صلعم که بنی اسرائیل بر هفتاد و یک فرقه شدند و امت من هفتاد و
سه فرقه شوند همه بدوزخ روند مگر یک فرقه گفتند آن کدامست دست فراهم کرد و گفت

جماعت وخواندند واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا زاذان گفت بنزدیک امیر المومنین
علی علیه السلام حاضر بودیم در مسجد کوفه راس الجالوت را که سر احبار جهودان بود و جاثلیق
که امام ترسایان بود پیش او آوردند بعد ازفعتی عنیف امیر المومنین ع گفت ادفعوا بهما مدارا
کنید با ایشان انکه روی براس الجالوت کرد و گفت یا راس الجالوت دانی که جهودان بچند
فرقه شدند گفت در کتاب نکرم و بگویم گفت لعنک الله من رئیس القوم اذ اذا لک فی حلالهم
وحرامهم قلت انظر فی کتابه واقول اذا ابت لو خرق الکتاب لعنت بر تو باد از رئیس قومی
چون با تو رجوع کنند و حلال و حرامشان گوی در کتاب نگرم و بگویم اگر کتاب بیندازند
یا بسوزند چگونه انگاه با جاثلیق نگریست و گفت ترسایان بعد از عیسی بچند فرقه
شدند گفت بر چهل و پنج فرقه شدند گفت دروغ میگویی بخدای که منم که توریة به از و و
انجیل به از تو میدانم امت موسی بعد از موسی بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک
و یکی ناجی و ایشان آنانند که خدای تعالی گفت ومن قوم موسی امة یهدون بالحق
وامة عیسی بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک و ناجی
آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق وامت حضرت محمد صلعم بر هفتاد و سه فرقه شدند
یکی از ایشان ناجی و باقی هالک و ناجی آنانند که خدای تعالی گفت وممن خلقنا امة
یهدون بالحق و هم شیعتی و ایشان شیعه من اند بدانکه در هر امتی ناجی آنکست که
بر حقست امت موسی را گفت ومن قوم موسی امة یهدون بالحق امت عیسی را گفت
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق امت محمد را گفت وممن خلقنا امة یهدون
بالحق این حق را کجا گویند تا جویند نجات یابند انجا که رسول بیان کرد و گفت الحق
مع علی وعلی مع الحق یدور معه حیثما دار گفت حق با علیست و علی با حقست انجا که
علی باشد حق با او کرده ای عجب مرجان تبع حق باشند حق را اگر چگونه تابع علیست که
ابان بن تغلب روایت کند از صادق ع که گفت نحن حبل الله الذی قال عز وجل واعتصموا

بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا مائیم آن حبل که خدای تعالی گفت دست در وی زنید و از وی پراکنده
مشوید دست در کسی زن که پا بر جا بود که انکسی که برای خود ثبات قدم ندارد تر اچگونه
دست گیرد که بخود مستقیل نباشد تر اچگونه مقبل باشد انکه بر خود نپاید چگونه پای تو
دارد پی آنکس چه گیری که فردا سر تو ندارد و اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
امروز تو لا بچی کن که فردا از تو تبرا اکند واذکروا اذ کنتم نعمت خدا را بر شما چون
شما دشمن یکدیگر بودید خدای تعالی دلهای شما با هم آورد و بدوستی در روز آمدید
بفضل و رحمت او همه برادران یکدیگر شدید و این چنان بود که علمای سیر گفتند که اوس و
خزرج دو برادر بودند از مادر و پدر میان ایشان عداوتی افتاد بسبب شمشیر و خاطب
شمشیر زید مالک بود و او خلیفه از ان مالک بن عجلان خزرجی را بکشت نام او خاطب الحرب
نزینه باین سبب در میان این دو قبیله کازار و عداوت افتاد مدتی دراز تا صد و بیست
سال و همچنین متصل شد بعهد رسول صلعم چون ان حضرت بدعوة بر خاست بیرکه سعی
او ان عداوت از میان ایشان مرتفع شد و سبب آن بود که سوید بن الصامت بن بنی
عمرو بن عوف بمکه آمد و قوم سوید او را کامل خواندندی برای جلادت و نسبت و شعر
و حکمت که او داشت چون او بمکه آمد رسول صلعم بدعوت بر خاسته بود بیامد و او را دعوت
کرد با خدای و اسلام سوید گفت همانا که تو داری مانند آنست که من دارم رسول صلعم گفت
تو چه داری گفت حکمت لقمان گفت بر من عرض کن عرضه کرد رسول ع گفت این کلام نیکوست
وانچه با منست ازین نیکوترست آن کلام خدایست و خدا از آسمان فرستاده آنرا علی نور
و هدی و قرآن بر وخواند او از اسلام دور نبود خوشش آمد و او را انچه نشنیده بر گشت و
با مدینه آمد بعد روزگار بر نیامد که او را بکشتند بعد از ان ابو الحسن انس بن رافع
بمکه آمد با جماعتی از بنی عبد الاشهل میخواستند تا قریش یار ایشان شوند بر خزرج
رسول چون بشنید که ایشان آمده اند بر خاست و پیش ایشان آمد گفت رغبت کنید
در چیزی که به از نیست که شما آمده اید آنرا این کنند چیست گفت انکه خدا را پرستید و بدو

نیارید که خدای بر شما فرستاد مهتت ایاس بن معاد با ایشان بود جوانی زیرك کفت ای قوم
دست میکوییم و اینجا ما را بان دعوت میکنند که ما ان را ما مدعایم ابو الحسیس بار ریك
برکرفت و بر روی او زد که خاموش باش ما این کار را نیامدهایم و رسول صلعم برخاست
و ایشان بمدینه آمدند پس از ان واقعهٔ بغاة افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاد
فرمان یافت چون خدای تعالی خواست که اظهار کند و اعزاز پیغمبر خود از جماعتی آمدند از
انصار چون رسول صلعم بنزدیك عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج ایشانرا کفت شما
چه قوم باشید کفتند جماعتیم از خزرج کفت از موالی جهودان کفتند بلی کفت بنشینید تا با شما
سخنی کویم بنشستند رسول ایشانرا دعوت کرد و بادین اسلام بر ایشان عرض کرد و قران
برخواند چون بشنیدند و اندیشه کردند و در نیامد ایشانرا و از جملهٔ ان بجز داعی بود ایشانرا
بر مسلمانی آن بود که ایشان مخالط و معاشر جهودان بودند جهودان ایشانرا کفتندی اینك نزدیك
شد پیدا شدن پیغمبر اخر الزمان در مکه ما در توریة میخوانیم که چون بیاید ما تابع او باشیم
و باو ایمان آریم و از شما انتقام کشیم ایشان بایکدیکر کفتند که مانا این آن پیغمبرست
که جهودان ما را باو میترسانیدند بیایید تا سبقت کنیم و بوی ایمان آریم تا این دست ما
باشد بر ایشان و باشد که خدای ببرکت این شر و فتنه از میان ما بر دارد پس بشما ایمان
آوردند و کفتند یا رسول الله ما با مدینه رویم و قوم خود را با تو دعوة کنیم و حدیث تو
بکوییم باشد که اجابت کنند چون بمدینه آمدند حدیث رسول کردند و دعوت باو و دین
او و حدیث او در مدینه فاش شد تا هیچ سرای نماند که در وی حدیث رسول میکردند
تا سال دیکر که وقت موسم بود دوازده مرد از خزرج و ... از اوس بیامدند و
رسول را در عقبهٔ اول دیده ایمان آوردند و بیعت کردند علی بیعة النساء یعنی یبایعنك
علی أن لا یشرکن بالله شیئاً و لا یسرقن و لا یزنین الآیة و رسول ایشانرا کفت اکر شما
بهشت بجز آیابید اکر در بعضی خیانت کنید شمارا بکیتی رسد در دنیا یعنی ان کناه در دنیا
بر شما پیدا شود و حد زنند شما را ایا شد که کفارت آن باشد خدای تعالی بر شما پوشد

انکه شمارا

انکه شمارا بقیامت عذاب کند اینها در مشیت خدایست و این سخن از ان بود که رسول
صلعم بجای فرمودند ایشان اسلام قبول کردند و با مدینه شدند و رسول صلعم مصعب بن
عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با ایشان فرستاد تا قوم را دعوت کند و ایشانرا قرآن
و شرع آموزد بیامد و بسرای سعد بن زراره فرود آمد تا او از ان دوازده بود که در عقبه
ایمان آورده بودند و بیعت کرده و مردم مردم را قران می آموخت و قران بر ایشان میخواند
و اورا در مدینه مقری خواندند اول کسی که در مدینه مقری خواندند او بود روزی سعد معاد
و اسید بن حضیر را کفت بیا تا برویم و این دو مرد را که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما
میکنند زجر کنیم و بر انیم ایشانرا تو خود بر و که اسعد پسر خالهٔ منست از وی شرم میدارم و سعد
و اسید مهتر قوم بودند و مشرك بودند اسید حربه برکرفت و آمد تا آنجا که ایشان بودند
حایطی بود اسعد و اسید را دید مصعب را کفت این سید قوم است تا دانی که سخن
چکونه باید کرد اسید فراز آمد و روی در مصعب کرد و کفت بلفظ درشت و روی ترش بچه کار
آمده اید سفیهان ما را کمراه میکنید برخیزید و ازین شهر روید و اکر شما را هلاك
خود آرزوست و جان در کار نیست اینجا باشید مصعب کفت اکر بنشینی و سخن از من بشنوی
اکر با رای تو موافق باشد فهو المراد و اکر بر خلاف آن باشد که رای تست انکار ان کن اسید
کفت بانصاف کفتی انکه حربه بر زمین زد و بنشست مصعب چند آیهٔ قران برو خواند و صفت
اسلام برو میکفت او میشنید و روی او تازه میشد و بشاشت در رو بدید می آمد و کفتند ما
مسلمانی در روی او بشناختیم پیش از انکه بر زبان راند پس کفت نیکو کلامیست و خوب طریقت
چکونه کند انکه خواهد که در دین آید کفت غسل کند و جامه پاکیزه بپوشد و کلمهٔ شهادت بر زبان
راند و دو رکعت نماز بکذارد او شهادتین بکفت و برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز
بکذارد و برخاست و کفت من میروم و مردی بشما میفرستم که اکر شمارا اجابت کند و در دین آید
هیچکس با شما خلاف نکند و سعد معاد را خواست و حربه برکرفت و بانزدیك قوم شد و در رو
نکریستند کفتند و الله که نه بان روی باز آمد که رفته بود سعد معاد او را کفت چه کردی کفت

رفتیم و این مرد را بدیدم چیزی نمیگوید که ما را زیان دارد شما هم ما را چیزی مگویید که ما را زیان دارد
گفتند چنین کنیم ولیکن چنین شنیدم که جماعتی از بنی حارثه برخاستند تا سعد را بکشند
برای آنکه پسر خالت تا عهدی که در میان شماست تباه کنند بکشتن وی اگر مردی قرابت
کنی صواب باشد سعد معاذ برخاست و حربه برگرفت و آمد با اندوار بست که ایشان در آنجا
بودند ایشان را دید ساکن نشسته دانست که او خواسته است که او که آنجا رود و سخن ایشان بشنود پیام
با غلظتی تمام بانگ بر ایشان زد که چرا این جایگاه رها نمیکنید و نمیروید و اضلال و اغوای
ضعیفان ما میکنید اگر نه آنستی که پسر خاله منی والا باین حربه خطاب با شما کردمی مصعب گفت
اگر بنشینی و سخن بشنوی و اندیشه کنی اگرت صواب آید نیکو والا آنچه رای تو باشد کنیم گفت
انصاف دادی و بنشست و مصعب حدیث اسلام و طریق مسلمانی و احکام و مکارم اخلاق
وصف کردن گرفت و از قرآن میخواند و روی سعد میشکفت و تازه میشد تا محبت اسلام
در وی ظاهر شد از آنکه بر زبان براند گفت شما چگونه خواهید که در دین در آیید گفت
کلمه شهادت بر زبان رانیم و غسل کنیم و جامه پاکیزه بپوشیم و دو رکعت نماز کنیم سعد گفت
چنان کردم آنگاه حربه برگرفت و با مجمع قوم شد چون از دور بدیدند قوم گفتند که سعد
بآن روی باز آمد که رفته بود بیامد و بنشست و روی بقوم کرد و گفت یا بنی عبد الاشهل چگونه
دانید گفتند سمعا و طاعتا لک ما میدانیم که تو بهتر و مهتر مایی ایمان آوردند که تا بنی اسرائیل
هیچ مرد و زن نماند الا که اسلام آوردند و مصعب و زراره و اسعد همچنین دعوت میکردند
تا هیچ سرای انصاری نماند در مدینه که آنجا مسلمانان بودند از مردان و زنان الا سرای
بنی امیه بن زید و خطمه و وایل که ایشان متوقف بودند برای آنکه ابو قیس بن الاسلت
در میان ایشان بود و ایشان را منع میکرد آنگه مصعب بخانه اسعد آمد و مقام همی کرد مسلمان
با او بودند و میعاد ایشان با رسول بعقبه بود روز اول میانین ایام تشریق بود و این روز را روز
بیعت عقبه گویند کعب مالک گفت چون از حج فارغ شدیم آن شب که با رسول صلعم وعده کرده بودیم
عبد الله بن جابر با ما بود و ما این کار را از مشرکان پنهان میکردیم او را حاکم کردیم و گفتیم تو از

جد سادات و اشراف قوم مایی ما را نمی باید که چون تو مردی با این همه عقل و رای هیمه دوزخ
شوی اسلام آور و بدین محمد با ما در آی و ما را امشب میعاد است بعقبه با رسول حاضر
آی تا بشنوی گفت روا باشد پس بگذاشتیم تا ثلثی از شب بگذشت بیرون آمدیم بمیعاد
رسول پوشیده یکی و دو تا میرفتیم تا که همه در شعبی که بنزدیک عقبه است جمع شدیم هفتاد و دو مرد
بودیم و دو زن با ما بودند یکی ام عماره اسما بنت عمرو و رسول صلعم بیامد و عباس نیز
با ما بود و او هنوز با سلام درنیامده بود ولیکن برای خویشی و قرابتی با رسول آمده بود
چون بنشستیم اول عباس سخن گفت و گفت یا معشر الخزرج و عرب هر دو قبیله را خزرج
خواندندی بدانید که از ما اینجاست و ما خود او را از قوم او حمایت میکنیم از آنان که بر دین
ما اند و او در قوم و شهر خود در عزت و منعت است ولیکن میخواهم که بنزدیک شما آید اگر
میدانید که بآنچه میگویید وفا خواهید کردن و او را حمایت کردن تا بیاید والا بگویید تا
او هجرت نکند و شهر خود رها نکند ما گفتیم و شنیدیم آنچه گفتی بودای رسول خدای تو سخن
خود بگوی و آنچه ترا شرطست برای خدا و خود التماس کن رسول صلعم سخن گفت و چند آیت
از قرآن بر ایشان خواند و دعوت کرد و ایشان را بمسلمانی ترغیب کرد و آنگه گفت من این تبلیغ
در میان شما بآن شرط میکنم که حمایت چنان کنید که از زنان خود را یکی از ایشان دست رسول
الله را بگرفت و گفت یا رسول الله بیعت میکنم بر آنکه ترا چنان حمایت که خود را ما اهل
جنگ و محفل و کارزاریم و این میراث از پدران یافته ایم ابو الهیثم ابن التیهان گفت یا رسول
الله تو میدانی که میان ما و دیگران عهد و مواثیقست و ما همه آن برهم میزنیم اگر خدای
خدای ترا قوت و نصرت دهد بر قوم خود ما را رها کنی و با شهر خود شوی رسول بخندید و گفت

لا بل الدم الدم والهدم الهدم وانتم منی وانا منکم احارب من حاربتم اسالم من سالمتم
گفت خون ما و خون شما با یکدیگر پیوسته است تا با یکدیگر بریزند و با یکدیگر ویران کنند شما از آن
منید و من از شما ام حرب کنم با آنکه با شما حرب کند و صلح کنم با آنکه با شما صلح کند گفت
دوازده نقیب را اختیار کنیم که فلان قوم شما باشند چنانکه حواریان نه از خزرج و سه از اوس

عاصم بن عمر بن قتاده گفت چون ما به بیعت رسول نشستیم عباس بن نضله گفت ای مردمان شما میدانید
که این مرد برچه بیعت کنید بر کارزار عرب و عجم اگر چنانکه مالتان را حرمتی باشد در دنیا و آخرت
و اگر وفا کنید و باک ندارید از آنکه شما را بکشند ببرند آن خیر دنیا و آخرت گفتند که ما او را
بمال و جان و قتل اشراف قبول داریم یا رسول الله اگر ما بدین وفا کنیم ما را چه باشد گفت بهشت
گفتند دست باز کن حضرت دست باز کرد بیعتش کردند اول کسی که بیعت کرد براء بن معرور بود
آنگه دیگران بیعت کردند چون فارغ شدند ابلیس از سر عقبه آواز داد که یا اهل الجباجب
نمیدانید که جماعتی صابیان بر حرب شما مجتمع اند رسول صلعم این دشمن خداست ابلیس
آنگه گفت یا عدو الله با تو بپردازم آنگه رسول گفت با رحلهای خود روید پس عباس بن عباده
بن نضله گفت یا رسول الله اگر فرمای بخدای که ترا بحق فرستاد بامداد بر ایشان رویم با
شمشیر گفت ما نفرموده ایم ولیکن با رحل خود روید گفتند برفتیم چون روز دیگر بود قریش
آمدند تا نزدیک ایشان و گفتند یا معشر الخزرج شنیدیم که شما آمده اید تا صاحب ما یعنی محمد
را از میان ما ببرید و با او عهد کرده اید بر قتال ما شما را هیچ چیز حمل کرده است
و قتال ما چرا اختیار کرده اید مشرکان قوم چون بشنیدند سوگند خوردند که ما ازین خبر نداریم
و راست گفتند برای آنکه ایشان بیخبر بودند ازین و ما هیچ سخن نگفتیم و در یکدیگر مینگریستیم
آنگه برخاستند ایشان و انصاریان با مدینه شدند و عهد از میان ایشان و رسول
ع محکم بود چون بمدینه آمدند اسلام و دعوت آشکارا شد و خبر بمکه رسید و منتشر شد
قریش اصحاب رسول را رنجانیدند رسول صلعم ما را هجرت اینجا مقام کرده برخیزید تا
بمدینه رویم و آنجا مقام کنیم تا ایمن باشیم و برخود و اصحاب و اصحاب رسول را یکیک و دو
دو هجرت میکردند و بمدینه میرفتند و اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود پس عامر بن
ربیعه با عیال خود لیلی بنت ابی خثیمه پس عبد الله بن جحش و گروه گروه اصحاب رسول
هجرت میکردند و رسول صلعم بمکه میبود تا آنکه خدای تعالی او را بفرمود هجرت کند بر عادت
و بامدینه آمد شادمان و مبتهج شدند خدای تعالی ببرکت او و مقدم او عداوت و دشمنی

اوس وخزرج

از مبادی ...

اوس وخزرج کرد چنانکه گفت واذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمت خدای را ای معشر
انصار چون شما دشمنان هم بودید پیش از اسلام خدای تعالی دلهای شما را با هم آورد
تا همه برادران یکدیگر گشتید در دین رسول خدا گفت مسلمان برادر مسلمان است بر و
ظلم نکند و نگذارد که کسی بر وی ظلم کند بر وی حسد مبرید و با یکدیگر دشمنی مکنید
و یکدیگر را فرو مگذارید و برادران یکدیگر باشید هر منزکاری شعار خود سازید پس
باشد مرد را از شر و بدی آنکه عهد برادر مسلمان بشکند و گفت مثل مومنان در
دوستی ایشان با یکدیگر چون تنی است که چون بعضی از ایشان بنالد و رنجور شود جمله را تب
کند و بیخوابی کنتم علی شفا حفرة ای جماعت اوس وخزرج بر کنار دوزخ
بودید خدای تعالی شما را از آن رهانید یعنی شما نزدیک بود که در دوزخ افتید و از میان
شما و افتادن دوزخ هیچ نمانده بود جز آنکه مرگ بشما رسیدی چون کسی که بر کنار چاه
و خندق باشد به آسیبی که بوی رسد خوف آن باشد که در افتد خدای تعالی ایشان را
تشبیه کرد بحال کسی که بر کنار خندق بود هر ساعتی خوف آن بکند که در افتد کذلک
یبین بیان میکند خدای تعالی آیات خود را برای شما چه کار او بیان نعت است لعلکم تا
شما راه یافته و مهتدی شوید اینجا براه ایمان و اسلام و آنجا براه بهشت ولتکن امة
یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم
المفلحون ۝ ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم
البینات واولئک لهم عذاب عظیم ۝ باید که از شما جماعتی باشند که مردمان را
با نیکوی و طاعت دعوت کنند و بدان فرمایند و از منکر و ناشایست باز دارند آنان که
این کنند و این کار از ایشان آید ایشان مفلحان و ظفریافتگان و فایزان نصیب تمام
ببرند بیشتر متکلمان بر آنند که امر معروف و نهی منکر فرض علی الکفایه است و مذهب ما
آنست که فرض علی الاعیان است بعضی گفتند طریق وجوب او عقلست و بعضی گفتند طریق
وجوبش سمعست و اجماع امت و امر معروف و نهی منکر اگر تواند بدست کند و اگر نه بزبان

کند واگر نتواند بدل کند حسن بصری روایت میکند که رسول صلعم گفت هر که امر معروف
ونهی منکر کند در زمین خلیفهٔ خدای باشد و خلیفهٔ کتاب خدای بود و خلیفهٔ رسول
عم آمد گفت بهترین مردمان کیست گفت انکه معروف ونهی منکر بیشتر کند و از خدای بیشتر
ترسد وصلهٔ رحم بیشتر کند ونعمان بشیر روایت کرد که مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که
کشتی در دریا و قومی بروند وان کشتی را براتبه هر یکی در حصهٔ خود نشسته انکه یکی از ایشان
تبری بردارد و آن نصیب خود سوراخ کند دیگران او را گویند چرا میکنی گوید نصیب خود
تصرف میکنم شما را با من و نصیب من چه کار اگر او را ازین کار باز کنند و دستش نگیرند کشتی
ویران کند وغرق شوند ابو الدردا گفت امر بمعروف ونهی منکر نکنید خدای تعالی
بر شما کمارد که بزرگان شما را حرمت ندارد و بر کودکان شما رحم نکند و نیکان و صالحان
شما دعا کنند اجابت نیاید نصرت خواهند نیابند و آمرزش خواهند خدای تعالی
ایشان را نیامرزد انکه حق جل و علا گفت مباشید چون انانکه پراکنده شدند و مختلف
گشتند بعد از انکه حجت بر ایشان متوجه شد و ایشان جهود و اهل بابل اند چون جهود
وترسایان بعضی از مفسران گفتند مراد مبتدعان امت اند پیغمبر صلعم گفت من سره
ان یبحبح بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین
ابعد هر که خواهد که در میان بهشت ساکن شود گو بجماعت باش که شیطان با مردم
تنهاست و از دو دورتر باشد واولئک لهم ایشان انانند که ایشان را عذاب
عظیم باشد در دنیا به تیغ و در آخرت عذاب دوزخ یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا
العذاب بما کنتم تکفرون ۝ واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة
الله هم فیها خالدون ۝ تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وما
الله یرید ظلما للعالمین ۝ ولله ما فی السموات وما فی الارض والی
الله ترجع الامور ۝ انکه حق تعالی بیان کرد این عذاب بزرگ ایشان را در روزی باشد که

ابیضت

دران روز

وسیاه شود رویها و ارواح مومنان و مخلصان سفید باشد

دران روز سفید شود رویهای مومنان سفید باشد و رویهای کافران ومنافقان
سیاه باشد سفید روی مومنان هدایت و سیاه روی اهل بدعت کلبی از ابو صالح روایت کرد
که روز قیامت خدای تعالی بر دارد و نصب کند معبودی که بدون او پرستنده باشند هر کسی
بجانب معبود خود رود ذلک قوله تعالی نوله ما تولی چون آن جهودان و ترسایان
بینند انرا همچنین شوند روی ایشان سیاه شود مومنان و اهل کتاب بمانند برای
ایشان معبودی رفع کنند حق تعالی ایشانرا گوید هر که از شما در دنیا مرا سجده کردی
امروز مرا سجده کنید مومنان سجده کنند جهودان وترسایان نتوانند که مومنان
سر بر دارند روی ایشان نجیوها از نور چون ماه بود منافقان و اهل کتاب از جهودان
وترسایان در روی مومنان نگرند از حزن و اندوه روی ایشان سیاه شود گویند بار
خدایا رویهای مشرکان سیاه کردی ما در دنیا مشرک نبوده ایم والله ربنا ما کنا مشرکین حق تعالی
گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنگرید چگونه دروغ میگویند که ما مشرک
نبوده ایم در مثل گویند که دروغ زن سیاه روی باشد لا جرم رو سیاه شدند انکس که
دروغ بر کسی گوید سیاه روی باشد چنانکه گفت ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی
الله وجوههم مسودة اما انانکه روی ایشان سیاه شود ایشانرا گویند ایا
کافر شدید پس از ایمان آوردن شما حسن بصری گفت انان که اظهار کلمهٔ ایمان کردند و منافق
بودند حارث اعور از امیر المومنین علی ع شنیدم که میگفت بر سر منبر مرد که بیرون از خانه برون
آید و یا خانه شود تا عمل نکند که مستوجب بهشت شود و مرد باشد که برون آید و بخانه شود
تا عملی نکند که بدان مستوجب دوزخ شود انکه این آیه برخواند یوم تبیض وجوه تا آخر
قتاده گفت مبتدعان امت اند رسول صلعم فرمود روز قیامت جماعتی نزد من
آیند بر کنار حوض از اهل صحبت من چون ایشان را ببینم از پیش من براندند آواز دهم که
اصحابی یاران منند مرا گویند که تو ندانی که ایشان پس از تو چه احداث کردهاند

اِن تُم رَجَعُوا عَلَىٰ اَعْقَابِهِم قَهْقَرَىٰ وَارْتَدُّوا و اینان پس از تو مرتد شدند و برگشتند
این خبر را ثعلبی در تفسیر خود آورده و اینان را کو بنو بخشید عذاب ابدا بانچه شما کافر شدید
وَاَمَّا انانکه رویهاشان سفید باشد ایشان در رحمت خدای و ثواب بهشت جاودان باشند
این آیه و بینات و حجج هدایت ما بر تو میخوانیم از آیه کسی که و راستی از به انکه تا معلوم
کرده و بدانی که خدای تعالی ظلم بر عالمیان نخواهد یعنی نخواهد که هیچکس از عالمیان
ظلم کنند نداند ثواب مستحق باز گیرد و نامستحق را عذاب کند از آنکه ظلم آنکس کند که ظالم
باشد یعنی جاهل باشد یا محتاج و خدای تعالی عالمست و غنی و او راست ملک آسمان و زمین
و هر چه در آنهاست همه او راست و مرجع و مرد مه کارها با اوست و او را هیچ حاجت نباشد
بظلم کردن و ظلم خواستن كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَوْ آمَنَ اَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ
وَاَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ عکرمه و مقاتل گفتند در جماعتی از صحابه رسول آمد که
چون عبدالله مسعود و ابی کعب و سبب آن بود که مالک بن ضیف و وهب بن یهودا دو حبر بودند
از احبار اینان را گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما بهترست خدای تعالی این آیه
فرستاد و بر ایشان ضحاک گفت اصحاب رسول خدا اند الرواة و الدعاة راویان
اخبار و داعیان با دین خدا که مسلمانان را فرمودند که طاعت ایشان دارید این
صفت امامانست و پیغمبر صلعم گفت احفظوني في اصحابي فانهم خيار امتي گفت مرا نگاه
دارید در یاران من که ایشان بهین امت منند بعضی دیگر گفتند مراد جمله امت اند و در تفاسیر
اهل البیت و اخبار ایشانست که آیه خاصست در حق ائمه معصومین علیهم السلام برای
آنکه لوط در مقتدیان امت روا نباشد از آنکه این صفات که آیه متضمن آنست لایق حال
ایشانست سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت کرد که در عهد عمر خطاب مردی بیامد از احبار
جهودان و پرسید که خلیفه رسول خدای کیست که بر جای اوست او را بعمر هدایت کردند او بیامد و گفت

تو خلیفه

تو خلیفه رسول محمدی گفت بلی گفت از تو میپرسم از سه چیز و سه چیز یکی گفت چرا نگویی هفت چیز
گفت برای آنکه سه چیز اول را بپرسم تو جواب دهی دیگر بپرسم و اگر نه تراه خود در اینجا نگم عمر او را
بنزدیک علی ع آورد او بیامد بدان گفت چنانکه پیشتر گذشت گفت پس از هر چه خواهی گفت
خبر ده مرا از اول درختی که از زمین روئید و از اول سنگ که بر زمین نهادند و اول چشمه که
بر روی زمین روان شد گفت شما که جهود انید گوئید اول درختی که بر زمین رست سمره بود
دروغ گفتید اول درخت که در زمین برست عجوه بود نوعی از خرما اول چشمه که پیدا شد شما
میگوئید بیت المقدست دروغ گفتند آن چشمه بود که صاحب موسی ماهی در وی انداخت و بلرزید
زنده شد و اول سنگی که بر زمین نهادند شما گوئید آنست که بیت المقدس نهادند خلاف
میگوئید آن حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت با آدم آورد و فردای قیامت او را زبانی فصیح بود
گواهی دهد آنرا که باو آمده باشد جهود گفت اشهد انه املاء موسی و هرون گفتند گواهی
میدهم که این جمله املای کتاب موسی و هارونست گفت سه ماند گفت بگوی گفت اخبرني
عن نبيكم في الجنة گفت خبر ده از مقام پیغمبر شما در بهشت گفت فضيلت عرش الله تعالى
في اعلا عليين ثم قال لكن فكان جنات عدن گفت قصیبی در شاخی خدای تعالی
در اعلا علیین برست قدرت خود بنشاند آنرا گفت بباش بهشت عدن شد گفت کتاب
املاء موسی و هرونست گفت خبر ده مارا تا با او که باشد در آنجا گفت در آنجا با او اثنی عشر من
اهل بيته يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويخافون في الله لومة لائم باو دوازده کس
از اهل بیت او باشند که امر معروف و نهی منکر کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند
گفت راست گفتی املای موسی و هرونست گفت خبر ده مارا تا وصی او از او چند سال باشد امیرالمؤمنین
اگر جواب دهی ایمان آورم برست سی بشمرد یعنی سی سال جهود گفت بعد مرد ماند گفت آن چیست گفت اخبرني وصيه
یا کشته شود ايموت ان يقتل گفت خبر ده مارا از وصی او تا بمرگ بمیرد یا بقتل گفت لا بل يخضب هذه
من هذه و وضع يده على لحيته و راسه نه بلک این را ازین خضاب کنند و اشارت
الله برست و کرد جهود ایمان آورد و از جمله والیان او شد و گفت اشهد ان لا اله الا

وَاَنَّ مُحَمَّداً رسول الله وانك وصی رسوله معنی آیة آنست که شما بهترین امتید نزدیك
خدای بر لوح المحفوظ که بیرون آورده اند ایشانرا از برای مردمان واین صفت امامان باشند
ومقتدیان برای آنکه هرکه نه امام وپیغمبر اند از برای خود آفریده شد واورا باکس کار نباشد
مگر پیغمبر وامام راکه تکلیف امت واتباع درکردن ایشان باشد آنگه گفت بنیکوی
فرمایید واز بدی باز میدارید مقاتل گفت امتان پیش امر معروف ونهی منکر نکردندی
وگفتندی مارا باکسی کار نیست مارا تکلیف خود بجای باید آورد پس ایشان بهترین
امتان باشند بریده اسلمی روایت کند که رسول صلعم گفت اهل بهشت در قیامت صد وبیست
صنف باشند هشتاد صنف امت من باشند انس روایت کند که اسقف ترسایان
پیش رسول آمد وگفت مرا در دل افتاده است که ایمان آرم گفت سبب چیست گفت در خواب
دیدم که قیامت برخاسته است وخلقانرا در صعید سیاست داشته اند وامتانرا بر خدای
عرضه میکردند جماعتی درآمدند غر محجل روی ودست وپای سفید بر صراط چون برق خاطف
بگذشتند من گفتم ایشان که اند ما نا انبیا یا اوصیا اند یا فرشتگان گفتند ایشان امت
محمدند ازین سبب مرا رغبت افتاد باسلام آنحضرت اسلام برو عرضه کرد وایمان آورد
ورسول صلعم گفت بر پیغمبران حرامست تا من در نشوم وبر اوصیا حرامست تا وصی من در نشود وبر
امتان دیگر حرامست تا امت من در نشوند انس گفت با پیغمبر صلعم میرفتم از شعبی آوازی برآمد
مرا گفت که تا آواز کیست برفتم مردی دیدم در زیر درختی نماز میکرد ومیگفت یا رب خدایا
مرا از هنکه حور کردان یعنی از امت محمد که بر ایشان رحمت کرده وایشانرا بیامرزیده
ودعای ایشان اجابت کرده وایشانرا ضمان ثواب کرده بیامدم ورسول را بگفتم مرا گفت
برو وآن مرد را بگوی که رسول خدای ترا سلام میرساند ومیگوید که تو کیستی بیامدم و
گفتم آن مرد گفت رسول خدایرا از من سلام برسان وبگوی برادرت خضرست دعا میکند
واز خدای در میخواهد تا اورا از امت تو کرداند در خبرست که کعب الاحبار را گفتند
چرا در عهد رسول ودر عهد ابوبکر ایمان نیاوردی ودر عهد عمر ایمان آوردی گفت سبب آن بود که
بدرودر

بدرودم در درك صحیفه بمن داد مهر برو نهاده ووصیت کرد که مهرازو برمدار من بنهادم
ومهر برنگرفتم تا بعهد عمر در خواب دیدم که مرا گفتند که پدرت با تو خیانت کرد مهر ازو
بردار وبنگر تا دروا نجا چیست وبا آن کار کن مهر از انجا برداشتم در انجا نعت محمد بود و
امت او سالوناو عالوناو ها جالوما وعاکو لما وصافوحا وخاروطا گفتند تفسیر این چه
باشد گفت سالو لما بر یکدیگر سلام کنند وعالوما علما انه چون بنی اسرائیل وانبیای ایشان
وهالوما حلیم اند وعاکوما خدای تعالی ایشانرا حکم کرد ببهشت وصافوحا معافی کند
بانیم وخاروطا از گناه برون آیند چنانکه از مادر زاده اند یحیی بن معاد گفت این آیة مدح
امت محمدست وخدای تعالی از کرم خود روا ندارد که قومی را مدح کند آنگه بدوزخ برد
آنگه حق تعالی گفت اگر اهل کتاب ایمان آرند ایشانرا نیز به بودی وازیشان بعضی ازیشان
مومنند وبیشتر کافر لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ
لَا يُنْصَرُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ
وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ مقاتل گفت
روسای جهودان وکعب اشرف وابو یاسر وکنانه وابن صوریا بنزدیك عبدالله سلام آمدند
ومومنان اصحاب رسول را ملامت کردند وسرزنش بر مسلمانی خدای تعالی این آیة فرستاد
وگفت ای جهودان با هیچ مسلمانان نتوانستید کرد مگر ایذا بزبان وطعنه ووعیدی بدروغ تا کلمات
کلمات کفر گویند تا شمایان رنجور شوید واگر با شما کارزار کنند پشت بهزیمت دهند و
بنو قریظه وبنو المصطلق همچنین کردند که خدای تعالی خبر داد پس ایشانرا هیچ یاری نکنند بر
ایشان مذلت وخواری جزیه نهاده شد هرکجا که یابند ایشانرا بقتل واسر وجزیه رسانند
الا بعهد وپیمانی از خدای واز رسول خدای ونایبان او وباز مانند بخشم خدای یعنی
مستحق عقوبت وخشم خدای تعالی گشتند بافعالی که کردند از کفر ومعصیت ونهاده شد
بر ایشان مذلت وگفته اند که درویشی که انان نیز توانگر باشند خود را درویش نمایند از جزای

آن برای آنست که ایشان بآیات خدا کافر شدند و پیغمبران را بناحق کشتند و این هم از سبب عصیان و
نافرمانی ایشانست و بدانست که بیداد و عدوان میکردند و از حد اندازه در گذشتند لیسوا
سواءً مِن اهل الکتاب امةٌ قائمةٌ یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون یؤمنون بالله
والیوم الآخر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون فی الخیرات واولئک من
الصالحین وما یفعلوا من خیرٍ فلن یکفروه والله علیمٌ بالمتقین کسی که بر لیسوا وقف کند
معنی این بود که یکسان نیستند آن دو جماعت که ذکر ایشان رفته است از مومنان و فاسقان انگاه
ابتدا کند و گوید که از اهل کتاب امتی اند قایم چون عبدالله سلام و غیر او و کسی که وقف نکند
این بود که مساوی نیستند از اهل کتاب امتی و جماعتی که صفت ایشان آنست که آیه متضمن آنست و امتی دیگر
این صفت اند و مراد بآیه قایم نماز شب کنند کا ننده چنانکه در آیه دیگر گفت امّن هو قانتٌ آناء
اللیل ساجداً وقایماً در خبرست که رسول علیه السلام علی را گفت یا علی علیک بصلوة اللیل سه بار
برای تاکید این وصیت بر دو مکرر کرد دانید و گفت من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
هر کس شب نماز بسیار کند حیاته جهودان گفتند اگر در آن قوم که بمحمد ایمان آوردند از ما
خیر بودی و دین اسلاف خود رها نکردندی و صابی نشدندی خدای تعالی این آیه فرستاد
عبدالله سلام گفت امةٌ قائمةٌ یعنی امة سدی گفت قائمةٌ علی کتاب الله باقامة حدوده
بر کتاب خدای ایستاده اند حرام و حلال آنرا کار می بندند انگه صفت امت میکند و میگوید که
میخوانند آیات خدا را از نماز در ساعتهای شب و در اندرون شب یعنی قرآنرا بهر حلال
حرام آن میکنند و ایشان سجده میکنند خدا را یعنی متواضع می باشند گفته اند که نماز میکنند
و سجده عبارت از نماز چنانکه در آیه دیگر گفت تسجدونه له یسجدون در خبرست که رسول صلعم
گفت رکعت نماز که بکنند در میان شب در نیمه آخر ایشان بهترست از دنیا و هر چه در دنیاست و اگر
نه آنست که بر امت من دشوار بود نماز شب بر ایشان فرض کردمی ابن مسعود گفت مراد بآیه
نماز عشاء خفتن است برای آنکه جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول صلعم شبی از شبها
در نماز خفتن تاخیر کرد اندازه چون بیرون آمد نماز خفتن بکرد و گفت هیچ اهل ادیانی نبود که

درین وقت نماز کنند غیر از شما که امت منید و گفته اند نماز نوافل است میان شام و خفتن
از صادق علیه السلام روایتست از پدرانش از پیغمبر صلعم که گفت هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت
نماز کند در اول الحمد بخواند و سیزده بار اذا زلزلت و در دوم الحمد با پانزده بار قل هو الله
بخواند اگر هر سال یکبار این نماز بکند از جمله محسنان باشد اگر در هر ماه یکبار کند از جمله
موقنان باشد و اگر در هر شب آدینه یکبار بکند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بکند
با من در بهشت باشد و ثواب او جز خدای نداند انگه گفت بخدای ایمان دارند و بروز باز پسین
و امر معروف و نهی منکر میکنند و در خیرات بر یکدیگر مسارعت می نمایند و تعجیل میکنند در
همه کاری تعجیل مذمومست الا در کار آخرت که محمودست و این جماعت موصوفند بدین صفات
ایشان صالحانند انگه میگوید که نیکوئی که کنید آنرا باز نپوشند بلکه مشکور و مرضی باشد
و در اخع بموقع خود ثواب و خدای تعالی عالمست و دانا با حوال متقیان ان الذین
کفروا لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئاً واولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون حق جل و علا مومنان و آنان که اهل کتاب ایمان آورده اند ذکر
ایشان کرد و احوال ایشان بگفت در عقب آن ذکر کافران و احوال ایشان کرد
و گفت آنان که کافر شدند فردای قیامت ایشانرا آنچه عمر خود در آن کرده باشند و همت
مصروف آن داشته و آن مال و فرزندان ایشانست از عذاب خدای ایشانرا هیچ
غنا و کفاف نکند و سود مند ایشان نیاید چنانکه حق تعالی حکایت کرد ما اغنی عنی مالیه
هلک عنی سلطانیه بآنکه سود نکند زیان کند حلالها حسابست و حرامها عذابست و شیئاً برای
آن گفت تا نفی عام بود یعنی هیچ چیز بهیچ وجه سود نکند و ایشان ملازمان دوزخ چند
و در دوزخ خالد و جاوید باشند مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل
ریحٍ فیها صرٌ اصابت حرث قومٍ ظلموا انفسهم فاهلکته وما ظلمهم الله
ولکن کانوا انفسهم یظلمون یمان گفت مراد نفقه ابوسفیانست و اصحابش که
روز بدر کرده اند بر عداوت رسول صلعم مقاتل گفت نفقه عوام جهود است بر احبار و اولیشان که

عام بود نفقاتی را که در معصیت خدای کنند گفت مثل آنچه نفقه میکنند در دنیا چون
بادیست که درو صرّی بود ابن عباس گفت باد سموم که بحرارت وی کشت مردم را هلاک کند بیشتر
مفسران گفته‌اند هر بادی که سردست یعنی در آن باد سرمای سخت باشد و آن باد بزد و کشت
قومی رسد که بر خود ستم کرده باشند بکفر و معاصی پس آن کشت را هلاک کند و نیست گرداند چنانکه
خداوند آن را خائب و نومید کند همچنین آنکس که نفقه در راه خدای میکند بوقت انتفاع
نا امید شود چنانکه آن وقت آنگه گفت خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد که ستم و ظلم بر نفس خویش هم
ایشان کردند از آنکه نفقه در راه خدای نکردند و از اینجا که خدای فرمود یا ایها الذین آمنوا
لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودّوا ما عنتّم قد بدت البغضاء
من افواههم وما تخفی صدورهم اکبر قد بیّنا لکم الآیات ان کنتم تعقلون ۞
ابو امامه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد که مراد بآیین خوارجند ابن عباس گفت جماعتی
مسلمانان بر جهودان دوستی بکردند بسبب قرابتی و خلقی که میان ایشان بود خدای تعالی ایشان را
از آن نهی کرد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده‌اید آنان را که از شما نه‌اند و بر دین و ملت و طریق
شما نه‌اند دوست مدارید و بر احوال خود مطلع مگردانید که ایشان جماعتی‌اند که بآنچه توانند در حق
شما از فساد و تباهی کار شما تقصیر نکنند و هر چه ایشان را دست دهد و توانند کرد باز نگیرند
تمنا میکنند و آرزو دارند رنج و هلاکت شما و دشمنی ایشان از دهنهای ایشان ظاهر
میشود و آنچه در دل دارند از دشمنی بر زبان ایشان پیدا میشود و همین معنی است که حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه او صفحات وجهه
هیچکس چیزی پنهان نکند الا آنکه ظاهر شود بر صفحه روی او یا در میان سخن او آنگه حق
تعالی از دلهای ایشان خبر داد و گفت آنچه در دل دارند بیشتر و بزرگتر از آنست که بر زبان می
رانند و ما شما را هویدا گردانیم آیاتی که مقتضی صلاح شماست اگر عقل دارید شما از آن
تجاوز مکنید ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم وتؤمنون بالکتاب کله
واذا لقوکم قالوا آمنا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا

بغیظکم

بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور ۞ میگوید این شما که مؤمنانید ایشان را
دوست میدارید برای قرابتی و خلقی که در میان شماست و ایشان شما را دوست نمیدارند
برای آنکه شما بر دین و ملت ایشان نه‌اید مقاتل گفت مراد منافقان‌اند که مسلمانان
ایشان را دوست میدارند برای اظهار کلمه اسلام و نمیدانند که در دلهای ایشان خبث ایشان مسلمانان را
دوست نمیدارند برای مسلمانی‌شان قتاده گفت که مؤمن را بر منافق رحم آید و اگر آن مسکین
دوست منافق را بود بر مؤمن مؤمن را مستاصل گرداند آنگه میگوید که شما مؤمنانید بتمام
کتاب ایمان آرید و ایمان ایشان نه چنین است بعضی ایمان دارند و به بعضی ندارند و گفته‌اند
که مراد بکتاب جنس کتابست یعنی شما بکتابها ایمان دارید و ایشان ندارند و از صفت ایشانست
که چون بشما میرسند گویند که ایمان داریم و چون از پیش شما روند و با یکدیگر خلوت کنند از
غایة حقد و خشم و دشمنی که با شما دارند انگشتان خود را بدندان میگزند بگو ای محمد ایشان را
که بمیرید بخشمی که شما راست و این کنایتست از آنکه خشم خود را بجایی رسانید که بآن مرگ خود را
بآرزو خواهید و این امر حقیقی نیست لفظش صورت امر دارد و مراد آنست اگر امر بودی
در آن حال همه هلاک شدندی آنگه گفت خدای تعالی داناست بدانچه در سینها دارند و
بر زبان نمی رانند عمر بن مالک روایت میکند از ابو الجوزا که روزی ذکر اصحاب اهوا
می کرد آنگه گفت بخدای که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشد دوستر دارم که یکی از ین ۞
در همسایگی من باشد که ایشان داخلند درین آیه که خدای تعالی میگوید ها انتم اولاء تحبونهم
ولا یحبونکم ان تمسسکم حسنة تسؤهم وان تصبکم سیئة یفرحوا بها وان
تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا ان الله بما یعملون محیط ۞ میگوید که صفت
دیگر منافقان آنست که از غایة دشمنی بشما چنانند که اگر بنیکوئی و چیزی که فتح و ظفر و راحتی
بشما رسد اندوهگین شوند و دلتنگ گردند و اگر بلیتی و آفتی و دشمنی بر شما ظفر یابد ایشان بدان
شاد شوند و اگر شما صبر کنید و بر ایشان بردباری نمایید شما را کید ایشان هیچ زیان ندارد که کید و مکر
کار ضعیفانست پس صبر کنید و پرهیزکار باشید که خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند عالمست و علم او
ی را

سماعة

محیط جمله مخلوقات است وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِکَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِیْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ
عَلِیْمٌ خطابست این عبارت اول آنکه خدای تعالی گفت اگر شما صبر کنید متقی باشید که
بدیشان شما را هیچ زیان ندارد و شما را نصرت کند چنانکه در روز بدر کرد و اگر مخالفت
فرمان رسول کنید چنان بینید که روز احد چنانکه خطاب میکند رسول را بیاد او میدهد و
میگوید ای محمد یاد کن چون تو بامداد کردی بیرون ز دیدار اهل خویش مجاهدان و کلبی گفت
گفتند رسول صلعم بیرون آمد از مدینه پیاده تا باحد و بدست خود صفهای لشکر راست کرد تا اگر
یکی از ایشان زاید بیرون کرا ندکی از صف خارج می بود اشارت میکرد که صف راست دار محمد
اسحق و سدی گفتند چون مشرکان باحد فرود آمدند روز چهارشنبه بود خبر رسول صلعم الله رسید
فرستاد و صحابه را بخواند و مشورت کرد و عبدالله ابی سلول را بخواند و پیش از این با او مشورت
نکرده بود و هر که عبد الله و بیشتر از انصار گفتند بیرون منشین بیرون مرو در مدینه مقام باید کرد
که ما را عادت چنین رفته است که هر که از مدینه بیرون شدیم و صاحب منظور بودیم و هرگاه که
بمدینه مقام کردیم ایشان آمدند بما غلبه و ظفر ما را بود و تو در میان ما بودی اکنون
چون وجود تو هست البته ظفر ما را بود اگر اینجا مقام کنند آن مقام منزلی نیست و اگر در مدینه
آیند ما در روی ایشان کارزار کنیم و بتیغ و نیزه و زنان و کودکان از بامها سنگ اندازند و اگر
بر وند خاسر و خائب باشند و رسول را از سر این رای نیکو آمد بعضی صحابه گفتند یا رسول الله
این سگان را چه حال آن باشد که ما از قتال ایشان تقاعد کنیم تا گمان برند که ما بترسیدیم
نعمان مالک گفت یا رسول الله مرا از بهشت محروم مگردان که بآن خدای که ترا بحق
بخلق فرستاد که هیچ از آن نشاید مانم که به بهشت روم رسول صلعم گفت به چه چیز گفت بآنکه
گواهی دهم که خدا یکیست و تو رسول اویی و از کارزار نخواهم گریخت رسول گفت راست گفتی
دلاور بکشتند رسول صلعم را می بایست که کارزار در مدینه کرد مهای ایشان باشند
جماعتی که ایشان را شهادت می بایست الحاح کردند رسول درع پوشید پشیمان شدند و
گفتند که خطا کردیم رسول گفت چون درع پوشیدیم جز رفتن را نیست هیچ پیغمبر را نشاید

که سلاح در پوشد و کارزار نکرده سلاح از خود جدا کند و مشرکان چهارشنبه و پنجشنبه
مقام کردند رسول صلعم روز جمعه بیرون شد پس از آنکه نماز جمعه بکرد بامداد
روز شنبه بشعب احد آمد نیمه شوال ثلاث من الهجرة و کارزار کردند میگوید که یاد
کن ای محمد چون بامداد شد بیامدی از اسلوف گفته اند از خانه عایشه آمدی
ساختی و راست میکردی جایگاه کارزار حکایت آمده رسول است و صفوف هر یک
را بجای خود بداشتی رسول وعده ظفر داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات نمایند
عبد الله مسعود گوید مرا رسول خدا گفت اخرجوا علی اسم الله بیرون شوید بر نام خدای
و صفهای دراز بایستادیم شعبی بود از پس پشت اگر گشاده بودی اینجا دشمن بیامدی
راه باینجا بماند مرد انصاری را اینجا بداشت و آن شعب بایشان سپرد و یکی از ایشان
امیر کرد و گفت اگر شما اینجا را رها کنید که دشمن از اینجا بر ما ظفر یابد ابو سفیان در برابر
خالد بن ولید را بداشت لوای قریش در دست عبد الله بود و لوای مشرکان طلحه ابن طلحه داشت رسول صلعم
لوای مهاجران بدست امیر المؤمنین علی ع داد و طلحه بمبارزت بیرون بواسطه حدیثی که در میان
او ابو سفیان رفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه السلام بیرون آمد و گفت تو کیستی گفت علی ابن
ابی طالب یا یکدیگر بر دیدند و ضربت میان ایشان مختلف شد امیر المؤمنین بیامد و ضربتی
بر بینی سر او زد و لوا از دستش بیفتاد برادرش مصعب لوا برگرفت و پیش رفت عاصم
ثابت تیری زد او را بکشت بنده بود ایشان را صواب نام مردی شجاع بود بیرون آمد
و لوا برگرفت امیر المؤمنین دست راستش بیفکند لوا بدست چپ برگرفت دست چپش بیفکند او را
بسینه باز گرفت دستهای بریده گرد آن در آورد ضربتی بر سرش زد بیفتاد دو دانیت می گویند
و مرد و دو مشرکان بهزیمت شدند مردم در غنیمت افتادند و غنیمت میگرفتند اصحاب شعب
نگاه کردند مردم را دیدند مشغول غنیمت شده امیر خود را گفتند ما را مقام کردن
صواب نیست مردم همه غنیمت برند و ما محروم مانیم ما نیز رویم و غنیمت طلب کنیم امیر ایشان
گفت روا نباشد که رسول این فرمود با ما سپرده و گفته که اگر ما را بکشند شما از اینجا

مثلاً ما را بکشتند

حرکت مکنید فرمان رسول را چون مخالفت کنیم کفتند تو دانی ما رفتیم او را رها کردند
وبیامدند و بغنیمت مشغول شدند امیر ایشان عبد الله بن عمر بر جای بایستاد خالد
ولید بنگریست مرغوب شعب کشاده و مردی تنها با جماعتی بیامد و او را بکشت و لشکر
از پس پشت مسلمانان راه یافتند در آمد تا خالد ولید در پیش رسول صلعم ایستاده
بر رسول حمله آوردند و کفتند انک مقصود تست یا جماعت انزلوا انزلوا و اصحاب رسول
اندک بودند جهد کردند تا هفتاد مرد کشته شدند و باقی بهزیمت شدند و با آنحضرت
کسی نماند الا امیر المومنین ع و ابو دجانه انصاری و سهیل حنیف امیر المومنین ع کفت کجا
رفتند ایشانرا کفتند بهزیمت رفتند آنگاه نگاه کرد لشکر عظیم روی برسول نهاده بودند علی ع را کفت
اکفنی مولای الذی قصد قتل کفایت کن ایشانرا که قصد من کرده اند امیر المومنین
بر ایشان حمله کرد و ایشانرا پراکنده کرد قومی دیگر آمد کفت بر ایشان حمله کن حمله کرد و ایشانرا
بر انداخت قومی دیگر آمدند همچنین کرد ابو دجانه و سهیل حنیف با تیغ در بر رسول ایستاده
بودند و علی علیه السلام در پیش حمله میبرد هاتفی آواز داد در آنجا و در مدینه که قتل رسول الله
رسول خدای کشته شد و دلها از جای برخاست مردم بترسیدند عکرمه کفت امیر المومنین روز احد
کفت در پیش تیغ میزدم و دشمن را از رسول دفع میکردم از پیش در گذرا افتادم چون باز آمدم
رسول را آنجا که کذاشته بودم ندیدم با خود کفتم که رسول نکریزد در میان کشتگان نیست
همانا که بر آسمان برده باشند غلاف شمشیر بشکستم و کفتم قتال کنم تا مرا بکشند یا رسول را
باز بینم انبوهی عظیم دیدم جمع شده بر ایشان حمله کردم و آن انبوه پراکنده کردم رسول را دیدم
از اسب افتاده بالین آن حضرت شدم و کفتم تن و جانم فدای تو باد من از بهر تو مشغول
بودم جماعتی حمله آوردند کفت بر ان ایشانرا براندم همچنین هر که قصد پیغمبر کردی کفتی ای علی
ایشانرا از من کفایت کن امیر المومنین علی ع شمشیر میزد و کافرانرا از نزدیک پیغمبر دور میکرد
فرشتگان آسمان را از ثبات علی ابن ابی طالب تعجب آمد تا که جبریل از آسمان آواز داد که
لا فتی الا علی الا سیف الا ذو الفقار و بروایتی عکرمه از امیر المومنین ع این خبر رضوان بود

راوی خبر کوید از مشرکان هر که حمله کرد امیر المومنین ع او را بکشت چون عمر ابن عبد الله
الجمحی و هشام المخزومی و بشیر بن مالک العامری و حکم بن الاخنس تا انکه بمدینه آمد و
دست تا بکتف خضاب کرده در حجره فاطمه شد انای پیش او نهاده بود و روی علی
از ان کرد و خون می شست امیر آن تیغ بدو داد و کفت این شمشیر را بستان که با من وفا
کرد و این بیتها انشا کرد شعر افاطم هاک السیف غیر ذمیم ❀ فلست برعدید ولا
بلئیم ❀ لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد ❀ وطاعت رب بالعباد رحیم ❀ امیطو
سیاه القوم عنه فانه ❀ الی عم الدار کاس حمیم ❀ و حضرت رسول کفت خدای تعالی
یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش والله سمیع علیم
خدا شنوا است باقوال ایشان دانا است باحوال ایشان اذ همت طائفتان منکم ان
تفشلا والله ولیهما و علی الله فلیتوکل المومنون ❀ یاد کن ای محمد عزم
کردن از شما دو کروه که بکریزند کاین همت خطور الشی بالبال است و عزم فرار الزحف
معصیت باشد و خدای تعالی کفت ولیهما و خدای یار ایشان است و یار ایشان نباشد
معصیت کنند و این دو کروه بنی سلمه بود از خزرج و بنو حارثه از اوس و ایشان بر جناح
لشکر بودند راوی خبر کوید چون لشکر رسول جای رسیدند که انرا اشواط کویند عبد الله ابی
سلولی باز کشت با سیصد مرد و کفت چه جهتست که ما خود را بدست خود علف شمشیر
کنیم ابو جابر از پیش او میرفت و میکفت یا عبد الله از خدای بترس رسول خدای و مسلمانانرا
رها میکنی و مردی این دو کروه نیز همت کردند که بروند خدای بر ایشان لطف کرد و توفیق
داد که بر جا بماندند و نرفتند خدای تعالی این نعمت بیاد ایشان داد بلطفی که با
ایشان کرد در خبر است که جابر کفت کاشکی این همت از ما بودی و در حق ما این ولایت
آمده بودی که والله ولیهما و بر خدای باید که مومنان توکل کنند نه جزاو ولقد
نصرکم الله ببدر و انتم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون حق تعالی در این آیه
تذکیر نعمت کرد و کفت که شما را که مسلمانانید نصرت کرد و یاری داد خدای تعالی در روز

بدر و شما ذلیلان و حقیران بودید و عددی و مددی و آلتی تان نبود پس از خدای
بترسید تا بود که شاکر بکشید و ثواب شاکران بود و شعبی گوید بدر نام مردیست و آنجا
را باو باز خوانند و کوبند نام موضعی است و این اول غزا بود که رسول صلعم آنجا
بنفس خود حاضر بود داود در سیت و پنش غزا حاضر بود و عدد سرایای او سی و شش بود
امیر المومنین علی ع روز بدر حاضر بود ما با او بودیم در میان ما کسی اسب نداشت الا
مقداد اسود یا هر دو کس و سه کس شتری داشتند و دران شب که در روز او کارزار بود همه
بخفتند مگر رسول که در نماز بود و تا صبح دعا میکرد چون مشرکان صف کارزار راست
کردند عتبه و برادر او شیبه و پسر او ولید بیرون آمدند و آواز دادند که یا محمد اخرج
الینا اکفانا من قریش سه مرد انصاری پیش رفتند
دکفتند کیستید شما نسب خود یاد کنید ایشان نسب خود بیان کرده گفتند که ما شما را نشناسیم
و نخواهیم از قریش از بنی اعمام خود رسول صلعم حمزة بن عبد المطلب را و عبیدة بن حارث را و علی
ابن ابی طالب را گفت بیرون شوید بنصرت دین خدای و پیغمبر ایشان بیرون شدند سلاح پوشیده
مشرکان گفتند من انتم شما کیستید ایشان نسب خود بگفتند مشرکان گفتند اکفانا کریم
همسر ما کریمند و رسول گفته بود عبیده با شیبه و حمزه با عتبه و علی ع با ولید کارزار کنند
هر یکی پیش قرین خود رفتند امیر المومنین علی ع گفت با ولید برابر دیدم و از میان ما دو ضربت برفت
ضربت ولید را رد کردم و او ضربت مرا اصابت جیب در پیش داشت دستش بیفکندم انگه دریافتم حلاوت
گفت انظر الی خفق خاتمه فی شماله یعنی پندار یکه در نکیتی انگشتش مینگرم در دست چپ
دانست انگه ضربت دیگرش زدم و بیفکندم چون سلاح از و باز کردم اثر حلق دیدم بر و دانستم
که قریب العهد است بدامادی انگه حمزه را دیدم با عتبه آویخته بود و حمزه او را ضربتی زده بود
و سر حمزه در بغل عتبه بود من آواز دادم یا عم سر خود نگاه دار حمزه سر از و بر ماسید من ضربتی
زدم او را بیفکندم و با عبیده نیز مشارکت کردم و در قتل شیبه الخ در میان من و حمزه
خلاف افتاد در کشتن عتبه پیش رسول شدیم حمزه گفت من کشتم او را من گفتم من رسول صلعم

هردو را مراعات کرده گفت یا علی اگر تو نمیرفتی بیاری حمزه حمزه او را کفایت بودی و حمزه را گفت
اگر علی ترا یاری نکردی تو برنج افتادی از پیش رسول برگشتیم هر دو خشنود و عبیده و حارث را
زخمی مفصل ساق آمده افتاده بود خون بسیار رفته او را برگرفتند پیش رسول آوردند و او رمقی
داشت گفت یا رسول الله عمت ابو طالب می بایست که حاضر بودی امروز تا بدانستی که ما اولیتریم
باین بیت در حق تو دران قصیده کالم تعلموا ان ابینا لا نکذب لدینا و لا یعنی بقول
الا باطل کذبتم و بیت الله لا نقتل دونه و لما نطاعن دونه و نقاتل رسول صلعم متغیر
شد اثر خشم بر روی او ظاهر شد و گفت رحم الله عم ابا طالب اگر امروز بودی کم ازین نکردی
عبیده بترسید گفت یا رسول الله پناه با خدای میدهم از خشم خدای و رسول او گفت بر تو خشم نیست ما
ولیکن دوست ندارم که پیش من ذکر ابو طالب کنند الا بخیر و عبیده بکر بلی که از اصفرا کوید
با پیغمبر خدای رفت و اخبار بسیار ظاهرست در حق امیر المومنین علی ع درین روز تا در خبرست که یکی نیم
قوم را او کشت سی و نه شجاع را تنها بکشت چون عاص بن وایل و نوفل بن خویلد و حنظلة بن
ابی سفیان و غیران تا تمامی عدد که نام ایشان در کتب مغازی مسطورست و نوفل آن بود که
پیش از هجرت ابو بکر بیک رسن در هم بست و یک روز تا شب عذاب میکرد راوی خبر گوید که
چون رسول صلعم شنید که او حاضرست در بدر دست بر داشت و گفت بار خدایا کار نوفل ما
کفایت کن و او دشمنی تر رسول را هیچکس نبود امیر المومنین علی ع گفت نوفل را دیدم در
کارزار متحیر فرو مانده چون کسی که راه نداند از پس و پیش بجانب او تاختم و ضربتی زدم
او را در سپر آمد کاری نیامد و برگشتم از آنجا در عشق مسم بود و ساقش گشاده هر دو پایش تا
تا قدم بیفتاد و بکشتمش چون کار زار بنشست رسول صلعم پرسید که کیست این حال نوفل من
من گفتم یا رسول الله انا قتلته من کشتمش آنحضرت تکبیر کرد و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی
فیه عروة بن الزبیر گفت والله تخاصمنا فی الله بعد هذا بجدای که پس ازین با ما در حق خدای
خصومت نکنی اینست طرفی ازین قصه و شرح و تمامت در کتب مغازی مسطورست اذ تقول
للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة الاف من الملائکة منزلین یاد کن ای

محمد چون میگفت مومنانرا که آیا کافی نیست شمارا که خدای تعالی مدد کند شمارا بسه هزار فرشته فرو فرستاده
کان نصرت بر مومنان از بهر نصرت مومنان خلاف کرده اند تا این کی بود و چگونه بود قتاده گفت روز بدر بود خدای تعالی
مدد فرستاد مومنانرا بسه هزار فرشته بجهت یاری حیث قال اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة
مردفین اندازه ایشانرا سه هزار کرد چنانکه گفت بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین پنج هزار کرد چنانکه
بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و پنجهزار مشروط بود بصبر و تقوی مومنان بجای آوردند خدای تعالی
مدد پنجهزار بفرستاد حسن بصری گفت این پنجهزار حمیت یار مومنانند تا قیامت شعبی گوید او زبیر اکرز
بن جابر المحاربی خواست تا یا لشکر مدد دهد مشرکان شود رسول علیه السلام سخت آمد او را خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت کفایه نباشد شمارا اگر او آید بمدد مشرکان من شمارا مدد میفرستم از فرشتگان سه هزار
و بیامد و خدای تعالی مدد فرستاد همان هزار بود که اول فرستاده بود بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتو
کم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین انکه گفت آری اگر صبر کنند
بر جهاد و متابعت فرمان خدای و رسول کنید شمارا مدد فرستم پنجهزار فرشته نشان کرده از بهر حرب
کفته الف یکفیکم ان یمدکم روز بدر بود و این وعده مشروط بصبر و تقوی روز احد بود
بجای نیاوردند خدای تعالی بفرستاد و در معنی و یاتوکم من فورهم دو قول گفته اند یکی انکه
ازجهانکه بر فور و تعجیل باشما کرده اند در عزم کرت و رجعت چنانکه چون بازنیامد خدای تعالی
بفرستاد قول دیگر انست که از سر خشم بشما آیند و قول اول بهترست و معنی این آیه آنست که همچنانکه همی
ساعت باز کردند دل مشغول مدارید که شمارا مدد فرستم پنجهزار فرشته نشان کرده عمیر بن
اسحق گوید که رسول صلعم روز بدر صحابه خودرا گفت خودرا علامت برکنید فرشتگان
خودرا علامت کردند بیاورده پشم سفید که بر بالای ترک کلاه نهادند ضحاک و قتاده گفتند
پشم رنگین بپیشانی و دنبال اسپان بسته بودند علی بن ابی طالب و عبد الله عباس گفتند و دستار
سفید داشتند دنبال دراز بمیان کتف فرو گذاشتند و گفته اند عامهای زرد داشتند
وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من عند الله العزیز
الحکیم خدای تعالی نکرد آن مدد آن وعده را الا از بهر انکه شمارا که مومنانید بشارت

بکنه ولما

باشد و لما ساکن شود و جزع و فزعی نباشد شمارا از قلت خود و نصرت نیست الا از جهت
خدای عزیز حکیم تا ان عدد و آن مدد و فرشتگان نیست الا از خدای تعالی او عزیزست
و غالب محکمی بود غالب است و حکیمست بحکمت و مصلحت نصرت کند گاه بحجت و گاه بمدد و
فرشتگان بغلبه و ظفر لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین
و خدای تعالی شمارا نصرت کرد بدر تا ببرد طرفی از کافران که دشمن شما اند یعنی گروهی را هلاک
کند از ایشان و رکنی از ارکان شرک ویران کند بقتل و اسیر تا روز بدر هفتاد کس از معروفان
مشرکان بکشتند و هفتاد کس را اسیر کردند تا بروی درآورد ایشانرا یعنی ذلیل و خوار منهزم کرد
مراد بقطع قتلست و کبت اسیر و گفته اند یکبتهم تا بدلست از ذال یعنی یکبدهم بر جگر زند
ایشانرا و برنجاند از حزن و عداوت و خشم پس انکه باز گردند نا امید از آنچه امید داشته باشند
از فتح و ظفر لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون
ولله ما فی السموات وما فی الارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله غفور رحیم
عبد الله مسعود گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول خواست تا دعا کند بر آنانکه روز
احد بهزیمت شدند از جمله اصحاب او و آن هفتاد صحابه بودند خدای تعالی گفت من توبه ایشان
پذیرفتم از کار ایشان بتو نیست بمنت یا توبه ایشان قبول کنم یا عذاب کنم ایشانرا
که ظلم کرده اند عکرمه گفت مردی نام او عبد الله روز احد روی رسول خون آلود کرد
آنحضرت بر او دعا کرد خدای تعالی بزی را برو مسلط کرد تا او را بکشت و عتبة بن وقاص
سنگی بر سر رسول زد و سنگی بر دندان وی زد دندانهای حضرت بشکست دعا کرد بار خدایا
سال بر وی مگردان تا کافر بمیرد شعبی گفت چون روز احد کارزار منقرض شد جماعتی
مشرکان بر بالای شدند رسول صلعم فرمود برانید ایشانرا برانیدند رسول صلعم بران بالا
و پیکر شتر مرده را دید و جماعتی زنان که کشتگان مسلمانانرا مثله میکردند گوشها و بینی
و انگشت و مذاکیر ایشان می بریدند و در رشته میکردند و هند لعنها الله حمزه را شکم
شکافته بود و جگر او برگرفت و بر دهان نهاد که بخاید خدای تعالی او را در دهن او سنگی کرد

چون رسول بدید کوفت اگر ما را ایشان دست بود مکافات این باز کنیم خدای تعالی این آیه فرو فرستاد
دارد این آیه بلفظ عمومست مراد خصوصست یعنی از کار ایشان ترا هیچ خبر نیست بتو تعلق ندارد
با تو موضوع و موکول نیست یا توبه ایشان بپذیرد یا عقاب کند اگر توبه پذیرد فضل کرده باشد تفو
و اگر عقاب کند عدل کرده باشد که ایشان ظالمانند و عقاب ظالمان عدل بود انگه بیان کرد
که چرا از کار ایشان ترا هیچ خبر نیست زیرا که ملک آسمان و زمین و آنچه در اینهاست خدایراست
هر کسی مالک القدر باشد که او تحلیل کند چون مراد و رانست آنرا که خواهد باستحقاق عذاب کند انرا که خواهد برحمت بیامرزد
که آمرزنده و بخشاینده است یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافا مضاعفة
واتقوا الله لعلکم تفلحون واتقوا النار التی اعدت للکافرین واطیعوا الله والرسول والله
لعلکم ترحمون ای انکسانیکه ایمان آورده اید اگر در ایمان راستید ربا مخورید و دست
از ربا خوردن بدارید چیزیکه داده باشید اضعاف باز مگیرید و افزونی مطلبید تا
مستحق عذاب شوید و از وجوه که گفته اند ربا معتمد آنست که مصلحتی دینی با و تعلق دارد که
خدای تعالی داند که صلاح چیست در آن و ما را بآن طریق نیست و جهی آنست که اظهار عدل بود
بستانند چندانکه داده باشند دیگر آنکه تحریض باشد بر مکارم و قرض دادن بی زیادتی
و دستگیری درماندگان بی طرقی که عاید بود با محتاج تکرار این حکم از بهر تاکید است
در سورة البقره بلفظ تحریم است و اینجا بلفظ نهی تا معلوم شود که تحریم او علی الوجوه است
که راه منع از حکیم در تکلیف بلی از دو بنا باشد انگه گفت بترسید از آن آتشی که برای
کافران و فاسقان ساخته شده است تخصیص کافران از آن کرد که معدست برای
هردو که کافر مقطوع علیه اند دون آنانکه مجوزست در حق ایشان و لیکن دیگر آنست که
این آتشیست که مخصوص کافران از آنکه دوزخ منازل و درکاتست هر گروهی را
درکه ایست تا منافقان در درکه اسفل باشند انگه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که
شده است کافر ترغیب کرد در آنکه طریقی سپرند که راه نجات باشد و برحمت
انجامد و آن طاعت خدا و رسولست امر کرد بر آن و گفت فرمان خدا و رسول

برید برانچه

برید بر آنچه میفرمایند شما را تا باشد که بر شما رحمت کنند وسارعوا الی مغفرة من
ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین انگه خدای تعالی
مکلفان را ترغیب کرد بسارعت و شتافتن در کارها که موجب بهشت و مغفرت بود از توبه
و عمل صالح کردن و گفت بشتابید و سبقت برید بر آنچه سبب آمرزش خدایست و بهشتی
و رسیدن به بهشتی که پهنای او چندان آسمانها و زمینهاست و تخصیص عرض برای مبالغه کرد
در غالب عادت طول بیشتر از عرض باشد زهری گفت این وصف عرض است طولش جز خدا
نداند اینچنین بهشتی ساخته شده است از برای متقیان در آنچه سبب آمرزش بهشت است
عبد الله گفت اسلامست امیر المومنین علی ع گفت ادای فرایض است یمان گفت نماز پنجگانه است
و حمل او بر عموم اولیترست در خبرست که ملک روم نامه نوشت برسول ع تو ما را به بهشتی
میخوانی که عرض او چندان آسمان و زمین است پس دوزخ کجا باشد در جواب نوشت
با سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد انس مالک را گفتند که بهشت در آسمانست
یا در زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین گنجد گفتند پس کجاست گفت در بالای
هفت آسمانست دوزخ در زیر هفتم زمینست الذین ینفقون فی السراء والضراء
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین انگه بیان
متقیان کرد و گفت ایشان کسانی اند که مال خود را نفقه میکنند در راه خدای
در آسانی و دشواری در توانگری و درویشی اول خلقی در اخلاق آنست که موجب بهشت بود
ایشار سخاوتست رسول صلعم فرموده الجنة دار الاسخیاء و ابو هریره از
روایت کرد که السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب من الناس بعید من النار
والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار و جاهل سخی
احب الی الله من عالم بخیل یعنی سخی نزدیکست بخدای و به بهشت و بمردمان و دورست
از دوزخ و بخیل دورست از خدای و بهشت و مردمان و نزدیکست بدوزخ و خدای
جاهل سخی را از عالم بخیل دوستر دارد و صفت دیگر که موجب بهشت است ایشار آنست که چون

درخشم شوند خشم را فرو خورند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من کظم غیظا وهو قادر علی
انفاذه ملا الله امنا و ایمانا هر که خشمی فرو برد و تواند که آن خشم براند خدای تعالی پر کند
او را از امن و ایمان و گفت هیچ جرعه نیست که خدای تعالی دوستر دارد از جرعه خشم که بنده
فرو خورد یا جرعه صبر که بر مصیبتی فرو خورد و صفتی دیگر ایشان را آنست که عفو کنند کاین بنده
گناه کنند کان کلبی گفت مراد درین آیه بانا سی مملوکانند چون گناهی کنند عفو کنی
زید اسلم گفت عفو کنند از آنانکه بر ایشان ظلم کنند و با ایشان اسارت کنند در
خبرست که رسول خدای چون این آیه بخواند گفت ایشان در امت من کم باشند مگر کسی
خدای تعالی او را عصمت کند و نیز گفت هیچ بنده نباشد که خشمی فرو برد و عفو کند الا
خدای تعالی او را منصور و عزیز گرداند و هیچ بنده نباشد که در سوال بر خود بگشاید برای
کثرت مال الا که خدای تعالی درویشی بیفزاید و هیچ بنده نبود که او در عطای خود
بگشاید الا که خدای تعالی او را مال فراخ کند خدای تعالی گفت والله یحب المحسنین
آنانکه موصوفند باین صفات نیکو کارانند و خدای تعالی نیکوکاران دوست دارد
حسن بصری گفت احسان آنست که عام داری بر همه کس از دوست و از دشمن مستحق و نا
مستحق و چون آفتاب و باد و باران سفیان ثوری گفت احسان آن باشد که
نیکویی کنی با آنکه با تو بدی کند که احسان در عوض احسان مکافات باشد انتهی
روایت کنند از رسول که در شب معراج کوشکها دیدم در اعلا درجات بهشت جبرئیل
را ع گفتم این کراست گفت للکاظمین الغیظ والعافین عن الناس در خبرست
که امام زین العابدین ع و بروایتی دیگر امام موسی کاظم ع دست می شست و غلامی آب
بر دست آنحضرت میریخت مشغول شد کوزه ابریق بر سر او آمد بغلام باز نگریست
غلام گفت والکاظمین الغیظ گفت خشم فرو خوردم گفت والعافین عن الناس گفت
عفو کردم و بخشیدم گفت والله یحب المحسنین گفت آزادت کردم والذین اذا فعلوا
فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر

والمحسنین

الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم
مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر
العاملین عبدالله مسعود گفت سبب این آیه آن بود که جماعتی از صحابه گفتند
یا رسول الله همانا که بنی اسرائیل از ما گرامی تر بودند بر خدای تعالی گفت چرا گفتند زیرا که
چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته پیدا شدی که بر خوبی عقوبتی کردی بکند
از گوش و بینی بریدن تا کفارت گناهان باشد ایشان آن بکردندی و واثق شدندی
بکفارت گناه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما گرامی ترید بر من که شما را آمرزیدم
و کفارت گناه شما بتوبه راضی شدم عطا گفت آیه در حق نبهان تمار آمد زنی صاحب
جمال بدکان او آمد تا خرما بخرد گفت در خانه خرما بهتر ازین دارم اگر خواهی بخانه رویم
و از آن خرما بدهم زن با او بخانه رفت چون خرما داد زن را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت
اتق الله از خدا بترس مرد در حال پشیمان شد و دست از وی بداشت و بنزدیک رسول ع
آمد و گفت یا رسول الله خویشتن را هلاک کردم و قصه با رسول بگفت آنچه من سزای آنم
بکن جبرئیل آمد و این آیه آورد و گفت آنکسانی که یعنی آن مومنانی که ایشان چنین فعل
زشت کاری ناشایست بکنند چون زنا و مانند آن این گناه بکنند بستم نفس خود بر آن معاصی
که کنند دون آن و کم از زنا چون بوسه و لمس و معانقه و مانند این یعنی کبائر و صغائر
چون این کرده باشند و پشیمان شده باشند و خدا را یاد کنند و از روز عرض اکبر آنروز
ایشان را و اعمال ایشان را بر خدا عرضه کنند یاد آرند و از خدای بترسند از گناهان خویش
آمرزش خواهند مقاتل گفت ذکر و تسبیح خدای کنند و تهلیل و استغفار رسول صلعم
فرمود که ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة صادق ع گفت هر که
گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه عقب نماز بامداد
خدای تعالی او را معصیت کبیره بیامرزد بشرط آنکه مومن باشد انگه گفت و خیری نباشد
در کسی که روزی هفتصد کبیره کند و هر که صد بار استغفار کند چون بخواهد خفت شد

کناه از و میرزد نا بروز آید برو هیچ کناه نباشد انکه حق تعالی کفت وَمَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ
اِلَّا اللّٰهُ دکیست که کناه آمرزد جز خدای عز وجل یعنی هیچ کس نیامرزد الا او پس باید که
او باید کفت و آمرزش از و باید خواست تا بیامرزد پس کفت اینها که استغفار می کنند
و اصرار می نمایند و علم میکنند بر انجه کرده باشند از کناه پس کفت اصرار آن باشد استغفار نکنند و از ان خاموش
نشوند ابو هریره روایت کرد از رسول صلعم که فرمودند که لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار مراد با استغفار
نه کفتن بزبانست بلکه پشیمانیست بر کذشته و عزم بر آینده که بمثل آن رجوع نکند و نیز انحضرت
فرمود المقر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزئ بربه انکه اصرار کند بکناه و استغفار کند بزبان چون
کسی است که با خدای تعالی استهزا کند وَهُمْ یَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که انچه میکنند معصیت است
ضحاک کفت دانند که خدای تعالی بتوبه کناه ایشان بیامرزد جابر بن عبد الله روایت کند از رسول ع
یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد و کفت بار خدایا اَنْتَ اَنْتَ وَاَنَا اَنَا اَنْتَ العوادُ بالمغفرة
وَاَنَا العواد بالذنوب بار خدایا تو توئی و من منم تو آنی که باز معفرت و آمرزش سوی من آئی که باز
بر سر کناهان شوم هاتفی آواز داد که همچنین است که کفتی بر دار سر آمرزیدم قوله اولئک جزاؤهم
ایشان آنانند که پاداش ایشان آمرزش باشد و بهشتها که در زیر درختان ان جویهای آب روان میرود
دران بهشت خالد و جاوید باشند و آن مزد اینان نیک نیکو مزدیست عمل کنند کانرا بهشت در خبرست
که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران که یا موسی ما اقل حیاء من یطمع فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود
برحمتی علی من یبخل بطاعتی ای موسی چه بی شرم باشد انکس که او طمع بهشت کنم بی عمل ای موسی چکونه سخاوت
کنم برحمت خویش بر انکس که بخل کند بطاعت من در خبرست چون این آیه آمد ابلیس بکریست انکه کفت
بعزت تو که نا توانم اغوا او اغوا کنم اینانرا حق تعالی کفت بعزت من که بیامرزیم اینانرا مادام که استغفار کنند
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ سُنَنٌ فَسِیرُوا فِی الْاَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ هٰذَا بَیَانٌ
لِلنَّاسِ وَهُدًی وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ کُنْتُمْ
مُؤْمِنِینَ حق تعالی برسبیل وعظ و اعتبار یاد مکلفان میدهد که احوال کذشتکان و انان
که پیش از شما بوده اند و کیفیت کشته شده و عقوبت دیده نه میکویند که بکذشته پیش از شما ماننده

ولا صغیرة

بنها بسیار

بنها بسیاری از امتان که ایشانرا منهاجی و سنتی و دینی بوده است اکر متابعت کردندی خدای
از ایشان راضی شدی چون متابعت نکردند و پیغمبرانرا بدروغ داشتند لاجرم انچه جزای ایشان
بود سزا بدیشان رسید پس بروید در زمین و بنکرید تا عاقبت آن کافران و مکذبان
چکونه بود و بکار رسید این قران بیانی و حجتی و دلالتی است مر مانرا و هدایتی یعنی لطفی
که مکلفانرا بهشت و ثواب رساند و موعظه و پندیست پرهیزکارانرا اکر چه جز متقیانرا لطف
هست اما چون ایشان بدان متعظ و مهتدی میشوند بتخصیص یاد کرد انکه حق تعالی تسلی داد
مومنانرا از ان دشمنی که روز احد اعدا ایشانرا دکفت ذکر تکاسل و تثاقل نکنند
کفت وَلَا تَهِنُوا یعنی وهم مکنید و ضعف بدل پیش مکیرید و از انچه رفت رنجور
دل تنک مباشید و اندوهکین مشوید که احوال کارزار چنین باشد بکبار شمارا است
و یکبار بر شما است انچه شمارا باشد بفتح و ظفر و توفیق خدای باشد و انچه بر شما بود از این
ذل و تثاقل شما بود تا خذلان او شما را باید از مقصود باز مانید و دربن روز پنج
مهاجر را بکشتند و هفتاد مرد انصاری را از جمله یکی حمزه عبد المطلب بود رحمة الله علیه
که رسول او را سید الشهدا خواند هند و دختر ابو سفیان وحشی را جعل پذیرفت
بر انکه محمد یا علی یا حمزه را بکشد که اکر یکی ازین سه را بکشد یا مزد دهم وحشی کفت اما محمد
فقد حفته الصاره محمد را انصار نکر دا آمده باشد بر وظفر نباشد اما علی فهو الحرب حرب
احذر من الذئب او شیر بیشه در کارزار از کرد یا حذر ترباشم پنداری او از هر جانبی چشمی دارد
اما حمزه مردی هجیبست بر دشمن سالات نکند و چون خشم کیرد از شخص از خشم چشم او تاریک
شود در و حیله سازم اکر با مد بر ر هکذر او کمین کرده بود و سر اشتر مرغی که از بالای زر سینه
فرو کرده بود تا مکان او کارزار را بشناسد و از جمله لهت حمله میکرد و مبارزی افکند
و وحشی از کمین بیرون آمد و از پس پشت او حربه بیفکند و از سینه حمزه بیرون برد از اسب در افتاد
و وحشی بیامد و از دور آواز میداد که بنزدیک او نیارست رفت و کفت یا حمزه مکر جواب مرداد
ذالت که بر حمة خدا رفته بیامد و حربه بر کرفت حمزه را بکشتم هند حلها که در بر داشت باو داد چون

حمزه خود را علامت کرد

درآمد و کارزار یکی شد و مردم با هم افتادند بعضی مجروح و بعضی منهزم و حمزه باز نیامد رسول صلعم
بمشغله مشغول بود وی می پرسید که من لی علم یعنی حمزة کیست که خبر عم من حمزه دارد کسی خبر نداد چون صبح
اثر کرد رسول کسی بفرستاد بطلب او در نیمه شد بیامد چه بود و او را مثله کرده و شکمش شکافته و جگر بر
گرفته هر کی آمد و حمزه را چنان میدید دلش نمیداد تا رسول را ازان خبر دهد تا چند کس بیامدند
و کسی باز نرفت رسول صلعم بنفس خود برخاست و بیامد بجماعت بر سر حمزه ایستاده بودند و میگریستند
چون آن حضرت بدید آمد ایشان بگریستند چون چشم رسول بر حمزه افتاد بگریست و تاکرد و
بر بالین حمزه شد و بفرمود تا او را برگرفتند و با همان جامه خون آلود بیاوردند و بروی نماز کرد و
هفتاد تکبیر بکرد چون فارغ شد صحابه گفتند یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت برای آنکه که
پنج تکبیر کردم و خواستم که از نماز بیرون آیم فوجی ملائکه رسیدند نماز با سر گرفتم چون رسول صلعم
بمدینه آمد و زنان مدینه آنانکه در مدینه بودند شنیدند باز آمدند و آنکه را کسی کشته بود بر کشته خود
میگریستند و کسی بر حمزه نمیگریست که او در مدینه غریب بود و او را اینجا اهل نبود رسول فرمود
حمزه غریبست کسی بر وی نمیگرید اکنون برای دل ما بروید بگریید و نوحه کنید مردم دست از کشتگان خود
بداشتند و برای دل رسول ع بر حمزه نوحه کردند و در مدینه سنتی بود از آن روز تا اکنون هر کسی را که
کسی بمیرد بر حمزه بگرید و رسول صلعم ایشان را شکر کرد و باز زنی گوید که ما درین معنی ما کان
فی الناس یبلک لیت یحسن اشل حمزه یهوی بمنل حربه وحشی و انتم الاعلون و شما باید
بلندتر ایشان در رفیع و غالب و مظفر بر ایشان اگر شما مومنانید یعنی بر ایمان ثبات نمایید
و گفته اند لانکم مومنون برای آنکه شما مومنید عبدالله عباس گفت چون مسلمانان بهزیمت شدند
روز احد خالد بن الولید با لشکری بسیار از مشرکان بر سر کوه آمدند خواستند بر ایشان ... رسول ع
دست برداشت و گفت بار خدایا تمکین مکن ایشان را که بر ما غالب شوند بار خدایا ما را قوة
نیست الا بتو بار خدایا درین شهر جز این گروه نیست اندک ترا می پرستند خدای تعالی این آیه
فرستاد جماعتی تیرانداز از مسلمانان باز آمدند ایشان را از اینجا برانند بتیر و رسول بر جای
بشد فهذا معنی و انتم الاعلون و گفته اند معنی اینست و لا تهنوا لما نالکم من الهزیمة و لا

تحزنوا

تحزنوا من الغنیمة لما فاتکم و انتم الاعلون ان کنتم مومنین بقضاء الله و وعده ان
یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم
الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین راشد بن سعد گفت
سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول صلعم باز آمد و صحابه او جماعتی کشته و جماعتی
مجروح بوده زنان و کودکان نوحه میکردند رسول دلتنگ شد و گفت بار خدایا با رسول
چنین کنند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر شما را جراحتی رسید روز احد ایشان را نیز
جراحت رسید روز بدر و این روزگاریست میگردانیم آن را در میان خردمان روزی ایشان را بود
و روزی شما را روزی چون بدر باشد که شما کس بکشید و هفتاد کس را اسیر کردید و روزی چون احد
باشد که هفتاد و پنج مرد مهاجر و انصار را بکشند انس مالک روایت کند که روز احد امیر
المومنین علی ع با پیش رسول آمد شصت و اند جراحت داشت از تیغ و تیر و نیزه و رسول صلعم
دست بر او مالید در حال درست می شد چنانکه پنداشتی که هرگز نبود درین روز ابو سفیان بر سر
کوه آمد و گفت این ابی کبشه یعنی رسول خدای کجاست ابوبکر و ابن خطاب یعنی عمر و عمر گفت
اینک رسول خدای و اینک ابوبکر و اینک من چه خواهی گفت یوماً بیوم و ان الایام دول و
الحرب سجال عمر گفت لا سواء یکسان نیست و راست نرایم ما با شما قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار
کشتگان ما بهشت و کشتگان شما در دوزخ ابو سفیان گفت شما چنین میگویید اگر چنین بود پس
ما خائب و خاسر باشیم و لیعلم الله ظاهر آنست که خدای تعالی این را برای آن کرد تا بداند آن کسانی
که ایمان آورده اند و فرا گیرد از شما گواهان یعنی چون ظاهر شده باشند و باشد که صفت عدالت دارد
و صلاحیت شهادت او را اختیار کند برای آن تا بر خلقان گواه باشند و اگر چه او ایشان را
بیافریده داند که معصوم کیست و غیر معصوم کیست و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد و مراد بنا
نباشد ثواب ایشان را و مراد بقوله لیعلم الله آنست که ممتاز شوند آنانکه بر ایمان ثبات نموده اند
از آنانکه نموده اند و بر ظاهر حمل نتوان کرد از آنکه خدای تعالی عالم الذات است بمعلومات
که معلوم او باشد و بهر وجهی که صحیح بود معلوم او بود و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق

الکافرین ۝ ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم
الصابرین ۝ ولقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه وانتم
تنظرون ۝ ونیز از برای آن تا ابتلا و امتحان و آزمایش کند مومنانرا تا ایشانرا از گناه
پاکیزه گرداند و بکاهد و ناقص گرداند عدد کافرانرا و هلاک کند ایشانرا که حق تعالی تحریص کرده مومنانرا و ترغیب ایشان میکند و گفت شما که مومنانید پنداریه که در بهشت
شوید بی آنکه رنج نا برده و جهاد و صبر نا کرده منوز خدای ندانسته که از شما مومن کیست
و مجاهد کیست و صابر و محتسب کیست یعنی جهاد و صبر شما ظاهر نشده است که بی تنبیه و تعلیم تا کی
پیدا شود تحقیق معنی اینست که بهشت روی مجاهد نا شده و صبر نا کرده بخدای تعالی
بعد از واقعه احد این آیه فرستاد ولقد کنتم تمنون تا باخر یعنی تمنا میکردید که
شهادت دریابید و تمنای مرگ میکردید پیش از آنکه بیمارسید و شمارا یارا ملاقات بود
روز احد بدیدید و بیافتید آنچه تمنا میکردید اهل معانی گفته اند مراد از مرگ
اسباب مقدمات مرگست از برای آنکه مرگ شما ندیده وانتم تنظرون و حال آنکه شما
مشاهده میکردید و میدیدید اسباب و مقدمات مرگ را وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن
ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین ۝ اهل سیر
و اصحاب مغازی گفته اند که رسول صلعم با انصار و مهاجر به احد آمد و بنشست و عبد الله جبیر را
با پنجاه مرد بر شعب بداشت و گفت که این جا از اینجا مفارقت مکنید خالد بن الولید و همام
و عکرمة بن ابی جهل با لشکر در برابر ایشان بایستادند و جماعتی زنان بیامدند و بیتها
میخواندند و هند میگفت نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق
او تدبروا نفارق ۝ فراق غیر وامق ۝ اول کسی که از مشرکان بیرون آمد طلحة بن عثمان
العبدی بود با جماعت اصحاب یعنی رسول صلعم آمد تیغی در دست داشت شمشیر
با ابودجانه انصاری داد و آن تیغ بستد و میگفت انا الذی عاهدنی خلیلی

ونحن بالفتح

ونحن بالفتح لمس النخیل الا قوم المدبر الکونی اضرب بسیف الله والرسول و
کارزار میکرد تا امیر المومنین علی علیه السلام چهار مرد را بکشت و مشرکان بهزیمت شدند
این جماعت از شعب نگاه کردند مشرکان منهزم دیدند و مسلمانان بغنیمت گرفتن
مشغول شده ایشان امیر خود را گفتند ما نیز بغنیمت رویم گفت شما یاد کنید که حضرت
رسول صلعم شما را بسپرده و تاکید کرده ایشان گفتند این آن وقت بود که در رنج
جنگ بود اکنون چون مشرکان بهزیمت شدند و مسلمانان بغنیمت گرفتن اند فردا ما را
ازین غنیمت چیزی نباشد فرمان نبردند و بیامدند و تنها بماند خالد بن ولید از دیگر
جانب با لشکر در آمد و او را بکشت و آن نفر را کشتند دیگر مشرکان از پی در آمدند و در
بازگشتند و جماعتی مسلمانانرا در میان گرفتند و بکشتند باقی منهزم شدند عبد الله
بن قمیه سنگی بینداخت بر روی رسول صلعم آمد جراحت کرد و دندان رسول بشکست
آن ملعون بیامد و رسول راه نگاه داشت تا فرصتی یابد مصعب بن عمیر را دید که
پنداشت که رسولست ضربتی زد و او را بکشت باز آمد گمان برد که آنحضرت را کشته بود
میگفت محمد را کشتم و ابلیس علیه اللعنة از کوه آواز داد که قتل محمد صحابه رسول
صلعم بیکبار دلشکسته شدند دل شکسته بهزیمت رفتند امیر المومنین علی علیه السلام گفت من در آن زمان
رسول را نگفتم برای آنکه واثق بودم بوعده الهی لیکن چون باز آمدم او را بجای
ندیدم گمان بردم که او را از میان ما بآسمان بردند گفت در میانه رسول را دیدم
لشکر بروی جمع آمده در آمدم و گفتم یا رسول الله کجا بودی گفت بر ایشان حمله کن در میان
ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول را دید در جماعتی اندک طمع در او در آمد و گفت
لا نجوت ان نجا محمد مرا از دست من برهی آهنگ رسول کرد صحابه گفتند یا رسول الله
دستوری باشد تا کسی پیش او رویم رسول گفت رها کنید تا بیاید در پیشی ازین هر گاه پیغمبر را
دیدی گفتی مادیانی دارم هر روز او را فرقی از زرت میدهم تا بر نشست او ترا بکشم رسول صلعم
گفتی من ترا بکشم چون روز احد بود آن ملعون قصد رسول کرد چون نزدیک رسول آمد

درآمد رسول حربه از دست حارث بن الصمه فرا گرفت و بر گردن او زد چنانکه اثر اندک بماند حدیث از اسپ فتاد و بانگ و فریاد فرا گرفت و میگفت قتلنی محمّد و اورا از آنجا برگرفتند و میگفتند این جراحت را اثری نیست او میگفت والله این طعنه که محمد بر من زد اگر بر همه ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدی و این از آن بود که اورا میگفت ترا بکشم و اگر نیز هیچ بر من نزدی بدین حیات نماندی و من هم کشته او بودمی ان روز دیگر بود و آن شب ابلیس بدو زخ رسید چون این خبر فاش شد که رسول را بکشتند بعضی مسلمانان گفتند ما را از ابو سفیان امان باید خواست انس بن النضر عم انس بن مالک گفت ای مردمان اگر محمد را بکشتند خدای محمد بر جایست ما زنده کان چه خواهیم کرد از بعد رسول بیائید تا همچنان کارزار کنیم تا که ما نیز شهید کنند انگه گفت اللهم انی اعتذر بما یقول هؤلاء انگه حمله کرد و کارزار میکرد تا بکشتندش ایشان درین بودند رسول از کناره درآمد پرسنلی ایستاده و آواز داد اول کسی که رسول را بشناخت کعب بن المالک بود گفت در شریدم چشمهای رسول را دیدم در زیر مغفر بشناختم او آواز دادم که ای مسلمانان بشارت اینک رسول خدای رسول اشارت کرد که خاموش باش جماعتی صحابه برابر رسول افتادند رسول ایشانرا ملامت کرد بر گریختن ایشان گفتند یا رسول الله ما را دل برجای نماند که خبر قتل تو شنیدیم عذر خواستند خدای تعالی درین باب آیه فرستاد و گفت محمد صلی الله علیه و آله نیست الا پیغمبری و پیشی او پیغمبران گذشته اند اگر او بمیرد یا او را بکشند شما بر خواهید گشت و مرتد شدن و هر که بر هم گردد و مرتد شود و هم بران عقب آمد باز گردد خدای را هیچ زیانی ندارد و زیان او را دارد که برای ثبات نماید و خدای شکر گوید خدای تعالی شاکرانرا پاداشتی دهد نام پیغمبر محمد است و احمد و محمود و محمد از محمود و احمد از هر دو و خدای تعالی این نامها از نام خود مشتق کرده و گفت انا الله المحمود و انت محمد علی بن موسی الرضا روایت کرد از پدرانش علیهما السلام از امیرالمؤمنین ع از رسول صلعم که گفت چون فرزندانرا محمد نام نهید

بلغیر ترت

اکرام کنید

اکرام کنید و چون در مجلس آید جای بکنید و بروی او ترش مکنید و هیچ قوم نباشند که در میان ایشان کسی باشد نام او محمد یا احمد او را در ان مشورت برند الا ایشانرا دران خیره دهند و هیچ سرای نباشد که در آنجا خانه باشد و دران خانه کسی باشد که نام او محمود یا محمد یا احمد باشد و الا هر روز دو بار قدس و سر که دران خانه فرشته ابو هریره گفت روایت کرد که حضرت رسول فرمود که لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی فرزند را نام محمد و کنیت ابو القاسم مگر امیرالمؤمنین علی ع را رخصت داد که ترا فرزندی آید نام و کنیت خود را دادم از خوله حنفیه او را فرزندی آمد نام او محمد و کنیت او ابو القاسم و آخرین دا خرین ائمه را هم این رخصت داد و اینجا گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الاخرة نؤته منها و سنجزی الشاکرین نیست هیچ تنی که بمیرد الا بفرمان خدای نوشته است آن نوشته که اجل او دران پیدا کرده اند که تقدیم و تاخیر نپذیرد و هر که نفع دنیا خواهد و سعی و عمل برای دنیا کند ما دنیا از و دریغ نداریم و بدهیم او را و هر که نفع آخرت جوید بدهیم او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد دنیا بدو دهم و او را در آخرت نصیبی نبود چنانکه گفت من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب و پیغمبر صلعم گفت من طلب الدنیا بعمل الاخرة فما له فی الاخرة من نصیب و در روایه امیست که تو مخیری اگر دنیا خواهی با کثرت متاعب و مصایب و سرعة زوال و انتقال از تو دریغ نیست و اگر آخرت خواهی و بقای که او فنا نبود و حیاتی که آنرا ممات نبود و مملکتی بی زوال و نعمتی بی انتقال با تو باین بخل و مضایقه نیست زمام اختیار بدست تست اگر این خواهی این را گیر و اگر آن خواهی راه آن گیر و ساز آن کن که ما کسانرا که شکر نعمت ما بجای آرند جزای شکر ایشانرا نعمت آخرت ما

کمشهور
که مشورتی

زیاده کنند وانتم ثواب کران بدیشان وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا
لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین
بسیار پیغمبری که کار زار کرد با او کروهان بسیار بودند همه علما و حکما و خداپرستان
و چون قتل خواستند بسا پیغمبر که کشته شد با او جماعتی بسیار بودند کروسی در اینان
بدید نیامد دست وضعیف نشدند از انچه بدیشان رسید در راه خدای تعالی که
جهادست وضعیف نکشتند وفروتنی ننمودند بلکه قتال کردند بر انچه پیغمبران قتال کردند تا جان
بدادند وصبر کردند تا دوست خدای شدند و خدای صابرانرا دوست دارد خدای تعالی این
ایه فرستاد پیغمبرانرا تهمت کردند که مرتد شوند چون ارجاف شنیدند بقتل رسول وما کان
قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا و
انصرنا علی القوم الکافرین فاتیهم الله ثواب الدنیا وحسن ثواب الاخرة
والله یحب المحسنین چون پیغمبر ایشانرا بکشتند ایشان را کفتاری نبود الا انکه رجوع با
خدای کردند و پناه باو آوردند وکفتند ای خداوند و پروردکار ما بیامرز کناهان ما
را و اسراف از حد درکذشتن ما در کار خویش و ثابت کردان قدمهای ما یعنی بابا الطاف
کن که پای ما بر جا ماند و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران ایشان چنین کفتند و کفتار ایشان
این بود چرا امت محمد چنین نکنند ایشان چنین کفتند خدای تعالی ایشانرا ثواب دنیا
یعنی ظفر بر دشمن وغنیمت و نیکوی ثواب آخرت ایشانرا کرامت کرد و ایشان بدانچه
کردند نیکوکار بودند و خدای تعالی نیکوکارانرا دوست دارد ثواب دنیا منافع دنیاست
واین در دنیا مجازست و در آخرت حقیقت بود و ثواب نفعی بود مستحق را مقرون با
تعظیم و تبجیل و عقاب بر ضد این بود یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا الذین
کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین بل الله مولیکم وهو خیر
الناصرین ای مومنان اکر شما فرمان کافران برید امیر المومنین علی ع کفت مراد این کافران
منافقانند که مومنانرا کفتند در غزاة احد که باز کردید اول شوید و باز دین پدران

شوید تا ایشانرا باز کردانند عقب که آمده اید یعنی با کفر خاسر و زیانکار کردید
فرمان ایشان مبرید فرمان خدای برید که خدای یار شماست و او بهترین
یاری کنندکان است سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله
ما لم ینزل به سلطانا ومأویهم النار وبئس مثوی الظالمین سدی کفت
چون ابوسفیان و اصحابش آن قتل کردند و آن وهم در صحابه رسول افتاد روی بمکه
نهادند چون بعضی راه بیامدند ابوسفیان کفت خطا کردیم و قوم بسیار از ایشان کشتیم
وجمعی را متفرق ساختیم و از ایشان جز جماعتی اندک ضعیف نماندند چرا بایدیم
ایشانرا استیصال ناکرده کرده بیایید تا باز کردیم و ایشان را مستاصل کردانیم
عزیمت کردند که باز کردند خدای تعالی ترسی در دل ایشان افکند تا باز نیارستند
کشت و خدای تعالی رسول صلعم را خبر داد تا او و اصحابش ایمن بکشتند از انکه
ایشان باز خواهند کشت وکفت ما در دل کافران یعنی ابوسفیان و قوم او ترس
افکندیم که تا نیارستند باز کردند تا این ترس در دل ایشان افکند که ایشان شرک
آوردند بخدای انبازی کردند با او چیزی را که بآن حجتی نفرستاده ام از آسمان
و ماوی و مرجع ایشان دوزخست و بدجایست ظالمانرا دوزخ ولقد صدقکم
الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم وتنازعتم فی الامر وعصیتم
من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الاخرة ثم صرفکم عنهم
ليبتليكم ولقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المؤمنین محمد بن کعب
القرظی کفت چون اصحاب رسول با مدینه شدند کفتند ما را این وهن از کجا افتاد
خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود خدای تعالی این آیه فرستاد وکفت
خدای تعالی شما را وعده راست داد چون کشتید ایشانرا کشتنی سخت و بشتاب بامر خدا
و فرمان او هم چنین بر فتح و ظفر و قتل بودید که بد دل شدید و ضعیف و قتل را کار بستید
و با یکدیگر در کار غنیمت منازعه کردید و میکفتید که مردمان غنیمت همی برند و ما بی

الدنیا ومنکم من یرید

میکویند کر انجه این اعتقاد ایشان بود حق تعا با رسول خود باز کفت که اکر این کار ما را
خیر بودی و ما را درین دین و ملت کاری بودی ما را اینجا نکشتندی بند اشتند علت
حقیقت دین و مذهب آنست که هیچ ضعف و وهن نیفتد ندانستند که پیغمبر را بکشتند
وان در حق ایشان و ملت ایشان خللی نکرد از حق تعالی کفته بکو ایشان را که از و حج
شما عتابی نیست و از عدم شما خللی که اکر در خانهای خود بنشینید و بیرون آیید انانکه
قتل و کشتن بر ایشان نوشته یعنی واجب کردند بجوانهای خون بشن یعنی ایشان را هیچ
غم و اندوه نباشد از حرب بجر بکاه چنان بنشاط روند که کسی خوابکاه خود رود
خدای تعالی امتحان و آزمایش کند انجه در دلهای شماست یعنی انچه در دل دارید از نفاق
اظهار کند رسول و مومنان را خالص کرداند آنرا که در دلهای شماست چنانکه مومنان را کفت
ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و
او را بدین ابتلا و امتحان احتیاج نیست از انکه امتحان کسی کند که نداند تا بداند و او
عالم الذات و عالم الغیب بدانچه در سینهای شماست عالم باشد امتحان از بهر رسول
و مومنان کرد تا انچه در دل دارند از نفاق بران اطلاع یابند ان الذین تولوا منکم
یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفی الله عنهم
ان الله غفور رحیم بدرستی و حقیقت که انانکه برکشتند از حرب و کارزار منهزم شدند
روز احد از لشکر شما در روزی که این دو لشکر روی بهم نهادند شیطان ایشان را از راه ببرد
بر دوپای ایشان از زیر فرا کرفت بسبب بعضی از انچه کردند از محبت غنیمت و حرص بر حطام
دنیا و مال یعنی چون برین راه بودند سوای ایشان موافق سوای شیطان بود از ینجا بر ایشان
راه یافت زجاج کفت نسبت آن کناهان که ما تقدم کرده بودند توبه کرده کار خود
ساخته نبودند اختیار شهادت نکردند میدانستند که کار او ساخته نباشد بمرک مبالات
نماید خدای تعا عفو کرد از ایشان که تعجیل عقوبت نکرد یا ایها الذین امنوا لا
تکونوا کالذین کفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی لو

کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم و الله
یحیی و یمیت و الله بما تعملون بصیر حق تعالی مومنان را نهی کرد درین آیه از انکه
کویند که منافقان کفتند چون عبد الله ابی سلول و اصحاب او کفتند ای مومنان چنان مباشید
کافران درین معنی که کفتند برادران ایشان را در دین یا در نسب چون برفتند در زمین یعنی بسفر شدند
برای تجارت و طلب معیشت یا بغزو و جهاد رفتندی و کشتی و مردی و قتلی بدیشان رسیدی کافران
منافق کفتند اکر این مردمان مسافر و غازی نبودندی با ما بودندی نمردندی و یا ایشان را نکشتندی
و این اعتقاد ایشان فاسد بود از انکه ایشان در سفر و در حضر و قضا و جهاد یکیست مسیح
وقت از او قاتیست الا که مجوز نیست که در آن وقت بمیرند و قطع کردن بر آنکه کر فلان را کشتی بیرون
خلافت و قطع کردن بمردن او سخن و خطاست بلکه مجوز است چنانکه احوال دیکر روا باشد که سر
ساعت مرک با ایشان رسد روا باشد که سالهای بسیار بمانند پس شما که مومنانید چون ایشان مباشید
درین کفتن که خدای تعا این معنی در دلهای ایشان حسرت کند نه در دلهای شما و حسرت ایشان ازان
بود که مسلمانان با ایشان موافق نیامدند درین کفتار چون خلاف کردند حسرتی و اندوهی بایشان رسید
ازان اعتقاد فاسد بود که کرده بودند که اکر نرفته بودندی نمردندی چون رفتند و مردند قایت یافت
حسرت ازان خوردند که چرا رها کردیم ایشان را حسرت اندوه باشد بر چیزی فوت شده که مردکان
که نخواهد رسید انکه خبر داد که مرک و زندکانی بخدای تعلق دارد بسفر و حضر نکردد خدا است که
او زنده دارد و بمیراند که ایشان کان بردند و خدای بانچه شما میکنید بینا است موکد این آیه
وعید و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون
و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون حق تعا رد کرد بر منافقان که کفتند لو کانوا
عندنا ما ماتوا و ما قتلوا کفت اکر شما را بر راه خدا بکشند یا در سفر بمیرید آمرزش و رحمت
خدا شما را بهتر بود از انکه منافقان جمع میکنند از حطام دنیا و ایة دلیلست در آنکه
که مرک در غربت شهادتست چنانکه رسول صلعم فرمود که من مات غریبا مات شهیدا و اکر بمیرید یا
شما را بکشند مرجع شما با خدایست و محشر بر وی او میکند مرد را بمیراند بهیچ وجه حال از

مرت حاربنیت اگر بشهادت رود زنده باشد بل احیاء عند ربهم و اگر بمرگ رود این پایه نیابد ولکن جوی بمیرد به بستری بمیرد و من لم یمت غیط بهرما للموت کاس فالمرء ذایقها یعنی باغوا و کرام ولیکن بود

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین با این همه نافرمانی و ناهمواری که ایشان میکردند رسول صلعم ایشان را مشفق و رحیم بود حق تعالی گفت ای محمد چون تو بر جفا و اغلاق و اخلاق ایشان صبر کردی آن از رحمت حق است و رحمت خدای برایشان نرم دل شدی

واین ما را اگر چه زیادت است از بهر فایده تاکید است یعنی رحمة من الله لنت لهم لا بغیرها واگر تو درشت خوی بودی ایشان از بهر من نو رمیده بودی وازتو بنابت تو پراکنده بشدندی عفو کن از ایشان آنچه روز احد کردند و برای ایشان استغفار و آمرزش خواه تا ایشان ابنا حرزم اشارت دریی آیت

آنکه از ده وجه بیرون نیست یا ترا آزارند یا مرا اگر ترا آزارند من تشفیع و اگر مرا آزارند تو تشفیع کن فاعف عنهم

پس فاستغفر لهم وشاورهم و با ایشان مشاورت کن خدای تعالی با کمال عقل و اصابت رای رسول را فرمود که با ایشان مشورت کن در یک چند وجه گفته اند یکی آنکه بی مشاورتی خوش است و یعنی وشاورهم فی بعض الامر و قرات عبدالله عباس که اینست یعنی در قرآن آنچه بوحی نیامده با ایشان مشورت کن قتاده گفت سبب آن بود که اشراف عرب چون در کارها با ایشان مشورت نکردندی برایشان سخت آمدی حق تعالی برای استمالت ایشان گفت که با ایشان مشورت کن حسن بصری گفت

از بهر آن فرمود تا مردمان در دین با او اقتدا کنند و دلیل این تاویل قول رسول صلعم که گفت ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستغفار یعنی بمشورت شقی نشود و باستبداد رای سعید نگردد و

خدای آنرا که مشورت کنند مدح گفت در این آیه که امرهم شوری بینهم و رسول صلعم گفت اذا کان امراءکم خیارکم و اغنیاءکم سمحاءکم و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها

و اذا کان امراءکم شرارکم و اغنیاءکم بخلاءکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها و چون عزم کردی توکل بر خدا کن متوکلان را دوست دارد میگوید که چون ترا ارشاد دهم آنکه کدام بصلاح تو توکل بر من کن و آن کار بکن توکل چیست و متوکل

شرارکم

گفت سهل بن عبدالله گفت اول مقام توکل آنست که بنده پیش خدا چون مرده باشد بر مرده شوی چنانک خواهد میگرداند او را و متوکل را سوال نبود و ارادت و اختیار نبود ابراهیم خواص گفت که توکل آنست که ترس و امید بیرون از هر چه دون اوست گفت در بادیه شخصی حبشی را دیدم گفتم تو حبشی یا انسی گفت حبشی گفتم بکجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله تو کجاست گفت در میان متوکلان باشند که بر توکل روند گفتم که حقیقت توکل چیست گفت الخارج ای بستانی

حاتم اصم را گفتند که توکل چیست گفت بنا و آن چهار چیز است یکی آنکه شناختم که روزی مقدر الله من کس نخورد از آنم بیمار نیست دیگر آنکه دانسته ام که مرگ ناگاه آید استعداد آن میکنم سیم آنکه دانسته ام که عمل من کسی دیگر نکند بان مشغولم چهارم آنکه شناخته ام که خدای تعالی بمن نگرانست فعل نکنم که از و مرا شرم باید طاوس یمانی گفت که اعرابی را در مکه دیدم راحله نشسته نماز تمام بر مسجد

حرام رسید فرو آمد و راحله بخوابانید و انگه سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا این در دار من چیزی نه دزدیده واز تو در دیده گفت نگاه کردم از سر کوه بوقبیس مردی را دیدم که می آمد زمام ناقه بدست چپ گرفته دست راست بریده در گردن انداخته اعرابی را گفتم بگیر راحله خود را تا باز ما کنیم او را قصه تو چون بود گفت راحله بردم بر کوه رسیدم سواری بر آمد بر اسب اشهب نشسته مرا گفت

ای ابجد گوفت ای دزد دست راست بیرون کن دراز کردم دست من برسر سنگی نهاد و بسنگی دیگر جدا کرد در گردن من افکند و گفت برو و راحله را با اعرابی بسپار من بیامدم و راحله باز آوردم من گفتم

سبحان الله من لا یضیع ودایعه ولا یخیب سایله پاکست آن خدای که ضایع نشود ودایع او و سایل او خایب نشود و رسول صلعم میگوید که اگر توکل کنید بر خدای چنان باید کرد تا شما را روزی دهم چنانکه مرغان را بامداد از آشیانها بیرون حوصلها تهی نماز شام باز روند حوصلها

پر ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن الذی ینصرکم من بعده وعلی الله فلیتوکل المومنون آنکه حق تعالی بیان کرد که نصرت و ظفر بر دشمنان دین خدای نه بعدت و شوکت و علامت ما بلکه بخدای تعلق دارد گفت اگر خدای نصرت کند شما را در جهاد کس غلبه نکند و اگر خذلان باشد باشید که شما را پس از وی یاری کند چون چنین است مومنان

[illegible]

[illegible]

باید که توکل و اعتماد بر خدای کنند که نصرت و خذلان بدو تعلق دارد وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ
أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا
يُظْلَمُونَ عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که سبب نزول این آیة آن بود که روز بدر گلیمی
ازان بعضی صحابه مفقود شد منافقان حواله برسول کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
نباشد و نشاید که هیچ پیغمبر خیانت کند و گفته اند در باب وحی آمد یعنی نباشد هیچ پیغمبری
عیبی خوانند آیه در روز احد آمده باشد بروایت مقاتل و کلبی در انجماعت که ثغر نگاه میداشتند
آن شعب چون امیر ایشان گفت مروید و طلب غنیمت مکنید که رسول علیه السلام شما را نا امید نکند
و نصیب شما از غنیمت بدهد گفتند که ترسیم نه‌دهد خدای تعالی این آیة فرستاد که نشاید که هیچ
پیغمبر خیانت کنند انچه گرده باشد در روز قیامت بمیان آرد در حساب تا جزای ایشان
بستانند کلبی گفت چیزی که دزدیده باشد و خیانت کرده و بیارند در کنار دوزخ بنهند و اورا
تکلیف کنند که برو و برگیر چون برود و برگیرد چون و بر اینت نهد تا بکناره آرد اورا باز
پس افکنند دیگر باره بدوزخ تکلیف کنند که برو و برگیر و بیاور و دیگر باره همچنان برود
برگیرد و عذاب او این نوع باشد ابو هریره روایت کرد که روزی رسول صلعم خطبه کرد و ذکر
خیانت رسیده و دران مبالغه کرد و گفت لا الفين احدكم يوم القيمة يجيء وعلى رقبته له
رغاء یا رسول الله اغثني فاقول لا املك لك من الله شيئا نباید که فردا قیامت هیچ یکی
از شما را که می آید شتری برگردن گرفته بانگ می دارد که یا رسول الله فریاد رس من گویم
مالک نباشم از خدای هیچ چیز قد ابلغتك من پیغام رسانیدم و تو کار نبستی و همچنین
گفت که یکی از شما را بینم که می آید کسی که او را آوازی بود یا گوسفندی برگردن گرفته یا از مال
صامت زر و نقره و غیر آن و هرچه دزدیده بود و خیانت کرده دران روز برگردن گرفته
می آرد چون مرا بینند گوید که فریاد رس من گویم که نتوانم که فرمان خدای و پیغام او رسانیدم
و تو کار نبستی در خبر است که روزی بخیبر بودند از جمله صحابه یکی فرمان یافت گفتند یا رسول الله
برین نماز کن گفت شما بروی نماز کنید گفتند یا رسول الله چه کرده است متاع او جستند در رد

در وحی خدا امت خیانت کنیم و تقصیر و دران زیاده و کم کنند و ایشان وقتی بود که مسلمانان طلب مساحه میکردند و محو و ستر رسول خدا را عیب ایشان بکنند الها و معبود و از یغل نظم یا فتح

ازان اهل خیبر گویند که بدو درم نمی ارزید ابو هریره گفت چون از خیبر باز گشتیم و بوادی القری
رسیدیم رسول صلعم غلامی سیاه نام او مدعم استاده بود و بار از جهارپای میگرفت تا
گاه تیری برو آمد همم درانجا افتاد و بمرد صحابه گفتند یا رسول الله هنیئا له الجنة
رسول صلی الله علیه و آله گفت بخدا که مرا بحق فرستاد که خلاف اینست که ان گلیم که در
اوست از غنیمت برگرفته است پیش از قسمت و فردای قیامت آن گلیم از آتش بود در تن
او صحابه چون این بشنیدند برفتند هر یک بحقی از شراك و دوال می آوردند و میگفتند
یا رسول الله نباید که فردای قیامت این آتش شود و در ما بجهد پیغمبر صلعم فرمود که
الغلول من جمر جهنم خیانه از انگشت دوزخ است انکه حق جل و علا گفت ثم توفى كل نفس
هر کسی را انچه کرده باشند بتمام و کمال جزا دهند ایشانرا هیچ نقصانی نکنند از انچه مستحق
آن باشند از ثواب و زیاده نکرداشتند بر انچه آن مستحق باشند از عقاب أَفَمَنِ اتَّبَعَ
رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ
عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ انکه حق تعالی جمع کرد میان جزا خاین و امین
و بر مکلفان عرضه کرد تا بعقل ببینند و بشنوند و اختیار بد نکنند گفت آیا راست باشد
انکس که متابعت رضای خدای کند با انکس که بخشم خدای باز گردد و جای و ماوای
او دوزخ باشد و بد جای باز گشتن است دوزخ یعنی راست نباشند با یکدیگر پیدا کرد
و گفت ایشان درجات و پایها اند بنزدیک خدای تعالی یعنی اصحاب منازل و درجات
باشند بنزدیک خدای تعالی عالمست و بینا باحوال و اعمال ایشان یعنی ازین هر دو گروه
هر یکی را بر وفق استحقاق جزا دهد لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا
مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستی که حق تعالی منت نهاد بر مومنان چون فرستاد
رسولی از ایشان گفته اند اگر چه آیة عامست بلفظ اما خاص است یعنی از بر انکه رسول از
عربست با انکه مبعوثست بجمله مردمان از عرب و عجم و روم و هندو ترك لغة انه که

جمله مومنانرا خواست و معنی انکه گفت مِنْ اَنْفُسِهِمْ از ایشان بود ایمان و شفقت و سبب رسولی
که آیات خدای بر ایشان میخواند و تزکیه میکند ایشانرا و دعوت میکند بدینی که ایشان
دین مزکی و مطهر باشند می آموزد ایشانرا کتاب قرآن و شریعت اگرچه ایشان پیش ازین
در ضلالت جهالت و گمراهی بوده اند والله اعلم اَوَلَمَّا اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ
مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
حق تعالی گفت آیا بشما رسید مصیبتی و نکبتی روز احد چندان رسانیده بودید پیش
روز بدر وان چنان بود که در روز احد دشمنان هفتاد کس را کشته بودند از صحابه و در روز
بدر مسلمانان صد و چهل کس را کشته بودند از مشرکان و بیک روایه چهل کس را کشته بودند
و چهل را اسیر کرده بودند گفتید قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا شما گفتید این واقعه
چگونه افتاد و ما مسلمانانیم و بر حقیم و پیغمبر خدای درمیان ماست و وحی از آسمان بما می
آید و ایشان مشرکانند و بر باطلند از کجا افتاد این حال و چرا آمد چنین بگو ای محمد و جواب
ده که این چه تعجب است که شما میکنید نمیدانید که هم از نزد دیگر شماست از شومی بر شما آمد
رها کردید و مخالفت رسول صلی الله علیه و آله کردید و خدای تعالی بر همه چیز قادرست قادر بود که
شما را از ایشان منع کردی بعد از آن آمد از حکمت و تعلیل ازین مانع بود وَمَا اَصَابَكُمْ يَوْمَ
الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللّٰهِ اَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ
لِلْاِيمَانِ يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ و آنچه بشما رسید
آن روز که دو لشکر بهم آمدند و مقابل شدند یعنی از جراحت و قتل و اسیر دو همه و کسر بعلم خدای
بود و خدای دانست که چنان خواهد بود چرا که دانست خدای نکند چه معلوم برای که
علم عالمی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به و علم اثر صفتی نکند پس عالمی تبع معلوم باشد
و معلوم تبع عالمی نباشد بیان این آنست که یکی از مادانه خدای تعالی عالم دانا در وجود
متوحد است و حاصل بر صفت کمال بران چنانکه خدای بران صفت مومن از منافق پیدا شود

بهران ٢

ولیعلم المؤمنین

و فرق و تمیز پدید آید چون معامله آنان کردند تا بدانند نام آن بر پدید آید کرد
و گفته اند علم بمعنی رؤیت است چنانکه رؤیت بمعنی علم آید یعنی خدای تعالی آنچه داند
در حق شما وان معدوم است ببیند و ممکن نباشد که ببیند تا که در وجود نیاید معدوم
نتوان دید و گفته اند تا که خدای تعالی شما را معلوم کند کار و نفاق ایشان میدانند
و چون گفتند ایشانرا یعنی عبدالله ابی سلول را و اصحاب او از منافقان بیائید تا کارزار
کنید در راه خدای یعنی جهاد در دین خدای و اگر شما را اتهام و غم مسلمان نمیدارد دفع
کنید از خویش و خانه و حرم خویش گفتند ما اگر دانستمی که کارزار خواهد بود برفتمانی بر پی
ایشان نیامده و این ان بود که چون رسول صلعم با حد آمد عبدالله ابی سلول اصحاب خود را
گفت چه مهم است ما را برای محمد و طمع شهیه ساختن بیائید تا با مدینه شویم برگشتند سیصد مرد
با مدینه شدند چون رسول صلعم ایشانرا ملامت کرد عذر این آوردند لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا
لَاتَّبَعْنَاكُمْ حق تعالی گفت دروغ میگویند هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ
بکفر نزدیکتر بودند که بایمان برای آنکه کفر بدل داشتند و ایمان بزبان آنگاه آنچه حقیقت
نفاق ایشان بود در حق ایشان محقق کرد و گفت که بزبان خبری میگویند که در دل
و خدای تعالی عالمترست بانچه ایشان در دلها پنهان میدارند از کفر اندا اقوال و احوال ایشان
باز گفت الَّذِينَ قَالُوا لِاِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ اَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ اَنْفُسِكُمُ
الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ایشان آنکسانی اند که رها کردند بانکه خود نشستند
برادران خود را در دین یا در نسب گفتند اگر آنانکه در احد کشته شدند فرمان بردندی
بقول ما کار بستندی نکشتندی بگو ای محمد ایشانرا اگر میگوئید مرگ را خود باز دارید
آنگه حق تعالی خواست تا مرتبه آنانکه در بدر و احد کشته شدند و شهید شدند بخلقان
باز نماید تا مومنان شاد شوند و رغبت کنند بجهاد رفتن اقتدا بایشان کنند در شهادة
و منافقان ذلیل و خوار کردند وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا

دیعو داد

بهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون میداد و کمان مبر که آنانرا که در راه خدا بکشتند
مرده کانستند بنزدیک خدای تعالی روزی میدهند ایشانرا و ایشان شاد مانند بدانچه خدای تعالی
میدهد ایشانرا از فضل و نعمت خویش و شادی میکنند بانکه زنده مانده اند و برادران و دوستان ایشان
که ایشان بر طاعت و ایمان مقیم بکشته ماندند و خدای تعالی ایشانرا از احوال ایشان خبر میدهد
و از طاعت و عبادت ایشان و ایشان بدان شاد میشوند وجهی دیگر آنست که خدای تعالی
خبر میدهد شهیدانرا که از خویشان و یاران شما فلان و فلان شهید خواهند شد باین کرامت خواهند
که بشما رسید و ایشان شاد میشوند و همچنین شادان میشوند بانکه این گروه مانند کانرا خوف و اندوهی
نخواهد بود این آیه دلالت میکند بر انکه شهیدان با اجسام و ارواح زنده مانند و بصفات کمال که
لایق ایشان بود موصوفند بعضی مفسران گفته اند که آیه در روز بیر آمد شهیدان ایشان بدر و
چهارده مرد بودند ششی از مهاجر و هشت از انصار و گفتند در حق شهدای احد عبد الله بن عباس
روایت کرد از رسول صلعم که در حق شهدای احد آمد گفت خدای تعالی جانهای ایشانرا در
شکمهای مرغان سبز نهاد که از جویهای بهشت آب میخورند و از درختان بهشت میوه میخورند و در
ما خواهند میکردند و ما و به منزلهای ایشان قندیلهاست از زبرجد در زیر عرش وقت
العزت او بخدا انکه گفت چون کرامت و منزلت دیدند از خدای تعالی خواستند کاشکی قوم
قوم ما دانستندی آنچه ما در آنیم از کرامت و نعمت حق تعالی گفت من ایشانرا معلوم کنم تا شاد
شوند انگاه این آیه آمد و فرستاد عبد الله مسعود گفت خدای تعالی ارواح شهیدانرا در جوف
مرغان سبز کرد چنانکه در خبر دیگر آن رفت انگاه اطلاع کرد بر ایشان و گفت چه آرزو میدارید
گفتند بار خدایا از این بالاتر چه آرزو و تمنا بود از آب و میوه بهشت میخوریم و در زیر عرش ماوی
و مسکن داریم حق تعالی دیگر اطلاع کرد و گفت هیچ آرزو هست شما را گفتند آرزو میداریم که
بار دیگر با دنیا شویم و در پیش رسول صلعم جهاد کنیم و شهید شویم تا ما را بنزدیک تو قرب و
منزلتی باشد حق تعالی گفت من حکم کرده ام آنانرا که باینجا رسانیدم از دنیا برای محنت
تکلیف باز نفرستم بار خدایا چون حکم تو چنین است آرزوی ما آنست که سلام ما برسول خود برسانی

وادرا

وادرا احوال ما معلوم کنی که تو از ما راضی شدی و ما از خود راضی کردی حق تعالی گفت
این بکنم برای شما آیه بفرستاد و بعضی دیگر گفتند سبب آیه این بود که چون اولیای کشتگان را
نعمتی و سروری رسیدی ایشانرا یاد کردندی و گفتندی ما در نعمت و سرور و آباء و ابناء ما
فی القبور ما در نعمت و سروریم و پدران ما و فرزندان و برادران ما در گورها از ان تحسر
کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که احوال ایشان بهتر از احوال شماست بعضی
گفتند مراد آنست که بل احیاء فی الذین ایشان در دین زنده مانند و گفته اند در معلوم
خدا است که زنده خواهند شد و بعضی دیگر گفته اند برای انکه ارواح ایشان در زیر عرش
خدا را سجده میکنند چنانکه زندگان کنند و چنانکه ارواح مومنان که بر خیر و خوف رفته
باشند و گفته اند برای انکه پوسیده نشوند که در گور چنان که مومنان در خبر است که چهار
گروه در گور درست بمانند پیغمبران و عالمان و شهیدان و حاملان قرآن و این خبر
صحیحست و خبر و ظاهر قرآن دلالت بان میکند که ایشان بحقیقت زنده مانند یستبشرون
بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المومنین شاد مانند میکنند بفضل
و نعمت خدای تعالی و فضل بلفظ نکره یاد کرده است تا بدانند که آن نعمت و فضل در غایت
که آنرا صفت نشاید کرد خدای تعالی رنج مومنان ضایع نگرداند و مزد و ثواب ایشان
بایشان رساند امام علی موسی الرضا ع از پدر رضی عنهما السلام روایت کند که دیروز در منبر
خطبه میکرد و قوم را تحریص میکرد بر جهاد مردی برپای خاست گفت یا امیر المومنین چه مرا
که بجهاد رود چه مزد باشد گفت من یکروز ردیف رسول بودم بر ناقه غضبا این که تو پرسیدی
از وی بپرسیدم مرا گفت بدانکه مرد غازی چون همت و عزم کند بر غزا خدای تعالی
برائتی بنویسد از دوزخ چون مرکب را بکشتی کرد خدای تعالی با او بفرشتگان مباهات
کند چون اهل و عشیرت او را وداع کند در و دیوار بر وی بگریند و از گناه بیرون آید چنانکه
مار از پوست و خدای تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار فرشته موکل کند از
پیش و پس چپ و راست و هیچ نکند الا که مضاعف نکنند و هر روزی هزار سال عبادت کرده باشد

جون برابر دعوی بر سر اهل دنیا از حصر و عدد تو اید و بیازماسر و جون بمعرکه در آیند و تیرها
برهم نهند راست کنند و کمانها بزه آرند و تیرها بوشند و بهم یک اندازند فرشتگان بیرد
ایشان در آیند و دعا کنند ایشانرا بنصرت و ثبات قدم و منادی ندا کنند که اینست
درزیر سایه شمشیرها بهشت جون جنین باشد هر طعنی که بر مرد مسلمان آید اورا خوشتر آید
از انکه شربتی آب سرد بیاشامد جون از پشت اسپ بر زمین آید هنوز بر زمین نیفتاده
باشد که حور العین بیالین او رسند و اورا بشارت دهند و بنا نکه خدای تعالی ساخته
باشد از کرامت جون بر زمین افتد زمین اورا مرحبا بالروح الطیبة اخرجتین البدن
الطیب بشارت باد ترا بنعمای برای تو اماده کرده اند انجه هیچ دیده ندیده و هیچ کوش نشنوده
و بر خاطر هیچ بشر نگذشته خدای تعالی کوید من خلیفه او ام در اهلش که رضای ایشان
جویم رضای من جسته باشند و هر که ایشانرا بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد حق تعالی روح اورا
در حوصله مرغان سبز کند که در بهشت می پرند هر کجا خواهند و از هر طعام که خواهند خورند
و در قندیلها زرین شوند از عرش او بختند هر مرد را ازیشان صد هزار غرفه در بهشت
بدهند از زمرد و یاقوت هر غرفه چندانکه از آسمان تا زمین صنعا تا شام نور هر غرفه جنان
می تابد که از مشرق تا مغرب روشن کند بر هر غرفه هفتاد در باشد و بر هر در هفتاد مصراع باشد
از زر هر دری پرده او بخته در هر غرفه هفتاد خیمه باشد در هر خیمه هفتاد سریر از زر قوایم
او از در و زبرجد مرصع بقصبان زمرد و بر سر هر سریری هفتاد بستر کسترانیده باشد
کثافت هر بستری چهل گز بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ان باشند که خدای
گفت عربا اترابا مرد گفت یا امیر المومنین عربا اترابا چه باشد گفت الغنجات الرضیات
الشهیات نازنینان شوهر هر یکی از ایشان را هفتاد هزار کنیزک و هفتاد هزار
غلام باشد در رویها جون ماه و تاجهای از در و لولو و ازارها بر دوش افکنده و
کوزها و ابریقها بر دست گرفته جون روز قیامت باشد ایشان بر مرتبه خود می آیند
بان خدای که جان محمد بامر اوست که اکر پیغمبران بینی ایشان بر سند از راه ایشان باز گو

بس آن

بس آن شهیدان بیایند در موقف شفاعت بایستند هر یکی ازیشان هفتاد هزار گناه
کار را شفاعت کنند از اهل بیت و همسایگان تا دو همسایه بام خصومت کنند هر یکی
گوید که من بشفاعت اولیترم که من نزدیکترم باد همسایگی او بیایند با من و با او بهم بپایه
خلد نشینند و خدای تعالی برحمت بر ایشان نگرد و ایشانرا ثواب و رحمت خدای میکند و یاد
و ستایشگاه. الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ابو سفیان و اصحابش جون بروز احد باز کشتند بره رسیدند پشیمان
شدند و یکدیگر را ملامت کردند و گفتند ما جه کردیم محمد را کشتیم و نه غارتی کردیم قومی
ازیشان را بکشتیم جماعتی اندک و ضعیف را بگذاشتیم باز کردیم و مارا زان باقی که
مانده براریم این خبر برسول رسید رسول صلعم خواست تا کافران بترسانند و از خویشتن شوکتی
و شدتی نماید تا کافران تصور کنند که مسلمانانرا قوتی هست که از عقب ایشان باز کردید
و بنو بود تا ندا در دادند که رسول صلعم که بر عقبای این کافران بخواهم رفت ساز رفتن
کنید و بیشتر مردم مجروح و رنجور بودند رسول صلعم برخاست با صحابه و برفتند تا بجای
رسیدند که انرا حمراء الاسد گویند و ازانجا تا مدینه هشت میل بود معبد خزاعی برسول
بگذشت و او مشرک بود و بنی خزاعه مسلمان و کافر همه هواء پیغمبر بودند و با او عهد داشتند گفت
یا محمد سخت است بر ما که این رنج رسید بکه بر صحابه تو رسید اکر جه آسایش بودی — د بودی
و بگذشت جون بابو سفیان رسید بروحا اورا گفت جه میکنی گفت عزم آن دارم که
بروم و بقایای اصحاب محمد را استیصال کنیم معبد گفت ای بیخرد محمد را دیدم که و اصحابش
را با لشکری که مثل ان ندیدم ساخته و آماده وانانکه حاضر نبودند حاضر شده اند
و بتعجیل تا خود را از بی شما می آیند و تاسف میخورند بر انکه جرا رها کردند شمارا تا
بمکه رویید همانا بیایند و باز نگردند و ابو سفیان و قومی را تخویفی عظیم پدید آمد — رسول ع ۱۰
~~جنی جند از کیم~~ ابو سفیان گفت ما ایشانرا مجروح و منهزم و متفرق رها کردیم گفت
گفت نه انم که شما جه کرده اید اما اکنون لشکری دیدم که از شوکت و عدد و

وحرص ایشان را بر شما من   یعنی جنگ آمد بگفتم ابوسفیان گفت آنگیتما جید سه هست عربی بجوان
ابوسفیان واصحابش جون بشنیدند بترسیدند و توقف کردند جماعتی از ابو القیس به
ابوسفیان بگذشتند گفت کجا میروید گفتند بمدینه تا پاره گندم خریم گفت پیغامی از من بمحمد
برید وشما را بر منت که شتران شما را پر بار بشما رسانم بازار عکاظ گفتند آن پیغام چیست گفت
محمد را بگوید که ما ابوسفیان را دیدیم با لشکر عظیم بتعجیل می آمدند وگفتند ما می آییم تا بقیه اصحاب
محمد را استیصال کنیم این بگفتند وروی بمکه نهادند این قوم بیامدند واین را بارسول بگفتند
وبمدینه شدند رسول صلعم گفت حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وپس از دو روز با مدینه آمدند و
خدای تعالی این آیه فرستاد وایشان را که اجابت کردند خدا وپیغمبر را انکه ایشان را باز خوانند تا
از پی ابوسفیان واصحاب او بروند پس از انکه ایشان را جراحت وزخمها رسیده بود واز ایشان
آنانرا که جراحت ان کردند بطاعت داشتن رسول صلعم ایشان را فرمایه نیکوی کردند وپرهیز نمودند از
مخالفت ومعصیت او مزدی وثوابی عظیم هست الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ
فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۝ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ
سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ۝ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا
تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ آنکسانی که گفتند ایشان را یعنی صحابه محمد را مردمان
یعنی عبد القیس واصحاب او بدرستی که مردمان یعنی ابوسفیان واصحابش لشکر جمع کردهاند
از بهر قتال شما از ایشان بترسید وحذر کنید که شما را قوت ایشان نباشد ایشان این گفتار
در ایمان زیاده کرد این ایمان زیادت نقصان پذیرد یانه جون مرجع بود که طریق ودلیل
او زیاده شود این قول از آنان که ایمان تصدیق بود ونقصان متاول برین تاویل اما
آنانکه میگویند که ایمان تصدیق بجنان واقرار بلسان وعمل بارکانست گفتند زیاده ونقصان
در حقیقت باشد عبد الله عمر گفت که از رسول صلعم پرسیدم که ایمان زیادت ونقصان پذیرد
گفت بلی بیفزاید چنانکه صاحبش را ببهشت برد وبکاهد چنانکه صاحبش را بدوزخ رساند
ابوسعید خدری روایت کرد از رسول صلعم که او گفت مجادله یکی از شما در دنیا در حق که او را

باشند سخت تر نبود که مومنان با خدای در حق برادر مومن ایشان که ایشانرا بدوزخ برده
باشند گویند خدایا برادران ما انه با ما نماز کردند وروزه داشتند وحج کردند گوید بروید وهر کرا
شناسید از دوزخ بیرون آرید بیایند ایشانرا بصورت شناسند بعضی از ایشان تا نیم ساق در
آتش یافته وبعضی از ایشان تا کعب این را بیرون آرند حق تعالی گوید هر کرا در دلش وزن
دیناری ایمان باشد بیارید بیایند گروهی دیگر را بیارند وگویند بروید هر که در دل او نیم دینار
بود بیارید وانکه گوید هر که در دل او مقدار ذره ایمان باشد بیارید واین خبر حجت کردند
بزیادتی ایمان ونقصان معلوم هست باتفاق که اینجا مجازست برای آنکه وزن یکدینار در صورت
نبندد نه درعرض پس تاویل این خبر باشد که گفتیم درا دله وطرق متفاوت باشند جون
تخص مومنانرا بترسانید ایشان بترسیدند وگفتند بسنده هست ولیلت ما را که
خدای ونیکو وکیلست ما را ورسول صلعم گفت جون ابراهیم ع را در آتش انداختند سخن آخر
که از وشنیدند این بود که حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ جون ایشان پناه با خدای دادند وکار
بگذاشتند خدای تعالی ایشانرا کفایت کرد تا بازگشتند بخانه خود رفتند بانعمت وفضل
خدای گفتند مراد نعمت عافیت هست وروا بود که مراد بفضل ان ترسی بود که از ایشان
در دل ابوسفیان افتاده بود وگفتند مراد آنست که جون ایشان در بدر صغری قامت
کردند وابوسفیان بیامد موسم بازار بدر بود مردمان حاضر شدند ایشان آنجا
معامله وتجارت کردند با سود نیکو بازگشتند که بدی بدیشان نرسید از قتل وجراحت
وغیر آن امام جعفر صادق ع گفت عجبت لمن یفزع اربعا کیف لا یفزع الا اربع عجب
از انکه از جهار چیز ترسد چگونه پناه با چهار چیز نه برد جون دشمن ترسد چرا پناه با این کلمه
نبرد حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ومی شنود که حق تعالی میگوید فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا
وعجب از انکه او را غمی باشد این کلمه نگوید لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
ومی شنود که خدای تعالی در عقب ان میگوید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وعجب از انکه
زیادتی مال طمع دارد ونگوید مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ ومی شنود که خدای تعالی میگوید

نعسی لکم ان یؤتین خیراً من جنتک وابتغوا رضوان الله و متابعت رضای خدای تعالی
کردند یعنی طاعت او را داشتند و سبب آن بود که ایشان گفتند یا رسول الله این جهاد کردیم
غزا بود خدای تعالی این آیه فرستاد که این متابعت فرمان و رضای نیت پیش ثواب غازیان
باشد و سلامت و غنیمت یابند و رضای من حاصل خدای جل جلاله خداوند فضل و غنیمت
بدرستی حقیقت که آنکس که گفت ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم آن دیو بود یعنی عبد القیس
و نعیم بن مسعود و بروایتی دیگر یعنی آنکه تخفیف کرد مومنان را دیو بود که میترسانید مومنان را
با اولیای خویش و این قول عبد الله عباس است و زجاج و ابو علی فارسی گفتند معنی آنست که
شیطان دوستان خود را از منافقان میترساند و بد دلی میدهد تا ایشان با مومنان
مساعدت نمیکنند در جهاد و این وجهی قریبست انما فلا تخافوهم از این منع میکند که
منافقان را نگویند که فلا تخافوهم از ایشان مترسید اگر مومنید پس مبرا و جه بود که این
گفت و معنی این بود که از ایشان مترسید یعنی از ابو سفیان و اصحاب او از من بترسید
اگر مومنید ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئاً یرید الله الا
یجعل لهم حظاً فی الآخرة ولهم عذاب عظیم ۱۵ ان الذین اشتروا الکفر با
لایمان لن یضروا الله شیئاً ولهم عذاب الیم ۵ نباید ترا ای محمد که دلتنگ
کردانند آنانکه در کفر میشتابند و سعی میکنند و بر کفر حریص اند کفار قریش با منافقان مومن
گفتند که ایشان بخدای زیادتی نتوانند کرد بمساعدت ایشان در کفر و مظاهرت ایشان
خدای تعالی میخواهد که ایشانرا در آخرت حظی و بهره نه نهد برای آنکه مستحق اند و مراد
به یرید الله سیرید الله باشد یعنی در قیامت ثوابی نباشد و گفته اند که مراد حکمت
یعنی خدای تعالی میخواهد تا حکم کند بانکه در قیامت ایشانرا ثوابی نباشد و ایشانرا عذابی
بزرگ باشد این آیه وارد است مورد تسلیه رسول صلعم از کفر ایشان و آنکه ایشان با جه
میکنند از مسارعت در کفر خویش تا از زیان میکنند آنانکه کفر با یمان خریده اند یعنی بدل
کرده اند هیچ زیان نکرده اند خدایرا بلکه بخود کرده اند و ایشانرا عذاب دردناک باشد

ومغفرت

ومغفرت بود که حسن بود بر وجه تادیب و لطف اگر بر وجه ظلم باشد قبیح بوده ایشانرا
که این معامله کردند کفر با یمان بدل کردند عذابی باشد دردناک و دردمند ولا یحسبن
الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب
مهین ۵ و مپندار تو ای محمد که ما کافرانرا مهلت میدهیم و دادیم ایشانرا بهترست یا
نیکوتر باشد ایشانرا کافران که آنکه ما ایشانرا مهلت دادیم و فرو گذاشتیم بهترست ایشانرا
اگر چه خدای تعالی برخیر ایشان کرد این اطالت مدت لیکن چون ایشان خود را
بآن خیر نرسانند خیر در حق ایشان محقق نبود الا کلام باز گرفت و ایشانرا گفت ما ایشانرا
برای آن دادیم و مهلت میدهیم تا بزه افزایند و ایشانرا عذابی بود خوار کننده و این لام لام
عرضی نیست لام عاقبت است چنانکه گفت فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و
حزناً بعضی مفسران گفته اند که آیه در حق مشرکان آمد و ضحاک گفت در حق بنی قریظه
و بنی النضیر آمد در خبرست که یکی از حضرت پیغمبر صلعم سوال کرد گفت یا رسول الله ای
الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله یعنی از مردمان که بهترست گفت آنکه عمرش دراز بود و
عملش نیکو گفت که از مردمان که بدترست آنکه عمرش دراز بود و عملش بد عبد الله عیسی
گفت هیچکس نباشد از بر و فاجر الا که مرگ او را بهتر بود اگر بر بود از مشقت و تکالیف
برهد و اگر فاجر بود مردمان از بلای او برهند آنکه در حق نیکوکاران این آیه آمد برخواند
نزلاً من عند الله وما عند الله خیر للابرار و در حق فاجر برخواند ولا یحسبن الذین
کفروا الآیه ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب
وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا
بالله و رسله وان تومنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم ۵ سدی گفت سبب نزول این
آیه آن بود که رسول صلعم فرمود امت مرا بر من عرض کردند در صورتهای که ایشان بودند چنانکه
بر آدم عرض کردند و مرا معلوم کردند که کیست که بر من ایمان آرد و کیست که بیارد منافقان گفتند
عجب از کار آنکه محمد میگوید و دعوی میکند که آنانرا که نیستند در کتم عدم اند میداند از ایشان که

مؤمن کیست و کافر کیست و منافقان در لشکر او احوال ما نمیداند این حدیث با پیغمبر رسید
بمنبر آمد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای تعالی گفت آنگه گفت ما بال اقوام جلبنی حیث خاطر
مردمان که مرا نمی‌شناسند در علم من طعن میزنند و اگر از من بپرسند از امروز تا قیامت ایشان را
خبر دهم عبدالله بن حذافه سهمی بر پای خاست و گفت یا رسول الله من ابی گفت حذافه عمر بن
الخطاب بر پای خاست و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بک نبیا
فاعف عنا عفا الله عنک رسول صلعم گفت فهل انتم منتهون آنگه از منبر بزیر آمد چون
عبدالله حذافه بخانه آمد مادر او را گفت ای پسر چرا بر پیغمبر عرض کردی گفت برای آنکه مردم سخنها
میگفتند خواستم که حقیقت صحت نسب خود بدانم و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت روا نیست
که خدای تعالی بگذارد مومنان را آنچه شما بر آنید از کافران و منافقان بر آن در آنچه خود را
خود را ملتبس کرده اید و بمومنان خود را شبیه کرده اید خدای تعالی بر این ابهام رها نکند
تا که پلید از پاک جدا کرد آنه معنیان گفته‌اند که این تمیز روز احد بود و امتیاز مومنان
و منافقان که مومنان با رسول برفتند و منافقان نرفتند ابن کیسان گفت یا انتم
خطاب بمومنان نیست با خطاب عدول کرده است یعنی خدای تعالی مومنان را با منافقان
اسلام رها نخواهد کرد تا تکلیف و مشاق بکند از جهاد و ادای فرایض خدای تعالی
بچند علامت تمیز کرده است میان مومن و منافق از آنجمله قول تعالی ولا یأتون الصلوة
وانتم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون ۵ مردی نیز دید رسول آمد و گفت یا رسول الله
میتوانم که منافق باشم گفت تنها باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق نه منافق در نماز میترسم
کاهل باشد و زکوة دادن را کاره و علامت دوستی ولایت علی ابی طالب ع چنانکه
در اخبار متظاهر است بر آنکه پیغمبر صلعم گفت یا علی یحبک الا مومن تقی ولا یبغضک
الا منافق شقی دوست ندارد ترا الا مومن و متقی و دشمن تو نباشد الا منافق و شقی
و بد کردار آنگه حق تعالی گفت و خدای شما را مطلع نگرداند بر غیب راه نمیدهد ولیکن
از پیغمبران آنرا که خواهد برگزیند و او را اطلاع گرداند بر بعضی علم غیب فلا

یظهر علی

خدای تعالی محمد را که

یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و گفته‌اند که رسول او را بر غیب اطلاع
نداد و لیکن او را به نبوت اختیار کرد و قول اول نیکوتر است از برای آنکه از جمله معجزات رسول
یکی از اخبار غیبه است و با علام خدای او را این اعتقاد آورید بخدا و برسول و اگر چنانکه
ایمان داری از و بترسید و از معاصی اجتناب کنید شما را مزدی عظیم بود ولا یحسبن
الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر ۵
حق تعالی میفرماید که گمان مبرید که آن کسانی که ایشان بخیلی میکنند بدانچه خدای
تعالی ایشان را داده از فضل و نعمت خویش که ایشان را بهتر است بلکه بتر است ایشان را حساب
و وبال بجمع ایشان بود و نقصی دیگر آنرا چنانکه امیر المومنین علی ع فرمود که بشر مال البخیل
بحادث او وارث البخیل مستعجل الفقر فی الدنیا عیش الفقراء یحاسب فی العقبی حساب
الاغنیاء و بخیل استعجال درویشی میکند در دنیا زندگیش چون زندگانی درویشان است
و در قیامت حساب بحساب اغنیا و تو انگران زود بود که بدان مال که بدان بخیلی
کرده آنرا طوق سازند در روز قیامت در گردن ایشان اندازند و بعضی مفسران
گفته‌اند که روز قیامت کسی را که منع زکوة کرده باشد بیاورند آن مال ایشان را مار
گردانند در گردن ایشان طوق کنند تا مغز سر ایشان میخورند تا آنکه خدای تعالی حساب
خلقان کند آنگه او را میخوانند بیان طوق بدوزخ برند عبدالله مسعود روایت کند که
رسول صلعم گفت ما من رجل زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه یوم القیمة ثم قرأ
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة گفت جزای عمل ایشان در گردن افکنند تا ملازم
ایشان باشد چون طوق انس روایت کرد که حضرت پیغمبر صلعم گفت مانع الزکوة فی
النار و نیز فرمود که صدقه با هیچ مال آمیخته نشود الا که آنرا هلاک کند آزاد
هیچ قوم نباشند زکوة باز گیرند الا که خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد حق جل و علا گفت
ولله میراث السموات والارض خدای راست میراث اهل آسمان و زمین از آنکه او ست باقی

ودایم بمه ازفنای خلقان همه بروند و همه جدا رند وکسی نماند که میراث ایشان برد جز از
خدای تعالی خدای برانچه میکنید آگاه است جون بنا خوانده لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ
وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۝ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِيدِ ۝ جون این آیه آمد که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا جهودان کفتند
جون حیی اخطب وفنحاص بن عازورا که خدای در[illegible] بیت المقدس الزدیبی کرازما قرض
میخواهد حق تعالی این آیه فرستاد وکفت خدای شنید کفتار آنانرا که کفتند خدای درو
و ما توانکر بنویسیم انچه کفتند تا که ایشانرا برانجزا دهیم یعنی حفظ را بفرماییم تا بنویسند ونیز
کشتن ایشان پیغمبرانرا بنا حق وهرجا که قتل انبیا کفت بغیر الحق بان فهم کرد تا بدانند که قتل
انبیا جز بنا حق نباشد انکه کفت که کوییم ایشانرا بجشید عذاب آتش سوزان این عذاب
ازبهر جیست وبچه استحقاق ازبرانکه نیست دستهای تو تقدیم کرد آنرا یعنی تو کردی بال
خود وتحالت که غیری بجاره تو مغلی کند وخدای بربندکان ظلم نکند که ایشانرا
بکناه غیری بکیرد دکناه ناکرده ایشانرا عقوبت کند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ
إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ فَإِنْ
كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝ کلبی
این آیه درکعب اشرف وحی اخطب ومالک بن الضیف آمد که ایشان بنزدیک رسول
آمدند وکفتند کای محمد تو دعوی میکنی که خدای مرا پیغمبری فرستاد وکتابی بمن داد
وخدای تعالی با من عهد کرده است که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا انکه قربانی
بما آرد که آتش آنرا بخورد واکر تو هم جنین قربانی بیاری که آتش انرا بخورد ما بتو
ایمان آریم خدای تعالی این آیه فرستاد وکفت انکسانی که کفتند خدای تعالی با ما عهد
کرده وصیت کرد که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان نیاریم تا انکه قربانی با آرد آتش

درونشت وما

جاءکم

آنرا بخورد و مغفران کفتند وغنیمت حلال نبود بنی اسرائیل اکر قربانی کردندی علامت قبول
آن بودی که آتشی بیامدی سفید که آنرا دود نبودی قربانرا بسوختی وحکم غنیمت
همین بودی جون مقبول نبودی بر حالت خود بودی سدی کفت در توریة بنی اسرائیل که
خدای تعالی فرموده که هیچ پیغمبرا ایمان نیارند تا انکه قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد تا نوبت
بعیسی ومحمد رسید کفت جون ایشان شمارا دعوت کنند ایمان آرید وازیشان مطالبه قربان
مکنید انکه حق تعالی کفت ای محمد جواب ده ایشان را وبکوی که بنی ازمن پیغمبران بودند با
حجتها وقربانها که آتش آنرا بخورد جرا ایشانرا کشتید جون زکریا ویحیی علیهم السلام ودیکر
پیغمبران که جهودان ایشانرا بکشتند اکر شما راست کویید درین دعوی که میکنید که این خطاب
با جهودان عهد رسول ومراد پدران ایشانند وکفته اند برای آن با ایشان حواله کرد که ایشان
راضی بودند بدانچه پدران ایشان کرده اند ودرین آیه تسلیه رسولست ازین وجه که اکر ایشان صدق
تو میدانند وتکذیب تو میکنند جه پدران ایشان صدق پیغمبران میدانستند و
ایشانرا میکشتند انکه کفت ای محمد اکر ترا تکذیب کنند پیش از تو پیغمبران دیکر را تکذیب کردند
ایشان حجتها وکتابها آوردند عکرمه وواقدی کفتند مراد بزبر بینات است وکتاب
روشن وسویدا آوردند كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا
مَتَاعُ الْغُرُورِ ۝ حق جل وعلا درین آیه تقریر میکند که هرکرا دنفسی جانی داد شربت
مرک بخواهد جشید ورقم فنا بر ناصیه او بخواهند کشید میکوید که هر نفسی مرتبه آینه
جام ما الامال مرک بخشد بدرستی حقیقت که مزد شما درانجه برده باشید از خیر وشر تمام بشما
رسانند پس هرکه اورا از دوزخ دور کرداند وببهشت رسانند او بمراد خود ظفر یافته باشد
واز مکروه رسته پس جون کذر همه بمرکست نباید هیچ عاقل بزندکی خویش غره شود وحق
تعالی میکوید که نیست زندکانی دنیا الا متاع وبرخورداری فریفتن کفته اند متاع دنیا
ان محقر است که مردمان دارند وازان ناکزیرست حسن بصری کفت در خبرست که خدای تعالی کل

بینات است

آدم از زمین برداشت و آدم از دانه بدید زمین در خدای بنالید از آنچه برداشته بود حق تعالی
گفت من هرچه در تو بر داشته‌ام با تو دهم هیچ آدمی نباشد و الا او را در آن بقعه دفن کنند که
خاک او را از آنجا بر داشته بود برگرفته باشند حق تعالی گفت بیانش منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها
نخرجکم تارة اخری در خبر است که روزی رسول صلعم بر غاله مرده گوش بریده میبگذشت با جمعی
صحابه گفت اهل خرد این را بدرمی میخرید گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی با این عیب گوش
بریدگی نخریدندی گفت که مرده است آنحضرت فرمود که دنیا بتر دیگر خدای تعالی از این خوار
ترست حسن بصری وصف دنیا بسیار بدین بیت تمثیل کردی شعر الیوم عندک دلّها و خزیها
وغدا لغیرک کفا والمعظم در خبر است که پیغمبر صلعم گفت من سره ان یزحزح عن النار
فلیأته و هو یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ویأتی الی الناس ما یحب ان
یؤتی به هر که خواهد که او را از دوزخ دور گردانند و بهشت برند باید که چون مرد باو آید
گواهی دهد که خدای یکیست و محمد رسول اوست و با مردمان آن کند که دوست دارد که با او کنند
لتبلونّ فی اموالکم وانفسکم ولتسمعنّ من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین
اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور زهری گفت
آیة در کعب اشرف آمد که او رسول را هجو کرده بود و صحابه را در شعر تحریص کردی مشرکان را
بر مسلمانان و غزل گفتی و ذکر زنان مسلمانان در شعر آوردی و ایشان را بدین نوع ایذا کردی
تا خدای تعالی کار او کفایت کرد به دست بعضی از صحابه کشته شد بعضی گفتند سبب نزول
این آیة آن بود رسول صلعم نامه فرستاد بهمتا با بکر بفنحاص عازورا و در آنجا دعوت کرد
او را باسلام و نماز و روزه و زکوة ابو بکر را گفت هیچ مکن تا با من رجوع نکنی برفت
برفت و نامه بداد نامه را برخواند گفت خدای شما محتاج است با از ما چیزی میخواهد ابوبکر
گفت خواستم تا جواب او دهم بشمشیری که با من بود دیگر باره سخن رسول یاد آمد از آنجا
برگشتم رنجور دل خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت هر آینه بیازمایند شما را و ابتلا کنند
در مالهای شما بزکوة و صدقه و آفات و خسران و نقصان و تنهای شما بامراض و اسقام

و مصائب

و مصائب عطا گفت مراد مهاجرانند که چون ایشان هجرة کردند مشرکان مکه سراهای ایشان
بفروختند و ملکهای ایشان بدست فرو گرفتند و هر آینه بشنوید شما از مشرکان
و جهودان عیب چیزهایی که شما را از آن رنج باشد بسیار اگر صبر کنید بر آن رنج و پرهیز کارها
کار بندید بدرستی حقیقت که آن بجد شدن کارهاست و حق حقیقت آنست من
حقیقة الایمان از حقیقت ایمانست و برای آن کار حد و حقیقت را عزم خوانند که در وجود
نیامد الا بعزم واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا
تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون
و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تعالی عهد اهل کتاب که بیان کنند برای مومنان
و پنهان نکنند ایشان آن عهد خدا را با پس پشت افکندند و بهای اندک بفروختند
بطمع و رشوه که ایشان را بود بر عوام اند که حق تعالی گفت فبئس ما یشترون بد چیزیست
آنکه ایشان میگیرند از هیچ و شری و معاینه اضعاف بهای کمابیش اندک بستانند و دیانت بآن بفروشند
قتاده گفت ان عهدیست که خدای تعالی بر اهل علم گرفته که آنچه دانند بگویند و
پنهان ندارند که موذی باشد و بهلاک محمد بن کعب گفت حلال نباشد عالم را که
بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل خاموش شود در حق عالم برخواند واذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب در حق جاهل برخواند فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا ویحبون
ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب
الیم ولله ملک السموات والارض والله علی کل شیء قدیر ابو سعید خدری
گفت که جماعتی منافقان در عهد رسول صلعم گفتند یا رسول الله اگر غزای باشد ما با تو
بیاییم چون غزا پدید آمدی تخلف کردندی و باز ایستادندی از رسول و بجان تخلف
شاد بودند چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله
چون باز آمدی عذر آوردندی که ما را فلان چیز مانع آمد چنانکه خدای تعالی در حق

رسول گفت مرد چون در بستر خفته باشد در آسمان نگرد در ستارگان آسمان گوید گواهی
دهم که ترا خالقی و آفریدگاری و مدبری هست که آنکه گوید اللهم اغفر لی خدای تعالی
برحمت در وی نگرد و او را بیامرزد و آورده اند که عابدی در بنی اسرائیل عبادت کرده بود
و چنان عادت بود که چون سی سال عبادت کردی خالص و در آن میانه گناهی نکردی
ابری بیامدی و او را سایه کردی این عابد سی سال عبادت کرد از آن هیچ اثر ندید
مادر را گفت که این چه حالت سی سال عبادت کردم و هیچ اثری پیدا نشد گفت همانا که
گناهی کرده در میان گفت نکردم و نه همت نکردم گفت هیچ اتفاق افتاد که با آسمان
نگریدی و اندیشه نا کرده چشم از دیر گرفتی گفت بسیار گفت ترا از اینجا آفت آمد عبدالله عباس
گفت مراد از این ذاکران نماز کنندگانند که در حال صحت و قدرت نماز بر پای کنند چون
نتوانند نشسته کنند و چون نتوانند به پهلو نماز کنند دیگران گفتند مراد مداومت و مواظبت است
بر ذکر خدای او در اخبار اهل البیت است که نماز شب است که در اینجا ذکر خواب در این
سه حالت قیام و قعود بدعوات و علی جنوبهم چون از نماز فارغ شود بر پهلوی راست تکیه
کند و دست زیر روی نهد و این دعا بخواند که در حروف مسطور است در کتب عمل السنة
استمسکت بالعروة الوثقی تا آخر دعا ربنا ما خلقت یعنی تفکر و تدبر میکنند و میگویند
که بار خدایا این را که آفریدی بباطل نیافریدی پاکی و منزه توئی ترا تقدیس و تنزیه میکنیم
و مقدس و منزه میخوانیم ما را از آتش نگاه دار ربنا انک من تدخل النار فقد
اخزیته و ما للظالمین من انصار ای بار خدایا کسی را که تو در دوزخ بری به حقیقت
که او را خوار و نکال کرده باشی و فضیحت کرده سعید جبیر گفت تدخل یعنی تخلد است جابر
عبدالله گفت اخزی بمعنی احراق است اهل وعید گفتند آیه مخصوص است بکافران از آنکه
مومنان به دوزخ نروند و خزی نباشد لقوله یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا
معه و جمع میان این دو آیه آنست که این آیه نفی خزی رسول و مومنان مخصوص است
بمومنان که ایشان را به دوزخ برند و محمول نباشد بر دلیل عموم مخصص او فی بینه است

که درآیه

وبایمانهم

که در آیه است والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و خزی بمعنی الحیا
مومنان را واز کافران خلود باشد در دوزخ آنکه گفت و ما للظالمین من انصار
و ظالمان را یاری و ناصری نبود در این آیه دلیلی هست که ظالمانی که کافر باشند شفیع نبود
برای آنکه نام انصار گوئیم که با وی منصور کنند علی الوجه الحمایة علی من اراد اضرار کسی را
در قیامت این دست و قوت نباشد که خدای حمایت کند کسی را با پناه خود گیرد روا بود که
مراد باین ظالمان کافران باشند و شرک ظلم بود چنانکه گفت ان الشرک لظلم عظیم
ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا ذنوبنا

فاغفر لنا

وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک
ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد این هم حکایت قول مومنانست
که در دعا و مناجات گویند بار خدایا ما شنیدیم منادی را که ندا میکرد و دعوة
میکرد بایمان یعنی محمد بقول بیشتر مفسران و قرظی گفت مراد قرآن قتاده گفت خدای
تعالی این معنی از مومنان جن و انس حکایت کرد و از جنیان انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی
الی الرشد واز انسیان انا سمعنا منادیا ما شنودیم از منادی که ندا میکرد بالایمان
میخواند و میگفت که ایمان آرید بخدا پس ما ایمان آوردیم ای بار خدای گناهان ما بیامرز
و سیئات ما محو گردان و ما را با ابرار و نیک مردان وفات ده ای خداوند ما
و پروردگار ما آنچه بر زبان پیغمبران ما را وعده داده ما را کرامت کن و بده
و ما را رسوا و شرمسار مکن ما را روز قیامت به رستی که تو وعده خلاف نکنی ثابت البنانی
روایت کرد از انس مالک که پیغمبر گفت هر کرا خدای تعالی وعده ثواب داده باشد لامحال
آنجا وفا کند وعده کند هر کرا وعده عقاب کند و اگر بخواهد نکند عمرو بن عبید از ابو سعید
که خدای تعالی خلف وعده کند گفت نه گفتم خلف وعید کند گفت آری گفتم چرا گفت
برای آنکه این علامت کرم باشد و آن دلالت کرم ... ابوهریره گفت روایت کرد هر که وی نبود ده
آیه از قرآن برخواند پیش ... نباشد آن شب ... عماد الذهبی از صادق ع

از آخر آل عمران

روایت کرد که او گفت هر که را کاری سخت آید پنج بار بگوید ربّنا خدای تعالی نجات دهد
اورا از جمله آنچه ترسد و برساند اورا بدانچه امید دارد و گفتند چگونه ای رسول الله گفت بخوانید این آیه را تا آنجا که لا تخلف المیعاد انکه گفت از پس آن خبر خدا انکه گفت فاستجاب لهم
ربّهم انّی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالّذین هاجروا
واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفّرنّ عنهم سیّاتهم و
لادخلنّهم جنّات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله والله عنده
حسن الثّواب مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که ام سلمه گفت یا رسول الله در
قرآن ذکر مردان می‌شنویم در هجرت و جهاد و ذکر زنان هیچ نیست خدای تعالی این آیه فرستاد
وانصاریان گفتند اوّل زنی که از زنان هجرت کرد ام سلمه بود خدای تعالی انرا اگر این دعا
کردند جواب داد و گفت من عمل هیچ عامل ضایع نگردانم و طاعت هیچ مطیع فرو نگذارم
اگر مرد باشد اگر زن پس از شما بهرانند یعنی همه یکسانند نزدیک من از روی خلقت چنانکه
پیغمبر گفت النّاس کاسنان المشط کلبی گفت بعضکم من بعض فی الدّین والنّصرة یعنی
دین یکیست باید که نام یکدیگر بکنند ضحاک گفت هیچ فرقی نیست در طاعت میان مردان و زنان
و در معصیت و نه در خلقت هر که طاعتی کند ثواب یابد و هر که معصیت کند عقاب یابد اگر
مرد باشد و اگر زن اگر خدای عفو کند فرق بعلم است و عمل بعلم والّذین اوتوا العلم درجات
و بجعل انّ اکرمکم عند الله اتقیکم بجای تسویه فرمود النّاس کاسنان المشط و بجای
تفاوت النّاس معادن کمعادن الذّهب والفضّة مردم معدنهاست چون معدنهای سیم و زر
میان چندان تفاوتست که از زر تا سیم و این بود که در عهد رسول بود اذ النّاس ناسی
فالّذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند بعضی از ایشان بطوع و بعضی را از خانها بکره
واذ یمکر بک الّذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک آنانکه سرای بکار
بودند یکی را در خانه رها نکردند و یکی را از خانها ~~بدر کردند~~ اورا گفتند خانه بما رها کن
مارا خانه تو می باید گفت شهر سنجار رها کردم خانه بار رها کنید که شهر ترا سر مرا کوی ر

ویعمل

در هجر ترا سر ما جوی ره این را گفتند تو در خانه بنشین که ما را شهری باید او خانه بما
رها کرد و بنه بگذاشت الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین ففررت منکم لما خفتکم و
این در خانه بنشست و بزبان اشارت میکند شعر وقد ینفض المعمور صحة ربّه ویقعد
الاذی فیها سوره سبب ان رحی قد ساعد اللیث ماننا و کانت بلا قطب فمن زاید
بره تعرض میکند بانکه کار امت از دست او و خارج شد و بی او هیچ نتوانستند بر
و بقطب آسیا خویشتن را میخواند یعنی این آسیا که ایشان میخواهند تا بگردانند بی من که
اصل آنم نتوانند گردانیدن واوذوا فی سبیلی و ایشان را برنجانیدند در راه من یعنی
ایشان تحمل رنج کردند برای من وقاتلوا کردند و ایشان را بکشتند تا همه مجاهد بودند
و هم شهید وقتلوا بتشدید بر سبیل مبالغه بود یعنی ایشان را در معرکه پاره پاره کردند
برای من خداوندگار و بزرگوار کار ایشان بجزای انکه ایشان کردند گناهان ایشان
بپوشانم و این رنجها کفارت گناهان ایشان کردانم تا از گناه پاک شوند و
در بهشت برم ایشان را بهشتان که در زیر درختان آن آبهای روان باشد تا ثوابی بود
ایشان را از نزدیک خدای تعالی و با داشت نیکو نزد با حضرت عبد الله عمر گفت از
رسول صلعم شنیدم که گفت فردای قیامت حق تعالی بفرماید تا بهشت را بیارایند
چنانکه عروس را که بر اهل جلوه کنند عرضه دهند بهشت را عرض کنند داد گوید یعنی
خازنان کجا اند انانکه در راه خدای جهاد کردند و ایشان را برنجانیدند و بکشتند
ایشان را در سبیل من ایشان را بمن آرید فرشتگان بیایند و گویند سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدّار لا یغرّنّک تقلّب الّذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثمّ ماویهم
جهنّم و بئس المهاد لکن الّذین اتّقوا ربّهم لهم جنّات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها نزلا من عند الله وما عند الله خیر للابرار خطاب محمد است صلعم و مراد
امت اویند میگوید که باید که مغرور نگرداند ترا گشتن این کافران در شهرها آیه در مشرکان
عرب آمد که ایشان در نعمت و رفاهیت و حسن معیشت و تجارت و ناز بودند مسلمانان گفتند سبحان الله

لایغرّ

دشمنان خدای در نماز و نعمت وما جنین بی برگ و نوا کرا از گرسنگی بمرگ میرسیم خدای تعالی آیة
فرستاد و گفت فریفته مشوید بدانچه ایشان در شکل شهرها میکردند امروز میروند باش تا که فردا
بمانند هر که رود لا محاله که مانده شود بسیار تا بتازند و بسازند عاقبت رها کنند و متاع
مانند شعر ویعجل الرحیل ولیس یدری الی ما ذا یقرب الرحیل ان گشتن ایشان در شهرها
متاعی و برخورداری اندکست و متاع آنچیز باشد که تو از و متمتع شوی آنگاه آن لذت برود دنیا
هم چنین باشد متاع اندکست شعر انما الدنیا متاع لیس للدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت
نسجته العنکبوت رسول صلعم گفت ما الدنیا فی الاخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه فی الیم
فالینظر بم یرجع نسبت دنیا در جنب آخرت الا بمنزله انگشتی از شما انگشت در بار زند
بنگرید تا از آن دریا انگشت او چه باز گیرد پس از هم بتر آن باشد که اعتقاد او بر دنیا باشد دین
ندارد و دنیا از و بستانند شد نیا داشته باشد و نه دین چون از دنیا برود دنیا از و بستانند باوی
او دوزخ باشد و بد بستریست آن از برای آتش مهاد خوانند که باز گستر گاه هر که از بن ماندی
رفتنی با او باشد اینان بسیار دویده اند و مانده اند و رمیده و خسته شده و جای باید که
اینان بیاسایند آسایشگاه اینان دوزخست و بستر اینان آتشست و بد جاییست
و ناخوش فرشیست آماده است تو گستره است و اختیار ترا هست کسی را که نبیت منك علیك انك
حق تعالی چنانکه عادتست وعید با وعد یاد کرد چون وعید کرد وعد میکند لیکن آنانرا که
متقی و خدا ترس باشند و از معاصی پرهیزند از آنکه از عقاب او ترسد چون ترسد معصیت نکند
از عقاب برسند بیرون از آنکه از آن دهند ایشانرا بوستانها که در زیر درختان آن جویهای
آب روان بود از آب و شیر و انگبین و آن منقص نباشد بخوف انقطاع بلکه مخلد و
مؤبد باشند و آنرا ایشانرا منزلی و منزل از نزدیك خدای عز و جل و این ثواب نزدیك هذبت
ابرار را بهترست از متاع کفار انس مالك گوید روزی رسول صلعم بر حصیر لیفی خفته بود
صحابه در آمدند آنحضرت برخاست و آن لیف در پهلوی او اثر کرده بود یکی از صحابه
بگریست رسول پرسید که چرا میگری گفت یا رسول الله کسری و قیصر بر حریر و دیبا خسبند و تنعم

تو دری حال گفت چه باك لهم الدنیا ولنا الاخرة ایشانرا دنیا و مرا آخرت وان
من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم وما انزل الیهم خاشعین
لله لا یشترون بایات الله ثمنا قلیلا اولئك لهم اجرهم عند ربهم ان الله
سریع الحساب یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم
تفلحون جابر بن عبد الله انصاری گفت و ابن عباس و قتاده گفتند آیة در نجاشی
آمد پادشاه حبشه نام او اصحمه بود معنی او عطیه باشد چون او بحبشه فرمان یافت جبرئیل
بیامد و رسول را خبر داده رسول صلعم صحابه را گفت بیائید تا بر برادرتان نماز
بگذاریم که فرمان یافته است نه بر زمین شما گفتند یا رسول الله آن کیست گفت نجاشی
پس آنحضرت با صحابه بگورستان بقیع آمد و خدای تعالی حجاب برداشت تا جنازه او
بدید و بران نماز کرد و برای او استغفار کرد منافقان گفتند بنگرید که بر حبشی و ترسا
نماز میکند که هرگز او را ندیده است و نه بر دین او بوده خدای تعالی این آیة فرستاد
مجاهد گفت آیة در جمله مؤمنان اهل کتاب آمد میگوید که از اهل کتاب کسی هست که
بخدا ایمان دارد و بکتاب شما که حق الست و بکتاب ایشان که توراة و انجیلست
ایمان دارد و ترسایان مراضع خدا را جل جلاله آیات خدا را بیهای اندك نمیفروشند
یعنی تغیر و تبدیل نمیکند خلاف آنانکه از ایشان حکایت کرد یشترون بعهد الله و
بایمانهم ثمنا قلیلا ایشان آنانند که مزد ایشان بنزدیك خدای تعالی است عقوبت ایشان
رسد از آنکه او سریع الحسابست انکه خطاب کرد مؤمنان را که ای کسانی که ایمان آوردهاید صبر
و شکیبائی کنید بر صبر کارزار و این را رها مکنید نه در آسانی و نه در دشواری
و نه در سختی و نه در ضرر او بر طاعت خدای و ادای فرایض او و جهاد یکدیگر بصبر فرمایید
عطا گفت مصابرة بر وعدهای خدای و رابطوا و خویشتن را موقوف کردانید بر
جهاد مشرکان و ملازم آن شوید و مداومت ثبات نمائید سلمان فارسی رحمه الله
در لشکری بودم که ایشانرا ضعف و شدتی رسید من گفتم حدیث گنم شما را بحدیثی که از

رسول صلعم شنیدم که گفت هر که مرابطه کند شبانروزی در راه خدای تعالی چنان بود که یکماه
روزه داشته باشد و نماز کرده روزه باز نگشاید و از نماز باز نگردد الا برای حاجت
مراورا
و هر که در راه خدای وفات کند خدای تعالی اجرا بر وراند که تا میان اهل بهشت درود نهد
حکم کند جابر روایت کرد که هر که یکروز مرابطه کند در راه خدای تعالی میان او و دوزخ
هفت خندق پدید آید و فراخی هر یک چندانکه آسمان و زمین ابو سلمه گفت این آیه
وقت آمد که خدای تعالی جهاد فرض نبود دیود و مراد بصلاة و رابطه آنست که مرد خویشتن را
برای نمازها موقوف کنید انتظار نمازی میکشد و این تاویل از امیر المؤمنین
علی ع روایت کرده اند از رسول صلعم که گفت من شما را خبر دهم بانچه گناهان شما بسترده
تمام
و درجات رفیع کرداند گفتند بلی یا رسول الله گفت اسباغ الوضوء علی المکاره وضو
کردن بر مکاره وکثرة الخطی الی المساجد و از راه و در مساجد شدن وانتظار الصلوة
بعد الصلوة و انتظار نماز کشیدن بعد از نمازی فذلکم الرباط وگفته اند امروا
علی بلایی وصابروا علی نعمایی ورابطوا فی دار اعدایی واتقوا محبة سوای
لعلکم تفلحون عند لقائی سورة النسا صد و هفتاد و شش آیتست ابی کعب
روایت کرد از رسول صلعم که هر که گفت این سوره برخواند همچنان باشد که صدقه داده
بر هر وارثی که میراث را مستحق شده باشد و چندان مزد باشد او را که آنرا آزادی باز
خرد از بزرگی و از شرک بری باشد و در مشیت خدای از آنان باشد که خدای
عفو کند از گناه ایشان و ایشانرا بیامرزد بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها
وبث منهما رجالا کثیرا ونساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان
الله کان علیکم رقیبا ۞ یا ایها الناس خطابست عام جمله فرزندان آدم را
شاملست از زن و مرد و آزاد و بنده و جوان و کودکان و ناقص و عقلا و دیوانگان
ازین خطاب بدر نشوند الا بدلیل عقلی میگوید ای مردمان بترسید از خدا

سوره النسا مائة وست وسبعون آیة

و پروردگا

النسا

و پروردگار از عقاب او بترسید و از معاصی او اجتناب نمائید که بیافرید شما را
بر یک نفس یعنی آدم که پدر شماست و بیافرید از وجفت او را یعنی حوا در خبرست که
خدای تعالی حوا را از طینت آدم آفرید و جمله مفسران و اصحاب اخبار گفتند که خدای تعالی آدم را
بیافرید و مدتی در بهشت بود تنها از تنهایی خویشتن مستوحش گشت حق تعالی خواب بر او افکند
او بخفت آنگه جبرئیل را بفرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی برکشید و از آن حوا را بیافرید
و ظاهر قرآن دلالت میکند برین لقوله تعالی وخلق منها و پدید آورد و پراکنده کرد از ایشان
هر دو مردان و زنان بسیار و بترسید از خدای تعالی که بوی از یکدیگر سوال کنید و از ارحام
و خویشاوندی از یکدیگر بخواهید و گوئید بحق خدای و بحق خویشی چنین چنین کن
چون بنصب ارحام خوانند معنی آن بود که بترسید از ارحام و صله رحم بجای آرید و
و خویشاوندی را مراقبت کنید خدای تعالی درین آیه تحذیر کرد مکلفان را از معاصی او
و تذکیر نعمت او بر ایشان بخلق ایشان و امر کرد ایشانرا بمراقبت و رعایت جانب
خویشان برای آنکه در بنجاه میت باشد بزنان و اطفال و ضعیفان و تردد و
تا ایشانرا
تراحم و تنبیه ایشانرا برای آنکه از یک نفس اند بر یکدیگر رحمت باشد و شفقت
در زیاده شود کسی بر کسی تفاخر و تطاول نکند آنکه دیگر باره در آخر آیه برای تاکید
تحذیر کرد و گفت ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که خدای تعالی بر شما رقیبست
و نگاهبان هر چه میکند میداند و می بیند وآتوا الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا
الخبیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا ۞
کلبی و مقاتل گفتند آیه در مردی آمد از غطفان مال بسیار از پسر برادرش در دست او بود
و کودکی یتیم بود چون بالغ شد طلب مال پدر کرد عم او نداد و بحکومت بنزدیک رسول
صلعم آمد خدای تعالی این آیه فرستاد چون مرد این بشنید گفت اطعنا الله و اطعنا
الرسول نعوذ بالله من الحوب الکبیر و مال باز داد رسول صلعم فرمود هر که او را از
بخل نفس او نگاه دارد و طاعت خدای دارد و چنانکه این مرد بمنزل بهشت فرود آید چون این

134

مال بسته و در سبیل خدای نفقه کرد رسول صلعم کفت ثبت الاجر وبقی الوزر مزد ثابت
شد و وزر بماند کفت یا حضرت دانیم که مزد چرا ثابت شد برای انکه مال در راه خدا
خدای صرف کرد اما چکونه وزر و وبال بماند کفت مزد ثابت شد پسر را و وزر و وبال پدر را
خطاب اوصیاء مرده میکند و اولیاء یتیم میکوید که مالهای یتیمان به یتیمان دهید
و یتیم آنست که مانع نیست که مادر یتیم نباشد لقوله ع لا یتیم بعد الحلم و اینجا مراد بالغانست
یعنی چون بحد بلوغ رسید نه مالهای شان بدیشان دهید و این بر سبیل توسع
و مراقبت کفت از انکه قریب العهد باشد به یتیمی چنانکه کفت فالقی السحرة
ساجدین ایشان ساحر نبودند مومن بودند برای مقاربت حال را ساحر خوانند
ایشان را که این وصف ایشان را بمنابه نام شده بود انکه کفت پلید با پاک بدل مکنید
یعنی حرام را بحلال برای انکه مالهای ایشان بر شما حرامست بر کیرید و مالهای خود را
که حلالست بجای آن بنهید و کفته اند که مراد آنست که ایشان را عادت بود که هر چه
بهتر بود بر میکرفتند و انچه بدتر بود بجای آن می نهادند و مالهای ایشان با مالهای
خود میخوردند یعنی حلال با حرام مخورید و حرام کیرید بحلال خود قناعت کنید
که مالهای ایشان با مالهای خود خوردن کناه بزرکست و بزه عظیم وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ
نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا در سبب نزول
این آیه تفسیر و معنی آن خلافست عروه کفت از عایشه پرسیدم تفسیر این آیه کفت یتیم
آن بود که در حجر مردی بود چون بالغ شود مرد بخواهد که زنی کند دون مهر مثل او حق
تعالی نهی کرد از انکه او را نکاح بندد الا انکه با او انچه خواهد جمع کند از زنان تا تمامی
جایز و این در روایت اصحاب ما آمده است و کفته اند این آیه متعلقست بقوله
يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ

مهر مثل انکه

ماکتب

مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی الایه یعنی
دیکر کفته اند مراد آنست که ای آنانکه اولیاء یتیمانید و یتیمان در حجر شمایند اکر ترسید که
چون ایشان را عقد بندید و زنی کنید در حق ایشان عدل کرده نشود و نکاح ایشان رها
کنید و از دیکران انچه خواهید زن کنید از یکی تا چهار اکر ترسید که نیز عدل نکنید یکی اختیار
کنید یا بر انچه مالک شد دستهای شما یعنی بر پرستاری قناعت کنید عکرمه کفت در بدایت اسلام
حصر نبود زنان را که نکاح بستندی بر ایشان مرد بودی که ده زن داشتی یا بیشتر چون مال
او فانی کردی دست بمال یتیمی که در حجر او بودی دراز کردی و نفقه و خرج کردی خدای تعالی از آن
نهی کرد ایشان را حصر فرمود بر چهار زن و سبب انکه خدای تعالی حصر فرمود عدد بر چهار زن
آن زنان یتیمان بودند و بعضی دیکر کفته اند ایشان تحرج کردندی از مالهای یتیمان و
تحرج نکردندی از نکاح زنان چندانکه بودی بعد القصر علی اربع خدای تعالی این آیه
فرستاد و کفت اکر میترسید که عدل نتوانید کردن در یتیمان یعنی خدای تعالی شما را نهی کرد
از حرام اینام اکر میترسید خدای تعالی پاکیزه کرده شما را یکی از چهار زن نکاح
کردن از خدای بترسید یعنی از چهار زن مکنید نخواهیم مکر شما را خوش آید از
دو یا سه تا چهار روا و یعنی او باشد زیرا که این جماعت که نه زن جز پیغمبر دیکر کسی را
روا نیست و حلال نه راوی خبر کوید قیس بن الحارث کفت من پیش از نزول این آیه هشت
زن داشتم چون آیه آمد کفتم یا رسول الله من هشت زن دارم چون کنم کفت چهار بکذار
و باقی بکذار و خانه رفتم یک یک پیش خواندم و از زنان چهار زن که داشتم اختیار کردم و باقی
رها کردم انکه حق جل و علا کفت که پس اکر میترسید که عدل نتوانید کردن و انصاف نکه داشت
در میان این چهار یکی یا پرستاری قانع شوید اکر چه اضافه ملک بر حقیقت با جمله بود
بیمین را برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود و تصرف را در اغلب بدست کنند
انکه کفت که آن یعنی اختیار یکی یا پرستاری کردن نزدیکتر بود با انکه جبار کنید و از راه حق
بجسبند و کفته اند که درویش نشوید بدانکه خطاب کرد شوهران را کلبی و جماعتی از مفسران کفتند

باولیاء زنان کرا ایشان چون زنی در قبیله بکسی دادندی ومهر بستندی چیزی باد ندادندی
از قلیل وکثیر واگر بغریبی دادندی بر شتری نشاندندی وبآنجا فرستادندی وهیچ از آن
نصیب نبودی اورا خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد وگفت مهر حق ایشانست باشان باید
داد انکه خطاب شوهرانرا بود بظاهر آیه لاغیرست که میگوید کاوین زنانکه ایشانرا بعقد
کرده اید بدیشان دهید بواجبی ابو عبیده گفت عن طیب نفس زجاج گفت بدین
صهیب گفت از رسول صلعم فرمود که هرکه وامی ستاند وعزم کند که باز ندهد دزدست
وانکسی که زن کند بر مهری وعزم کند که مهر وی ندهد زانیست انگه گفت اگر جان باشد که این
زنانرا دلخوشی کردانید از کاوین وبطیب نفس بشما دهند شمارا حلالست بخورید که نوشین و
گوارنده باد شمارا ومغیره بن شعبه از امیرالمومنین علی ع روایت کرد که گفت چون یکی
از شما رنجی یابد که سه درم از صداق زن بخواهد وازان انگبین بخرد وباب باران
بیامیزد وبخورد تا جمع کرده باشد میان سناء ومراده وشفا وبرکه لقوله تعالی
فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا وقوله شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وقوله وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
مُبَارَكًا وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ
فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا خلاف کردند دران که این سفیهان
که اند خدای تعالی نهی کرد از دادن بدیشان بعضی گفتند زنانند حضرمی گفت آیه
درحق مردی آمد او مال داشت بزن داد تا او تلف کرد خدای تعالی این آیه فرستاد زنان
از همه سفیهان سفیه‌تر باشند دلیل این قول رسولست خُلِقَتِ النَّارُ لِلسُّفَهَاءِ يقولها
ثلاثا الا وان السفهاء النساء ودوزخ برای سفیهان آفریده است سه بار گفت انگه
گفت سفیهان زنانند زنی سیاه ملیح فصیح زبان بنزدیک پیغمبر ع آمد وگفت یا رسول الله
درحق ما چیزی بگوی که همه شنیدیم گفت چه گفتم گفت مارا سفیه خواندی گفت من نخواندم
خدای گفت ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله مارا ناقص خواندی گفت ناقص باشید
در ماهی چند روز نماز نکنید انگه گفت کفایت نبود شمارا که چون یکی از شما بار گیرد

چندان مرد

چندان مزد بود اورا خود در راه خدا بند برای جهاد کافران وجود بار بنهید شمارا
مرد شهیدی بود که در خون بگردانند اورا در راه خدا چون کودک را شیر دهد بهر جرعه
چندان مزد بود اورا که یکی از فرزندان اسمعیل که برده کرده باشد آزاد کند و چون
بخواب شود وبیدار شود از خواب از چشم باز کند همچنان باشد که برده از فرزندان اسمعیل
آزاد کند انگه گفت این ثواب واعواض زنان مومن صالح خاشع صابر را باشد که
کفران نکنند زن برکت و میگوید فضل عظیم است اگر این شرایط نبودی ابن زبیر گفت
مراد فرزندان نابالغ اند سعید جبیر گفت مراد مال یتیم است که در دست تو باشد خدای
تعالی گفت باو مده تا بالغ شود معنی آیه آنست مدهید مالهای شمارا بزنان
یا یتیمان یعنی مالهای یتیمان که در دست و تصرف شماست آن مالها خدای تعالی قوام
شما بان کرده ضحاک گفت برای آنش قوام خواند که قوام اعمال خیر بدو باشد
چون حج وجهاد واعمال خیر وروزی دهید ایشانرا یعنی نفقه کنید برایشان از آن
مال فیها گفت نه منها تا معلوم شود که آن در مال واجبست وجامه کنید ایشانرا یعنی
آنانرا که نفقه ایشان بر شما واجبست از زنان وفرزندان ویا یتیمان نفقه ایشان بر
شما واجب بود در مالهای ایشان وبگوئید ایشانرا گفتار نیکو یعنی ایشانرا وعده
نیکو دهید وسخن نرم وخوش گوئید که دل ایشان بدان خوش شود زجاج گفت یا نفقه
وکسوه کار دینشان بیاموزید ودر آیه دلیلست بر آنکه یتیم محجوب باشد تا که بالغ
شود واز و رشدی بینند وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ
مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا
گفت آیه درحق ثابت بن رفاعه آمد وعمش چون رفاعه فرمان یافت ثابت طفل بود
ودر حجر عم نزدیک رسول آمد وگفت یا رسول الله پسر برادرم طفلست ودر حجر منست مرا از مال
او چیزی باید که بدهم خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت ابتلا وامتحان کنید ای
آنانکه یتیمان در حجر شما اند یتیمانرا واموال ایشانرا مراقبت کنید تا بانجا رسند که قوت وصلاحیت

آنستم

آن بر ایشان مشاهده کنید که خلوت زنان و ایشان ببلاغت رشد و ابتلا چنان باشد که دلی کودک یکماه نفقه بدو دهیم تا خرج کند چنانکه بهتر بود پس یک سال بدو دهیم مراو رشد دارد و اگر دختر بود پاره پنبه بخرد از بهر او و کاری که در خانه مفوض زنان باشد بدو فرمایند و بنگرند در کار او اگر در وی رشدی بینند مال او بدو دهیم و الا نگذارند تا رشدی او پیدا شود پس شما اگر رشدی ببینید و عقل و صلاح در دین و حفظ و نگاه داشت مال خود بدیشان دهید مالهای ایشان انکه خطاب کرد با ولیا یتیمان و گفت مخورید مالهای ایشان را باسراف و بیداد و ناحق از بهر شتاب آنرا که ایشان بزرگ شوند و مال بدست خود گیرند و هر که توانگر باشد باید که توقف کند و از آن احتیاب نماید و اندک و بسیار طمع نکند و هر که فقیر و درویش باشد باید از مال ایشان نخورد مگر بمعروف و نیکوی خلاف کرده اند تا بچه وجه روا باشد درویش را مال یتیم خوردن خوردن بعضی گفته اند بر سبیل قرض و آن هم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت حسن بصری گفت درویش را روا بود که بمقدار سد جوع و ستر عورت برادرد بر وی قضا نبود و کمتر از اجرت المثل باشد و او را گفته اند که مقدار اجرة مثل بردارد و این از عایشه و غیر او روایت کرده اند و مراد بمعروف مقدار و اندازه و قاعده است بعکس انکه گفت و لا تاکلوها اسرافا از اسراف خوردن نهی کرد و بقدر و میانه رخصت داد و انکه گفت چون از ایشان رشد ببینید و خواهید که مال بایشان دهید گواه گیرید تا در دعوی بر ایشان بسته شود و از تهمت دور باشید و کسی را در حق شما طعنی نبود و گفته اند که انچه بر سبیل قرض گرفته باشید چون بدهید گواه بگیرید و خدای عز و جل بس است محاسب و مجازی و سکاف و گواه للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا سبب نزول این آیه آن بود که اوس ثابت الانصاری فرمان یافت زنی بگذاشت و دو دختر و دو پسر عم پسران عم مال برگرفتند و هیچ بزن و دختر ندادند از آنکه در جاهلیت بزنان و دختران میراث نمیدادند و کودکانرا میراث بکسی میدادند که حرب

منه

تو استی کرد

تو استی کرد و سواری زن بر خاست بنزدیک حضرت رسول ع آمد و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت فرمان یافت و دو دختر ها کرد من عورتی ام و چیزی ندارم و او مال بسیار رها کرد و پسران عم او مال برگرفتند و چیزی بمن و بدختران او ندادند و ایشان بی برگ اشتی من مانده اند رسول صلعم ایشانرا بخواند و این حدیث بایشان باز راند ایشان گفتند یا رسول الله این جماعت بر اسب نتوانند نشست و با دشمن حرب نتوانند کرد ما را چیزی بدیشان نباید داد رسول صلعم گفت باز گردید تا خدای تعالی چه فرماید در کار شما باز گردید تا خدای این آیه فرستاد گفت مردانرا یعنی پسرانرا نصیبی است از انچه پدر و مادر و خویشاوندان بگذارند از مال و زنانرا یعنی دخترانرا همچنین نصیب است از مال از اندک و بسیار نصیبی مقدر و نسبت و معین و مقدار نصیب ایشان در آیة یوصیکم الله تعیین کرد و این آیه دلیل است بر انکه تاخیر بیان از حال خطاب جایز است چون آیه آمد رسول صلعم ایشانرا بخواند و ثمن بزن داد و باقی بدختران واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا خلاف کرده اند تا این آیه منسوخ است یا نه بنزدیک اصحاب ما این آیه محکم است و این قول عبدالله و سعید جبیر و حسن بصری و غیر ایشان از مفسران بسیار و خطاب فارزقوهم با ورثه است و این امر بر سبیل وجوب نیست معنی آیه این بود که چون حاضر شوند بقسمت کردن میراث خویشاوندان و یتیمان و مسکینان ایشانرا نیز از آن مال نصیبی بدهند بر سبیل طعمه و بگویند ایشانرا نیکو و گفته اند و معنی او است ایشانرا چیزی دهیم از آن و اگر نه بگویید در حق ایشان گفتاری نیکو یعنی خواهید دعا کنید ایشانرا برانچه گویند عافاکم الله و اعنا کم و حمل او بظاهر میتوان کرد پس اولیتر بود برای انکه جمع میان هر دو متعذر نیست هم چیزی بدهند هم گفتار نیکو بگویند یا بعضی چیزی دهند از ورثه انانکه بزرگ و بالغ باشند خطاب فارزقوهم با ایشان بود چیزی از نصیب خویش بدیشان دهند و انها

خود باشند وصی کوید که این مال یتیمانست در و تصرف نمیتوانیم کرد اکر مرا بودی بدادمی
عفاکم الله واغناکم دکفته اند این در وصیت است حق جل وعلا کفت ولیخش الذین
نهی میکند از انکه مرد در وصیت اجحاف و اضرار کند بورثه و از ثلث تعدی کند کفته اند
آیه درحق کسانی آمده که ببالین محتضری حاضر شوند و او را کویند خویشتن را باش کار
خود بساز انچه داری برخویشتن ایثار کن که خدای تعالی کار وارثان تو کفایت کند فلانرا
چندین ده و فلانرا چند تا غایت مستغرق کند خدای تعالی ایشانرا ازان نهی کرد و کفت
باید که از خدای بترسند اما که این سخن میکویند واین فعل میکنند که ایشانرا وفاتی
باشد و فرزندان طفل وضعیف باز کذارند بورثه این سوی سمان خواهند و مهمان
اندیشند که بفرزند خود دوست دارند باید که از خدای بترسند و سخنی نیکو بصواب و سلامت
بکویند و بران رسول صلعم نهی کرد سعد را از انکه وصیت کند بیشتر از ثلث کفت
الثلث کثیر لان تدع عیالك خیر من ترکهم عالة إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ
ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝ مقاتل کفت آیه در مردی آمد
عطفان نام او مرثد بن زید برادرش بمرد طفلی رها کرد و مال طفل در حجر او بود در دست او مال
را بخورد خدای تعالی این آیه فرستاد در حق او و تهدید کرد او را و اکرچه آیه در شخصی معین آمد
هرکه با او مشارك بود دران فعل اورا شامل بود و کفت سدی که انکس که مالهای یتیمان
بظلم میخورد بی انکه بر سبیل قرض یا با اجرت مثل بردارد چون اولیا باشد بحقیقه خوردن ان مال
چون خوردن آتش است یعنی ایشان در شکمهای خود آتش میخورند یعنی چیزی میخورند که خوردن او سبب
آتش خواهد بود ایشانرا اسدی کفت روز قیامت خورندهٔ مال یتیم را برانکیزند از دهن و بینی
و کوش و چشم او بیرون می آید چون کسی که شکم او پر آتش باشد و این علامتی بود فرشتکانرا
که او آتش خوردهٔ مال یتیم است و زود بود که ایشان یعنی خورندکان مال یتیم بآتش دوزخ سوخته
شوند يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ
اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ یعنی زمردان

کفت سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت وارثه بمردی و قوت بودی میراث بزنان
و کودکان ندادندی خدای تعالی این آیه فرستاد حکم جاهلیت باطل کردانید جابر بن
عبدالله انصاری کفت این آیه درباب من آمد که بیمار بودم سخت رسول صلعم ببالین من آمد و
من بیخود شده بودم پارهٔ آب خواست و بروی من زد و بهوش آمدم و کفتم یا رسول الله
چه فرمائی در ترکهٔ خود بجای آرم رسول صلعم هیچ نکفت خدای تعالی این آیه فرستاد عطا
کفت سعید بن ربیع را در احد بکشتند و او زنی طلاق داد و دو دختر و برادری برادر جمله
مال برکرفت و چیزی بزن و دو دختر نداد و زن بشکایت پیش رسول صلعم فرمود باز کرد شاید که
حق تعالی در حق شما حکمی کند فرماید برفت پس ازان باز آمد و شکایت کرد و بکریست خدای
تعالی این آیه فرستاد و کفت وصیت و اندرز میکند شما را و وصیت از خدای بجا
باشد وصیت میکند شما را در کار فرزندان شما چون شما را وفات رسد میراث از
ترکه شما یك پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را پس اکر این وارثان و زنان بیش از دو
باشند سه یا بیشتر نصیب ایشان بود و ثلث از ترکه یعنی چهار دانك و اکر دو باشند
نصیب ایشان هم چهار دانك بود بعضی کفته اند که این باجماع معلوم شد و کفته اند که از
آیه معلوم شد و این قول مبردست کفت اول عددی پسری و دختری باشد چون جنبی
پسر را چهار دانك دختر را دو دانك چون نصیب یك دختر بنص قران در اصل مثلث
ثلث افتاد چون دو شوند دو ثلث بود ایشانرا و اکر دختر یکی باشد او را نیمی بود از اصل ترکه
و اکر وارثی دیکر نبود باقی برو رد کنند پایه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ الایه
وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ
لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ
لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا و مادر و پدر او را یعنی
مرده هریکی را ششش یکی بود از انچه بکذارد و اکر او را فرزندی نباشد و وارث

او مادر و پدر او باشند مادر او را دو دانک بود و باقی پدر را پس اگر او را برادران باشند
مادر او را دانکی بود و باقی پدر را و اگر پدر نبود برادران مادر را حاجب نشوند بمذهب
اهل و بروایتی حجب کنند دانکی بفرض و باقی بر دا برد نشند و اول ظاهر تر است و این برادران
باید که دو باشند پدری و مادری یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و قول عبد الله
عباس آنست که تا سه نباشند برادران حجب نکنند حمل بر ظاهر آیه میکند که فَإِنْ كَانَ لَهُ
إِخْوَةٌ و اول عدد جمع سه باشد و این قول شاذ است قتاده گوید برادران که حجب کنند مادر
را برای معاونت پدر برای انکه پدر را قیام باید کرد بنفقه و کسوه ایشان و امر تزویج
ایشان و این علت بعینها اصحاب ما روایت کرده اند و این دلالت کند بر انکه برادران
از جهت مادر باشند حجب نکنند و این سهام صاحب انصبا کرده اند بعد از انکه وصیت را
بگذارند و دین را ادا کنند گفته اند که تقدیم وصیت بر دین برای آن کرد که وصیت
عامست در حق همه کس باشد و دین همه کس را نباشد پس حیاتست که وصیت بجا نیاورده حصول
بنهاد و دین بجای شد الکه حق تعالی ازاله تعجب متقیان میکند از تفاوت انصبا انکه
نصیب مادر و پدر کمتر است از نصیب فرزندان و گفته اند که پدران شما اند و پسران شما را
که نفع کدام از ایشان بشما نزدیکتر است مجاهد گفت مراد آنست که شما بدانید که کدام ناقص
در دنیا از ایشان که پدران شما یا پسران شما اند بعضی دیگر گفتند مراد آنست که پدر را بنفقه
بنفقه فرزند واجب بود چون محتاج بود فرزند انرا نیز نفقه پدر واجب بود پس ایشان
درین باب راست شد شما ندانید که حاجت کدام بیشتر باشد بصاحبش از ایشان و گفته اند که
شما ندانید که کی باشد که یکی از صاحب او بمیرد از ایشان تا میراث او بر دارد تمنای مرگ
یکدیگر نکنید برای میراث و این سهام هر یکی را از این وارثان خدای عز و جل پدید کرده است
و فریضه کرده است خدای تعالی دانا و درست کار و راست گفتار است وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْ
وَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ

لکم ولد

لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ
خدای تعالی درین آیه بیان واقع ثانی کرد که میراث بسبب کیرند درین آیه ذکر آنها
میکند که میراث از جهت سبب میگیرند میفرماید که شما راست که میدانید همه انچه زنان شما
بگذارند از ترکه اگر ایشانرا فرزند نباشد و اگر ایشانرا فرزند باشد و اگر غیر شما و شما
را از انچه ایشان بگذارند دانگی و نیم بود و آن که زنانرا بود از انچه شما بگذارید که شوهران
ایشانند چون شما را فرزند نباشد و اگر باشد ایشانرا از ترکه شما سه طسوج از اصل مال
وصایا و دین ادا کنند از مال متوفی اول که کفن کنند پس اگر چیزی بماند قضای دین کنند و
وصیت بجای آرند انگه انچه بماند میان وارثان قسمت کنند وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ
كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ
مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ
وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ و اگر مردی باشد که از و میراث گیرند و کلاله
باشد یا زنی که از و میراث گیرند و کلاله باشد او را یعنی مر یکی را ازین مرد و زن برادری و
خواهری باشد مادری این تخصیص باجماع اهل البیت است هر یکی را ازیشان دانگی از ان
ترکت هر وارثی بود که نه پدر باشد و نه فرزند چون بعهد عمر رسید گفت من شرم دارم
که خلاف ابی بکر کنم همان گویم که او گفت طاوس گفت ما دون الولد امیر المومنین علی گفت
برادران و خواهران باشند از پدر و مادر و پدر انانکه در این آیه ذکر کرده است از پدر و مادر
باشند انانکه در آخر سوره ذکر کرده است از مادر و پدر باشند یا از پدر علی ما جاء
فی اخبارنا پس اگر بیشتر از یکی باشند چند انکه باشند ایشان با یکدیگر شریک باشند
در ثلث یعنی در دو دانک و باقی کلاله پدر را باشد که اگر شوهر یا زن مزاحمت کند نقصان
بر کلاله پدر [illegible] شود اگر کلاله مادری و پدر جمع شوند مادری را اگر یکی باشد دانکی بدهند و اگر
دو باشند یا بیشتر دو دانک بدهند و میان ایشان این دو دانک بسویه قسمت کنند
مرد را بر زن تفضیل ننهند و باقی با کلاله پدری یا مادری و پدری دهند میان ایشان

[illegible]

للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند این سهام بدیشان دهند نه آنکه یکی را از زن
ضرری رسانند کفته اند که معنی غیر مضار آنست که اقرار وارث نکنند بجای که دین
اقرار کنند و کسی را بر دینی نباشد یا از ثلث در وصیت تجاوز نکنند وصیة
فریضة از خدای است و خدای تعالی دانا است باحوال بندکان و بردبار از آن تعجیل نکند
در عقاب از آنکه تعجیل آنکس کند که ترسد که فایت خواهد شد و درین آیه دلیلست بر آنکه
فاطمه علیها السلام وارث رسول صلعم بود و مستحق میراث او بود از آنکه خدای تعالی کفته
یوصیکم الله فی اولادکم و اتفاقست که اول خطابی بخطاب رسولست و باتفاق دختر
ولد است و درین هیچ آورده خلاف نتوانه کردن دیگر کفت فان کانت واحدة فلها
النصف و تخصیص عموم بخبر واحد روا نبود و بانکه دعوی کردند که رسول خدای ع فرمود
که کفت نحن معاشر الانبیا لا نورث ما ترکناه صدقة خبر واحدست با و تخصیص قران
نشاید کردن تلک حدود الله ومن یطع الله و رسوله یدخله جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ذلک الفوز العظیم ۱۳ این حدهای خدا
یعنی تفصیل او مر این سهام را از بهر وارثان و قسمتی که او کرده هر که درین و غیر این خدا
و رسول را فرمان برد و طاعت دارد او را در بهشتهای برد که در زیر درختان آن جویهای
آب روان بود و در اینجا مطیعان خدا خالد و جاویدان باشند و آن فلاح و ظفری
بزرکست و اضافه با مورد بنی و شافی که معنا معهودست ومن یعص الله و رسوله و
یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها و له عذاب مهین ۱۴ و هر که عاصی شود
در خدای و نافرمانی کند خدا و رسول او را در آنچه فرموده از فرایض و مواریث و اموال
یتیمان چنانکه ذکر آن آیتهای بیشتر رفت و از آن حدود که خدا نهادست تعدی و تجاوز کند
او را در آتشی برد که همیشه در اینجا بماند و او را عذابی بود مقرون باستخفاف و اهانت
و این صفت عقاب خدایست مستحقان عقاب را و درین آیه دلیلیست بر آنکه
فاسق معاقب باشد و عقاب منقطع نباشد از آنکه حدود لفظ جمعست و عموم و او را

بدلیلی

بدلیلی خصوص نتوان کرد و هر کس از جمله حدود خدای تعدی کند کافر بود و کافر
لا محال معاقب بوده دایما و دیگر آنکه لفظ من مشترکست میان عموم و خصوص چنانکه بیشتر
آنرا که این مخصوص بود بکافران دون فاسقان و اهل صلوة که ایشان معتزله اند
از آیه تایب را اخراج میکنند جایز بود که را اخراج کنند آنرا که عفو خدای ایشانرا
دریافته باشد و اکر مسلم شود که من خبر عموم را بنود تخصیص عموم دلیلی روا بود و بر تخصیص
این عموم اولی (ادل است) از جهة عقل و جهة سمع از آیات رجا مثل قول تعالی و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء و امثال این و نیز لفظ خلود در لغة مانده تا بید مید حق تعالی بلعام
باعورا کفت اخلد الی الارض و معلومست بضرورة که در زمین مؤبد نماند پس خلود
عبارت باشد از طول مدت نه از تأبید والله اعلم بما یرید و اللاتی یأتین الفاحشة من
نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی
یتوفیهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا ۱۵ و اللذان یأتیانها منکم فآذوهما فان
تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما ۱۶ و آن زنان که فاحشه
ناشایست و زنا کنند از زنان شما یعنی آنانکه آزاد داشته بر ایشان چهار کواه عادل بر کیرید
اکر ایشان کواهی دهند بر زنا حکم ایشان آنست که ایشانرا بر خویشتنهای خویش باز دارید
حبس کنید بر وجه عقوبت تا مرک ایشانرا در یابد در خانها متوفی شوند یا خدای
عز و جل برای حکم ایشان طریقی و راهی پیدا کند و آن راه آنست که بنکاح از زنا و سفاح
مستغنی شوند و کفته اند حدیست و این در اول اسلام بود آیة الزانیة و الزانی فاجلدوا
کل واحد منهما منسوخ کشت و چون این آیه آمد پیغمبر صلعم فرمود خذوا عنی قد جعل الله
لهن سبیلا آنکه حق تعالی کفت که این دو شخص یعنی آن زن و مرد که فاحشه کنند ایشانرا
برنجانید و مذمت و سرزنش کنید اکر باز کردند و از آن توبه کنند و عمل خود را باصلاح آرند
از ایشان اعراض کنید و دست از ایشان بدارید که خدای تعالی توبه پذیرنده مهربانست
چون توبه کنند کناه ایشانرا بیامرزد بر ایشان رحمت کند انما التوبة علی الذین

يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم
وكان الله عليما حكيما ۝ وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى
اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الان ولا الذين يموتون وهم كفار
اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما ۝ اكر بيان كرد كه توبه كراهست و توبه كه قبولست
كونه خداى تعالى توبه قبول كند و بپذيرد از ان كسانى كه ايشان بجاهلى و نادانى عمل بد
و كناهى كنند و بدى نتيجه جهل و سفه باشد انكسانى كه ايشان عاقل و دانا باشند ارتكاب قبايح
نكنند و متابع شهوات نشوند و حجت كناه كنند خود را در يابند يعنى از انكه در توبه بر ايشان بسته شود
و بحبائل اجل كرفتار شوند و دست موت كلوى ايشان بكيرد با خداى كردند و توبه كنند خداى تعالى
توبه ايشان قبول كند و هميشه خداى تعالى دانا و درست كفتارست و بوده يعنى و زمان قريب
قبل حضور اجل بود و ابن عباس كفت پيش از انكه سلطان اجل بروى نازل شود و انكه كفت كه
توبه نيست كسانى را كه بدى و ناشايست كنند و از ان باز نكردند و توبه نكنند تا انكه حرث
بر ايشان حاضر كردد و علامات و امارات مرك را مشاهده كنند انكه كويند كه ما توبه كرديم
توبه ايشان قبول نبود و نه توبه آنانكه بر كفر بميرند توبه كافر اسلام و ايمان بود و توبه عاصى
ندم و پشيمانى بر انچه كرده يعنى از معاصى و تلافى انچه فوت شده خداى تعالى سويه كرد
ميان انكه توبه كند تا وقت حضور اجل و ميان انكه بر كفر بميرد كفت ايشانرا ضرب
و بدست نهاده عذابى دردناك و رنجاننده ۝ يا ايها الذين امنوا لا يحل لكم ان
ترثوا النساء كرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما اتيتموهن الا ان
ياتين بفاحشة مبينة وعاشروهن بالمعروف فان كرهتموهن فعسى ان
تكرهوا شيئا ويجعل الله فيه خيرا كثيرا ۝ ابو قيس بن الاسلت چون متوفى
شد پسر او محصن ابو قيس جامه خود را بر زن پدر خود كشيد انداخت يعنى كه من اولى ترم
و از غيرى انكاه او را فى الحال كذاشت و كرد او نفقه نداد و نفقه نميداد و ايشان هر دو
بر خاستند به نزديك حضرت پيغمبر صلعم آمدند زن كفت يا نبى الله شوهرم متوفى شد مرا ان

سبح براث

سبح ميراث نداد و نه نفقه تا شوهرى كنم تا برين نفقه كند حق تعالى
اين آيه فرستاد و كفت اى انانكه ايمان آورده ايد شما را حلال نيست كه زنانرا بميراث
كيريد و ايشانرا بكره با خود كيريد و نكاه داريد تا هلاك شوند يعنى بميرند انكه ميراث
ايشان بر داريد مكنيد ايشانرا از شوهر كردن باز مداريد تا انچه بديشان داده ايد يا
بعضى از ان از ايشان باز ستانيد و ايشانرا بواسطه حبس و اظهار خوشتن را از شما باز بايد
خريد شما را حلال نباشد اين الا وقتى كه نشوز و ناسازكارى از جهة ايشان بوده و
فاحشه و ناشايست از ايشان ظاهر كردد انكه هويدا بود شما را معذور باشيد در انكه چيزى
از ايشان بستانيد و خلع كنيد و اكر ايشان با شما زندكانى نيكو كنند ايشانرا مرتجا كنند
و با ايشان زندكانى به نيكوئى كنيد خوش كفتارى نيكو با ايشان معاشرت كنيد و بنفقه
و كسوه ايشان قيام نمائيد بر اكر نفس شما ايشانرا كاره باشد و مصاحبت ايشان
تان خوش نباشد با اين از ايشان مفارقت مكنيد كه شايد كه انچه كه نفس شما
كاره ان باشد خداى تعالى در ان خير بسيار نهاده باشد و ان چيز شما را نيكوتر و
صالح تر باشد كه عالم بمصالح شما خدايست جل جلاله ۝ وان اردتم استبدال زوج
مكان زوج واتيتم احديهن قنطارا فلا تاخذوا منه شيئا اتاخذونه
بهتانا واثما مبينا ۝ وكيف تاخذونه وقد افضى بعضكم الى بعض و
اخذن منكم ميثاقا غليظا ۝ اكر زنى صاحب جمال را ميديدند زن خود را بفاحشه
و ناشايست نسبت ميكردند و او را مى رنجانيدند تا انكه خود را باز ميخريدند خداى تعالى
ايشانرا از ان نهى كرد و كفت اكر ميخواهيد كه زن خود را رها كنيد و زن ديكر بعقد
نكاح آريد انچه بدان زن داده ايد از مهر او باز مكيريد اكر چه برده باشيد مالى
بسيار كه اكر او باز ستانيد بر شما وبال باشد ايا باز مى ستانيد از ايشان بهتان و بزه
و چكونه از ايشان باز كيريد آن را و شما بيكديكر رسيده ايد و حق صحبت و خلوت در ميان
افتاده و ايشان از شما عهدى استوار و پيمانى عظيم كرفته باشند بر انكه ايشانرا بنيكوى

بدادید یا بنیکوئی بگذارید و پیغمبر صلعم فرمود استوصوا بالنساء خیرا فانهن عوان
فی ایدیکم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله ولا تنکحوا ما نکح
آباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة ومقتا وساء
سبیلا ۝ ابو قیس متوفی شد از جمله صالحان انصار بود پسر او زن پدر را میخواست
زن گفت من ترا پسر خود می شمردم و تو از صالحان قوم خودی پیش پیغمبر رویم و با او
مشاورت کنیم بنزدیک آنحضرت آمدند و او را ازین خبر دادند پیغمبر صلعم گفت با
خانهٔ خود روید تا خدای چه فرماید برفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح زن
حرام کرد و گفت مخواهید و نکاح مکنید بران زنان که پدران شما نکاح شان کرده باشند
الا انچه بگذشت و این مبالغه است در تحریم یعنی اگر ممکن است شما را که گذشته را انچه
شما را جز از ان حلال نیست یعنی چنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح کردن اینان
که مانده اند و زنان پدر شما هم ممکن نیست انکه گفت که این معنی فاحشه و قبیح بوده
خدای ممقوت و دشمن داشته در دین و مروت بوده اند ازین نکاح اجتناب میکرده اند
وان را نکاح المقت میخوانده اند و فرزندی که ازین در وجود می آمد او را مقتی نام می
نهاده اند انکه گفت وساء سبیلا ۝ و بد راه و طریقت این نکاح که از زنان شما ست
حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ
وبنات الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة وامهات
نسائکم وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم
تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم
وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما ۝ حرام
کرده شد بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمهای شما و
خالهای شما و دختران برادران شما و دختران خواهر شما و مادران رضاعیکه شما را
شیر داده اند و خواهران هم از رضاع و مادر زنان شما و دختر زنان شما اناکه در حجر شما

الجزو الخامس

باشند اززنانیکه با ایشان دخول کرده باشید که اگر دخول نرفته باشد برخواستن
ایشان و زنان پسران شما که از صلب شما باشند نه انانکه به پسری گرفته باشید و جمع
کردن در میان دو خواهر بنکاح این همه بر شما حرام باشد انکه گفت الا ما قد سلف
یعنی انچه گذشت مغفور است با سر آن مروید از ان باز گردید که خدای تعالی آمرزند
و مهربانست بیامرزد و برحمت خویشتن بهشت برد والمحصنات من النساء الا ما ملکت
ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین
غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح
علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما ۝ و همچنین حرامست
بر شما زنان شوی دار و احصان بر چهار وجه است یکی تزویج چنانکه گفت والمحصنات
من النساء دوم اسلام چنانکه گفت فاذا احصن فان اتین بفاحشة سیوم بعفو
والذین یرمون المحصنات چهارم بحریت والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب انکه گفت
الا انچه دست شما مالک آن شده باشد یعنی اگر سبی کرده باشید و زنان کافران بغارت
آورده شوهران ایشان زنده باشند بر شما حلالست مقاربه ایشان و این در حق اهل اوطاس
آمد انکه گفت این تحریم و تحلیل کتاب خدا است بر شما و نوشته او و حلال او حرامست عمل میکنید
ولا تنکحوا المرأة علی عمتها وخالتها و بنزدیک اصحاب ما و جهت که بر سر عمه و خاله او را
چون عمه و خاله بران رضا دهند چون رضا دادند پس از ان اینرا اختیار باشد و این
حدیث از جمله احادیث یا اخبار احاد است تخصیص عمومات قران نتوان کرد انکه گفت
و حلال کرد بر شما که طلب کنید بمالهای شما زنانرا بر وجه عقد نکاح مهر ایشان به پهنا یا بر
وجه ملک یمین که بهای ایشان بگذارید تا محصن و پارسا باشید و از زنا و حرام خود را دور
دارید و مسافح زانی بود و سفح ریختن آبست بر سبیل فساد انکه گفت انانرا که با ایشان متعه
کنید و از ایشان تمتع گیرید بنکاح مزد ایشان بدهید که واجبست و فریضه است بر شما مزد
مزد ایشان با ایشان دادن در انکه در اول اسلام متعه حلال بود هیچ خلاف نیست در این آیه را

و واجب کردانید و از قبل فرض نیست و حلال کرد اسلام بر شما انچه دون آنست
یعنی از چهار ده که نسب و سبب است بتر دیگر شافعی جمع کردن میان ان ده

دلالت بر آنکه نکاح متعه حلالست جماعتی گفتند که این آیه منسوخست در این معنی اخبار
آورده‌اند مضطرب و مختلف و خبر واحد ناسخ قرآن نباشد بلکه این آیه محکم است نه منسوخ
و مذهب اهل البیت ع و عبدالله عباس و ابن مسعود و سعید جبیر و ابی کعب اینست و در
مصحف ابی و ابن مسعود چنین است که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن
اجورهن و خبر ثابت گفت که عبدالله عباس مصحفی بمن داد و گفت این مصحف ابی است در این
هم چنین نوشته بود گفت تا چنین نمیخوانم گفت والله هکذا انزل الله سه بار باز گفت
عمران بن حصین را از نکاح متعه پرسیدند گفت بتحلیل آن آیتی محکم از خدای تعالی فرود
آمده است و هو قوله فما استمتعتم به منهن و هیچ آیه نیامد که ناسخ این بود و ما
در عهد رسول صلعم این نکاح کردیم چون رسول فرمان یافت ما را از آن نهی کردند
مردی بیامد و برای خود چیزی بگفت ما بقول او قول خدا و رسول رها نکنیم حکم
گفت امیر المومنین علی ع شنیدم که گفت لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی
و اگر عمر نهی نکردی از متعه در جهان هیچکس زنا نکردی الا بدبختی در خبر است که روزی
عبدالله زبیر در مسجد نشسته بود سخن میگفت عبدالله عباس از در درآمد و
مکفوف شده بود عبدالله زبیر گفت جاءنا من سلب الله ابصاره عبدالله عباس
گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب ابصارکم گفت اگر ما را خدای چشم سر بسته است
باکی نیست که شما را چشم بصیرت باز کرده و نسبت عبدالله زبیر را گفت چه روی
خوش نیامده بجایت در آمد و در آن طعن زد عبدالله عباس را گفت بعد
عبدالله عباس گفت بر نکاحی طعن میزنی که تو از آن نکاح آمده‌ای گفت با جماعتی
بودم در راهی میرفتیم مادرت از پیش ما درآمد و پدرت را بر او رغبت افتاد که او را
زن کند او گفت من نکاح دوام نکنم پدرت بردی داشت آن بدو داد و او را زن
کرد و آن برد نمدی معلوم آبستن شد و ترا بزاد از متعه شده‌ای تنها مبر که در متعه
طعن زنی آنکه حق جل و علا گفت که هیچ گناهی نیست بر شما در آنکه تراضی بود

درمیان

درمیان شما در استیناف عقد پس از انقضای مدت بعقدی جدید و مهری نو
باتفاق مراد با اجور مهورست و مهر را اجر خواند برای آنکه در برابر بضع است و حسن بصری گفت
معنی آنست که بزهی نیست بر شما بر آنچه تراضی بود در میان شما از پس یقین و تقدیر مهر از
زیادت و نقصان حط و بری و تاخیر و تعجیل آن از وقتی بوقتی و ببعضی
یا جمله آن پس از آنکه فریضه مهر معین شده باشد و خدای تعالی عالم است بمصالح
شما و حکیم است آنچه کند و فرماید بحکمت و صواب کند و من لم یستطع منکم طولا
ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات
والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن وآتوهن
اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات ولا متخذات اخدان فاذا
احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب
ذلک لمن خشی العنت منکم وان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم
میگوید هر که نتواند و مالک چیزی نباشد و دسترس آن از مال و توانگری که بخواهد
و تزویج کند زنی را از زنان پارسا و مومنه و آزاد باید که از آنچه دستهای شما مالک
آن باشد از کنیزکان در نکاح خود آورد و بخواهد از ایشان آنکه مومنه باشد عبدالله عباس
گفت اگر کسی استطاعت آن دارد که بر حره عقد بندد روا نباشد که او را بر کنیزکی اختصار کند این مذهب
شافعیست و اصحاب ما میگویند اولی آنست که عقد بر پرستار نکند و اگر عقد کند درست باشد الا آنکه
ترک اولی و مستحب کرده باشد اگر شخصی آزاده دارد و زنی خواهد که بر پرستاری عقد کند موقوف باشد
برضای آن زن آنگه حق تعالی چون در پرستار قید ایمان کرد باز نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر
واقف نباشید برای آنکه ایمان از اهل تصدیق است و شما را بدان اطلاعی نباشد خدای تعالی
عالم است بایمان شما و شما همه از یکدیگرید از یک اصل و نسب یعنی تمام از موسید اما با شوهر پرستار
بنزدیک خدا از آزاد و توانگری بهتر بود دلخوشی شان میدهم که دسترس آن ندارند که زنان
آزاد خواهند آنگه گفت فانکحوهن نکاح کنید ایشان را بدستوری خداوندان ایشان و با ایشان دهید مهرها

یعنی بخداوندان ایشان از بهر آنکه ایشان مالک جهی شوند و بهر منافعی که حاصل میشود از ایشان
خواهها و را بود بالمعروف بنیکوی یعنی برای قرار عقد که بران بسته باشند بی نقصانی و مطلی
وعشوه محصنات بزنی کرده ایشان را بعقد نکاح نه زنا کنندگان دوست گیرندگان در جاهلیت
پرستاران دوست گرفتندی و هوشی اند دگران متع که دنی مراز دانکه گفت فاذا
احصن چون شوهر کنید یعنی مالکان و خداوندان ایشان را بشوهر دهند و گویند
که مسلمان شوند انکه فاحشه و زنا کنند بر ایشان بود نیمی از عذاب که بر زنان آزاد بود
یعنی پنجاه تازیانه چون حد زن آزاد صد است ذلک این نکاح پرستاران انکرا ستایر که
که غلبه شهوة و زنا ترسد و صبر کردن از نکاح پرستار شما را بهتر و نیکوتر بود انس مالک
کفت از پیغمبر صلعم شنیدم که هر که خواهد با پیش خدای شود و پاکیزه گو زن آزاد بزن کند که
زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی خانه بود و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد
و بیهشت برد برحمت خویش توبه کنندگان را انشاء الله یرید الله لیبین لکم ویهدیکم
سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم والله علیم حکیم والله یرید ان یتوب
علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما یرید الله ان
یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا حق تعالی بیان کرد که غرض او درین احکام
چیست گفت خدای میخواهم که بیان کند برای شما انچه صلاح شما در انست از احکام
وراه نماید شما را براهها و سنتهای انکسانی که پیش از شما بوده اند و میخواهم که توبه شما
قبول کند و شما بر توبه باشید و خدای تعالی دانا و محکم کار است بدانچه فرماید از سر
علم فرماید و بصواب فرماید و این آیه دلیل است بر بطلان مذهب از انکه خدای تعالی
گفت من بیان میخواهم و ایشان گفتند تلبیس او له کند و خواهم خدای تعالی گفت من توبه
میخواهم مجبره گفتند اصرار بر معصیت خواهم و گفتند من مرا ایشان میخواهم ایشان گفتند
ضلالت خواهم انکه حق تعالی بیان کرد من چه میخواهم و ایشان چه خواهند گفت خدای
میخواهم که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید انچه لایق حکمت است بخود حواله کرد وانچه

لایق جهل

لایق جهل و سفه ایشانست بر ایشان حواله کرد وانچه خدای تعالی بر ایشان حواله کرد
بخدای حواله میکنند اگر فعل فعل خدایست نزد او ظاهر شود واگر فعل فعل ایشانست
هم ظاهر شود اگر عقاب خدای را کنند قول حق ایشانست و اگر عذاب ایشان کنند
بدانند که آن فعل بد و اعتقاد بدین ان بوده است و حق تعالی ابطال مجبره تقبیح
کفر است گفت خدای تعالی توبه شما میخواهم و انانکه تابع نفس شهوات اند میخواهند که از راه حق واز
راه شریعت بگردند چنانکه میلی عظیم مجاهد گفت مراد زنا کنندگان است جهود
مغزان میخواهند که شما نیز مانند ایشان باشید ودّوا لو تکفرون سواءً سوخته
خرمن سوخته خرمن را خواهد و گفته اند جهودان و ترسایان نکاح محرمات روا میدارند
و بعضی گفته اند که کبر اند که هیچ بخرج بکنند از بیمعنی گفته اند که مراد جمله مبطلانند
که متابعت هوا و شهوات کنند انکه خدای تعالی با بندگان تکرر فضل و نعم خویش کرد و گفت
خدای تعالی میخواهم بار گرانرا از شما تخفیف کند چنانکه گفت یرید الله بکم الیسر ولا
یرید بکم العسر و این تخفیف قبول توبه است و انچه رخصت داد از نکاح بندگان
کسانیرا که طول وسعت حره بخود ندارند چون از عنت و غلبه شهوت ترسند اگر بار بخود
که آدمی ضعیف است هیچ جبر طاقت ندارد سوا و غالب باشد و شهوت و غالب بود حسن
بصری گفت ضعف او انست که او را از آب مهین آفریده اند عبد الله عباس گفت هشت آیه
درین سوره است که فرزند آدم را بهترست از هر چه در دنیاست که آفتاب و ماه بر وی تابد
ایات اینست یرید الله لیبین لکم والله یرید ان یتوب علیکم یرید الله ان
یخفف عنکم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرک به
ان الله لا یظلم مثقال ذرة ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ما یفعل الله
بعذابکم یا ایها الذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان
تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما
ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا وکان ذلک علی الله یسیرا

تجتنبوا

حق تعالی خطاب میکند مومنانرا و میکوید ای مومنان مخورید مالهای شما یعنی مالهای
یکدیکر را در میان هم بباطل مخورید یعنی بحرام واز ربا و قمار وغصب و دزدی و خیانت
چون این آیه آمد جماعتی تحرج کردند از انکه بخانه کسی طعام خوردند این آیه آمد لیس علی
الاعمی حرج ولا علی المریض حرج الی قوله ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا الا انکه ولا علی الاعرج حرج
کفت الا وقتی که در میان شما تجارتی حاصل آید و بایکدیکر معامله کنید واز مجلس
عقد بتراضی یکدیکر متفرق شوید انکه روا بود شمارا دران تصرف کردن و قولی آنست که
مراد بتراضی امضای بیع است بعضی دیکر کفتند اکر چه در بیع عیبی بود چون تراضی بود مباح
متابعین روا بود انکه کفت مکشید نفس خود را یعنی خون بریختن چون یکدیکر مباشید
چنان بعنی که خون یکدیکر بکشید و خود را کشته باشید وچون برکسی سلام کنید از انجا که
المومنون کنفس واحدة واذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم وکفته اند مراد
آنست که چون یکی را بکشید واو دانه که اورا خواهند کشت همچنان بود که خود را کشته
وچون برکسی سلام کنید ودانند که جوابش خواهند کفت چنان بود که بر خود سلام کرده باشید
وکفته اند یعنی آنست که خود را مکشید بارتکاب محارم ومآثم ومال مردمان وبهتان
بناواجب خوردن که معذب ومعاقب بکشید وخود را بدست خود هلاک کرده فضیل
عیاض را ازین پرسید کفت میکوید که غافل مباشید وبرای خود ذخیره وزادی راست کنید
که انکی که سفری در پیش دارد وزاد برنکیرد وبراه رود خود را کشته باشد در خبرست که
رسول صلعم یکی را از جمله صحابه بسریه فرستاد کفت مرا دران احتلام شد وسرما سخت بود
تیمم کردم از خوف ونماز کردم چون باقوم باز آمدم رسول صلعم را خبر کردم کفت یا هذا
اصلیت باصحابک وانت جنب با صحابه نماز کردی وتو جنب بودی کفتم یا رسول الله
سرما سخت بود بر خود بترسیدم ویاد من آمد ولا تقتلوا انفسکم تیمم کردم آنحضرت بخندید و
دیکر هیچ نکفت ان الله کان بکم رحیما بدرستی که خدای تعالی همیشه برشما رحیم بوده است
ومهربان باشد وهرکه آن کند یعنی مال مردمان بباطل خورد وخون مردمان بناحق ریزد

انچه خدای

انچه خدای تعالی ازان نهی کرده است ارتکاب کند وبیدادی وظلم کند زود بود که بچشانیم
اورا آتش دوزخ واین بر خدای تعالی آسانست هیچ چیز ازین معنی متعذر نبود ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء
نصیب مما اکتسبن واسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیما انکه خطاب
میکند خدای تعالی با بندکان خویش ومیکوید اکر اجتناب کنید ودور شوید از
معاصی یعنی کبائر آن کناهانی که شمارا نهی کردند وباز داشتند من که آفریدکارم شمام بکرم
وفضل خویش کناهان شمارا انچه دون کبائرست باز پوشم اجتناب کبایر را کفارت
ارتکاب صغایر کردانم وشمارا در جای کریم وبزرکوار درارم که آن بهشتست ابو هریره کفت
یکروز رسول صلعم بر منبر کفت آن خدای که جان من بامر اوست سه بار بکفت وخاموش شد
مردم ازان بکریستند ازان جهت که نداستند که رسول صلعم سوکند چرا یاد کرد انکه کفت
هیچ بنده نباشد که پنج وقت نماز بکذارد وماه رمضان روزه دارد از کبایر اجتناب
کند والا درهای بهشت اورا کشوده کنند چنانکه بر هم می آید انکاه این آیه ان تجتنبوا برخواند
در کبایر علما را خلافست واز انها که باتفاق جمله کبیره است قتل نفس محرمه است وظلم وقذف
محصنات وزنا ولواطه وربا وشرب خمر وفرار زحف واین قول عبد الله عباس وسعید
روایت کرده اند از امام جعفر صادق ع که کفت که شرک از جمله وانکار الولایة وعقوق و
والدین عبد الله مسعود کفت از رسول خدا پرسیدم که کدام کناه بزرکترست کفت انکه خدای
با خدای انبازی کیری کفتم پس ازان کفت فرزندت را بکشی از بیم آنکه با تو نان بخورد
کفتم بعد ازان کفت انکه با زن همسایه زنا کنی وتصدیق این حدیث در کتاب خدایست
انجا که کفت والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله
الا بالحق ولا یزنون در روایتی است که امهات کناه سه است واول کناهی که
کرده اند کبر وآن ابلیس کرد سیوم حسد وان قابیل کرد عبد الله عباس را کفتند کبیره هفت است

کفت سنت تا معتصر الا آنست که کناه باستغفار کبیره نباشد و با صرار صغیره نباشد بدانکه
انچه معصیت است کبیره است الا آنست که بعضی باضافه بعضی کبیرتر باشد با کناه باشد صغیره
باضافه بانکه عقابش کمتر بود با انکه عقابش بیشتر بود کبیره بود و مذهب شیعه آنست سفیان ثوری
کفت کبایر آن باشد که مظالم بود میان بندکان صغایر آن باشد که میان خدا و بنده بود
کفت این ازان خبر کرفتم که رسول صلعم کفت چون قیامت باشد منادی ندا کند از شکم عرش
از قبل رب العزت که ای امت محمد انچه میان شما و من بود شما را بخشیدم و انچه شمارا با یکدیگر است
ببخشید و به بهشت روید الم حق تعالی فرمود ولا تتمنوا ما فضل الله سبب آن بود که زنان
جمع شدند و بنزدیک رسول صلعم آمدند فرستادند که خدای تعالی خدای مردان و زنانست
و تو پیغمبر مردان و زنان چرا خدای تعالی همه ذکر مردان کند و ذکر زنان نمیکند ما میترسیم که مبادا
در ما چیزی نباشد با ما خدا را بکار نباشیم خدای تعالی این آیه فرستاد که ان المسلمین و
المسلمات و این آیه انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی قتاده و سدی کفتند که چون
این قسمت میراث آمد که للذکر مثل حظ الانثیین زنان کفتند ما امید داریم که وزر و عقاب
ما در آخرت نیمه آن باشد که وزر و عقاب مردان چنانکه نصیب ما در میراث نیمه مردانست
و مردان بعکس این کفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را از ان نهی کرد و بعضی
کفتند چون خدای تعالی ذکر مردان کرد و ایشانرا تفضیل نهاد بر زنان زنان کفتند کاشکی
مارا خدای تعالی مرد آفریدی و علی الجمله خدای تعالی درین آیه نهی کرد که تمنای مقام و جاه و مال
و مرتبه یکدیگر کنند کفت تمنا مکنید و آرزو مدارید انچه خدای تعالی بدان بعضی از شمارا
بر بعضی تفضیل نهاده باشد از انکه خدای تعالی مصالح بندکان بهتر داند جماعتی که تمنای مال
قارون کردند و کفتند که یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون چون قارون را با همه اموالش
بزمین فرو بردند ایشانرا معلوم شد تمنای باطل بود از ان پشیمان شدند چنانکه خدای
تعالی حکایت کرد از ایشان و کفت واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس الی قوله
لولا ان من الله علینا لخسف بنا ویکانه انکه فرمود جل جلاله که هر یکی را نصیب

حذبته

خویش باشد از ثواب و عقاب و بر وفق عملش درین باب مرد و زن یکی اند چنانکه
کفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها
مردانراست نصیبی از انچه کسب کنند و زنانرا همچنین از خیر و طاعت و ثواب با انچه
تعلق دنیاوی دارد از مکاسب و تمنای جاه و مال یکدیکر نباید کرد که این بحسب
مصلحت خدای تعالی میدهد مصلحت او بهتر داند چنانکه کفت و لو بسط الله الرزق لعباده
لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر ما یشاء و انکه کفت از خدای خواهید و رسول خدای
کفت سلوا الله من فضله فانه یحب ان یسال از خدای خواهید فضل او را که او دوست
دارد سوال را هر کس که فضل او نخواهد بر وی خشم کیرد سفیان عیینه کوید که خدای تعالی مارا
بفرمود که ازو کنیم الا که اجابت کند اکر نه آنستی که دوست دارد مارا بسوال نفرمودی پس از خوان
موالی و فضل او طلب کنید او بهمه چیزی عالم و داناست بحسب انچه مصلحت داند و لکل جعلنا موالی مما
ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم ان الله کان علی
کل شیء شهیدا • و انچه مرتبه از مردان و زنان بیان کرده ایم و مشروح کردیم
وارثانی که ایشان اولیتر باشند بمیراث ایشان بقرابت نابر دارد بمیراث انچه پدر و مادر
و خویشان رها کرده باشند انکه ابتدا کرد و کفت که انکسانی که با ایشان عقد و عهد
کرده اید نصیب ایشان بدیشان دهید که خدای تعالی بر همه چیزی کواهست مورد این کلمه
تهدید و وعید است تا مردمان خلل نکنند در انچه واجب باشد درین باب و سوکند را یمین
خوانند که در وقت سوکند دست راست بدست راست کیرد که در ظاهر اسناد فعل با یمین است و در معنی
با مردم سوکند خوار و در جاهلیت محالفت کردندی دیکدیکر عهد و سوکند خوردندی و کفتندی
دمک دمی و هدمی هدمک و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک و ترثنی و ارثک
چون این کفته بودندی میان ایشان میراث ثابت شدی و نصیب حلیف از میراث دانکی
بودی خدای تعالی کفت نصیب ایشان بدهید از میراث انکه انرا منسوخ کرد بآیه و اولوا
الارحام ابن عباس کفت این آیه دران آمد که رسول صلعم میانه برادری داد روزی اخوت از مهاجر

وانصار چون بمحبت ایشان بان برادری میراث گرفتندی انکه بایه فرایض منسوخ شد
الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ
أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ
نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ
سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ۝ این ایه در سعید بن ربیع آمد و او از جمله نقیبان بود
زنش حبیبه بنت زید با او نشوز کرد مرد ویرا بزد و بابدرش نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا
رسول الله من کریمه خود را در حکم او کردم او را طبانچه بروی زد بست رسول صلعم گفت قصاص باید
کرد جبریل امد این ایه آورد و رسول ع فرمود ما چیزی دیگر میخواستیم خدای تعالی چیزی دیگر خواست
وانچه خدای خواهد بهتر است و قصاص برداشت درانچه میان شوهر و زن باشد بر وجه تادیب
میگوید که مردان قیمان و استادگان و مسلطان اند بر زنان ایشان ایشان زیر دست زنان
زیر دست مردانرا زبان امر است و گفتار نهی و دست و تادیب از بهر چه چنین کرد از بهر انکه خدای تعالی
تفضیل نهاد خلقانرا بعضی بر بعضی و برتری داد بعقل و دین و یقین از انجاکه ایشان ناقص عقلند و ناقص
دین چه گواهی دو از ایشان یکی است و جهاد کردن که مردانرا فرمود انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا و در نماز
گفت وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و رسول ع گفت الْمَرْأَةُ مِسْكِينَةٌ مَا لَمْ يَكُنْ لَهَا زَوْجٌ زن مسکینست
تا شوهر نباشد و گفتند یا رسول الله اگرچه او را مال بسیار باشد گفت آری انگه بر خواند الرِّجَالُ قَوَّامُونَ
عَلَى النِّسَاءِ ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد بهتر زنان زنی باشد چون درو نگری شاد شوی
و اگر چیزی فرمایی اطاعت کند و اگر از و غایب شوی غیبت را نگاه دارد هم در کار او و هم در اموال
وهم در نفس خود انگه این ایه برخواند حق تعالی مردانرا بر زنان تفضیل داد بدانچه گفت وَبِمَا
أَنْفَقُوا و بانچه نفقه میکنند مرد را هست که بر زن نفقه کند انگه گفت اما آن زنانی که ایشان
صالح باشند و مطیع باشند خدایرا و شوهران خود را و غیبت شوهران خود را نگاه دارند
هم در اسرار و هم در اموال و در نفس خود بنگاه داشت خدای یا بنگاه داشت ایشان را خدای گفت احْفَظِ اللَّهَ
يَحْفَظْكَ خدایرا نگاه دار تا خدای ترا نگاه دارد و ان زنانیکه میترسند از ناسازکاری کردن

ایشان اول

ایشان اول ایشانرا پند دهید و اگر سود نکند اصرار بکنند در بستر رها کنید و جای دیگر
بخسبید و گفته اند که در بستر پشت بر ایشان کنید و اگر سود نکند ایشانرا بزنید زدنی
بقاعده بر وجه تادیب چنانکه عیبی و نقصانی بدیشان پیدا نشود در خبرست که رسول ع
فرمود که عَلِّقِ السَّوْطَ بِحَيْثُ يَرَاهُ أَهْلُ بَيْتِكَ تازیانه جایی در آویز که اهل خانه و زیردستان
تو انرا ببینند اسماء بنت ابوبکر گفت من چهارم زن بودم زبیر عوام را چون
بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را بچوب مشجب زدی چنانکه بشکستی و مشجب ما به بشکست جامه
آویختند پس اگر شما را طاعت دارند بر ایشان هیچ رای مجوئید از راه طعنت که خدای تعالی
و بزرگست علو و بزرگواری او را رسد وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ
أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
خَبِيرًا ۝ و اگر ترسید از خلافی و شقاقی میان ایشان و ناسازکاری از هر دو جانب
بفرستید دو حاکم را یکی از جانب مرد و یکی طرف زن تا بنشینند و رای زنند و مصلحتی
ببینند اگر خواهند تا میان ایشان اصلاح کنند از انکه مصلحت دران ببینند که میان
ایشان فرقت اندازند چنان کنند که بی مراجعت ایشان اصلاح و تفرقه بکنند تا انگه هر دو
متفق القول و الرای شوند و این از جمله احکام شریعت آورده اند که امیرالمومنین علی ع
بصفین با معاویه کارزار میکرد کار دست ایشانرا بود کار ایشانرا تا کار بجای رسید که بر لشکر
معاویه غلبه کردند بسیاری از ایشان بکشتند نزدیک ختم معاویه در آمد نزدیک بود که او را
اسیر کنند عمرو عاص را گفت تدبیر چیست گفت بفرمای تا مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند
ای قوم ما شما را بکتاب خدای میخوانیم تا میان ما حاکم باشد ایشان چنین کردند
لشکر امیرالمومنین چنان دیدند از حرب باز ایستادند جز اندکی مستبصر بودند امیرالمومنین گفت
ای قوم غلط مکنید امْضُوا عَلَى بَصِيرَتِكُمْ فَإِنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَهْلِ دِينٍ وَلَا كِتَابٍ وَلَا قُرْآنٍ إِنَّمَا
رَفَعُوهَا مَكِيدَةً بر کار خود بروید که اینها اهل دین و قرآن نیستند و مصحفها بر سر چوب کرده اند
ایشان نشنیدند و اصرار کردند و گفتند لا بد حکمی باید کرد امیرالمومنین علی ع گفت من حاکمی

اختیار کنیم و عبد الله عباس را اختیار کرد برای خود گفتند نخواهیم یمنی و مضری را خواهیم گفت
مالک اشتر گفتند این همه فتنه از دست ابو موسی اشعری را اختیار کردند برای خود آن حکمین
کردند چنانکه معروفست عمرو عاص ابو موسی اشعری را بفریفت و امیر المؤمنین علی ع را از
امامت خلع کردند و بدان کشید که عمرو عاص را بود هم آن قوم که اختیار کرده بودند خارجی
شدند و چهار هزار مرد بیکبار برخاستند و لشکرگاه را رها کردند و بجای فرود آمدند امیر المؤمنین
علی ع عبد الله عباس را بفرستاد که چرا جدا شدید گفتند برای آنکه علی حکمین کرد علی ع گفت پس
حکمین نشاید کردن حق تعالی در بعضی احکام شرعی میفرماید که فان خفتم شقاق بینهما
فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ایشان جواب نتوانستند و باز نیامدند
عبد الله عباس باز آمد از آنجا رفته بود خبر داد گفت نیکو گفتی ولیکن جواب ایشان نه اینست
آنکه خود برفت و ایشان را گفت بخدای که اگر کسی در میان شما هست که انکار نکرده و
نخواسته است جدا شوید و جواب همه مجلس جواب نداد گفت چون شما کردید شما را
آمدیم آنکه با ایشان بنهروان خطاب کرد واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا و
بالوالدین احسانا وبذی القربی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب و الیتامی
وابن السبیل وما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا الذین بالجنب ۲
یبخلون ویامرون الناس بالبخل ویکتمون ما آتاهم الله من فضله واعتدنا للکافرین
عذابا مهینا حق تعالی خطاب میکند با مکلفان جمله و میگوید خدا را پرستید و با او
شریک و انباز مگیرید و با مادر و پدر نیکوی کنید و خویشان و یتیمان و مسکینان احسان
کنید یتیم آن بود که در طفولیت پدرش بمیرد و مسکین آن باشد که او را چیزی نباشد
که بمعاش او کفایت کند مردی بنزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت
شده است گفت مسکینان را طعام ده و دست بسر یتیمان فرو آر و طعامشان ده و با همسایه
خویش و نه الله و با همسایه که بیگانه بود و یار رفیق و یار دیگر در سفر پهلوی تو باشد یعنی
با تو بود نیکوی کنید ابن البخاری گفت الجار الجنب همسایه کافر است و بعضی گفته اند القاهر

بالجنب همسایه ایست که در سرایش پهلوی سرای تو باشد و گفته اند که آنکس است که ملازم تو بود
و پهلوی تو نشیند طمع خیر دارد و ابن عباس گفت من شوم دارم که مردی سه بار پای
بر بساط من نهد و از من بر و اثری نباشد رسول صلعم گفت مؤمن نباشد آنکه همسایه
از شر او ایمن نباشد مر آنکس که او را در سرا دسته باید داشتن که ایمن نبود از همسایه
بر اهل و مال همسایه او مؤمن نباشد گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست
گفت آنکه او بخواند اجابت کنی و اگر درویش بود دستش گیری و اگر قرض
خواهد بدهی و اگر چیزی بدو رسد تهنیت کنی و اگرش مصیبتی رسد تعزیتش گوی
و اگر بمیرد بجنازه او حاضر شوی و دیوار بر بالای سرای بر نیاری تا باد و آفتاب
ازو منع شود و او را برنجانی و مطبوخات که است نخوری تا او را نصیب کنی و اگر میوه گو
خریده او را بخشی دهی آنکه گفت همسایگان سه حق دارد و یکی دو حق و یکی یک حق دارد
و آنکه سه حق دارد همسایه بود مسلمان خویشاوند او را حق همسایگی و حق اسلام و حق
خویشاوندی دارد و آنکه دو حق دارد حق همسایه مسلمان غیر خویشاوند و آنکه یک حق
دارد همسایه مشرک انس مالک روایت کرد از رسول ع که گفت من آذى جاره فقد
آذانی یعنی که همسایه خود را برنجاند مرا رنجانده باشد و هر که مرا رنجانیده خدای را
رنجانیده بود هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده باشد و هر که با من کارزار کند با خدای
کارزار کرده باشد همیشه برادرم جبرئیل مرا وصیت کرد در حق همسایه تا گمان بردم که از من
میراث باو خواهد رسید آنکه خدای عز و جل وابن السبیل و باره گذاری غریب اگر چه در شهر
خود نعمتی داشته باشد با او احسان کنید و با بردگان خود نیکوی کنید ابو ذر غفاری
گفت رسول خدای غلامی بمن داد و مرا گفت این غلام را نیکو دار از آن طعامش ده که خود
میخوری و از آن پوشان که خود پوشی ابو ذر گفت یک پیراهن داشتم بدو نیم کردم و یک
نیمه را بدو دادم رسول ع فرمود که نیکو دارش بیامدم و آزادش کردم رسول صلعم پرسید
غلام چه کردی گفتم آزاد کردم گفت خدایت مزد دهاد و امیر المؤمنین علی ع گفت که آخرین